



یادگار شهید

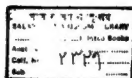
قرآن مقدس

کمترین برگردان قرآن فارسی

پرویش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دکتر علی رواقی و باز دیدن از این رویداد
مناسبت افتتاح نمایشگاه قرآنهای خطی
همزمان
باسالرفوز ولادت با سعادت سبط گرامی حضرت رسول اکرم امام
این جلد کلام الله مجید و جلد دوم آن بمؤلف سال الحظ

علی قمری
سرکسول احمد علی اسلام آباد
رضا الکبیر / ۱۴۲۱ هجری قمری / ۱۳۸۰
مطبع: پارس ۲۰۰۰



مؤلفه فرنگی شهید محمد رواقی

ہنگی شہید محمد رواق

بقیہ ۱۷۸۸/۱۴۱۵۵

س (باداوارہ شہید محمد رواق)

سجده شصت و دو در کتابخانه آستان قدس رضوی

على رواق

پ، پائیز ۱۳۶۴.

سحقاق، شرکت سهامی افست (هفده شهر پور)

ن برای مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواف محفوظ است.

کارنامه محققان محققان

ترجمه‌ای از قرآن که در دست دارید یکی از کهن‌ترین برگردانهای قرآن است به فارسی. هم نمونه‌ای روشن از یک ترجمه بسیار دقیق و آگاهانه از قرآن است و هم نموداری است از نیاز و توجه دیرینه مردم این سامان به برگردان قرآن به زبان فارسی. ایرانیان از نخستین ملت‌هایی بودند که دین اسلام را پذیرفتند و همگی توان خویش را در راه پروراندن و بالاندن فرهنگ دین نوین به کار گرفتند. ادب و زبان و خط عرب را با زبان و فرهنگ خویش برآمیختند و آن اندازه در این کار پیش رفتند که هیچ ملتی به پای ایشان نرسید. ترجمه قرآن اساسی‌ترین عامل این آمیزش خط و زبان و فرهنگ فارسی و عربی است.

ارزش تاریخی اجتماعی بیشترین ترجمه‌های کهن قرآن بر ارزش زبانی آنها می‌چربد اما این ترجمه گران‌سنگ هم چنانکه از نگاه تاریخ ترجمه قرآن به زبان فارسی دارای اهمیت بسیار است از نظر تاریخ زبان نیز از ارزشهای ویژه و کم‌مانندی بهره‌ور است، از این روی هم درخور پژوهشهای پرمایه تاریخی اجتماعی است و هم در مقام سندی تاریخی از زبان فارسی باید از سوی پژوهشگران زبان و ادب فارسی و زبان‌شناسان تحقیق و بررسی شود.

آماده کردن این قرآن پراچ و ترجمه آن بیش از سه سال روزگار برد. من و یارانم در بدترین شرایط و بدون هیچ یاری و کمکی، کوشیدیم و خون دل خوردیم تا این ترجمه را از هرگونه خطایی دور نگه‌داریم، با این همه کمی‌ها و نقص‌های آن همه برگردن من است.

یاران و همکاران ارجمندی که در این کار مرا یاری داده‌اند: خانم افسانه شفته‌فر، خانم شهره میرفندرسکی، آقای عبدالعلی فرزاد، آقای مهدی مدائنی و آقای دکتر محمدحسین روحانی، سپاسگزاری از این دوستان به هر اندازه که باشد کمترین کاری است که می‌توانم انجام دهم.

از استادان ارجمند و دوستان دانشمند آقایان دکتر مهرداد بهار و دکتر احمد تقضی و دکتر علی اشرف صادقی که درباره پاره‌ای از واژه‌ها با ایشان رای زده‌ام و درست‌خوانی برخی از واژه‌ها از راهنمایی‌های ایشان است و آقای محمد مختاری که پیش‌گفتار را با دقت خواندند و بسیاری از نکته‌ها را یادآوری کردند سپاسگزاری می‌کنم. از استاد محمد احسانی که با خط شیرین و دلنشین و گرم خود همگی سرسوره‌ها را نوشتند و از آقای بهروز رضوی که در صفحه‌آرایی متن نهایت کوشش را داشته‌اند سپاس فراوان دارم.

علی رواق
تیرماه ۱۳۶۴
تهران

زبان فارسی در گونه‌های آن

زبان فارسی در دوره‌های نخستین پس از اسلام آن چنان در هالهٔ ابهام و ناشناختگی است که پس از گذشت قرن‌ها و پژوهش‌های بسیار، هنوز همان تاریکی بر آن چیره است و آگاهی چندانی از تاریخ آن در دست نیست؛ نه می‌دانیم که چه گونه و در چه زمانی زبان فارسی میانه آزمایش رفته است و نه می‌دانیم چه سان و در کدامین روزگار زبان و نگارش فارسی نوپدیدار شده است.^۱

هنگامی که اعراب به ایران رسیدند خویشان را بانظام گسترده‌ای در زمینه‌های اداری و دیوانی روبرو دیدند چار و ناچار خود را ناگزیر یافتند تا کشور را بر همان شیوهٔ دیوانی گذشته اداره کنند^۲ و چنانکه نوشته‌اند تا اواخر خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ تا ۱۲۵ هجری) همان آیین اداری ساسانی دوام داشت. گسترش روزافزون سرزمین‌های خلافت و حکومت اسلامی تداوم و استقرار زبان عربی را به همراه آورد. دیوانها کم کم به

۱- جای گزینی زبانی به جای زبانی دیگر بتدریج و با گذشت روزگار انجام می‌شود. فارسی میانه و زبان دری نیز از این قاعده جدا نیست. برای آگاهی از نظریه‌های مختلف در بارهٔ چگونگی پیدایش و روزگار فارسی دری بنگرید به:

تاریخ زبان فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۱-۲۱. نکوین زبان فارسی، دکتر علی اشرف صادقی، تهران ۱۳۵۷. تاریخ ادبیات فارسی، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۱۵۷. سبک‌شناسی، شادروان بهار، تهران ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۱-۲۵. زبانها و لهجه‌های ایرانی، دکتر احسان یارشاطر، مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا. بهار، قاطع، شادروان دکتر محمد معین، مقدمه ص ۲۵. میراث ایران، تألیف سیمه‌ن از خاورشناسان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۸۵.

۲- مقدمهٔ ابن خلدون، ترجمهٔ استاد محمد پرویز گنابادی، تهران، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۸۴.

عربی گردانیده شد و عربی زبان دانش و دین و حکومت گردید.^۴

در همین دوره است که بسیاری از متون یونانی و پهلوی به عربی ترجمه می شود^۵ و کار تألیف کتاب ها به عربی بالا می گیرد.^۶

با وجود دیوانی شدن زبان عربی، زبانها و گونه ها و گویشهای ایرانی، ضمن تأثیر در زبان عربی و تأثر از آن، هم چنان راه خویش را ادامه می دهند.

پس از مرحله استقرار زبان عربی در مقام زبان دیوانی و پذیرش خط عربی به جای خط پهلوی، روزگاری فرا می رسد که حکایت می کند از گسترش کارایی زبان فارسی. در این گردش و گرایش چندین عامل چشمگیر دیده می شود که در ساخت و پرداخت و نمود زبان نوین آشکار است:

۱- فارسی میانه و عناصری از برخی زبانهای پیش از اسلام.

۲- زبان عربی.

۳- گونه های زبانی.

پیدایش و پای گیری یک حکومت یا مرکزیت سیاسی در ایران، در پی سرکشیا و قیامها، در روند شکل یابی نوین زبان فارسی اثر می گذارد و به هر حال زبانی شکل می گیرد

۳- تا زمان حجاج (متوفی ۹۵ هـ) که از سوی خلیفه اموی عبدالملک بن مروان (خلافت ۸۶-۹۵) حکومت «عراق و مشرق» را داشت (سال ۹۵-۷۵) دیوان به زبان فارسی بود. در سال ۷۵ هجری به دستور حجاج دبیر او صالح بن عبدالرحمن، دیوان عراق را از فارسی به عربی گردانید. (الوزراء و الکتاب، جهشیاری، قاهره، ۱۹۳۸، ص ۲۸). با اینکه در عصر اموی خراسان و عراق از نظر اداری تابع حکومت واحد بود ولی به نظر می رسد که دستور حجاج درباره نقل دیوانها فقط خاص عراق بوده است، و در خراسان چنانکه از گفته جهشیاری درجای دیگر (ص ۶۷) برمی آید مدتها پس از آن نیز دیوانها به فارسی باقی مانده بوده است تا آنکه در عهد خلافت هشام بن عبدالملک (به سال ۱۲۴ هـ) یوسف بن عمر (متوفی ۱۲۶ هـ) حاکم عراق و مشرق به نصر بن سیار نائب خود در خراسان، دستور داد تا دیوانها را به عربی نقل کند و اسحاق بن حلقی از نزدیکان نصر بن سیار برای نخستین بار دوایین خراسان را از فارسی به عربی گردانید.

۴- القهرست، تألیف ابن ندیم. ترجمه رضا تجدد، تهران ۱۳۱۶، ص ۴۳-۱۲۷. انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، تألیف دیسی لولیری، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۴۱-۳۷۲

۵- ضعی الاسلام، احمد امین، قاهره، ج ۲، ص ۱۳-۱۵. تاریخ الادب العربی، و شوقی ضیف، قاهره ۱۹۷۲، ج ۳، ص ۹۸-۱۰۱. علم و تمدن در اسلام، نوشته سید حسین نصر، ترجمه احمد آرام، ص ۱۶۷-۱۹۸. تاریخ نجوم اسلامی، کرولافونسو لئلی، ترجمه احمد آرام، ص ۲۲۴-۲۳۷. فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، نوشته محمد محمدی، ص ۱۱۵. (در این کتاب از آغاز تا پایان به جنبه های گوناگون پیروی ایرانیان در فرهنگ و علم می توان آشنا شد.) جزیه در اسلام، داتیل دیت، ترجمه دکتر محمدعلی موشد، ص ۲۴.

که آمیزه‌ای است از سه عامل یادشده در بالا، تا بتواند به نیازهای معنوی و مادی جامعه در تکامل فرهنگی نوین پاسخ گوید.

زبانی که در میان مردم خراسان و ماوراءالنهر رواج داشته، فارسی دری یا فارسی یا دری نامیده شده است و آثار کهن فارسی از رودکی گرفته تا ترجمه تفسیر طبری و اشعار و نوشته‌های ناصر خسرو و سنائی همه و همه را نوشته‌هایی می‌دانند به زبان فارسی دری. و چون این آثار بیشتر در خراسان بزرگ و به زبان مردم آن سامان نوشته می‌شده، زبان و طرز نوشتن آنها به شیوه خراسانی شهرت یافته است.

پژوهش در هر یک از این متن‌ها نشان می‌دهد که برخی از این نوشته‌ها از واژه و آوا و گاه ساخت نحوی ویژه‌ای بهره‌ور است. واژه‌های رودکی در همان هزار و اندیستی که از او برجای مانده است با واژگان شاعران و نویسندگان هم‌روزگارش فرق بسیار دارد. بسیاری از واژه‌ها در شعر این گوینده یافت می‌شود که در آثار قرن چهارم کمتر دیده شده است: انبردن، پندام، فنودن، فیرین، کاناژ، گر به پای، لت‌لت، میلای، میلایه^۶.... و دهها واژه دیگر که یا نمی‌شناسیم و یا ضبط درست آنها را نمی‌دانیم.

در شعر فردوسی و فرخی و عنصری هم این ناهمگونگی واژگانی و آوایی بسیار است. شعرها و نوشته‌های ناصر خسرو با اینکه حدود پنجاه سال پس از فردوسی و فرخی می‌زیسته است از واژگان دیگری برخوردار است. بسیاری از واژه‌هایی که در شعر ناصر خسرو دیده می‌شود در متن‌های دیگر آن روزگار کمتر دیده شده است: آجاردن، برخمیدن، بیرون چلیدن، پرتافتن، جواز، جوازی، ژاژیدن، سران، کوبین، ماله، نگاله، نهالیدن، هنجن^۷.

در شعر سنایی و عطار و انوری هم به واژه‌های بسیاری برمی‌خوریم که در شعر قوامی رازی و یا شاعران حوزه‌ها و خطه‌های دیگر به چشم نمی‌خورد تا برسیم به مولانا که

۶- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، انبردن / ۵۲۹ پندام / ۵۰۳ فنودن / ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۱۷ فیرین / ۵۲۹ کاناژ / ۵۲۵ گر به پای / ۵۳۹ لت‌لت / ۵۲۰ میلای، میلایه / ۵۲۹. ضبط برخی از این واژه‌ها در متن و معنی آنها در فهرست پایان کتاب درست نیست.

۷- دیوان ناصر خسرو تصحیح استاد مینوی، دکتر مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۳، آجاردن / ۲۰۳ برخمیدن، فرخمیدن / ۱۷۷، ۲۷۷، ۱۵۹ بیرون چلیدن / ۲۸۸، ۱۹۳ پرتافتن / ۵ جواز، جوازی / ۴۲۷ نهالیدن / ۱۷۸ سران / ۲۹۰ کوبین / ۳۹۱، ۳۹۲ ماله / ۱۷۲ نگاله / ۴۱۶ نهالیدن / ۴۳ هنجن / ۳۶.

عربی گردانیده شد و عربی زبان دانش و دین و حکومت گردید.^۳

در همین دوره است که بسیاری از متون یونانی و پهلوی به عربی ترجمه می شود؟ و کار تألیف کتاب ها به عربی بالا می گیرد.

با وجود دیوانی شدن زبان عربی، زبانها و گونه ها و گویشهای ایرانی، ضمن تأثیر در زبان عربی و تأثر از آن، هم چنان راه خویش را ادامه می دهند.

پس از مرحله استقرار زبان عربی در مقام زبان دیوانی و پذیرش خط عربی به جای خط پهلوی، روزگاری فرا می رسد که حکایت می کند از گسترش کارایی زبان فارسی. در این گردش و گرایش چندین عامل چشمگیر دیده می شود که در ساخت و پرداخت و نمود زبان نوین آشکار است:

۱- فارسی میانه و عناصری از برخی زبانهای پیش از اسلام.

۲- زبان عربی.

۳- گونه های زبانی.

پیدایش و پای گیری یک حکومت یا مرکزیت سیاسی در ایران، در پی سرکشها و قیامها، در روند شکل یابی نوین زبان فارسی اثر می گذارد و به هر حال زبانی شکل می گیرد

۳- تا زمان حجاج (متوفی ۹۵ هـ) که از سوی خلیفه اموی عبدالملک بن مروان (خلافت ۸۶ - ۹۵ هـ) حکومت «عراق و مشرق» را داشت (سال ۹۵ - ۷۵ هـ) دیوان به زبان فارسی بود. در سال ۷۵ هجری به دستور حجاج دبیر او صالح بن عبدالرحمن، دیوان عراق را از فارسی به عربی گردانید. (الوزراء و الکتاب، جهشیاری، قاهره، ۱۹۳۸، ص ۲۸). با اینکه در عصر اموی خراسان و عراق از نظر اداری تابع حکومت واحد بود ولی به نظر می رسد که دستور حجاج درباره نقل دیوانها فقط خاص عراق بوده است، و در خراسان چنانکه از گفته جهشیاری درجای دیگر (ص ۶۷) برمی آید مدت ها پس از آن نیز دیوانها به فارسی باقی مانده بوده است تا آنکه در عهد خلافت هشام بن عبدالملک (به سال ۱۲۴ هـ) یوسف بن عمر (متوفی ۱۳۶ هـ) حاکم عراق و مشرق به نصر بن سیار، نائب خود در خراسان، دستور داد تا دیوانها را به عربی نقل کند و اسحاق بن علقم از نزدیکان نصر بن سیار برای نخستین بار دواوین خراسان را از فارسی به عربی گردانید.

۴- الفهرست، تألیف ابن ندیم. ترجمه رضا تجدد، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۳۴ - ۱۷۷. انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، تألیف دلیس اولیری، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۴۱ - ۳۷۲

۵- فنی الاسلام، احمد امین، قاهره، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۵. تاریخ الادب العربی، شولی فیف، قاهره ۱۹۷۲، ج ۳، ص ۹۸ - ۱۰۹. علم و تمدن در اسلام، نوشته سید حسین نصر، ترجمه احمد آرام، ص ۱۴۷ - ۱۹۴. تاریخ نجوم اسلامی، کرکوف و نوسونو، ترجمه احمد آرام، ص ۲۲۴ - ۲۳۷. فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، نوشته محمد محمدی، ص ۱۱۵. (در این کتاب از آغاز تا پایان به جنبه های گوناگون چیرگی ایرانیان در فرهنگ و علم می توان آشنا شد. (جزیه در اسلام، دانیل دینت، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، ص ۲۴.

که آمیزه‌ای است از سه عامل یادشده در بالا، تا بتواند به نیازهای معنوی و مادی جامعه در تکامل فرهنگی نوین پاسخ گوید.

زبانی که در میان مردم خراسان و ماوراءالنهر رواج داشته، فارسی دری یا فارسی یا دری نامیده شده است و آثار کهن فارسی از رودکی گرفته تا ترجمه تفسیر طبری و اشعار و نوشته‌های ناصر خسرو و سنائی همه و همه را نوشته‌هایی می‌دانند به زبان فارسی دری. و چون این آثار بیشتر در خراسان بزرگ و به زبان مردم آن سامان نوشته می‌شده، زبان و طرز نوشتن آنها به شیوه خراسانی شهرت یافته است.

پژوهش در هر یک از این متن‌ها نشان می‌دهد که برخی از این نوشته‌ها از واژه و آوا و گاه ساخت نحوی ویژه‌ای بهره‌ور است. واژه‌های رودکی در همان هزار و اندیستی که از او برجای مانده است با واژگان شاعران و نویسندگان هم‌روزگارش فرق بسیار دارد. بسیاری از واژه‌ها در شعر این گوینده یافت می‌شود که در آثار قرن چهارم کمتر دیده شده است: اندیدن، پندام، فنودن، فرین، کانا، گریه‌های، لتلت، میلا، میلاویه، و دهها واژه دیگر که یا نمی‌شناسیم و یا ضبط درست آنها را نمی‌دانیم.

در شعر فردوسی و فرخی و عنصری هم این ناهمگونگی واژگانی و آوایی بسیار است. شعرها و نوشته‌های ناصر خسرو با اینکه حدود پنجاه سال پس از فردوسی و فرخی می‌زیسته است از واژگان دیگری برخوردار است. بسیاری از واژه‌هایی که در شعر ناصر خسرو دیده می‌شود در متن‌های دیگر آن روزگار کمتر دیده شده است: آجاردن، برخیدن، بیرون چلیدن، پرتافتن، جواز، جوازی، ژاژیدن، سران، کوین، ماله، نگاله، نهالیدن، هنج.

در شعر سنایی و عطار و انوری هم به واژه‌های بسیاری برمی‌خوریم که در شعر قوامی رازی و یا شاعران حوزه‌ها و خطه‌های دیگر به چشم نمی‌خورد تا برسیم به مولانا که

۶- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، آبیودن / ۵۲۱ پندام / ۵۰۳ فنودن / ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۷ فرین / ۵۲۱ کانا / ۵۲۵ گریه‌های / ۵۲۹ لتلت / ۵۲۰ میلا، میلاویه / ۵۲۶. ضبط برخی از این واژه‌ها در متن و معنی آنها در فهرست پایان کتاب درست نیست.

۷- دیوان ناصر خسرو تصحیح استاد میری، دکتر مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۳، آجاردن / ۲۰۳ برخیدن، فرخیدن / ۱۸۱، ۱۷۷، ۲۷۷، ۴۵۹ بیرون چلیدن / ۱۹۳، ۲۸۸ پرتافتن / ۵ جواز، جوازی / ۴۷ ژاژیدن / ۱۷۸ سران / ۲۹۰ کوین / ۱۸۹، ۳۲۲ ماله / ۱۷۲ نگاله / ۱۱۶ نهالیدن / ۴۳ هنج / ۳۶.

دنایای دیگری است و در زبان او واژه‌ها و ترکیب‌های نو و ناشناخته فراوان یافت می‌شود و پیداست که مولانا در همگی آثارش و شمس تبریزی در مقالات و بهاء ولد در معارف و افلاکی در مناقب و چندتن دیگر از اخلاف مولانا واژگان و گاه ساختهای نحوی متفاوتی را به کار می‌برده‌اند که بامشخصات زبانی گویندگان و نویسندگان پیش از آنها فرق بسیار دارد. در نشر فارسی هم به همان اندازه که در شعر، این ناهمگونی واژگان و گاه نحو زبان نویسنده‌ای با نویسنده دیگر آشکار است. بیهقی نثری متفاوت از نثر سیاست‌نامه دارد و واژگان و شیوه نوشتن طبقات صوفیه با این دو بسیار تفاوت دارد و لغات و نحو زبان اسرارالتوحید با طبقات صوفیه فراوان اختلاف دارد. کلیله و دمنه نصرالله منشی از لونی دیگر است و تفاوت‌های صرفی و نحوی آن حتی با کلیله و دمنه معاصرش محمد بن عبدالله بخاری بسیار است؛ همچنانکه بامتن‌های دیگر.

بتخمین می‌توان گفت شصت تا هفتاد و گاه هشتاد درصد از واژه‌های فارسی در همه این نوشته‌ها مشترک است؛ و بیست تا چهل درصد از واژه‌ها در متن‌های گوناگون متفاوت است و میزان به کار رفتن این دست واژه‌های غیر مشترک نیز در این متن‌ها بسیار کمتر از واژه‌های مشترک است.

این ناهمگونی‌های واژه، آوا و گاه نحو زبان متن‌های فارسی نشان می‌دهد که بسیاری از نویسندگان زبان فارسی از گونه‌های محلی خویش نیز بهره می‌برده‌اند؛ با این تفاوت که در متن‌ها و اثرهای ادبی فارسی که در روند تکامل به سوی استقرار زبان معیار حرکت می‌کرده‌اند، همانند شاهنامه فردوسی و بیهقی و شعرهای فرخی و عنصری و سنائی و عطار، این ناهمخوانی و ناهمگونی واژگان و نحو زبان بسیار کمتر است از متن‌ها و آثار غیر ادبی که کاربرد و تلفظ واژه‌های آنها بیشتر به حوزه جغرافیایی خاصی محدود می‌توانسته باشد؛ مانند ترجمه‌های قرآن^۸ و حدیث^۹ و متون فقهی^{۱۰} و پاره‌ای از فرهنگ‌های عربی فارسی^{۱۱} و برخی داستان‌ها و متن‌های علمی^{۱۲}.

۸- در پاره‌ای از ترجمه‌های قرآن مانند تفسیر شفقشی و ترجمه قرآن موزه پارس آثارگونه زبانی بیشتر از ترجمه‌های دیگر مانند ترجمه تفسیر طبری و ترجمه کشف الاسرار است. ۹- از این دست کتب حدیث می‌توان شرح فارسی شهاب الاخبار و ترک الاطباب را نام برد. ۱۰- ترجمه التهایب شیخ طوسی و پاره‌ای دیگر از کتابهای فقهی. ۱۱- مقدمة الادب، السامی فی الاسامی، البلفه. ۱۲- سمک متیار و حمزه‌نامه؛ هدایة المصلمین، ذخیره خوارزمشاهی.

در متن های نوع نخست، متون ادبی، علی رغم سلیقه گویندگان و نویسندگان در گزینش واژه های گوناگون و گستردگی موضوع ها و مسائل اندیشگی و اندازه گیری نویسندگان بر زبان، آثار گونه و گویش چندان نیست که در متن های نوع دوم.

چنین به نظر می رسد که زبان متن های ادبی، در جریان حرکتی تکاملی قرار گرفته بوده که بیشتر در جهت استقرار زبان معیار می رفته است؛ و اندک اندک از به کار گرفتن گونه ها در نوشتن می کاسته است، و در نتیجه آثار واژه های گونه یی و گویشی در آنها کمتر دیده می شود.

باید افزود در همه متنهایی هم که از گونه ها و گویشها تأثیر پذیرفته اند زبان فارسی به عنوان پایه و بنیاد حاکم و غالب است و اساساً حرکت زبان فارسی از آغاز به رودی بزرگ می ماند که گاه نهرهایی بدان پیوسته است و گاه نهرهایی از آن جدا شده است. برخی از این نهرها به جو پچه هایی بدل شده است و پاره ای به ریگ نشسته است تا اینکه در قرن هفتم به زبان مدرسه می انجامد.^{۱۳}

متأسفانه در هیچ دوره ای از تاریخ ما در راه ثبت و ضبط مستقل زبانها و گونه ها و گویش های ایرانی فارسی چندان کوششی نشده است؛ از این روی از چگونگی و چستی این گونه ها و گویش ها آگاهی درستی در دست نیست و تنها نشانه هایی از آنها را در پاره ای از نوشته های کهن می توان یافت و حال آنکه مثلاً در زبان عربی از همان روزگار استقرار، عده ای بسیار، حتی ایرانیان، به فراهم آوردن لهجه های گوناگون آن پرداخته اند و از این راه گستردگی لغت عرب را یاری کرده اند.^{۱۴}

اما ناهماهنگی زبانی، در ترجمه های مختلفی که از قرآن در دست است آشکارتر و روشن تر جلوه گر می شود. مترجمی که با بیم و امید و ایمان و اعتقاد به ترجمه دقیق، بادیقی و سواس گونه قرآن را به فارسی برمی گرداند یا به انگیزه ایمان و باور خویش به این

۱۳- بنگرید به: از چیزهای دیگر، دکتر محمدالحسن زرین کوب، ص ۱۳۵. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفاء ح تهران ۱۳۳۹، ص ۲۳۱-۲۴۹-۳۲۷.

۱۴- تاریخ الادب العربی، شفیعی، ج ۴، ص ۲۵۲-۲۵۷. ضعی الاسلام، احمد امین، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۷. مقدمه لغت نامه دهخدا، تدوین لغت تازی به وسیله ایرانیان، سلطانعلی سلطان، ص ۲۴۱ تاریخ ادبیات عرب، تألیف ج. م. عبدالجلیل، ترجمه دکتر آ. آذرنوش، ص ۱۶۴-۱۶۷.

کار دست یازیده است و یا به خواش و فرمان امیر یا سلطانی؛ در هر دو صورت تلاش او این بوده است تا بنا به سلیقه و ادراک خود بتواند نزدیکترین واژه به مفهوم قرآنی را از گونه زبانی خویش برگزیند و از سویی مردمی هم که در حوزه زبانی او زندگی می کنند بتوانند باسانی از این ترجمه بهره ببرند؛ از این روی بیشترین موارد ناهمگونی متن های فارسی را در این ترجمه ها، که بی گمان از گونه ها و گویش های متفاوت اند، می توان دید.

زبان یا گونه زبانی که در ترجمه تفسیر طبری به کار گرفته شده است با گونه زبانی تفسیر سورآبادی و کشف الاسرار اختلاف دارد و در ترجمه ابوالفتح دامنه این ناهم خوانی گسترده تر می شود و گونه زبانی تفسیر نسفی نه با ترجمه تفسیر طبری و سورآبادی و کشف الاسرار می خواند و نه با ترجمه تاج التراجم^{۱۵}.

در هر ترجمه ای از قرآن، حتی در یک یا چند سوره آن، چندین و چند واژه خاص به کار رفته است که معلوم نیست به کدامیک از گونه های زبان فارسی مربوط است. از آنجا که در این پیشگفتار نشان دادن نمونه هایی جامع از تنوع واژگانی و آوایی ترجمه ها و تفسیرهای کامل و بزرگ میسر نیست، تنها به چند نمونه از واژه های ناشناخته در ترجمه ها و تفسیرهای ناتمام و کوچک اشاره می شود.

این واژه ها در تفسیر قرآن پاک آمده است و در منتهای دیگر کمتر دیده شده است: اسگرد، پشگان، سرباکان، شکرطان، وایشاواندن، یوبه گاه، یویان^{۱۶}.

و در تفسیر ششقی این واژه های بسیار نادر دیده می شود: آهگلا، بهفرداشتن، بطیاره، بن سسد کردن، جنم ززد، خشگوانی، دیوگلوجی، زوچنده، کوزاموز، ناشگهان، وص وص کردن^{۱۷}.

و در ترجمه قرآن موزه پارس چنین واژه هایی آمده است: بازیله، باویه، بهرسیدن،

۱۵- درباره زبان هریک از این ترجمه ها و نمونه هایی از ناهم خوانی های واژه ای و آوایی این متن ها سخن بسیار است و در این پیش گفتار نمی توان به آن پرداخت، به مقاله ای یا کتابی واگذار می کنم.

۱۶- در تفسیر قرآن پاک، با همه کوچکی، نمونه های بسیاری از واژه های ناشناخته به کار رفته است: اسگرد / ۲۹، پشگان / ۸۶، سرباکان / ۲۵، شکرطان / ۸۷، وایشاواندن / ۹۴، یوبه گاه، یویان / ۸۹.

۱۷- در تفسیر ششقی واژه های ناشناخته بسیار است که چند نمونه از آن را یاد می کنیم: آهگلا / ۱۸۵، ۱۹۷، بهفرداشتن / ۱۹۲، بطیاره / ۲۲۱، بن سسد کردن / ۲۲۱، چشم ززد / ۱۳۶، خشگوانی / ۱۸۷، دیوگلوجی / ۵۸، زوچنده / ۱۱۳، کوزاموز / ۱۹۱، ناشگهان / ۱۷۳، وص وص کردن / ۲۹۶.

چرب آسا، سردوانی کردن، هنباب.^{۱۸}

برای آنکه این اختلافها بهتر نشان داده شود، شماری از کلمات قرآنی را با
برابرهایی آنها از ترجمه‌های گوناگون می‌آوریم:

آزفناهم: مینون / ۳۳

رادمت کردیمشان (طبری). کامکاری دادیمشان (طبری). ایشانرا در فراخی و
نعمت داشتیم (کشف). کامرانی داده بودیم ایشانرا (ترجمه و صفه‌ها). نعمت دادیم
آنها را (ابوالفتح). بناز پروردیمشان (قرآن ۱۰). در نعمت داشتیم ایشانرا (قرآن ۲۱).
مالهای بسیارشان داده بودیم تا نازمین و انبارده گشته بودند (تفسیری بر عشر). رای
مست کردیم ایشانرا (ترجمه موزه پارس). دادیم شان تن آسانی (نسفی).

اغنیاف: بقره / ۱۶۴

آمد شد (طبری). شد آمد (کشف). آمدن شدن (گزاره). برافروشد (نسفی). (آل عمران / ۱۹۰)
فادوایی (ترجمه و صفه‌ها). گردش (سورآبادی، گزاره). گردیدن (ابوالفتح، قرآن ۱۰) (یونس / ۶)
برافروشدن (نسفی، قرآن ۱۰) (مبین / ۸۰) فادوایی (ترجمه موزه پارس). فادوای (سورآبادی).
(روم / ۲۲) ناهمواری (طبری). گردانش، گردایش (طبری). جداجدی (کشف).
برافروشدن (قرآن ۱۰).

آلذالخصام: بقره / ۲۰۴

سخت خصومت (طبری، ابوالفتح). پیچانتن است جنگ جوی ستیزه کش (کشف).
سخت دشمنی (کشف). سخت پیکار (ترجمه و صفه‌ها). پیکارکش ترین همه پیکار
کنان (سورآبادی). سخت لجوج، آو یژگن، بژجوی (گزاره). سخت خصومت تو در
پیکار کردن یا سخت پیکارتر خصومت کنندگان (لسان التنزیل). سخت آو یز در
خصومت و دعوی (نسفی).

۱۸- ترجمه قرآن موزه پارس یکی از ترجمه‌هایی است که نشانه‌های گونه‌ای در آن بسیار زیاد است و واژه‌های
ناشناخته در آن فراوان، در اینجا تنها چند شاهد را یاد کردیم: بازیده / ۳۴۵، باویده / ۲۱۹، پرموسیدن (پرموسیدن) /
۳۲۳، ۳۰۳، چرب آسا / ۳۲۱، (این واژه را در متن کتاب جرباسا و جدباسا آورده‌ام که درست نیست)، سردوانی
کردن / ۶، هنباب / ۱۷۲.

به‌نیارده (طبری). بیانیارده (طبری). دانگی (طبری). نشاط گرفته (طبری). طغیان
نممت (کنف). دنه (ترجمه و قسه‌ها). سرکشی (ابوالفتح). فیردگی (قرآن ۱۰).
دنه گرفتن (قرآن ۲۱) به طریق طغیان (تفسیر نفی). رای مستی (گزاره). فیرندگی
(لسان‌التزئیل).

بیانیارده شدند (طبری). پری گرفته بودشان (طبری). همباردگی کردند (طبری). بطر
گرفت (کنف). دنه گرفته بودند (ترجمه و قسه‌ها، سوریادی). ازحد گذشت (ابوالفتح).
فیرنده شدند (قرآن ۱۰). بطر کردند در (قرآن ۲۱). بزرگ منش شدند یعنی
فیرنده و نسیاس (لسان‌التزئیل). انبارده شدند، ناسپاس شدند (الدورفی‌الترجمان).
طاغی شدند (نفی). رای هست گشتند (ترجمه مؤلف پارس).

زاهدان (طبری). ناخواهندگان (طبری). لسان‌التزئیل). ناکامان (طبری). دژکامان
(طبری). سردبانان (ترجمه و قسه‌ها). بی‌دغبتان (ابوالفتح، قرآن ۱۰). راهبان (قرآن ۲۱).
دل‌سردان (الدورفی‌الترجمان).

خو یشتن ستای (طبری). نازنده (طبری). ترجمه و قسه‌ها. نفی. قرآن ۱۰. الدورفی‌الترجمان).
فخرکننده (ابوالفتح). فخرآرنده (قرآن ۲۱). نازمین (ترجمه مؤلف پارس). نیک نازنده (لسان
التزئیل). لاف‌زن، خو یشتن ستای (کنف).

کامرانان (طبری، سوریادی). خداوند نعمت (طبری). نازنیشان (کنف). دنه گرفتگان
(ترجمه و قسه‌ها). منعمان (ابوالفتح، قرآن ۲۱). به ناز پروردگان (قرآن ۱۰، تفسیری بر مشری از
قرآن). انباردگان، گردن‌آوران (تفسیری بر مشر). رای مستان (ترجمه مؤلف پارس). نعمت -
پروردگار (نفی).

مترجمین: وقعه / ۴۵

به نعمت مغرورش گان (ابوالفتح). دندید گان (ترجمه وقعه‌ها). گردن کشان (کشف).

زخرف / ۲۳

خود رایان (طبری). توانگران (طبری). جهانداران و بطر گرفتگان (کشف).

سبا / ۳۴

فراخ جهانیان و بی نیازان (کشف). به نعمت پروردگان (طبری).

مختاله: حدید / ۲۳

کز رونده (طبری). خرامان (کشف). پشنده (ترجمه وقعه‌ها). کشنده (ترجمه وقعه‌ها).
گردن کش (ترجمه وقعه‌ها). خرامنده (ابوالفتح). قرآن ۱۰، نسی، لسان‌التزیل، الدررفی
الترجمان). تکبرکننده (قرآن ۲۱). به کشی رونده (الدررفی الترجمان). کش (ترجمه موزن پارس).

مروشات: انعام / ۱۴۱

چسبیده (خنیده) (طبری). چفته آن بسته و گاز آن ساخته (کشف). چفته بسته
(ترجمه وقعه‌ها). دار بست انداخت‌ها (ابوالفتح). وایج کردها (قرآن ۱۰). که چفته
دارند (قرآن ۲۱). وارغ کرده (نسی). چفته بسته شوشهای رزبروی ساخته (گزاره).

مکاه: انفال / ۳۵

شستی به دهن (طبری). سواندن (طبری). بخشیدن یعنی دمیدن (طبری، قرآن ۱).
صفیرزدن (کشف، قرآن ۲۱). بانگ و شوشست (ترجمه وقعه‌ها). صفیر (ابوالفتح).
شخولیدن (لسان‌التزیل، قرآن ۱۰). وشت کردن یعنی بانگ که از میان دولب بیرون
آید چون آواز سرنای (لسان‌التزیل، الدررفی الترجمان). بشخُوا (گزاره). وصی وصی کردن
(گزاره). بانگ کردن به دهان چون بانگ کردن مرغان (نسی). شخیوه (تفسیر
مفردات قرآن).

یبحث: مائده / ۳۱

تا رخنده کند (طبری). همی کاوید (طبری). تا بازجست (طبری). خاک
برمی‌انگیخت (کشف). وازیالالید (ترجمه وقعه‌ها). می کاوید (ابوالفتح، قرآن ۱۰، لسان
التزیل). بازکاوید (الدررفی الترجمان). کاوید (نسی).

بزند اورا (طبری). فرو کوبد اورا (طبری). زند اورا به دست و پای خود (کنف). فرو
گفته بود اورا (ترجمه و ص ۵۸). بگلوچیده بود اورا (سویانی). ناقص عقل گرداند
اورا (ابوالفتح). تباه کندش (قرن ۱۰). فروگیرد اورا (قرن ۲۱). گلوچیده بودش
(گزاره).

بطبروا: اعراف / ۱۳۱

مرو گیرند (طبری). مرغوا را گیرند (طبری). فال زدند (طبری). فال بد می گرفتند
(کنف). فال می گرفتند (ابوالفتح). فال بد گیرند (قرن ۱۰). فال بد می زدند (قرن ۲۱).
بخر داشتندی (گزاره).

چندگانگی زبان این ترجمه ها نمایشگر گونه ها و گویشهای زبان فارسی و
نمودار برداشت و ادراک هر مترجم است از لغات قرآنی و برابری آنها در واژه های
محلی، در دوره های نخستین (از آغاز تا قرن هفتم هجری).

پژوهش در آثار این دوره، هم از نگاه بررسی و شناخت گونه ها و گویشهای زبان
فارسی فراوان ارزش دارد و هم می تواند برای دست یافتن و رسیدن به یک ترجمه دقیق
قرآن، که اکنون در دست نداریم، مارا یاری کند^{۱۹}.

با بررسی و پژوهش در متون موجود به معیارهایی درست می توان دست یافت که
به یاری آن به محل تألیف و کتابت این متن ها پی برد و تا اندازه ای نشانه های گونه های
زبان فارسی را در این متن ها پیدا کرد^{۲۰}. بطور کلی چنین پژوهشهایی بی گمان می تواند
نتیجه های سودمندی را در بر داشته باشد:

۱۹- مترجمان قرآن در روزگار ما از گنجینه های پراچ ترجمه های کهن قرآن سود نبرده اند و نتوانسته اند
برابری درست و دقیق فارسی برای واژه های قرآنی برگزینند فرض ما از بهره گیری از ترجمه های کهن این نیست
که مترجم امروزی واژه ای نا آشنا را از یک ترجمه کهن بردارد و به کاربرد بلکه باید هم از برخی واژه های روان و
آشنا و هم از مفاهیم لغات ناشناخته و دشوار برای گزینش واژه های دیگر بهره ور شود.

۲۰- شناخت گونه ها و پی بردن به حوزه و روزگار نویسنده، علاوه بر سدهایی که در زمینه فرهنگ و
فرهنگ نویسی دارد برای دریافت شیوه گفتار و طرز و هنجار نویسنده و پژوهش و بررسی در اسوال اجتماعی او
می تواند سودمند باشد.

- ۱- به فراهم آوردن یک اطلس گویش شناسی و گونه شناسی کمک فراوان می کند.
- ۲- ویراستن متن های فارسی را آسان می کند.
- ۳- برای تهیه و فراز آوردن فرهنگ تاریخی زبان فارسی لازم است.
- ۴- در پژوهشهای سبک شناسی مهم گونه های زبانی و گویش ها را در تفاوتها و اختصاصهای دوره ای روشن تر و بهتر نشان می دهد.
- ۵- به درک مفاهیم و قراءت درست برخی از واژه های متن های زبانهای ایرانی میانه کمک می کند.
- ۶- در بازسازی یا ساختن واژه های تازه ای برای دانش های گوناگون ما را یاری می کند و در بسیاری از موارد زبان فارسی را از به کار گرفتن واژه های بیگانه بی نیازی می کند.

ارزبانی دوره و حوزه‌های فارسی از راه گونه‌ها

چنانکه پیشتر اشاره شد حرکت گونه‌های زبان فارسی در دنبال کردن این روند تکاملی شکل‌یابی یک سان و یک روش نیست؛ نه آغاز راه آنها روشن است و نه شیوه حرکت آنها و نه زمان و حوزه دقیق به کار رفتن آنها.

اگر روند شکل‌گیری زبان‌ها و گونه‌ها در تمامی آنها یک سان بود و همگی از یک دوره معینی دگرگونی را آغاز می‌کردند و در یک روزگار معلوم به پایان راه می‌رسیدند، می‌شد به صورتی قطعی و دقیق زمان تألیف و تصنیف متون متعلق به این گونه‌ها را مشخص کرد. ولی چنین نیست؛ برخی از زبانها یا گونه‌ها دیرتر یا کندتر دگرگونی را آغاز کرده‌اند و برخی زودتر در این روند قرار گرفته‌اند.

برای مثال می‌توان گفت این تحول می‌تواند در گونه‌ای از زبان، از میانه قرن اول شروع شده باشد و در گونه‌ای دیگر در میانه یا پایان قرن دوم؛ و یکی از این دو گونه، زودتر یا دیرتر از دیگری می‌تواند به روند شکل‌گیری زبان معیار پیوندد. زمان و مدت معلومی را برای این روند شکل‌یابی نمی‌توان معین کرد.

گونه زبانی ناصر خسرو می‌تواند نمونه خوبی برای این تأخیر و کندی باشد ناصر خسرو بیش از نیم قرن پس از فردوسی و فرخی می‌زیسته است ولی واژگان و نحو زبان او با فردوسی و فرخی ناهم‌خوانی فراوان دارد و در سنجش با زبان رایج زمان به اصطلاح آثار کهنگی و دیرینه بودن در آن نمایان است. بنابراین شاید بتوان گفت که گونه زبانی ناصر خسرو از همان گونه‌هایی است که با تأخیر و یا با حرکت کندتر این روند را دنبال می‌کرده است.

این کندی و ناهم‌روی گونه‌ها و زبانها می‌تواند به دلایل گوناگون از این دست پیش آمده باشد: دور بودن از یک مرکزیت سیاسی؛ ناساز بودن اوضاع اجتماعی؛

پراکندگی حوزه‌های جغرافیایی زبان؛ شکل نگرفتن و همه گیر نشدن مراکز آموزشی و فراگیری زبان؛ و بطور کلی زود طرح شدن یا دیر طرح شدن نیازهای اجتماعی جدید در یک حوزه زبانی، که خواه ناخواه تحول آن گونه و زبان را دیر و زود می کند.

در پژوهشهای متن شناسی فارسی، پژوهش گونه‌های زبانی به عنوان یک عامل مؤثر در شناخت متن تاکنون مطرح نبوده است^{۲۱}، از همین روی تشخیص زمان و کهنگی متن بر پایه میزان کاربرد واژه‌های ناشناخته و به اصطلاح کهنه و ساختارهای دستوری آن قرار داشته است. بنابراین در تعیین زمان و دوره برخی از متون با چنین آراء و عقایدی روبرو هستیم:

ادوارد براون ضمن برشمردن پاره‌ای از اختصاص‌های رسم الخطی و دستوری و نیز برخی از واژه‌های تفسیر قرآن مجید، تفسیر کمبریج، روزگار تألیف این تفسیر را مقارن تألیف شاهنامه فردوسی می داند^{۲۲}.

مصحح محترم همین تفسیر قرآن مجید (کمبریج) در باره آن چنین نوشته است:
«شیوه نگارش کتاب، لغات و ترکیبات که خواننده آشنا به تحول زبان

۲۱- دانشمندان و پژوهشگرانی که از دیدگاه زبان شناختی به دیگر گونه‌ها و اختلافات زبان فارسی نظر نیکند، اند در پژوهشها و بررسیهای زبانی کمتر به ناهمبستگی و اختلافات گونه‌ای زبان توجه کرده‌اند و حدود مرز زبان و گونه و لهجه و گویش کمتر در آثارشان نمایان است از آن جمله بنگرید به: سبک شناسی، شادروان بهار، تاریخ ادبیات، دکتر ذبیح الله صفا، سخن و سخنوران، استاد فروزانفر، لهجه بخارایی، دکتر احمد علی رهنائی بخارایی.
زبان شناسان در پژوهشهای زبان شناسی خود از گونه (variant) و لهجه (dialect) و گویش تلقی‌های متفاوتی ارائه داشته‌اند. بنگرید به: توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی^۱، دکتر محمد رضا باطنی، ص ۸ به بعد؛ مسائل زبان شناسی نوین، دکتر محمد رضا باطنی، ص ۲۸ به بعد.

نیز بنگرید به: زبان فارسی و گونه‌های مخفف آن، دکتر علی اشرف صادقی؛ زبان و لهجه^۲، دکتر فریدون بدره‌ای؛
مجله فرهنگ و زندگی، شماره ۲، خردادماه ۱۳۴۹.

مفهوم گونه در این پژوهشها نوما عبارتست از: تفاوت‌های آوایی، واژگانی و صرفی که بیشتر در یک حوزه جغرافیایی از زبان پدید می آید، گرچه برخی مفهوم گونه را بسیار گسترده تر مطرح کرده‌اند.
با توجه به اینکه تفاوت‌های یاد شده تنها وابسته به یک حوزه جغرافیایی نیست بلکه دوره‌های تاریخی نیز در پدید آمدن گونه‌های متفاوت مؤثر است در این پیش گفتار گونه همواره در معنی عام تفاوت‌های واژگانی و آوایی زبان متون فارسی در یک دوره تاریخی و حوزه جغرافیایی به کار رفته است، و از گویش بیشتر ناهم خوانی و اختلافات درونی یک گونه اراده شده است.

۲۲- تفسیر قرآن مجید (کمبریج)، مقدمه، ص بیست و شش.

فارسی را به حدود تقریبی تاریخ تألیف کتاب رهنمون می شود. باتوجه به ضوابط موجود برای شناختن نثر فارسی در ادوار مختلف، به نظر نگارنده این سطور، کتاب حاضر در ردیف آثار کهن متنور زبان فارسی است که حدود تألیف آن حداکثر از نیمه اول قرن پنجم تجاوز نمی کند»^{۲۳}.

استاد مبنوی در مقدمه تفسیر قرآن پاک نوشته اند:

«باتوجه به خصوصیات رسم الخطی و نحوی و صرفی و نظایر آنها چیزی راجع به زمان کتابت نسخه و زمان و محل تألیف کتاب می توان حدس زد، کتابت این متن به احتمال قوی قبل از چهارصد و پنجاه هجری است. تألیف کتاب هم عصر با کتب اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است...»^{۲۴}.

شادروان دکتراحمد علی رجائی درباره قرآن شماره چهار آستان قدس، متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟، نوشته است: «... اما کهنگی واژه ها، فصل ها و وصل ها نوع ترکیبات، ادات و حروف و پسوند و پیشوندها و اسلوب سخن از این حد قدیم ترمی نمود (قرن ۷۰۱) خاصه که شباهتی در شیوه نگارش بین این ترجمه و ترجمه تفسیر طبری که در نیمه قرن چهارم نوشته شده است مشهود بود»^{۲۵}.

استاد مبنوی درباره بخشی از تفسیری کهن چنین گفته اند:

«از ابتدا به نظر بنده چنین آمد که سبک انشای این تفسیر به آن تفسیر قرآن مجید (نسخه کیمبرج) که مرحوم براون معرفی کرده بود شباهتی دارد... مع هذا هنوز به این عقیده معتقدم که به هر صورت انشاء آن قبل از چهارصد هجری شده است»^{۲۶}.

دکتر جلال متینی در باب روزگار نگارش پند پیران نوشته است:

«اسلوب نگارش کتاب نیز از این حقیقت حکایت می کند که «پند پیران» ظاهراً بایست در قرن پنجم هجری تألیف شده باشد یا نو یسنده ای پس از قرن پنجم به شیوه

۲۳- تفسیر قرآن مجید (کمبرج)، به تصحیح دکتر جلال متینی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، صفحه یست و پنج مقدمه.

۲۴- از مقدمه استاد مبنوی بر تفسیر قرآن پاک، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران.

۲۵- متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟، شادروان دکتر احمد علی رجائی، ص ۷ مقدمه.

۲۶- بخشی از تفسیری کهن، به کوشش محمد روشن، بنیاد فرهنگ ایران، یادداشت استاد مبنوی.

نگارش متداول در قرن پنجم آن را به رشته تحریر درآورده باشد.^{۲۷}

شادروان بهار در مقدمه تاریخ سیستان نوشته است:

«دلیل روشن تر از همه طرز و شیوه تحریر کتابست که می توان آنرا یکی از سه کتاب قدیم نثر فارسی: تاریخ بلعی، تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی که فعلاً معروف اند شمرد و بلکه چنانکه خواهیم گفت ترکیبات و لغات و اصطلاحاتی درین کتاب هست که آنرا از بیهقی و گردیزی هم کهنه تر می نماید»^{۲۸}.

حال اگر در تعیین زمان این متون به روند تکاملی گونه ها توجه شود، می توان دریافت که تنها بودن یا نبودن پاره ای واژه های ناشناخته یا تلفظ های نامعمول و یا کاربردهای ساختاری زبان نمی تواند ملاک کهنگی متن باشد؛ چنانکه اگر داده های تاریخی و اندیشگی ناصر خسرو نسبت به زمان او وجود نداشت و تنها ملاک ما واژگان و صورتهای ساختاری شعر و زبان او بود چه بسا گمان می رفت که ناصر شاعری است از قرن چهارم. و عکس این سخن هم درست است، یعنی اگر از روزگار تفسیر تاج التراجم نیز آگاهی نداشتیم سادگی نثر و معمول بودن واژه های این متن، این گمان را می توانست پیش آورد که شاید این متن متعلق به دوره ای متأخرتر است.

۲۷- پنهان، به تصحیح دکتر جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، صحنه چهارده مقدمه.

۲۸- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، کتابخانه زوای، ص ۵ مقدمه.

قرآن مترجم قدس و گونه زبانی آن

این برگردان ارجمند که تا کنون ماندنی برای آن شناخته نیست به شماره پنجاه و چهار در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می شود. این نسخه در ۲۰۵ ورق است با کاغذ حنایی مهره کشیده به قطع ۳۹×۳۰ سانتی متر، و در هر صفحه ۱۴ سطر به طول ۲۴ سانتی متر. متن قرآن به خط کوفی او اخردوره تحول و ترجمه زیر نویس به خط نسخ است. آغاز و انجام این نسخه در دست نیست سورة فاتحه و دو بیت و سیزده آیه از سورة بقره را از آغاز ندارد و حدود بیست و یک سورة کوچک را از انجام. همین افتادگی آغاز و انجام سبب شده است که تاریخ و زمان ترجمه و نوشتن آن بر ما پوشیده بماند. هیچ گونه یادداشت و رقم و وقف نامه ای که دال بر تاریخی باشد در آن نیست.

ترجمه تفسیر طبری را نخستین ترجمه قرآن به فارسی می دانند؛ اما شهفور ابوالمظفر اسفراینی مؤلف تفسیر تاج التراجم، تاریخ نخستین ترجمه فارسی را بسی دورتر می برد و به روزگار پیامبر می رساند: «و از بهر این معنی بود که سلمان فارسی از مصطفی (ص) دستوری خواست تا قرآن به پارسی به قوم خویش نویسد. وی را دستوری داد، چنین گفتند که وی قرآن نوشت و پارسی آن در زیر آن بنوشت»^{۲۹}.

۲۹- ضمیمه درباره تفسیر سورآبادی و نسخه تربت جام، دکتر پسی مهدوی، ص ۳۶. این قول شهفور ابوالمظفر اسفراینی درخور تأمل است. در منابع در دسترس یادی از این معنی نشده است. در بعضی از کتب قدما فقط به ترجمه سلمان فارسی از سورة فاتحه اشاره شده است. نقلیه معروف حنفی شمس الاثمه سرخسی (متوفی ۱۹۰) در کتاب المبسوط (ج ۱، ص ۳۷) می نویسد که: «ایرانیان مسلمان از سلمان خواستند که ترجمه فاتحه الکتاب را برایشان بنویسد تا در نماز بخوانند تا آنگاه که زبانشان با هر بی خوگیرد و او چنان کرد».

اگرچه تفصیل این خبر با ملاحظه عقیده حنفیان به جواز قرأت فاتحه به فارسی محل تأمل است ولی وجود ترجمه های قرآن، بنام یا پاره ای از آن را در سه قرن نخست نمی توان رد کرد.

سلطان ولد در ریاض فاهه می نویسد: و لهذا قرآن را در نماز به پارسی خواندن رواست پیش ابوحنیفه، به وجود آنکه بر تازی خواندن قادر باشد و اگر به تازی خواندن قادر نباشد، به اتفاق مذاهب بر پارسی خواندن رواست. ص ۱۱۴. جاحظ در البیان والنبین، ج ۱، ص ۱۳۶، می گوید: موسی بن سيار اسواری (متوفی ۲۵۵ هجری) تفسیر قرآن می کرد به زبان فارسی.

بی گمان از روزگار نمود و نمودن قرآن تا زمان اولین ترجمه شناخته شده به فارسی، ترجمه تفسیر طبری، برگردان های دیگری در دست بوده است؛ پذیرفتنی نیست که در طول سیهصد و پنجاه سال ترجمه ای فارسی از قرآن در دسترس ایرانیان نبوده باشد.

مردمی که تشنه آگاهی از دین نو و فهم معانی قرآنی بوده اند و بیشتر زبان عربی را هم نمی دانسته اند^{۳۰} می بایست ترجمه یا ترجمه هایی از قرآن در دست داشته باشند^{۳۱}.

در گفتگو از روند عام شکل یابی زبان فارسی گفته شد که پس از استقرار زبان عربی، در مقام زبان دینی و دیوانی در بخش هایی از ایران زمین زبانی به کار می رفت که

۳۰- بنگرید به: تاریخ بلخی، چاپ مرحوم بهار، ص ۲، تاریخ بخارا، ص ۱، کلیله و دمنه، ص ۱۲۵، مقامات حمیدی، ص ۱، ترجمه تاریخ سینی، ص ۸، سیرت رسول الله، ص ۶، ۷، شرح فارسی شهاب الانبیا، ص ۷، ترک الاطبا، ص ۲، قرآنطبیحات، ص ۳، تاریخ قم، ص ۲، مرصاد المباد، ص ۵. و در مقدمه بیشتر فرهنگ های تازی به فارسی به این نکته اشاره رفته است.

۳۱- با توجه به ناآشنایی عمومی ایرانیان به زبان عربی (بنگرید به پانویست ۲۰) و توجه به ترجمه قرآن از روزگار پیامبر نمی توان پنداشت که ترجمه هایی از قرآن در دست نبوده باشد. بویژه که حال و هوای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به مترجمان این رخصت را هم می داده است تا بدون بندها و قید های اجتماعی دوزبان را برابر هم بگذارند و در کار گزینش واژه ها و برابر یابی آزاد باشند.

نسل و تسری هنجار های سیاسی و کلامی و فقهی از میانه قرن چهارم و پنجم به بعد در جوانب گوناگون زندگی اجتماعی سبب شده است که ترجمه و برابر یابی واژه ها نتیجه رودرویی مستقیم دوزبان نباشد بلکه بیشتر از پالونه فقه و کلام و صفاتی سیاست بگذرد. این کار در تفسیر های بزرگ آشکارتر است (برخی از ترجمه های محلی و گونه ای را از این دست نمی توان شمرد).

نگاهی به ترجمه و تفسیر های فارسی این گمان را نیرو می دهد که شاید ترجمه تفسیر طبری که تفسیر به رأی نیست و جنبه روایی دارد آغاز گراه و سیاسی باشد که یکسان آندیشی و یکسو نگری را در حوزه ترجمه ها باب کرده است که ادامه آن در دوره بعد به پکنواخت و یکگشتن گشتن زبان ترجمه ها و تفسیر ها انجامیده است و از قرن هشتم به بعد امکان هر گونه آندیشه تازه را برای رو یارویی مستقیم دوزبان ازین برده است.

سخن ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفراینی گفته ما را تأیید می کند: «از روزگار عبدالله بن عباس رضی الله عنه که ترجمان قرآن بود الی یومنا هذا، جهد کردند بر مقدار طاعت و قوت خویش اندر جمع کردن تفسیر قرآن به تازی، و حاجت همی افتاد گروهانی را که غالب بر ایشان پارسی بود بدان که ترجمه باشد الفاظ قرآن را برومی که ایشان را بر خواندن جمله سهل باشد، هر چند که اندر مجالس علم تقاریر آن همی شنیدند و از بهر آن چند کس تعرض کردند اندر صبر های مختلف که ترجمتی کنند کتاب خدای را از همه به پارسی و چون بزرگان علما آن را مطالعات کردند اندران خلطها بسیار یافتندی. برخی از جهت عبارتی که اندران موافقت لغت نگاه داشته بودند و الفاظ مفسران را بتبع نکرده بودند و برخی از قبل آن که الفاظ را اخلاق کردند میوه تشبیه را خواستندی که به یک لفظ پارسی ترجمه کنند تا معنی آن ناقصی کردند... پس چون اندران ترجمه ها که کرده بودند این خلل دیدیم...» مقدمه تفسیر تاج القراجم، ضمیمه درباره تفسیر معروف به سواد یابی.

آمیزه‌ای بود از بافت زبان فارسی میانه، برخی از واژگان عربی و عناصر گونه‌ای و گویشی.

زبان این ترجمه قرآن نمونه شایسته‌ای است از این ترکیب و آمیزگاری، در مرحله و منطقه و بطور کلی در شرایطی که هنوز سهم هریک از این عوامل سه گانه ترکیب آشکار است و در روند متکامل زبان کاهش یا افزایش چشم گیری نیافته است.

با توجه به آنچه گفته شد برای برآورد زمان متنی هایی نظیر این ترجمه عزیز، پس از بررسی تمامی اختصاص های صرفی و نحوی و آوایی واژگان آنها، اساساً باید همان روند شکل یابی را دنبال کرد؛ یعنی به تعیین مرحله و منطقه یی باید پرداخت که ترکیب چنین زبانی را می توانسته در روند عام تکامل زبان نمودار کند.

به سخن دیگر از یک سو هماهنگی های آن را با متون فارسی هم منطقه باید ارزیابی کرد تا سهم گونه زبانی در این آمیزگاری و در نتیجه حوزه و حدود جغرافیائی آن شناخته شود و از سوی دیگر هم شکلیها و مشترکهای آن را با فارسی میانه باید شناخت تا پیوند این گونه با گذشته زبان فارسی و در نتیجه روزگار تقریبی نمود آن روشن گردد.

الفه شباهت‌های واژگانی با آثارهای از متن‌های هم‌گونه

برای تعیین و شناخت حدود تقریبی حوزه جغرافیایی این ترجمه بزرگوار و بی‌همتای آن شدم تا به ردیابی واژه‌هایی همانند واژه‌های این ترجمه در متن‌های دیگر پردازم تا از این راه بتوانم به قرائن و اشارات هدایت‌کننده‌ای دست یابم. در میان متن‌هایی که بررسی شد تنها چند متن را می‌توان نشان داد که با این ترجمه شباهت‌های واژه‌ای دارد.

۱- مذهب الاسماء

فرهنگی است عربی به فارسی از محمودین عمرین محمودین منصور القاضی الزنجی السجری، که تاریخ تألیف و نیز روزگار مؤلف آن دانسته نیست. فراهم آورنده این فرهنگ در مقدمه گفته است از فرهنگ‌های دیگری هم چون السامی فی الاسماء و البلفه و چند کتاب دیگر بهره برده است^{۳۲}.

قرآن مترجم ما بیشترین شباهت واژه‌ای را با کتاب مذهب الاسماء دارد. ده‌ها واژه در این فرهنگ به کار رفته است که درست به همان شکل و در برابر همان واژه قرآنی در این ترجمه دیده می‌شود. اما در سراسر متن مذهب الاسماء حتی به یک نمونه از ساختارهای ویژه این قرآن بر نمی‌خوریم، نمونه‌ای از این واژه‌های مشترک عبارتند از:

— ص ۲۲۵، ۲۳۳	: الملائة	آشکرا: اشکرا
— ص ۲۲۵	: العطن	اشکرا
— ص ۲۲۰	: الظهیر	ایار: یار
— ص ۲۳۵	: العون	

۳۲- فرهنگ مذهب الاسماء، محمودین عمرین محمودین منصور القاضی الزنجی السجری، تاریخ تألیف کتاب روشن نیست، متن کتاب را آقای دکتر محمدحسین مصطفوی برای طبع آماده کرده‌اند و قرار بوده است که از طرف مرکز انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ برسد.

۳۳۳ ص ←	المولى	
۳۵۵ ص ←	المنجاة	
۳۳۵ ص ←	المن :	ایاری: یاری
۳۱۴ ص ←	الموتة	
۲۲۵ ص ←	المنعت :	برنگ ریگ (پرنگ) ریگ
۲۸۷ ص ←	الکتیب	
۱۷۵ ص ←	الشرار والشر :	پژدرک
۸۰ ص ←	الحاجز :	بشرش و دیوار
۲۴۲ ص ←	الفواصة :	بلک خورند
۴۱ ص ←	البحری :	بلک خورنده
۲۴۲ ص ←	الفواص	
۲۶۲ ص ←	القرن :	پنگ
۲۲۳ ص ←	المفلة	
۷۷ ص ←	الجذع :	تاپال خرما
۱۱۸ ص ←	الدین :	خاز
۱۳۰ ص ←	المنس	
۳۷۱ ص ←	الوسخ :	(- پای)
۲۱۹ ص ←	العراق :	داوراز
۳۳۲ ص ←	العقدة :	دُرک و بستگی زبان
۱۵۵ ص ←	السافر :	دویر
۱۵۵ ص ←	الزحلوقة :	رُمُک (بازی است)
۱۲۱ ص ←	دياسة (امراء-) :	زوش (زن-)
۱۲۱ ص ←	دياغي (رجل-) :	زوش (مرد-)
۵۶ ص ←	النياز :	زوش (مردم-)
۲۶۴ ص ←	القصفة :	سرد (پایه-)
۳۱۳ ص ←	المراقبة	

۱۸۱ ص ←	الشمريخ :	سرزک خروما
۱۸۳ ص ←	الشمراخ	
۲۱۵ ص ←	العاسی	
۲۸۷ ص ←	الکتاب	
۲۲۹ ص ←	الشمکول :	سرزک (شاخ خروما ای : الشمکول سرزک)
۲۳۳ ص ←	الشمکال	
۱۶۲ ص ←	السماء :	شفت خانہ
۲۱۹ ص ←	العرش :	شفت خانہ
۱۱ ص ←	الاجہی :	شفت (خانہ یی -)
۱۶۳ ص ←	السمک :	شفت خانہ
۹۲ ص ←	الثیرة :	کریشک
۹۱ ص ←	الحفرة	
۲۵۰ ص ←	الفروج	
۲۱۲ ص ←	الفر	
۹ ص ←	ابوالصالح :	کزہ
۲۰۲ ص ←	الضفدع	
۳۷۷ ص ←	الهاجة :	کزوی مادہ
۳۳۲ ص ←	المعجم :	کزونر
۳۶۰ ص ←	النطق :	کزہ (بانگ -)
۱۷۱ ص ←	السنة :	کسہ
۴۴۶ ص ←	المقنع والمقنعة :	کواشامہ
۷۷ ص ←	الجمرة :	کویلک خروما
۲۱ ص ←	الاحوج :	کیل
۲۹۸ ص ←	ميزان مایل :	(ترازوی -)
۳۱۹ ص ←	المجنب :	کیل پای (اسی -)
۲۳۷ ص ←	المرج :	کیلی

۲- تاریخ سیستان

همان کتاب شناخته شده‌ای است که به همت شادروان بهار به چاپ رسیده است، پاره‌ای از مطالبی که در این متن آمده است در دیگر تواریخ نیست، از نظر زبان باید گفت با پیداشدن این ترجمه قرآن بسیاری از دشواری‌های زبانی تاریخ سیستان، هم‌چنانکه برخی از متن‌های دیگر، روشن خواهد شد.

محمد بن مغلد سگری شعری دارد که در تاریخ سیستان چنین آمده است:

جز تو نژاد حوا و آدم نکشت	شیر نهادی به دل و برمنشت
معجز پیغمبر مکی توشی	به کنش و به منش و به گوشت
فخر کند عمار روزی بزرگ	کوهد اتم من که یعقوب کشت

واژه «منشت» که در این شعر به کار رفته در ترجمه قرآن ما ده‌ها بار آمده است.

و در مصراع دوم بیت آخر «گوهد» به جای «گوید» آمده است و شاید تنها شاهی باشد که گذشته از این ترجمه، در متن‌های چاپ شده فارسی برای این طرز استعمال داریم.^{۳۳}

نیز شعری از محمد بن وصیف، نخستین شاعر پارسی‌گوی^{۳۴}، در تاریخ سیستان نقل شده است:

کوش بنده سبب اریختن ^{۳۵} است	کار قضا بود و ترا عیب نیست
بود و بهود ^{۳۶} از صفت این دست	بنده درمانده بیچاره کیست

۳۳- تاریخ سیستان، ص ۲۱۲، ضبط تاریخ سیستان گوهد است که به نظر درست نمی‌آید و باید گوهد باشد، مرحوم بهار در نوشتن آورده‌اند شاید: که همام، گوید اتم، یا گوید همام باشد.

۳۴- «محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود باز گفتندی بر طریق خسروانی» تاریخ سیستان، ص ۲۱۰.

۳۵- تاریخ سیستان، ص ۲۱۰. دو واژه کوش و بهشت در متن تاریخ سیستان به همین صورت ضبط شده است و ظاهراً یکی از دو «ش» در نسخه اساس هم نقطه نداشته است. بنگرید به بهشتیست، بهشت، پوشش در قرآن ما.

۳۶- تنها شاهی که برای بهود در دست است از تاریخ سیستان است در متن‌های در دسترس دیگر دیده نشد.

بود و هر دو هم در هیچ یک از متن های چاپ شده و در دسترس دیده نشده در این قرآن
مترجم در ترجمه «کن فیکون» به کار رفته است.
واژه های زیر که در تاریخ سیستان به کار رفته در این ترجمه قرآن هم دیده
می شود:

اشکرا	: آشکارا	ص ۱۵۶
ایما	: ما	ص ۲۸۵
برنده ^{۳۷}	: تمام؛ کامل؛ مجهز	ص ۳۰۳، ۲۸۸
پرن	: بنده؛ صد	ص ۳۳
بشدن دن: محاصره کردن دن؛ ص ۳۸۷ همین واژه دوبار به صورت بشدون آمده است:		
ص ۳۸۳ - ۳۸۹		
چشم دیدی	: ریا	ص ۱۱۹
عجابه	: اندک؛ کم	ص ۳۸۹
دیگر	: ثانی؛ دوم	ص ۳۱۵

۳- دیوان عثمان مختاری

در دیوان عثمان مختاری هم چند واژه از واژه های این کتاب به کار رفته است
برمر: انتظار، امید.

هنوز هست فلک را رحیم گشتن روی هنوز هست سخن را قوی شدن برمر^{۳۸}
عجابه: اندک؛ کم.

بنگر به زمین و سپاه دشمن کان هست فراوان و آن عجابه^{۳۹}

۳۷- بنده، ظاهرآ همین کلمه باید باشد که در تاریخ سیستان سه بار به کار رفته و در هر سه جا ضبط متن برنده
است.

۳۸- در دیوان عثمان مختاری برمر را به معنی به قدر وسع و اندازه و درخور گنجایش و همتان و در حساب و
همزون و هم اندازه دانسته اند. ص ۱۶۹.

۳۹- ضبط عجابه از فرهنگ جهانگیری است. در دیوان عثمان به جای عجابه، محاره آورده اند که ظاهرآ
درست نیست ص ۴۸۱ دیوان.

۴- احیاء الملوك

در کتاب احیاء الملوك که درباره تاریخ سیستان است از ادوار باستانی تا سال هزار و بیست و هشت هجری قمری واژه‌هایی از واژگان و پژه این قرآن مترجم آمده است:

آب برد^{۱۰}:

«سوری و حاجی گفتند که دست چپ، شما به میان آب برد و جنگل در باید آمد و شکست نیافته بمانیم.»
«بیملاج مردم به جنگل و آب برد در آمدند»^{۱۱}.

پرن^{۱۲}:

«و اخراجات پرن و بستن بند و ریگ همه از مال دیوان شدی»^{۱۳}.

علاوه بر کتاب‌های یادشده متن‌های دیگری نیز در دست است که از نظر واژه‌ای همگونی‌هایی با این قرآن مترجم در آنها دیده می‌شود:

۱- ترجمه سوره مائده

در میان جزوه‌های مترجم قرآن که در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود نسخه‌ای است که با ترجمه زیرنویس از سوره مائده و چند آیه از سوره‌های دیگر به شماره ۱۷۷ بدون تاریخ و نام مترجم و کاتب، که شباهتهای بسیاری با قرآن مترجم ما دارد که در اینجا برخی از آن واژه‌ها را به عنوان نمونه می‌آوریم:

۱۰- از دو شاهد احیاء الملوك معنی طوفان و یا ممانی نزدیک به آن دقیقاً آشکار نیست.

۱۱- احیاء الملوك، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، ص ۴۶۹-۴۷۰.

۱۲- واژه پرن در فرهنگ‌های لغت به این معنی ضبط نشده است در دانش تاریخ سیستان آمده است: پرن در کتب لغت و ادب دیده نشد و پس از تحقیق از مردم سیستان و مطالعات دیگر محقق شد که پرن به فتح اول به معنی سدهای خاکی است که با پوته و جگن و غیره در مسیر رودها و پیش مزرعه‌ها بنهند.
به گمان من این کلمه صوتی است از واژه پرنگ که در این قرآن آمده است و در فرهنگ‌ها به این معنی نیامده است. گفتنی است که در دیوان فرخی تصحیح مرحوم عبدالرسولی در دانش تاریخ توضیح یک بیت از فرخی پرنگ را به معنی پشته دانسته‌اند (ص ۴۰۸). باید افزود که در فرهنگ‌ها پرنگ به معنی پشته آمده است.

۱۳- احیاء الملوك، ص ۱۹.

سوره مائده^{۱۴}

قرآن مترجم

المعدن	: گدشتاری	گدشتاری	— مائده / ۲
تین	: قصد کناران	قصد کناران	— مائده / ۲
سیناکم	: گسته‌های شما	گسته‌های شما	— مائده / ۱۲
حظاً	: نیاوه‌ی	نیاوه‌ی	— مائده / ۱۳
البغداد	: دشمنای	دشمنای	— مائده / ۱۱
کثراً	: فروانی	فروانی	— مائده / ۱۵
بشر	: میزدک‌بری	مژده دادار	— مائده / ۱۹
نذر	: پلس‌بری	پلس‌برداری	— مائده / ۱۹
غالبین	: غلبه کناران	غلبه کناران	— مائده / ۲۳
القاهلون	: نشستاران	نشستاران	— مائده / ۲۴
یبعث	: می‌کچیلید	می‌کچیل کرد	— مائده / ۳۱
سماعون	: نیوشیداران	نیوشیداران	— مائده / ۴۱
مصدقاً	: راست کر گرفتار	راست کر گرفتار	— مائده / ۴۶
عبد	: برستون کرد	پیرستید	— مائده / ۶۰
کفرنا	: محاکردی ایما	پوشانیدیم ایما	— مائده / ۶۵
اصحاب	: ایاران	ایاران	— مائده / ۸۶
رقبه	: گورده	گورده	— مائده / ۸۸
لم یجد	: نگنند	نگنند	— مائده / ۸۹
یفترون	: می‌درچینند	می‌درچینند	— مائده / ۱۰۳
خبر	: گیه	بهتر	— مائده / ۱۱۴

۱۴ — سوره مائده تنها متنی است که شابهت‌های واژه‌ای و ساختاری با ترجمه حاشر دارد که نمونه‌ای از آن در هیچ متن دیگری دیده نمی‌شود؛ حتی در فرهنگ مهذب الاسماء که شابهت‌های واژه‌ای بسیاری با ترجمه قرآن ما دارد از کار برده‌های ویژه این متن اثری دیده نمی‌شود.

۲- فرهنگ مصادر اللغه

فرهنگی است عربی به فارسی که براساس نسخه ای محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است.

این نسخه در کتابخانه مردی به نام ابوالبرکات الشریف الواظظ نگهداری می شده که بعدها جزء کتاب هایی بوده است که نادرشاه افشار آن را در سال ۱۱۴۵ به حرم مطهر هدیه و وقف کرده است.

این کتاب تاریخ تألیف و تحریر ندارد رنگ و روی کاغذ و کهنگی خط از زمانی بسیار دور حکایت می کند و احتمال می رود در اواخر قرن ششم و یا اوائل قرن هفتم کتابت شده است.

قرائنی موجود است که مؤلف این فرهنگ نامه چند نسخه در اختیار داشته است که از همه آن ها بهره گرفته و همه این اقوال را جمع آوری کرده است.^{۹۵}

این متن هم شباهت های لغوی با ترجمه قرآن ما دارد و شاید بتوان گفت که یکی از مأخذ فراهم آورنده این فرهنگ، فرهنگ یا متنی بوده است که در بردارنده واژه هایی از گونه زبانی این ترجمه قرآن و یا گونه ای نزدیک به آن بوده است. و شاید هم خود مؤلف از همان حوزه جغرافیایی برخاسته بوده است که مترجم قرآن حاضر.

و اینک واژه هایی از فرهنگ مصادر اللغه که در قرآن مترجم ما هم یافت می شود:

بر مرد داشتن	: الاشياء	— ص ۷۲
خلیش (پاک کردن چاه از...)	: الاحماء	— ص ۶۵-۹۳
خلیش و گل (پاک کردن چاه از...)	: الاجتهار	— ص ۲۹
دیده و روشن	: الاطلاع	— ص ۲۷۱
دیده و روشن	: التصريف	— ص ۱۳۳
رشت (سه رشتی برافکندن کنیزک)	: الانتصاف	— ص ۲۷۵
میستن ^{۹۶} (ستمکار...)	: الاستقامة	— ص ۳۵۸
شستن چون خر پشته	: التسليم	— ص ۱۱۶

۹۵- فرهنگ مصادر اللغه تصحیح دکتر خزانه جوبی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲، پیش گفتار.

ص سیزده.

۹۶- در فرهنگها میستن به معنی جست و خیز کردن آمده است شاید این واژه تصحیف مصدر هستن (شپستن شپسیدن) باشد. بنگرید به شسپ و شپ در برهان قاطع. و شاید هم میستن دگرگون شده و یا بدخوانی واژه شپستن است به معنی جهیدن و جستن، به هر حال این واژه هم مانند بسیاری از لغات این متن درخور تأمل است.

شمیدن (اندک اندک....) : الترفع — ص ۳۱۷

شمیدن (چیزی دادن مهمان را که بشمید) : التعلیس — ص ۱۲۱

کزو (بانگ کردن....) : التلقطه — ص ۸۱

کسه شدن^{۴۷} : الانصبات — ص ۳۱۶

کیل پای شدن اسب : التجبیب — ص ۹۵

کیل دست شدن اسب : التجبیب — ص ۹۶

کیل کردن روی : المصاهرة — ص ۲۰۹

مشتو گندم افکندن در گروی آسیا : الالهاء — ص ۲۷

نگشتن (....) : الاتهام، الاتلاع — ص ۲۸۳

الاستراط — ص ۲۶۸

۳- ترجمه تفسیر طبری

از متن های درجه اول دوره نخستین زبان فارسی است که همیشه به آن توجه می شده است. نسخه های خطی متعدد این متن، از این اقبال حکایت دارد. در این متن گاه گذاری واژه ای از ویژگیان قرآن مترجم حاضر به کار رفته است. روشن نیست که این لغات، واژه های معمول در تداول زبان آن روز بوده است و یا نسخه ای که این واژه ها در آن آمده است در حوزه زبانی مترجم قرآن ما و یا به وسیله کاتبی یا مترجمی از این گونه زبانی نوشته یا ترجمه شده است^{۴۸}. این واژه ها عبارتند از:

او یارگی کنید^{۴۹} : نمون — ص ۱۷ / ۱۵

برنگها^{۵۰} : کنیا — ص ۱۱ / ۱۱

به پونده بدهندشان : فیلوهم — ص ۱۷۳ / ۱۷۳

۴۷- ضبط متن کسه شدن است. مصحح محترم در حاشیه نوشته است: ظاهرأ مصحف «گسه شدن»

است.... نظیر این نوع تصحیف خوانی در کار مؤلف بازم وجود داشته است. پاشوت، ص ۳۱۶.

۴۸- واژه های گوناگونی که در نسخه های مختلف تفسیر طبری به کار رفته است حکایت می کند از چندگانگی گونه های زبانی این نسخ، که با احتمال می تواند به حوزه های جغرافیایی متفاوتی تعلق داشته باشد.

۴۹- در متن ترجمه تفسیر طبری او یارگی کنیده آمده است که با توجه به واژه ایوارگی و ایوارگی در فارسی میانه و نیز متن های فارسی درست نیست.

۵۰- برنگها یا پرنگها در ترجمه کنیا آمده است در این آیه: يوم نرجف الارض والجهال و کانت الحبال کنیا مهلا: «آن روز که صخت(۴) اندرآید به زمین و کوهها و باشد کوهها بریگهای برهم ریخته». ظاهرأ دو واژه صخت(۴) و بریگها، هر دو نادرست خوانی و دگرگونی صحت و پرنگها (چرنگها) است.

بهنبارده ^{۵۱}	: بطراً	← اصل / ۴۷
خنک می زنند ^{۵۲}	: شهبی	← هود / ۱۰۶
صیحت ^{۵۳} اندر آید	: ترجف	← مرمل / ۱۱۴
مرو گرفتن ایشان	: طائرهم	← اعراف / ۱۳۶
مروگیرند ^{۵۴}	: بطیروا	← اعراف / ۱۳۶
نارای همی کردند ^{۵۵}	: یجحدون	← صلب / ۲۸
نیاوه ^{۵۶}	: خلایق	← هود / ۱۰۲، ۲۰۰

در برخی دیگر از متن های فارسی گاه یک یا چند واژه که باواژه های این ترجمه قرآن همانند است دیده می شود. روشن نیست که این شباهت های لغوی نشان وحدت حوزه جغرافیائی آنهاست، که بعید به نظر می رسد، یا آنکه این واژه ها در گونه های دیگر زبان هم وجود داشته است و بعدها ازمیان رفته است. از آن جمله است:

در شعر ابوشکور دو بار واژه «اوستام» به معنی اعتماد و اطمینان به کار رفته است:

به انترای خوانند او را به نام هم از نام و کردار و هم اوستام
مگر مردمی کش بود گرم قام بدادنش بستاند از اوستام^{۵۷}

در تفسیر سور آبادی، ترجمه و قصه های قرآن، واژه رت ورده یا رت وروده آمده است

۵۱- این واژه در متن به صورت بهسارده (۴) ضبط شده است و در نسخه ای دیگر ماسان ده (۴). که هر دو ضبط به گمان من نادرست است و دیگرگون شده بهنبارده و بهنبارده می تواند باشد.

۵۲- در ترجمه تفسیر طبری خنک آمده که باتوجه به ضبط ترجمه قرآن حاضر به صورت خنک آوردم ولی در گونه ها یا لهجه های خاصی می تواند هر دو ضبط درست باشد.

۵۳- ضبط این واژه در متن کتاب به صورت صخت (۴) است که درست نیست در مانوشته ۵۰ اشاره شد.

۵۴- در متون پهلوی به صورت مرواگ آمده است. واژه نامه پندش، ص ۲۸۶.

۵۵- در متن، نارائی همی کردند، آمده است. نارای و ناروی به معنی متکبر و بی اعتقاد و باطل است که در متن های دیگر هم آمده است. ترجمه و قصه های قرآن، ص ۱۵۱-۱۵۲-۲۵۳.

۵۶- نیاوه در ترجمه تفسیر طبری دو بار به کار گرفته شده است و در هر دو جا به معنی سود و بهره است. این واژه را فرهنگ نو پسان فارسی عربی دانسته اند و آن را از «نیا به» عربی گرفته اند و پنداشته اند که پادشاه در لغت فرس آمده است و فارسی دانسته شده است. (حاشیه پرهان قاض)

۵۷- اوستام که به صورت اوستام در لغت نامه دهخدا و برخی دیگر از فرهنگها به معنی معتمد و اعتماد آمده است ولی شاهی برای آن نیاورده اند. در ترجمه حاضر بارها به کار رفته است و در متن های فارسی میانه نیز دیده می شود. نگاه کنید به: واژه نامه منشی خرد، ص ۱۶.

به معنی پاک و صاف و نرم و هموار صلباً، صعباً: رت و روده (رده) — مره/ ۲۶۵ کتب/ ۸
در ترجمه مقامات حریری چند بار واژه گویمند و گویمندی^{۵۸} در ترجمه الشکلا و
شکل به معنی غمگین و اندوهگین و اندوهمندی و داغ داری به کار رفته است همچنانکه
در این ترجمه قرآن در برابرث واژه گویر آمده است (یوسف / ۸۶).

پاره ای دیگر از واژگان این ترجمه در متن های دیگر بیشتر دیده می شود مانند
کاستن ، ازگهن (اجگهن^{۵۹}) و بسیاری واژه های دیگر که در چندین متن به کار گرفته شده
است و نشانه ای است از کاربرد این واژه ها در گونه های زبان فارسی .

در میان متتاهایی که شماری از واژه های آنها در هماهنگی با این ترجمه ارائه شد
از دوره و حوزه نگارش ترجمه سوره مائده، فرهنگ مصادر اللغه و نسخه های ترجمه تفسیر
طبری آگاهی در دست نیست، اما می دانیم که نویسندگان و فراهم آورندگان فرهنگ
مذهب الاسماء و تاریخ سیستان و احیاء الملوك بی گمان از حوزه سیستان بوده اند و
می دانیم که عثمان مختاری هم روزگاری را در کرمان گذرانیده است^{۶۰} شاید این واژه ها
ره آورد آن سفر بوده است و شاید هم مربوط به زبان خود شاعر. همین سازگاری و
همخوانی واژگان قرآن ما با این متن ها روشن می کند که به احتمال زیاد مترجم این قرآن هم
از حوزه سیستان- کرمان می بایست برخاسته بوده باشد^{۶۱} ولی اگر مشابهت لغوی این قرآن

۵۸- واژه گویور در فرهنگها به این معنی نیامده و در ترجمه مقامات حریری چندجای به کار رفته است. بنگرید به:
مقدمه ۱۸، ۱۵. در ترجمه قرآن حاضر ضبط کلمه به کاف تازی بود ولی چون در ترجمه مقامات حریری به گاف فارسی
نوشته شده بود ما هم کلمه را به صورت گویر ضبط کردیم.

۵۹- درباره تفاوت و تحول «ژ» و «ج» بنگرید به: تکوین زبان فارسی، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۶۰- استاد همانی نوشته است: بیشتر مسافرت های حکیم مختاری از قبیل سفر سند و مفرست و کرمان و تیز و
مکران و احتمالاً سیستان همه در مدت شانزده ساله سلطنت علاء الدوله مسعودین ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۸) اتفاق
افتاده است. مختاری نامه، ص ۲۲۸-۲۳۸.

۶۱- سازگاری و هم خوانی واژه ای و ساختاری ترجمه سوره مائده با قرآن ما حدس و گمان ما را درباره تعلق این
دو متن به حوزه سیستان تقویت می کند.

آیا می توان گفت که نوشته ها و کتابهایی از این دست نیز به همراه مدارک و اسناد و یا رساله هایی بوده
است که پس از فوت ملک بهرام خان به دست پسرش ملک جلال الدین افتاد و شاه کامران این اسناد را به غارت
برد. یا می شود گفت که در میان اسناد و نوشته های مختلف که در زمان مظفرالدوله حاکم سیستان (۱۲۸۳) آغاز
حکومت) از میان برده این چنین دست نوشته هایی نیز یافت می شده است؛ بنگرید به مقدمه احیاء الملوك، به
تصحیح دکتر منوچهر سعادتی، ص ۱۷-۱۶.

مترجم با دیوان فرخی سیستانی اندک است و جز چند واژه همسان مانند: پرنگ، رود، عون، نون^{۶۱}، در دیوانش یافت نمی شود گمان ما را درباره حدود جغرافیائی ترجمان قرآن تضعیف نمی کند زیرا دیوان فرخی اثری ادبی است آن هم از شاعری که در یک مرکزیت ادبی روند تکامل زبان معیار را پی می گیرد و همان گونه که گفتیم در آثار ادبی شکلهای گونه ای و گویشی بسیار کمتر است.

۶۱- بنگرید به: دیوان فرخی سیستانی، ۱۰۵، ۱۰۶.

بعد سنجش با فارسی میانه

زبان فارسی دنباله طبیعی زبان فارسی میانه است از این روی طبعاً این دوزبان از جنبه های گوناگون ساختار آوا و واژه بایکدیگر هم خوانی بنیادی دارند. دگرگونی های زبانی بیشتر از راه تحول واژه و آوا پیش می آید. با وجود این همانندی ها و همگونی های آوائی و واژه ای میان گونه زبانی این ترجمه و زبان فارسی میانه بسیار زیاد است و در زمینه ساختار نیز از برخی همگونی ها برخوردار است که در دیگر متن های فارسی کمتر می بینیم. بنابراین پیوندهای زبانی این ترجمه را با فارسی میانه از سه راه می توان دنبال کرد:

- ۱- پیوندها و همسانی های واژه ای
- ۲- همگونی های آوائی و پاره ای ویژگی های صوتی
- ۳- همانندی های ساختاری

۱- پیوندها و همسانی های واژه ای

پیوندهای واژه ای این متن با فارسی میانه نسبت به متن های دیگر فارسی بسیار زیاد است و بجز آن می توان گفت که در میان متن های شناخته شده فارسی هیچ کتابی را نمی شناسیم که تا این اندازه واژه های هم شکل و هم معنا با فارسی میانه را در خود داشته باشد.

بسیار کوشیدم تا بتوانم برای واژه هایی از این ترجمه در واژه نامه های فارسی میانه در دسترس شاهد و مثالی بیابم، اما با همه کوششها و پرس وجوها ردیابی تمامی واژه های این متن میسر نگردید، با وجود این شمار واژه هایی که ریشه در فارسی میانه دارند و دست یاب شده اند کم نیست در اینجا تنها نمونه هایی از این واژه ها را می آورم:

آماریدن (مریم / ۶۱) اجگهتان (نساء / ۱۴۲) آگار (مریم / ۶۲) او یارگه (فرقان / ۵) بدست (مائده / ۱۹، ۱۶) بر پشت (رعد / ۲۹) بستار (قره / ۲۲۱) پیونده (آل عمران / ۱۸۵) خجاره (نساء / ۶۶) خواستوا (آل عمران / ۱۹، ۱۶) بر پشت (رعد / ۲۹) بستار (قره / ۲۲۱) پیونده (آل عمران / ۱۸۵) خجاره (نساء / ۶۶) خواستوا (آل عمران / ۱۹، ۱۶)

(۸۱/ داوراز/ ص/ ۳۷) دواوستن، دوازیف (عرف/ ۱۶۶) رود (بهره/ ۲۶۴) سپختن (طبر/ ۱۳) سزگی (قلم/ ۱۱)
 سرد (طبر/ ۳۸) سیستن (ریس/ ۳۱) کاهستن (توبه/ ۱۱۷) گرمه (طه/ ۱۱۸) گندادن، گندیدن (نمل/ ۲۴).

آماریدن: شماردن، شمردن

در این ترجمه ارجمند چندین بار آماریدن در برابر احصاء و مشتقات آن به کار گرفته

شده است (طلاق/ ۸۱، جن/ ۲۸، کعب/ ۴۹).

درفرنگهای فارسی آماریدن را به معنی شمردن به حساب آوردن، اهمیت دادن و

به روی خود آوردن نوشته اند ولی شاهی برای معنی شمردن نیاورده اند. در دیوان سوزنی

آماردن به معنی اهمیت دادن و به روی خود آوردن، توجه و اعتنا کردن آمده است (دیوان سوزنی،

ص ۳۶، ۵۰). در تفسیر نسفی آماشتن (=آماردن) هم به همان معنی است که در دیوان سوزنی.

(تفسیر نسفی، فرقان/ ۷۲). این واژه در متن های فارسی میانه مکرر به معنی شمردن آمده است.^{۶۲}

اجگهان: کاهلان، بکاهلی

در ترجمه حاضر دوبار در برابر کسالی به کار رفته است (نساء/ ۱۴۲، توبه/ ۵۱). در

فرهنگهای فارسی این واژه همه جا با حرف یه ضبط شده است. از کهان، از گن، از گن،

ازهن، ازهان، ازگهن، ازگین صورتهایی از این واژه است که در فرهنگهای فارسی دیده

می شود. پاره ای از این ضبط ها در متن های فارسی موجود هم نیامده است.^{۶۳} ولی معنی

کلمه را همه فرهنگ نویس ها کاهل، باطل، مهمل و بیکار نوشته اند.

در فارسی میانه به صورت اشگهان، اشگهانیه به معنی تنبل و دیوتنبلی به کار

گرفته شده است.^{۶۴}

اکان: لغو، لهو.

در برابر لغو و لهو در این ترجمه واژه اکار به کار گرفته شده است (مریم/ ۶۲، انعام/ ۳۲،

انراف/ ۵۱). در متن های فارسی در دسترس شاهی برای این واژه دیده نشد.

اکار در متن های فارسی میانه به معنی بی کار، بیهوده، بی سود، ناکرده، انجام

۶۲- واژه نامه منیری، خرد، ص ۴۳، واژه نامه گزیده های زاداسپهر، ص ۶۹، واژه نامه پندش، ص ۵۰-۵۱-۶۱.

A Concise Pahlavi Dictionary D.H. MacKenzie, London, 1971, P. 7.

۶۳- واژه های ناشناخته در شاهنامه، علی روائی، دفتر ۲.

۶۴- واژه نامه منیری، خرد، ص ۱۳۵، واژه نامه پندش، ص ۳۷، واژه نامه نهای و پرتنامک، ص ۴۹.

نشده، به کار رفته است.^{۶۵}

اویارگه: غروب گاه، هنگام عصر.

این واژه در ترجمه الاصل (لریان / ۲۰۵) اصیلاً (مرفان / ۵) عشیاً (مریم / ۱۱) به کار رفته است. در فرهنگهای فارسی اویاربه معنی عصر، هنگام عصر، غروب گاه آمده است (رمان قانع، جهانگیری، رشیدی) و در متن های فارسی هم اویاربه همین معنی به کار برده شده است. (لغت نامه، ذیل اویار). در ترجمه تفسیر طبری به صورت اویارگی به کار گرفته شده است.^{۶۶} (روم / ۱۷). در متن های فارسی میانه به شکل اویارگ و اویارگ گاه ضبط شده است.^{۶۷} در برخی از لهجه ها هنوز این کلمه زنده است و به کار می رود.^{۶۸}

ایار: یار، دوست.

ایان: الصاحب (نساء / ۳۶) المولی (حج / ۱۳) ناصراً (حر / ۲۴).

این واژه در متن های فارسی میانه مکرر به همین صورت آمده است.^{۶۹}

بدسی، بدست: بیم، تهدید.

واژه بدسی و بدست بودن در ترجمه انذار و مشتقات آن در این ترجمه فراوان به کار رفته است (مانند / ۱۹، پیوس / ۱۰۱، مریم / ۱۷). در فرهنگهای فارسی این کلمه ضبط نشده است، تنها شاهد ما برای این لغت در متن های چاپ شده احتمالاً صورتی است که در

۶۵ - واژه نامه بند هش، ص ۱۳۸ واژه نامه منتهی خرد، ص ۱۳۶، واژه نامه گزیده های زاداسپرم، ص ۵۶، ترجمه چند متن پهلوی، ص ۱۴، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، بهار سال دوازدهم، ص ۱۳۷. Pahlavi Dictionary, P. 6.
بی کارویی کاری: در شاهنامه و شعر ناصرخسرو درست درجای اکار و اکاری به معنی یاه و یپوده و کارید و ناپسند به کار رفته است:

پراژاژ شد گشوی ازین آگهی / که بی کار شد تخت شاهنشاهی / ج ۱، ص ۴۸
کردی تدبیر تو ولیک همه بد / گفتی لیکن سرود پناه وی کار / ناصرخسرو ص ۲۵۸
پرسند گانرا شگفت آمد آن / که بیگاری آمد ز دخت روان / ج ۱، ص ۱۶۱
پیشوند «آ»، «از» و «آی» در فارسی میانه برای نفی به کار می رفته است همچنانکه در فارسی بیشتر «بی» و «نا» به کار می رود. بنگرید به: واژه نامه بند هش، آچارگ / بی چاره، ص ۱۱۳ آفرین / بی تازش، بی حرکت، ص ۱۲۶
آفرگان / بی مرگان، ص ۱۵۴ واژه نامه زاداسپرم، آفرجام / نافرجام، ص ۱۹۶ آژادی / ناشادی، ص ۱۰۰، و ص ۲۷، ۲۶.
۶۶ - این واژه در متن ترجمه تفسیر طبری به صورت اویارگی آمده است که نادرست است.

۶۷ - واژه نامه منتهی خرد، ص ۲۰، واژه نامه بند هش، ص ۳۰ - ۳۸.

۶۸ - بنگرید به: واژه نامه فارسی - کردی، دکتر محمد تقی لاهیجی، اویار در کرمان نیز به کار می رود.

۶۹ - واژه نامه گزیده های زاداسپرم، ص ۱۹، واژه نامه بند هش، ص ۳۰. Pahlavi Dictionary, P. 15.

داوراز: بقاء، واژه داوراز در برابر بقاء به کار رفته است (ص/ ۳۷).

داو در لغت هر رده از دیوار را می گویند و آنرا دای نیز گویند (جهانگیری) و اما واژه راز در فرهنگها به معنی گل کار و طیان آمده است (لغت فارس، جهانگیری، سروری) عسجدی گفته است:

به یکی تیر همی فاش کند راز حصار و بر بر او کرده همی قیر بود راز یجر سنایی گفته است:

جان به دانش کن مزین تا شوی زیبا از انک زیب کی گیر د عمارت بی نظام دست راز این بیت از مختاری است:

همی تا فلک بر زمین در عمارت به ادوار پرگار باشد به رازی^{۸۱}

در کتاب مهذب الاسماء داوراز در برابر لغت العرق آمده است (ص ۲۱۹). و در کشف الاسرار واژه قرآنی بقاء به داورانی ترجمه شده است که با احتمال صورت نادرستی است از داورازی. واژه راز در متون فارسی میانه هم به کار رفته است و در متن های فارسی هم دیده شده است^{۸۲}.

دواریدن، دوارستن: دویدن و گریختن اهریمنی.

از این مصدر صورت دوارسته در ترجمه خاسا (ملک/ ۱) و خاسنین (ایران/ ۱۶۶) به کار رفته است و یکبار هم در برابر اعشوا بدوارید، آمده است (منون/ ۱۰۸).

این مصدر و برگرفته هایی از این مصدر در متن های فارسی میانه بتکرار به کار گرفته شده است^{۸۳}.

روده: پاک، هموار.

در این ترجمه برابر صلد به کار رفته است (بقره/ ۲۹۴) این واژه در تفسیر سورآبادی

۸۱- دیوان عسجدی، به تصحیح طاهری شهاب، ص ۳۸. دیوان سنایی، ص ۳۰۴. فرهنگ جهانگیری، ذیل راز. دیوان عثمان مختاری، ص ۵۰۸، برای توضیح بیشتر بنگرید به: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۳ سال ۱۸ واز یجر نوشته دکتر احمد خطلی. ۸۲- واژه نامه زاداسپرم، ص ۲۷۷. مقامات زنده پیل، به تصحیح دکتر حشمت مؤید، چاپ دوم بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ۱۱- ۱۵۸. فرزند خیالی، به تصحیح دکتر حشمت مؤید، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۲۸. Pahlavi Dictionary, P. 71. ۸۳- واژه نامه بند هشت، ص ۳۸۲. واژه نامه گزیده های زاداسپرم، ص ۱۱۵۵. واژه نامه منوی خرد، ص ۱۱۴۸. واژه نامه ارتای ویراز نامک، ص ۶- ۱۱۱. Word List, P. 36. Pahlavi Dictionary. P. 29.

دو بار در ترجمه صلد و صمید آمده است. (قره / ۲۶۴، کهن / ۸).

فرخی گفته است:

درخت رود از دیبا و از گوهر توانگر شد

گوزن از لاله اندر دشت با بالین و بستر شد^{۸۴}

در متن های فارسی میانه به صورت رودگ دیده می شود^{۸۵}.

سپختن؛ سپوختن: راندن، دور کردن (طبر / ۱۳).

این واژه در فرهنگهای فارسی به همین معنی ضبط شده است در شاهنامه و

پاره ای دیگر از متن های فارسی در همین معنی به کار رفته است^{۸۶}. در متن های فارسی

میانه بتکرار به معنی دور کردن، کنار زدن، راندن، بازداشتن، آمده است^{۸۷}.

سبزگی: سخن چینی.

سبزگی در برابر نیم در این ترجمه آمده است (نم / ۱۱). در فرهنگ های فارسی

سبزگی را درد و رنج و سختی معنی کرده اند و این بیت را شاهد آورده اند از حفظة

باد غیبی:

کی سبزگی کشیدمی زرقیب گرییدی یار مهربان با من

واژه سبزگی در متن فارسی میانه فراوان دیده می شود^{۸۸}.

سرد: نردبان.

این واژه در ترجمه سلم به کار رفته است (طبر / ۳۸). در بسیاری از گویشهای زبان

فارسی هنوز این کلمه رواج دارد. در متن های فارسی میانه واژه سرد به معنی نردبان آمده

است^{۸۹}.

۸۴— دیوان فرخی سیستانی، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، ص ۱۰۵. این واژه به صورت روت (لغت فارس) و رژه هم

به کار رفته است (ترجمه و قهه های قرآن، ص ۵۸). Pahlavi Dictionary, P. 76.

۸۵— واژه نامه ارتای و یراز نامک، ص ۱۳۵.

۸۶— شاهنامه، ج ۱، ص ۲۳۹، ج ۲، ص ۱۸۳، ج ۶، ص ۱۳۹۵، سبک شناسی، ج ۱، ص ۳۶۳.

۸۷— واژه نامه مینوی خرد، ص ۱۶۹، واژه نامه بندش، ص ۱۸۹، واژه نامه گزیده های زادسپهر، ص ۳۳۲، ۳۳۴، واژه نامه

ارتای و یراز نامک، ص ۱۵۸.

۸۸— واژه نامه بندش، ص ۱۸۹، واژه نامه مینوی خرد، ص ۱۶۹، واژه نامه ارتای و یراز نامک، ص ۱۵۹.

۸۹— واژه نامه زادسپهر، ص ۳۲۸.

سیستن: به نظر آمدن، پنداشته شدن.

تنها یک بار در این ترجمه در برابر اکبرنه: بزرگ سیستند او یرا (یوسف / ۳۱) آمده است در ترجمه های دیگر قرآن بزرگ داشتند او را، بزرگ داشتندش، بزرگ آمد ایشان را، بزرگ یافتند او یرا^{۹۱} در ترجمه اکبرنه به کار رفته است.

در فرهنگهای فارسی واژه سیستن را جستن و جست و خیز کردن معنی کرده اند و شاهی هم برای آن نیاورده اند. (یرهان قطع، معین، لغت نامه).

یگانه شاهی که از برای این واژه توانستم بیابم از کتاب مصادراللفه است: ستمکار سیستن: الاستقامه^{۹۲}.

گمان می کنم که مصدر سیستن در ترجمه قرآن ما و فرهنگ مصادراللفه صورتی باشد از مصدر سیستن^{۹۳} به معنی به نظر آمدن، پنداشته شدن^{۹۴}.
شیدن؛ شسپیدن(۴): جهیدن، خیز کردن.

بشید یا بشید که هردو در ترجمه پلوت آمده است به معنی بجهد، حمله ور شود و اندر آویزد (انبرف / ۱۷۶) از این روی ضبط متن را در هردو جا بشید آوردم.

در فرهنگهای فارسی مصدری به صورت شیدن نیامده است. در برخی از فرهنگها واژه شسب را به معنی جهنده و خیز کننده آورده اند و همین معنی را برای واژه شسب نیز نوشته اند، این کلمه در ترجمه ای دیگر از قرآن هم به کار رفته است^{۹۵}.

۹۰- بنگرید به: ترجمه تفسیر طبری، کشف الاسرار تفسیر ابوالفتح.

۹۱- فرهنگ مصادراللفه، به تصحیح دکتر عزیز الله جوینی، ص ۳۵۸.

۹۲- سبک شناسی، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۹.

۹۳- واژه نامه میخی خرد، ص ۲۱۳-۲۱۱، واژه نامه بند هش، ص ۲۹۳، واژه نامه نگزیده های زادماهرم، ص ۳۰۱، واژه نامه

ارتانی و پیرانامک، ص ۱۸۳. Pahlavi Dictionary, P. 73.

۹۴- خرد و کوشش، نامه ادبیات و علوم اجتماعی، مقاله فرهنگنامه قرآنی، ص ۷۷.

آیا واژه شسپ در شعر مولانا با این کلمه پیوستگی دارد؟

مرا گویی مرو شسپ که حرمت را زیان دارد

ز حرمت هارمی دارم از آن هر هارمی گرم / ج ۳، ص ۱۷۷

گمان می رود واژه شسپن که به معنی اضطراب و آشوب آمده است با این واژه ها: شسیدن، شسب و شسب شسپ پیوستگی داشته باشد. بنگرید به: واژه نامه ارتانی و پیرانامک، ص ۱۸۱.

در متن های فارسی میانه شسپیدن به معنی جهیدن دیده می شود^{۹۵}. بنابراین می توانیم ضبط مصدر را شسپیدن یا شیشیدن بدانیم.

کاستن، کامیدن: نزدیک بودن، خواستن.

این مصدر و مشتق های آن در برابر فعل کاد و صورتهای صرفی آن به کار رفته است

(توبه/ ۱۱۷، زخرف/ ۵۲، ملک/ ۸).

مصدر کامیدن در لغت نامه دهخدا و کاستن در فرهنگ معین ضبط شده است^{۹۶}. به کار گرفته شدن این واژه تنها در چند متن فارسی از ویژگی کاربرد پاره ای از واژه هادر برخی از گونه های زبانی حکایت می کند.

مصدر کاستن در طبقات الصوفیه^{۹۷} و کشف الاسرار^{۹۸} و تفسیر سورآبادی^{۹۹} و

ترجمه مقامات حریری^{۱۰۰} به کار برده شده است. این مصدر در متن فارسی میانه بتکرار دیده می شود^{۱۰۱}.

گرسه: گرسنه (ط/ ۱۱۸).

گرسه که صورت فارسی میانه واژه گرسنه است در متن های فارسی در دسترس

شاهدی برای آن یافت نشد و تنها در این متن به کار رفته است^{۱۰۲}.

۹۵- واژه نامه بند هش، ص ۲۱۹، واژه نامه زاد لهرم، ص ۳۹۷.

۹۶- کامیدن در لغت نامه دهخدا به معنی خواستن و آرزو کردن آمده است، و در فرهنگ معین بنادرست معنی برهم زدن معامله، دبه در آوردن را برای آن آورده اند.

۹۷- در طبقات الصوفیه هم چند بار صورتهای صرفی مصدر کاستن آمده است و در همه جا به معنی نزدیک بودن و خواستن است نه آرزو کردن چنانکه در واژه نامه کتاب گفته شده است. بنگرید به ص ۱۸۲- ۲۸۸- ۵۰۶.

۹۸- کشف الاسرار ج ۱، ص ۲۲۸، ج ۲، ص ۱۶۶، ج ۳، ص ۵۲۹، ج ۴، ص ۲۱، ج ۵، ص ۹۴.

۹۹- در کتاب ترجمه و قصه های قرآن در ترجمه نکاد گاهستی آمده است که درست نمی نماید. ص ۱۰۰۷.

۱۰۰- در ترجمه مقامات حریری بتکرار مصدر کاستن به کار رفته است بنگرید به: مقامه های ۱۹- ۲۱- ۲۳- ۲۴- ۲۵- ۲۷- ۲۹- ۳۱- ۴۳.

۱۰۱- واژه نامه مینوی خرد، ص ۱۳۷، ص ۱۱۸۹، واژه نامه ارنای و پیرژانک، ص ۲۹۱، واژه نامه بند هش، ص ۲۲۹- ۱۳۳.

۱۰۲- واژه نامه گزیده های زاد لهرم، ص ۲۵۴. Pahlavi Dictionary, P. 49.

۱۰۳- واژه نامه مینوی خرد، ص ۱۵۶، واژه نامه زاد لهرم، ص ۱۵۹، واژه نامه ارنای و پیرژانک، ص ۷۵.

در پیش گفتار اشاره شد که نمونه هایی از واژه های نادری که در این ترجمه به کار رفته است جای جای در دیگر متون فارسی دیده می شود، از آن جمله است واژه گرس، که در ترجمه جاویدان خرد آمده است بنگرید به:

ص ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۹.

گندادن، گندیدن؛ وندادن؛ وندیدن؛ یافتن.

این مصدر و برگرفته های آن بیشتر در ترجمه وجد و مشتقات آن به کار رفته است

(نمل / ۲۴، صفات / ۶۹، مزمل / ۲۰).

در فرهنگها و متن های فارسی موجود نتوانستم شاهی برای این مصدر پیام ولی

در متون فارسی میانه فراوان به کار گرفته شده است^{۱۰۳}.

گندادی: بچه سرراهی.

این واژه در برابر رژیم به کار گرفته شده است (نمل / ۱۲). در ترجمه های دیگر قرآن در

ترجمه رژیم حرام زاده، بدنام، سند و سندره آمده است. واژه گندادی ظاهراً صورتی است از

وندادی. از مصدر وندادن، وندیدن (= گندادن؛ گندیدن) به معنی یافتن، و در اینجا

به معنی بچه ای است که او را یافته باشند و برابر است با واژه لقیط در زبان عرب که آن هم

به معنی کوی یافت، یافته شده از کوی، بچه سرراهی است^{۱۰۴}.

برای واژه گندادی (= وندادی) در متن های دیگر فارسی شاهی یافت نشد و در

فرهنگ ها هم این واژه ضبط نشده است.

۱۰۳- واژه نامه بد هس، ص ۳۶-۳۳۳-۳۳۵، واژه نامه گزیده های زادشهرم، ص ۱۰۲-۲۱۵.

Pahlavi Dictionary, P. 38.

۱۰۴- در ترجمه نهاییه شیخ طوسی آمده است: «لا واما لقیط آن بود که ویرا برراه یافته باشند». ترجمه النهاب فی

مجرد الفقه و الفتاوی، به تصحیح محمدتقی دانش پزوه، ص ۷۰۱، چاپ سید محمدباقر سبزواری، ص ۹۳.

۲- همگونی های آوایی و باره ای و وزن کی های صوتی

در بخش هم خوانی های واژه ای این متن دیدیم که شباهت های زبانی این ترجمه با فارسی میانه از هرمن فارسی دیگر بیشتر است و از همین دست است هم گونیهای آوایی، که باز در این متن بیشتر از دیگر متن های فارسی است که در اینجا نمونه هایی را می آوریم:

اباد کرد : الکر — بیف / ۵۵	اسپردن جای : مستودع — تمام / ۹۸
ابادکناران : الذاکرن — حد / ۸۱	اسپرده : مسلمة — نساء / ۹۲
ابادکنیده ^{۱۰۵} : لایذکرون — نساء / ۱۲۲	اشنیدن : السمع — حد / ۲۰
ایار : ناصرأ — بن / ۲۵	اشنیدار : سمیع — ابراهیم / ۳۹
ایاران : اخوان — اسراء / ۲۷	نیشنیدن : ماسمنا — مؤمنون / ۲۱
ایار ایشان ^{۱۰۶} : صاحبهم — اعراف / ۱۸۵	بی : الّا — بقره / ۲۵۵
اوام داران : القارمین — توبه / ۶۰	بی : الی — بقره / ۲۱۳
اوام دهند : اقترضوا — حدید / ۱۸	بی ^{۱۰۷} : لکن — بقره / ۲۵۱
اوام : دین — نساء / ۱۱، ۱۲	بیشتر : تقبل — ابراهیم / ۱۰
می اسبادم : افترض — غافر / ۱۱	پدیرفتار : قابل — غافر / ۳

۱۰۵- واژه نامه گزیده های زادسپهر، ص ۷۹، واژه نامه بندش، ص ۸۷، در واژه نامه ی ارتای ویرازنامک به صورت

ابادیدن آمده است. ص ۳۴، در واژه نامه مینوی خرد اباسیدن به معنی به یاد آوردن، ص ۲۴.

۱۰۶- ایار و ایاری مکرر به کار رفته است بنگرید به: واژه نامه گزیده های زادسپهر، ص ۷۹، واژه نامه بندش، ص

۳۰، واژه نامه مینوی خرد، ص ۲۵.

۱۰۷- اشنیدن، اشنودن؛ بنگرید به: واژه نامه زادسپهر، ص ۱۰۹، واژه نامه مینوی خرد، ص ۲۴۰، واژه نامه ارتای

ویرازنامک، ص ۹۹- ۱۱۲. بی به معنی به و به سوی و لکن نیز در متن های فارسی میانه آمده است. بنگرید به: واژه نامه

بندش، ص ۱۰۲، واژه نامه گزیده های زادسپهر، ص ۱۱۳، ۱۱۴، واژه نامه مینوی خرد، ص ۸۰

بدیره آمدار :	ملاق	— جلد / ۲۰	نویشته	: مرقوم	— سلفین / ۲۰، ۹
جد ۱۰۸	: غیر	— بقره / ۲۴۰	بنویشتیم	: کتبنا	— اعراف / ۱۱۵
گذاره شد در آن :	جاوزه	— بقره / ۲۴۹	بیل	: دع	— اسباب / ۱۵۸
گدشاری آن :	بشی	— قصص / ۷۶	بیلید ابارا	: ذرونا	— فتح / ۱۵

هی (حسبی) اعراف / ۸۹، هم (حسبیم) حجر / ۱۵، یس / ۱۶، هیلد (حسبید) نور / ۱۷، هند (حسبتد).

انبیاء / ۱۱۹، ۱۲۲.

۱۰۸ — بنویشتیم بنگرید به: واژه‌نامه‌های زاداسهرم، ص ۳۰، بندهش، ص ۱۲۰، ۲۸۰، مینوی خرد، ص ۲۱۹-۲۱۷، ارنای ویرزانمک، ص ۱۴۶، ۱۷۹.

جد بنگرید به: واژه‌نامه‌های زاداسهرم، ص ۱۵۵، بندهش، ص ۳۹۷، ارنای ویرزانمک، ص ۷۲، مینوی خرد، ص ۱۴۹.

۱۰۹ — نویشتن در برخی از متن‌های فارسی هم آمده است بنگرید به: تفسیر نسبی، ص ۱۸۷، ۲۳۴، واژه‌نامه‌های مینوی خرد، ص ۱۴۰، ۲۴۶، بندهش، ص ۳۱۰-۳۱۱، زاداسهرم، ص ۲۳۳، ارنای ویرزانمک، ص ۱۰۹. هیشتن، هیلیدن؛ در متن‌های فارسی آمده است: ترجمه تاریخ طبری، ص ۷۸، ۱۱۰، ۱۳۷، ۴۹۹، ترجمه تفسیر طبری، ص ۱۸۸، واژه‌نامه زاداسهرم، ص ۱۰۳-۳۹۱، بندهش، ص ۲۲۴، مینوی خرد، ص ۱۸۳، ارنای ویرزانمک، ص ۱۸۲. هی، هم، هید و شکل‌های دیگری از این کاربرد در این متن فراوان است. در متن‌های فارسی گاه گاه به این صورتهای برسی خوریم از آن جمله است: بنگرید به: تفسیر نسبی، ص ۳۷-۳۶-۳۱-۵۸۹. در شاهنامه بندرت این صورت دیده شده است:

ز لشکر سرافراز گردان که هند به نزدیک شاه جهان ابرجمند / ج ۶، ص ۱۹۹

در دیوان ناصر خسرو هم یکبار آمده است:

از مرد خسرو سپهری از ایرا جز توبه جهان خردوران هند / ناصر، ص ۲۴

و در کشف الاسرار و طبقات الصوفیه چندبار «هن» به کار رفته است: کشف الاحرار ج ۱، ص ۱۵۸۲ ج ۲، ص ۱۲۶۳ ج ۳، ص ۳۱۸، طبقات الصوفیه، ص ۱۵۷.

۳- همانندی‌های ساختاری

همانندی‌های ساختاری با فارسی میانه را در این متن می‌توان به دو بخش کرد. ساخت جمله و ساخت دستوری کلمه.

این متن برگردانی است واژه به واژه از قرآن به فارسی، از این روی نمی‌توان در باره ساخت نحوی و جمله بندی آن باسانی سخن گفت. در اینجا تنها به بررسی یکی دو نکته پیرامون ساخت دستوری کلمه می‌پردازیم:

صفت‌های فاعلی با پسوند «ار»^{۱۱۰} در متن‌های فارسی میانه فراوان به کار رفته است.^{۱۱۱} این پسوند بیشتر با ریشه یا بُن ماضی و گاه یا ریشه یا بُن مضارع همراه می‌شود. این صفت‌های فاعلی در متن‌های دوره نخستین زبان فارسی گاه گاه دیده می‌شود ولی شمار آنها فراوان نیست: پرستار، رستار، فرختار، فروشار^{۱۱۲}.

پسوند «ار» در معنی صفت فاعلی در این ترجمه فراوان دیده می‌شود که فهرست وار نمونه‌هایی را یاد می‌کنیم:

۱۱۰- برخی از محققان این پسوند را تارو داوشمرده‌اند بنگرید به:

اسم مصدر حاصل مصدر، دکتر محمد مین، چاپ چهارم، ص، ۷۶، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه دکتر ولی الله شامدان، ص ۳۸.

۱۱۱- نمونه‌های فراوانی از این دست کار برد را در متن‌های فارسی میانه می‌بینیم: هوش داشتار / بندش ۷۳، آوردان بندش، ص ۳۶۱. این کار برد در واژه‌نامه گنبدیه‌های زادامیرم بیشتر دیده می‌شود: آراستار / ص ۵۹، بردار / ۱۱۹، داشتار / ۱۴۴، دادار / ۱۴۷، وازانیدار / ۱۹۷، نویشداران / ۲۰۷، نگاه داشتار / ۲۲۲، نگریدار / ۲۲۳، زنده داشتار / ۲۴۵، آب تازیدار / ۲۹۷، بدیدار / ۳۷۶.

۱۱۲- پرستار / زمانی بیاید کران سان شود که ذاتا پرستار ندادن شود / شاهنامه، ج ۷، ص ۱۷

نیز بنگرید به: شاهنامه، ج ۲، ص ۱۲۲، ج ۳، ص ۱۲۲، ج ۴، ص ۱۱۱، ج ۸، ص ۱۸۲

جستار / گفت: مانند نفقه‌ی آن کسایی که نفقه‌کنند مرجستار خستودی خدای را، «بخشی از تفسیری کهن، ص ۱۲۲، رستار / اگر همی‌گوید که یک بدرای بی‌یکی دهم باز چون گوید که هرگز بدکش رستار نیست / ناصر خسرو، ص ۳۱۳ فرختار / هرگز نبود خلق فرختار چو تو حور

فروختار / «فروختار گفت: من زمین و هر چه اندروست بفروختم، خریدار گشت...» تاریخ بلخی ص ۱۶۸
فروشار / «در بخشی کلمات معنی صفت دهد چنانک کشتار و... خوشستار و فروشار» المعجب، ص ۲۲۲

آزمودن	/	آزموداران	: مبتلین	← مشون/ ۳۰
آمختن	/	سگ آمختاران	: مکلین	← بقره/ ۲۴۹
آمدن	/	آمدار	: آت	← تمام/ ۱۳۴، حکایت/ ۵
		بهم آمدار	: متحیزاً	← اقبال/ ۱۶
		پدیره آمدار	: ملاق	← حلقه/ ۲۰
آوردن	/	عذر آورداران	: المعذرون	← توبه/ ۹۰
استادن	/	استادار	: ثابت	← ابراهیم/ ۲۷، ۲۴
		عموش استاداران	: صامتون	← ابراف/ ۱۹۳
اشنوا نیدن	/	اشنوا نیدار	: مسمع	← خاطر/ ۲۲
اشنیدن	/	اشنیدار	: سمیع	← ابراهیم/ ۳۹
افتادن	/	افتادار	: خاویة	← بقره/ ۱۵۹، کف/ ۴۲
انداختن	/	تیر انداختاران	: قسوة	← مدثر/ ۵۱
اوزودن	/	اوزودار	: رابياً	← رعد/ ۱۷
اوکندن	/	اوکنداران	: ملقون	← بیس/ ۸۰، شراد/ ۱۳
بغشیدن	/	بغشیدار	: الوهاب	← آل عمران/ ۱۸، ص/ ۹
بردن	/	بدس بردار	: منذر	← رعد/ ۷، ص/ ۶
		پی برداران	: مقتدون	← زعفر/ ۲۳
		میژک برداران	: میشرین	← نساء/ ۱۶۵، تمام/ ۴۸
بریدن	/	بریداران	: صارمین	← قم/ ۲
بستن	/	بستار	: امة	← بقره/ ۲۲۹
بشردن	/	بشردار	: متوعاً	← معارج/ ۲۱
بودن	/	بودار	: واقع	← ذاریات/ ۱۶، طه/ ۷
پدیرفتن	/	پدیرفتار	: قابل	← خاطر/ ۳
پراکندن	/	پراکنداران	: الناشرات	← مرمصات/ ۳
پریدن	/	پریدار	: طیراً	← مائده/ ۱۱۰
پسندیدن	/	پسندیدار	: راضیة	← حجر/ ۲۸، فائیه/ ۹
پنداشتن	/	پینا پنداشتاران	: مستبصرین	← حکایت/ ۳۸

پوشیدن	/	سلاح پوشیداران	: حاذرون	← شمره / ۵۶
پیمودن	/	کم پیموداران	: المطففين	← مطففين / ۱
ترسیدن	/	ترسیدار	: خائفاً	← نصر / ۳۱، ۱۸
جستن	/	جستار	: دافق	← طاریق / ۶
چشیدن	/	چشیدار	: ذائقة	← آل عمران / ۱۸۵، تنبیذ / ۳۵
خندیدن	/	خندیدار	: ضاحكاً	← نبل / ۱۹
خوانندن	/	خوانندار	: الداع	← شمره / ۸
خوردن	/	خوردار	: طاعم	← انعام / ۱۱۵
		سوگندخوردار	: حلاف	← قلم / ۱۰
خهستن	/	آمرزشت خهستاران	: المستقرين	← آل عمران / ۱۷
دادن	/	داداران	: فاعلون	← مؤمنون / ۴
		یونده داداران	: موفوهم	← هود / ۱۰۹
		گوی داداران	: شاهدين	← توبه / ۱۷
داشتن	/	پرورد اشتهار	: ناظرة	← نبل / ۳۵، قیامة / ۲۳
		دوست داشتهار	: ودود	← هود / ۹۰
درآورستن	/	درآورستار	: كفائاً	← مرسلات / ۲۵
دراستادن	/	دراستادار	: شاخصة	← تنبیذ / ۹۷
درحیدن	/	دروغ درحیداران	: مفترين	← اعراف / ۱۵۲
درحیدن	/	دروغ درحیدار	: مفتر	← نمل / ۱۰۱
درزدن	/	دست درزداران	: مستمسكون	← زخرف / ۲۱
درشدن	/	درشداران	: الداخلين	← تحریم / ۱۰
درگرفتن	/	درگرفتار	: محيطاً	← نساء / ۱۰۸، ۱۳۶
دروشیدن	/	دروشیدار	: ثاقب	← صفات / ۱۰، طاریق / ۳
رائدن	/	رائدار	: بطارد	← هود / ۲۹، شمره / ۱۱۱
رستن	/	رستار	: ناج	← یوسف / ۱۳
رسیدن	/	رسیدار	: بالغ	← مائده / ۹۵، طلاق / ۳
		فریاد رسیدار	: صریخ	← یس / ۱۳

رفتار	/ رفتن	: مستمر	← قمر/ ۲
رو بایندن	/ رویانیداران	: الزارعون	← وقعه/ ۶۴
رهانیدن	/ رهانیداران ووا	: متجوک	← منکوت/ ۳۳
زدن	/ صف زداران	: صفات	← ص/ ۴۱، ملک/ ۱۱
ساختن	/ ساختاران	: المدبرات	← نازدات/ ۵
ستدن	/ ستداران آن	: باآذیه	← بقره/ ۲۶۷
ستردن	/ سترداران	: محلقین	← صبح/ ۲۷
سوختن	/ سوختار	: لوحه	← مدثر/ ۲۹
شتافتن	/ شتافتاران	: سراً	← ق/ ۴۱، معارج/ ۴۳
شدن	/ بلند شداران	: باسقات	← ق/ ۱۰
پادشا شداران	/ پادشا شداران	: مالکون	← پس/ ۷۱
پنهام شدار	/ پنهام شدار	: مستخف	← رعد/ ۱۰
تازه شدار	/ تازه شدار	: ناضرة	← فامة/ ۲۲
رامشتی شدار	/ رامشتی شدار	: مستبشرة	← عیس/ ۳۹
سخت شدار	/ سخت شدار	: القاسية	← مالد/ ۱۳
شکافتن	/ شکافتار	: فائق	← امام/ ۶۱، ۱۵
شکستن	/ شکستاری	: قاصفاً	← اسراء/ ۶۹
شمیدن	/ شمیداران	: شاربون	← وقعه/ ۵۴، ۵۵
طلبیدن	/ طلبیدار	: الطالب	← حج/ ۷۳
فرستادن	/ فرستادار	: مرسل	← ناطر/ ۲
فرمودن	/ فرمودار	: لقارة	← یوسف/ ۵۳
فریفتن	/ فریفتار	: الغرور	← قمدان/ ۱۳۳، فاطر/ ۵
کردن	/ اشکرا کنار	: عیدیه	← انزاب/ ۳۷
اوسوس کناران	/ اوسوس کناران	: الساخرین	← زمر/ ۵۶
بانگ کنار	/ بانگ کنار	: مؤذن	← اعراف/ ۴۴، یوسف/ ۷۰
پرستون کناران	/ پرستون کناران	: عابدون	← قمره/ ۱۱۲، مؤمنین/ ۴۷
پاکی کناران	/ پاکی کناران	: المظهرین	← بقره/ ۲۲۲

جدا کناران	:	الفارقات	← مرسلات / ۱
راستی کنار	:	مقتصد	← لقمان / ۳۲، خاطر / ۳۲
زور فرازی کنار	:	عالین	← مؤین / ۴۶، ص ۷۵
گذشتاری کناران	:	المعتدون	← توبه / ۱۰
وستانم کناران	:	المتوكلون	← یوسف / ۶۷، ابراهیم / ۱۲
هنبارده کناران	:	فارهین	← شمره / ۱۱۹
بکنا کرداران	:	المخلصین	← صفات / ۴۰
کشتن / کشتار	:	باخغ	← شمره / ۳
کشیدن / جامعه دوسر کشیدار	:	الزمئل	← منزل / ۱
کندن / کندار	:	نزاعه	← صارج / ۱۶
کهنستن / کهنستاران	:	المخسرین	← شمره / ۱۸۱
گذشتن / گذشتاری	:	المدوان	← مائده / ۱۲۲، قصص / ۲۸
گردانستن / گردانستار	:	مغیراً	← انفال / ۵۳
گرفتن / برمر گرفتار	:	رقیب	← هود / ۹۳
برمر گرفتاران	:	المتر یسین	← طه / ۳۱
دروزن گرفتار	:	کاذب	← هود / ۹۳
راست کر گرفتار	:	مصدق	← آگ عمران / ۸۱، انعام / ۹۲
گرو پستن / گرو پستاران	:	مؤمنون	← نساء / ۱۲۲، مائده / ۸۸
گریستن / گریستاران	:	بکیثا	← مریم / ۵۸
گزاردن / شکر گزاردار	:	شکور	← سباء / ۱۹، شعری / ۳۳
گستردن / گستر داران	:	الماهدون	← ذاریات / ۴۸
گشتن / گشتار	:	راغب	← مریم / ۴۶
گفتن / گفتاران	:	قائلین	← احزاب / ۱۸
گندادن / اوزون گنداداران	:	المضغون	← روم / ۳۹
گواریدن / گواریدار	:	مدراراً	← انعام / ۶، هود / ۵۲، نوح / ۱۱
لرزیدن / لرزیدار	:	الراجعة	← نازعات / ۶
ماندن / ماندار	:	باقی	← نحل / ۹۶

نشستن / نشستار	: قاعداً	— پیس / ۱۲
نگاشتن / نگاشنار	: المصوّر	— حشر / ۲۴
نگرستن / نگرستاران	: الناظرین	— اعراف / ۱۰۸، حجر / ۱۶
نمودن / ره نمودار	: هادی	— اعراف / ۱۸۶
نوشتن / نوشتار	: کاتب	— بقره / ۲۸۲
نیوشیدن / نبوشیداران	: سماعون	— مائده / ۴۱، قبه / ۴۷
هیشتن / هیشتار	: تارک	— هود / ۱۲

کار برد ویژه دیگری که در این ترجمه دیده می شود واژه پیماد است به جای پیمانه که در ترجمه کبیل آمده است (پیس / ۵۹، ۶۰، ۳۳، ۸۸).
گمان می رود که این واژه از دویخش درست شده باشد. پیم (از مصدر پیمیدن)^{۱۱۳} و پسوند «ا»^{۱۱۴}.

۱۱۳- پیمیدن / پیمند، پیمید (مطلقین / ۴، ۳، اسراء / ۳۵).
در ترجمه حاضر پیمودن به معنی درودن و درود کردن آمده است. انعام / ۱۶۱.
۱۱۴- در شعر عنصری نماد به جای نمود به کار رفته است ولی با این نوع کار برد در ترجمه قرآن ما پیوستگی ندارد: زان گشاید قطع که بگشادی زان نماید ترا که بنمادی / دیوان، ص ۳۴۶، لغت فارس / ۱۱۴
نمونه بسیار خوبی برای پیماد واژه پاساد است که در برهان قاطع آمده است «پاساد: بروزن آزاد به معنی صیانت باشد و آن محافظت کردن است خود را از سفتان هزل و قبیح و لغال شیشه و قبیحه» به گمان من پاساد از دویخش پاس (از مصدر پاسیدن) است به معنی نگه داشتن و مراقبت کردن و پسوند «ا» / التفهیم، ص ۸۵.

برخی دیگر از ویژگی‌های زبانی این ترجمه

۱- واژه‌های دشوار و ناآشنا

واژه‌های ناشناخته این متن آن اندازه است که نه بررسی کامل یک یک آنها در این پیش گفتار می‌گنجد و نه حتی همگی آنها را در اینجا می‌توان فهرست وار یاد کرد. از این روی برای ازمیان بردن این کاستی برآن شدیم تا همگی واژه‌ها و کاربردها را در مجلدی جداگانه همراه با برابره‌های قرآنی فراهم آوریم و در این پیش گفتار تنها پاره‌ای از واژه‌های دشوار و ناآشنا را برگزیدیم تا نمونه‌ای باشد از زبان این متن و در سه بخش جدا تنظیم کردیم:

- ۱- واژه‌هایی که در فرهنگ‌ها و متن‌های دیگر نشانه‌ای از آنها یافت می‌شود.
- ۲- واژه‌هایی که در متن‌های درمسترس و فرهنگ‌ها نتوانستیم نشانی از آنها بیابیم.
- ۳- کاربردها و ترکیب‌ها و عبارتهای فعلی که در فرهنگ‌ها نیامده‌است و در متن‌های دیگر کمتر دیده شد.

۱- واژه‌هایی که در فرهنگ‌ها و یا متن‌های دیگر نشانه‌ای از آنها یافت می‌شود:

بُردها ^{۱۱۵}	: شرر	— مرسلات / ۳۲	ترن ^{۱۱۷}	: رطب	— تمام / ۵۹
تاپال ^{۱۱۶}	: جذع	— مرم / ۲۵، ۳۳	توه جوف ^{۱۱۸}	: حرساً	— بیف / ۸۵

- ۱۱۵- این واژه تنها در کتاب مذهب الاسماء به صورت بُردوک در ترجمه الشارح و الشرح آمده است ص ۱۷۵.
- ۱۱۶- تاپال را در لغت به معنی تنه درخت ضبط کرده‌اند ولی شاهدی از برای آن نیاورده‌اند اما در متن‌های فارسی به کار رفته است: تفسیری بر مشرعی از قرآن، ص ۱۰-۱۵، در ترجمه مقامات حریری در برابر «اهجاء» تاپال‌ها آمده است، مقالة ۲۹، مذهب الاسماء، ص ۳۷.
- ۱۱۷- ترن در متن‌های فارسی میانه آمده است بنگرید به: منظومه درخت آسویگ، ص ۱۳۴، واژه‌نامه بند هش، ص ۱۵۶، در هر دو متن واژه ترن به معنی جوان است.
- ۱۱۸- در ترجمه‌های دیگر در برابر واژه حرساً تپاه شده، اندوه خورده، بگذاخته آورده اند (طبری، ترجمه سوادآوردی، ق ۲۱). واژه توه که صحنی است از تپاه و معنی آن روشن است، اما بخش دوم آن، جوف، به گمان من کار بردی است از واژه زوف، که در هدایة المصلین آمده است: «و اگر آتاس ریم گیرد و زوف نکند» ص ۲۵۴، زوف کردن در اینجا ظاهراً به معنی گذاشته شدن و پیخته شدن است و با شاهد متن ما بی‌مناسبت نیست.

دجکی ۱۱۹	: عقدۀ	طه / ۲۷	حفرۀ	آل عمران / ۱۰۳
دشکیو ۱۲۰	: هلوأ	مناج / ۱۶	کویک	: صنوان — رعد / ۶
رشت ۱۲۱	: ذراعاً	حلقه / ۳۲	: کیل ۱۲۵	: جائر — نعل / ۹
رمزک ۱۲۲	: زلقاً	کف / ۱۰	ضیزی	— نیم / ۲۲
شفت ۱۲۳	: السقف	نعل / ۲۶، طه / ۵	عوج	زمر / ۲۸، طه / ۱۰۸
کریشکی ۱۲۴	: جرف	توبه / ۱۰۹	عوجاً	آل عمران / ۹۹

۱۱۹- دجک در فرهنگهای فارسی دژک به معنی گره و بند آمده است که با متن ما نیز سازوار است. اما در بارۀ دگرگونی دژک به صورت دجک باید گفت که در این متن چندبار این دگرگونی آوازی دیده می شود یکی در واژه اجهگهان و دیگر در همین واژه دجک. ۱۲۰- دشکیو ظاهرأ صوتی است از دش (= دژ) + دشکیو.

۱۲۱- رشت که در این متن در برابر ذراع آمده صوتی است از رشت که به معنی تیزه و واحدی برای اندازه گیری بوده است و در زبان فارسی به شکل ارش، رش، ارشن دیده می شود. در متن های کهن فارسی نیزه بالا به معنی به اندازه یک نیزه به کار رفته است:

جایی که گذرگاه دل محزونست آنجیا دو هزار نیزه بالا خوشست / رودکی، ص ۵۱۴
چنانک در کناره خندق و حوالی شهر یک نیزه بالا آب می رفت. / تاریخ سیستان، ص ۳۹۷
به یک نیزه بالا یکی کنده کرد سسه را به گردش پراکنده کرد / شاهنامه، ج ۵، ص ۳۱۲
نیزه بالا است خون ز غمزه تو که به مشکین سنان همی ریزد / خاقانی، ص ۶۸
«و از میان آن عمارتی ریخته ساخته مقدار ده نیزه بالا...» / تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۱۲۳

۱۲۲- در فرهنگها واژه رمزک به معنی لفزیدن است، در همین متن رمزیدن و رمزایستن هم به معنی لفزیدن آمده است.

۱۲۳- شفت در این متن برابر سقف آمده است در ترجمه های دیگر سفد، سفت و سفد و شفت به کار رفته است. ترجمه نصیر طبری، ص ۱۰۳۱-۱۰۵۹ قرآن شماره ۹۹۹ آستان قدس، نعل / ۱۲۶ تفسیر نفی، کف / ۴۲، بقره / ۲۵۹، واژه شفت و شفت در فرهنگ مذهب الاسماء چندین بار دیده شد بنگرید به: ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳. ظاهراً این کلمه می تواند از مصدر شفتن باشد که در فرهنگ مصادر الله آمده است: التسمیم: چون غریخته شفتن ص ۱۱۶.

در شعر محمود سعد شفته به معنی چفته، از مصدر چفتن، دار بست و چوب بستنی که برای درخت انگور می سازند: کشند رویم هر رنگ برگ رز به خزان / چو شفته رزم اندر بیل پهیچانند / محمود سعد، ص ۱۲۰
۱۲۴- در متن های فارسی کرج و کرجک به معنی خانه کوچک و خانه کوچک اثرنی و علف آمده است: تفسیر قرآن پاک، ص ۹۷، تفسیر قرآن مجید، ج ۲، ص ۳۳-۳۷، حقیقه سنایی، ص ۱۱۶. ولی در متن این ترجمه در برابر حفره کریشک آمده است در فرهنگ مذهب الاسماء هم به همین معنی دیده شد ص ۹۴.

۱۲۵- کیل در فرهنگ های فارسی به معنی خمیده و کج آمده است، در متن های فارسی واژه کیل به همین معنی فراوان است در بیان نظران آمده است:

آرزوی زلف کیل و بویه چشم علیل / دیوان، ص ۲۱۵.
تا علیل و کیل دارد عاشقان را جان ویش
در ترجمه نهاده شیخ طوسی هم به صورت کله آمده است: ص ۵۳۳. در فرهنگ مذهب الاسماء هم مکرر آمده است، ص ۲۱۶-۲۳۷. بنگرید به فرهنگ مصادر الله، ص ۹۵-۹۶-۲۰۹.



گرسه^{۱۱۵} : جوج — نل/۱۱۲ گوسرای^{۱۱۸} : اذن — توبه/۶۱
گل کردی^{۱۳۷} : بنیان — صف/۱ مشتوی^{۱۳۹} : قبضه — طه/۹۶

۲- واژه‌هایی که نشانه‌هایی از آنها را در فرهنگ‌ها و متن‌های دیگر نیافتیم.

ازن : زوج — سج/۵ وزر — قیامه/۱۱
اکن : آآن — نسه/۱۸ سرزک : قنوان — انعام/۹۱
بارخواری : غفلة — مرم/۳۹ مشکاة : توبه/۳۵
سبوزآن : حميسها — انباده/۱۰۲ کنک : العنكبوت — عنكبوت/۱۱
سبوزی : رکزا — مرم/۹۸ کوت : الاصم — هود/۲۴
ستادی : ملجا — توبه/۱۱۸ کینرا : الخرطوم — قلم/۱۶

۳- نمونه‌ای از کار بردها و ترکیب‌ها و عبارتهای فعلی که در متن‌ها و فرهنگها

کمتر دیده شده است:

بارخوار گندادیم : اغفلنا — کف/۲۸ برغر گیرید : انتظروا — انعام/۱۵۸
بارخواری کردم : فرطت — زمر/۵۶ پوش آمد : اتفاق — اعراف/۱۵۳
بدی بر : انذر — انعام/۵۱ بونده دهیم : نوف — هود/۱۵
می برغر دارد : یتربص — توبه/۹۸ می بونده کتم : اوفی — یوسف/۵۱

۱۲۶- گرسه به جای گرسنه در متن‌های فارسی میانه است بنگرید به: واژه‌نامه بند هش، ص ۱۳۲؛ واژه‌نامه مبنی، خرده، ص ۱۵۶؛ واژه‌نامه گزیده‌های زادشهر، ص ۱۵۹.

۱۲۷- گل کردا مترجم در برابر بنیان آورده است و این بدان سبب است که در سیستان «بناهای ایشان همه از گل بود به حکم آن کی چوب را خوره افتند». مسالک و ممالک، ص ۱۹۳

۱۲۸- گوسرای ظاهراً از دو بخش گوسرای است گویا صدوتی باشد از گوه به معنی خوب و نیکو چنانکه در سورة اعراف/۱۲ آمده است (گوه = گیه = وه = به) و اما واژه سرای از مصدر سرویدن و سرویدن است به معنی شنیدن، که در متن‌های فارسی میانه و متون فارسی آمده است: شاهنامه، ج ۱، ص ۸۷، ج ۲، ص ۹۴، ج ۴، ص ۱۶، ج ۷، ص ۳۸
در فرهنگ‌های فارسی واژه گوش سرای را چنین معنی کرده‌اند، گوش سرای: آن باشد که چون چیزی گویند بشنود. و این شاهد را برای آن آورده‌اند:

دو گوش سخت کن و بیهوده سخن مشنو
مباش رنجه که آتسان شنید گوش سرای / لبت فرس، صحاح الفرس
مسعودی در شعری گفته است:

خسواندخت شعرهای طبع آویز
گفتخت مدحهای گوش سرای / ص ۵۱۸

در ترجمه‌های قرآن در برابر آذن، گوش، خوش شنوا آمده است (مانند)، توبه/۶۱، حاقه/۱۲ در تفسیر شافعی
همینوش در برابر آذن آمده است که معنی واژه گوسرای را در قرآن ما روشن می‌کند.

۱۲۹- مشتو در متون دیگر هم آمده است، بنگرید به: فرهنگ مصادر الفقه، ص ۶۷.

می پرستون کردند: یعبد	— اعراف/ ۷۰	صدق	— صافات/ ۳۷
بهم کرد	— آلف	و میت کند ^{۱۳۱}	— یرم
خنک زدن	— شهیق	زور فرازی مکنید	— دغان/ ۱۹
دجک بستید	— عقد تم	زور فرازی مگیر	— نل/ ۳۱
درستاد کرده	— مکنون	زوشی کن ^{۱۳۲}	— غلظ
می درستاد کنید	— تحصنون	ستاد جای	— موئلا
درگوردهم اویرا	— نوله	ملتحدا	— کلف/ ۵۸
دست برد	— فاز	ستادی گرفتن	— لواذا
دست هنگ گرفتند: اعصموا	— ناه/ ۱۱۹	ستیزه بستندی	— لجوا
دندان سپید کرد	— تبشم	تاگست کنید ^{۱۳۳}	— لیسووا
راست کر گرفت	— قامن	معا کردی ایما ^{۱۳۴}	— کفونا

۱۳۰- پرستون کردن بتکرار در برابر عبادت آمده است این واژه نیز در هیچ یک از فرهنگهای فارسی ضبط نشده است. در تفسیر قرآن پاک و تفسیری بر عرش از قرآن تعبیری ستون شدن و بی ستون گشتن بیشتر در معنی و برابر کفر به کار گرفته شده است. بنگرید به: ص ۲۷-۳۲-۳۹-۸۷- و ص ۵۴-۲۶۸-۳۸۷.

در ترجمه و قصه های قرآن نیز بی ستوویی ستود بارها در برابر کفر آمده است. باید گفت که در هیچ یک از سه کتاب که نام بردیم حتی یکبار هم پرستون کردن نیامده است و در سراسر ترجمه حاضر هم یکبار بی ستون یا بی ستود دیده نمی شود و این نکته گمان ما را در تعیین حد و مرز و حوزه ای برای کار برد واژه ها تأیید می نماید.

۱۳۱- ویت کردن که ظاهراً از ریشه و می به نظر می رسد و در این متن به این صورت آمده است و درجایی دیگر دیده نشد.

۱۳۲- زوشی کردن به معنی تندی و درشتی کردن، سختی نشان دادن است و به این شکل در فرهنگها ضبط نشده است، در متون فارسی واژه زوشی مکرر آمده است. از آن جمله است در گرشاسب نامه، ص ۸۲-۲۸۳-۲۸۸ شهر بارنامه، از عثمان مختاری، ص ۶۲-۶۶-۶۷-۷۴-۷۳-۱۰۶-۱۱۵-۱۱۹ و....

۱۳۳- واژه گست به معنی بد و ناخوش و زشت در زبان فارسی به کار می رود. در ترجمه تفسیر طبری گشت-رویان در ترجمه مقبولین آمده است (ص ۱۳۶۷) و در متن های دیگر مکرر دیده می شود، بنگرید به: دیوان ناصر خسرو، ص ۲۷۴، دیوان عبدالواسع جلی ص ۳۱۴، ۶۶۹، دیوان قلی رازی، ص ۳۲، دیوان سنائی غزنوی، ص ۳۹۱، دیوان محمود محمد سلمان، ص ۶۸۱، الاذنی، ص ۶۲-۲۰۳، ترجمه و قصه های قرآن، ص ۶۷۴. این واژه به همین معنی در متن های فارسی میانه نیز آمده است نگاه کنید به: واژه نامه پندش، ص ۳۶۷.

۱۳۴- معا کردن در این ترجمه چندین بار به کار گرفته شده است ظاهراً این واژه از موسوعی است که به این صورت درآمده است در ترجمه تفسیر طبری تنها یکبار معا کا کردن که ظاهراً شکل نادرستی از معا کردن است دیده می شود (ص ۲۹۹). در دیگر متن های فارسی مکرر معا و بدن و معصود یافت می شود، بنگرید به: ترجمه تفسیر طبری، ص ۸۱۵، تفسیر ششقی، ص ۱۱۳، پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی، ص ۱۱۳، ترجمه قرآن مؤلف پارس، ص ۲۵۰، ترجمه و قصه های قرآن، ص ۱۳۵-۳۷۳-۱۰۸۷، ۱۰۹۹، دیوان ناصر خسرو، ص ۹۲-۲۲۴، کشف المحجوب هجویری، ص ۳۵.



می نازا شدند	: یجحدون	— غافر/ ۳۳	می هکری شدندی: یمهون	— مؤمن/ ۷۵
می نازای شد	: یجحدون	— انعام/ ۳۳	هکری کردی ایما: لبنا	— انعام/ ۹۱
نگرست کنبد	: تبتوا	— نساء/ ۹۸	می هکری لبیدید: تهجرون	— مؤمن/ ۹۷
روتا نشند از شما	: لم یستزلوکم	— نساء/ ۹۱	هنبارده شد: بطرت	— نساء/ ۵۸
وستام کردم	: توکلت	— توبه/ ۱۲۹	می هنبارده کردید: تمرحون	— غافر/ ۷۵
ویجب کرد	: کتب	— مائده/ ۲۱		

۲- نمونه‌هایی از مصدرو کار برد فعل

کار بردهای فعلی در این متن از مصدرهای ویژه‌ای حکایت دارد که در متن‌های زبان فارسی و در دسترس یا کمتر دیده شده و یا اصلاً به کار نرفته است، در اینجا نمونه‌هایی از این مصدرها را یاد می‌کنیم:

آماریدن / بیامارید	— کعب/ ۴۹	دوحنیدن / درحنید	— نساء/ ۸۱
اشنخن / بیشنخت	— یوسف/ ۵۸	دروشیدن / بدروشد	— زمر/ ۶۹
اشنیدن / بیشن	— نساء/ ۴۹	دواستن / بدواست	— مؤمن/ ۱۰۸
اشنوائیدن / بیشنوائند	— غافر/ ۲۲	دوستن / بدوستن	— هود/ ۲۶۰
اوسپاردن / بوسپارید	— توبه/ ۲۳۳	رهزاندن / برهزانند	— قلم/ ۵۱
بشردن / بشردیم	— نساء/ ۱۸۱	رهزیدن / برهزد	— نمل/ ۹۴
پینداشن / پینداشتید	— توبه/ ۲۱۱	رهزایستن / برهزایست	— آل عمران/ ۱۵۵
جوخیدن؟ / می جوخیدند	— زمر/ ۵۷	رهانستن / برهانستند	— شوره/ ۱۷۰
حناییدن؟ / بحنایند	— سباء/ ۴۶	سپختن / سپختنی	— طه/ ۱۳
دراواستن؟ / دراواست	— معارج/ ۱۸	سوریدن / سوریدنی	— نساء/ ۱۱

۱۳۵- در برابر تهجرون، می هکری لبیدید آورده است وژه هکری در فرهنگها به معنی سرگشته و حیران و پریشان آمده است ولی شاهی برای آن به دست نداده‌اند. در ترجمه‌های دیگر برای تهجرون این گونه آمده است: یافه همی گنبد، هرزه می گفتید (طبری، ترجمه و تصحاح، قرآن ۲۱).
و تا وژه «لبیدید» از مصدر لبیدن است. این کلمه در متن‌های فارسی به این شکل چندان شاهی ندارد.
مسعود سعد گفته است: مسعود سعد چند کتی ژور چه فایسده ز ژور لبیدید / ص ۱۸
اگر وژه را درست بدانیم لبیدن به معنی هرزه لایی، هرزه درایی است و حتی در بیت مسعود سعد به گمان می‌بهرت است به خواتیم: مسعود سعد چند لبی ژور چه فایسده ز ژور لبیدید

سیستن / میستند	← یوسف / ۳۱	گندادن / گنداد	← کف / ۸۶
شپیلیدن / شپیلیدنی	← اقبال / ۳۵	گنبدیدن / گنبد	← نضاد / ۱۰۰
شریدن / نثرند	← طلاق / ۴	گوارانیدن / بگوارانیدیم	← ابراف / ۸۱
شمیدن / می شمند	← نشان / ۵	گوزیدن / بگوزیدند	← روز / ۹
شپیدیدن / بشپشد	← ابراف / ۱۷۶	گوشتن / ؟ گوشتن	← ابو / ۱۱
کاستن / کامد	← کف / ۵۵	گهارانیدن / بگهارانند	← ابراهیم / ۱۷
کامست	← توبه / ۱۱۷	مالستن / مالستنی	← ص / ۳۳
کجیلیدن / می کجیلید	← مائه / ۳۱	مچیدن / بمچیدندی	← اصاب / ۷
کهنستن / بکهد	← بقره / ۳۶	نگرستن / می نگرستند	← ذاریات / ۱۴
کهنستن / نکهنست	← کف / ۳۳	نکشتن / تابنگسد	← ده / ۹۹
گردانستن / گردانستی	← اسراء / ۷۷	می نگسد	← ابراهیم / ۱۷
گروستن / بگرو یستند	← بقره / ۲۵۳	بنگشت	← صفات / ۱۱۲

۳- اسم مصدر - شت ۱۳۶

در سرتاسر این ترجمه حتی یکبار هم اسم مصدر با - شت یا - ش به کار نرفته است و همه جا اسم مصدرها به - شت پایان می گیرد. این کاربرد در متن های فارسی دوره اول هم فراوان نیست. به نمونه هایی از این اسم مصدر توجه کنید:

آرایشت (برس / ۲۴)، آزمایشت (دخان / ۳۳)، آفرینشت (نشان / ۱۰)، آمرزشت (بقره / ۲۲۱)، آمیزشت (بقره / ۲۲۰)، برزشت (رعد / ۲۹)، زبشت (قصص / ۵۸)، سرزشت (یوسف / ۹۲)، گرویش (طوبه / ۲۱)، گهاراوش (فاطر / ۱۲)، منشی (نشان / ۱۷)، نان خوروش (مؤمنون / ۲۰).

۴- ی حاصل مصدر

«ی» یا «یی» حاصل مصدر: در این متن همه جا «گی» حاصل مصدر به صورت «ی» ضبط شده است:

تازه ی :	تازگی	← نشان / ۱۱، مطفین / ۲۴
تنه ی :	تشنگی	← توبه / ۱۲۰
جاودانه ی :	جاودانگی	← ق / ۳۴

۱۳۶- شادروان استاد معین این پساوند را معادل - شت و - ش فارسی می دانند: اسم مصدر حاصل مصدر، ص ۱۸.

دشمنای	:	دشمنایگی، دشمنایی	— گل صبران/ ۱۱۸، مائده/ ۶۹
دیوانه‌ی	:	دیوانگی	— اعراف/ ۱۸۱، مینون/ ۲۵
رنج‌ی	:	رنجگی	— توبه/ ۱۲۰، حجر/ ۱۸
گرمه‌ی	:	گرسنگی، گرمگی	— مائده/ ۳، توبه/ ۱۲۰

۵- برخی کاربردهای فعلی ویژه

پاره‌ای از فعل‌ها در این متن به گونه‌ای ویژه به کار رفته‌اند که در متن‌های دیگر کمتر دیده شده است:

شدن	/	بشه	:	آذهب	— ده/ ۲۴، ۴۲
		شهد	:	تصیر	— شوری/ ۸۲
		بشهد	:	تذهب	— انفال/ ۴۹
بودن	/	بهد	:	تک	— نساء/ ۵۰، لقمان/ ۱۶
		بهود	:	تکون	— انفال/ ۷
		ببهد	:	فیکون	— مرام/ ۳۵، یس/ ۸۲
گفتن	/	بگه	:	قل	— آل عمران/ ۱۵، مائده/ ۹
		مگه	:	لا تقل	— اسراء/ ۲۳
		گهد	:	قال	— نساء/ ۱۸، ۷۲، نعام/ ۳۰
		نمی‌گهند	:	ان یقولون	— کهف/ ۵
		گوهند	:	یقولوا	— نور/ ۵۱، منافقون/ ۹
		گوی	:	قلت	— هود/ ۷

۶- ویژگی‌های آوایی

از ویژگی‌های چشمگیر و نمودار این ترجمه کاربرد «گ» است در آغاز برخی از واژه‌ها، که می‌توان آن‌را به دو بخش نمود:

۱- به کار رفتن «گ» به جای «و» آغازین در فارسی میانه.

برخی از واژه‌هایی که در فارسی میانه با «و» آغاز شده است و در زبان فارسی

به صورت «ب» درآمده است در این ترجمه به شکل «گ» دیده می شود:

بتر / گتر	— زیر / ۳۵، ضفت / ۲۷	یست / گیست	— اقبال / ۹۵
بد / گد	— آل عمران / ۱۲، مائده / ۹۲	پیمار / گیمار	— صفات / ۸۹، ۱۱۵
برابر: گراگر	— آل عمران / ۱۱۳، نساء / ۸۹	پیند / گیند	— توبه / ۹۱، نجم / ۱۲
بهانه / گهانه	— بقره / ۲۲۹، نساء / ۳۹	پیوه گان / گیوه گان	— نور / ۳۲
بهشت / گهیشت	— آل عمران / ۹۲، شوری / ۲۲	خون بها / خون گها	— نساء / ۹۲

۲- به کار رفتن «گو» به جای «و» آغازین فارسی میانه که در فارسی به صورت «ب» آمده است:

وارائیدن (= بارائیدن) / گوارائیدن	— اقبال / ۳۲	ورده (= برده) / گورده	— نعل / ۷۵
وانشاه (= باشاهه) / گواشاهه*	— نور / ۳۱	بورزیدند (= بیرزیدند) / بگورزیدند	— رزم / ۹
وافته (= بافته) / گوافته	— وقفه / ۱۵	وس (= بس) / گوس	— نساء / ۶
واد (= باد) / گواد (= به گوادشیم)	— سجده / ۱۰	وش (= پیش) / گوش	— بقره / ۲۷۵
ور (= بر) / گور	— طه / ۲۵	وه (= به) / گوه	— اعراف / ۱۲
ورد (= برد) / گورد (سنگهای گورد)	— تحریم / ۶	ویشه (= بیشه) / گویشه	— حیر / ۷۸

با توجه به بحثی که در آغاز این پیش گفتار در باره گونه ها داشتیم و با سنجش این کاربرد ویژه آوایی با کار بردهای متفاوت در گونه های دیگر زبان، می توان گفت که «و» آغازین فارسی میانه در همه گونه های زبان فارسی به یک شکل دگرگون نشده است بلکه برخی از گونه ها در این نوع دگرگونی های آوایی آیین مندی ویژه ای را نشان می دهند. مثلاً در تفسیر شنشی برخلاف ترجمه ما «و» آغازین فارسی میانه به صورت «ب»

* این واژه به همین شکل در فرهنگهای فارسی ضبط شده است: گواشاهه: با اول مفتوح، مقفه باشد که زنان بر سر اندازند (جهانگیری) و در برهان آمده است «دامنی را گویند و آن مقفه و رو پاکی باشد که زنان بر سر اندازند» به کار گرفتن «گ» آغازین به جای «و» یا «به» در متن های دیگر نیز نمونه هایی دارد در الایه می خوانیم: «قنابری تربد است و گورفت، و گرمست و خشک اندر درجه ی اول»، ص ۲۵۷.

این واژه در فرهنگها به صورت برغت، ورفست و گاه گرفت آمده است (جهانگیری، برهان قاطع). گوالیدن به معنی بالیدن و رشد کردن نمونه ای دیگرست برای کاربرد «گو» به جای «و» آغازین. فرهنگ نویسا بدون در نظر گرفتن آیین مندی دگرگونی «و» به «گو» آنرا به صورت گوالیدن هم آورده اند (جهانگیری، برهان قاطع، دهخدا، سین) در داراب نامه آمده است: «داراب نبیره آسفندیار بود و از نسل عادیان بود که کودک به سالی چند گوالیدی، داراب در هفته یی گوالیدی، ج ۱، ص ۱۱.

درآمده است که معمولاً در فارسی به شکل «گ» به کار می رود برای نمونه چند شاهد می آوریم: پای بدران / پای گذران ص ۱۱۲، فابذشت / فاگذشت ص ۲۰۶، بزد / گزند ص ۸۵-۲۰۷، بروش / گروش ص ۱۸، برونده / گرونده ص ۸۱، بستراند / بگستراند ص ۵۰. از این دست کاربرد در ترجمه و قصه های قرآن نیز می بینیم. در سراسر این متن به جای گرویدن / برویدن به کار رفته است ۱۳۷.

بنابراین می توان گفت که ناهمگونیهای آوایی که در بسیاری از متن های فارسی دیده می شود نشان کاربردهای ویژه هریک از گونه های زبان فارسی است نه آنکه صرفاً نتیجه «ابدال» آواهای مختلف در متن های گونه گون زبان فارسی باشد. برای مثال: اگر یک گونه به جای تشنگی / جنگی ۱۳۸ را به کار برد یا به جای گسیل / گسید ۱۳۹ را، نمی توان حکم کرد که در فارسی بطور عام «ت» به «ج» یا «د» به «ل» بدل می شود بلکه می توان گفت که در این گونه زبانی این ویژگی آوایی دیده می شود، پیداست که این نظر نفی کننده آن نیست که برخی از گونه ها در دگرگونی یک آوا به شکل واحدی عمل کرده باشند و در به کار گرفتن یک یا چند صورت مختلف از این دگرگونی ها هم خوانی داشته باشند.

از این روی در پژوهشهای آوایی گونه ها باید کتابهای هر حوزه و دوره را جداگانه بررسی کرد و سپس با گونه های دیگر سنجید چون خود این ناهمخوانی های آوایی می تواند ابزاری برای بازشناختن گونه ها از یک دیگر باشد. کاربردهای آوایی این متن بسیار گسترده و گوناگون است و دسته بندی و سنجش

۱۳۷- بنگرید به: ترجمه و قصه های قرآن، ص ۶۰۰-۶۰۳-۶۱۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۶۶-۷۰۷-۷۴۱-۷۵۳ و در تفسیر شتشی هم برویدن مکرر آمده است بنگرید به: ص ۴، ۱۸۰، ۱۳۶، ۱۸۰. نیز در بسیاری از ترجمه های کهن قرآن که با گونه زبانی سوزآبادی هم خوانی دارند این کاربرد دیده می شود. ۱۳۸- این دگرگونی آوایی را در همه گونه ها نمی توان دید با توجه به قرآن شاید بتوان گفت که این کاربرد در دوره ای خاص در حوزه بهارا و نسا و به کار می رفته است چون در متن های دیگری که در دست داریم کمتر به این شیوه کاربرد برمی خوریم. بنگرید به: هدایة المتعلمین فی الطب، ص ۱۸، ۲۲۵، ۳۱۵ و بسیاری از صفحه ها. تفسیر لسانی، جفته (۵ نشئه)، چشنگان (چشنگان)، ص ۲۲۱-۲۲۵ و ۴۹۹. ۱۳۹- برای دیدن نمونه هایی از آن بنگرید به: ترجمه تفسیر طبری، ص ۷۹-۷۹۳-۷۹۵-۱۲۶-۱۴۳، تفسیر شتشی، ص ۴۶، مجمع الاسباب، ص ۹۷.

همه آنها به بررسی و پژوهش جداگانه‌ای نیازمند است^{۱۰} در اینجا تنها نمونه‌هایی از این کار بردها را به دست می‌دهیم:

آبادان کردن / آودان کردن — توبه / ۱۹	تبه / توبه	— اعراف / ۱۳۹
آب کش / آوکش — سیف / ۱۹	دیبری / دوری	— بقره / ۲۸۳
آبی / آوی — نساء / ۴۳	زیر / زود	— نساء / ۱۱
ابر / اود — نور / ۴۰	سبز / سوز	— یس / ۸۰
بازر / واز — بقره / ۲۴۳	ستبر / ستور	— آل عمران / ۱۵۹
برآمدن / وروآمدن — طه / ۱۰۳	شعب / شو	— آل عمران / ۱۱۳
برتران / ووزران — آل عمران / ۱۳۹	شکیبا / شکبا	— کاف / ۶۹
بردارد / وودارد — جمعه / ۵	کابین / کاوین	— بقره / ۲۳۷
برواره / وودواره — فرقان / ۷۵	گیران / گوران	— حج / ۱۷
بی تویشان / وی تویشان — واقعه / ۷۳	فریب / فریو	— آل عمران / ۱۸۵
بی راهی / وی راهی — یونس / ۳۲	مهربانی / مهرواتی	— مريم / ۳۲
بی زار / وی زار — انعام / ۱۹	زردبان / زردوان	— زمر / ۳۳
بی هش / وی هش — اعراف / ۱۴۳	نگهبان / نگه‌وان	— نساء / ۶

۱۰ — باتوجه به ناهم‌گونی‌های بسیار زیادی که در هر یک از گونه‌های زبانی متن‌های فارسی به چشم می‌خورد به گمان من نباید همه این ناهم‌گونی‌ها و دیگرگونی‌های آوایی را در برابر هم قرار داد. دوگانگی یا چندگانگی کاربرد واژه‌ها در متن‌های فارسی به بررسی و پژوهش فراوان نیاز دارد این نمونه‌ها از ترجمه تفسیر طبری است: بلغ / برگ، ص ۵۳، ۱۱۲۸۵ پهلوی / پهل، ص ۱۹۲ دشمنادگی / دشمنایگی، ص ۱۳۳، ۴۱۸، ۱۲۲۲ مولخ / سوراخ، ص ۱۹۲، ۱۶۶، ۱۵۰۲ شومرلا / شومسان، ص ۱۲۸۲، ۱۱۲۸۳ گیلفدا / کنخدا، ص ۱۵۳ لوبکو / نیکی، ص ۱۰۸، ۲۸۵، ۵۴۰.

تفسیر شنشی: بشش / بشش، ص ۱۰۳، ۱۳۸۸ پشیلیدن / پشیلیدن، ص ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۳۳۸ پایاه / پایاه، ص ۱۹۲، ۱۱۹۳ دوج / دوج، ص ۱۱۴، ۱۲۴۲ یالددگان / یالددگان، ص ۲۳۰، ۲۴۵.

تفسیری بر عسری از قرآن مجید: اوستاغی / گستاخی، ص ۱۳۶ الفسانیدن / افشانیدن، ص ۱۱۰۵ پای فرینج / پای ورنج، ص ۳۶۱، ۱۳۶۵ چاییدن / چاویدن، ص ۳۰۵، ۱۳۰۶ واستغیز / رستغیز، ص ۱۳۱، ۱۲۳۵ فرودی / فرونی، ص ۱۷۱، ۲۳۲.

این دست چندگانگی‌ها و ناهم‌خوانی‌ها بیشتر در آثاری آمده است که نشانه‌های گونه‌ای یا گروشی در آنها دیده می‌شود و در نوشته‌هایی که در راه رسیدن به زبان معیار و روند تکامل زبان گام می‌زنند کمتر آمده است، از این روی در شعر سعدی و حافظ این نوع ناهم‌خوانی بسیار کم است و در شعر و نوشته‌های مولانا بیشتر آری سینه می‌کن تا من همی ستم چنین زیبنتم که زاستیز تو گریزم / دیوان، ج ۴، ص ۴۲.

۷- برخی از کاربردهای رسم الخطی

آرزوا:	آرزو	جمله/۶، نیم/۳۳	کینوا:	شم/۱۶
توا:	تو	اعراف/۱۹، انفال/۳۳	گلو:	گلوا/۳
خوا:	خوک	مائده/۳، بقره/۱۴۵	نوا:	نوا/۱۹، بقره/۱۹
دوا:	دو	مائده/۱۰۷، طه/۳۳	نیکو:	اعراف/۲۸، مدح/۵

۸- کاربردهای ویژه

برخی کاربردهای ویژه و کهن دیگر نیز در این متن دیده می شود که درخور تأمل بیشتر است از آن جمله است:

۱- «آترای» به معنی آترا که (بسنجید نا: تکوین زبان فارسی، ص ۷۶) یادآور می شود که این کلمه در متن به صورت آترای، آترای ضبط شده است.

آترای:	للتی	اسراء/۹	ها	مریم/۱۲
	لئا	یونس/۵۷		

۲- «بی» که در متن های فارسی میانه بتکرار در همین معانی به کار رفته است (بسنجید نا: واژه نامه گریته های زادسهرم، ص ۱۱۳-۱۱۴).

بی اوی:	الیه	نهم/۳۶	بی تا:	الآ	نوح/۳۱
ولکنه	اعراف/۱۸۹	بی توا:	الیک	هجره/۲۶۰	

۳- «ده» بیشتر در برابر «ف» عربی آمده است و گاه حرف «د» در جایی به کار گرفته شده است که در متن های دیگر معمولاً «مر» علامت مفعول بی واسطه به کار رفته است. یادآور می شود که در سراسر این متن کلمه «مر» دیده نشده است.

تآن:	فاتماهی	صافات/۱۹	تید:	فثکنون	انفال/۵۲
فانه	حجه/۸	تداتستی آن:	فقد علمته	مائده/۱۱۶	
فهر	مائده/۴۵	نگد بختش:	فثقی	طه/۱۱۷	
تاوی:	فانه	هجره/۲۴۹	تیک:	فثما	مروه/۲۷۱
تپادگان:	فرجالا	هجره/۲۳۹			

۴- «کو» در برابر «ف» و گاه برابر «فله» و گاه در برابر «ل» به کار برده شده است و گفتنی

است که گاه نیز در معنایی تأکیدی آمده است بی آنکه برابرواژه یا حرفی عربی قرار داشته باشد:

کوز: — فلیات — ۳۸/طبر	کوگندند: — لیجدوا — ۱۲۳/توبه
کوبایست: — فلتقم — ۱۰۲/نساء	کوشه: — لاتذهب — ۸/طه
کوبکش: — فلیمدد — ۱۵/حج	کومکه: — لایبخیس — ۲۸۲/بقره
کوبید: — فلیکونوا — ۱۰۲/نساء	کوپستام کنند: — فلیتوکل — ۱۱/مائده
کوکارکن: — فلیعمل — ۱۱۰/کهف	

یادآوری درباره ضبط برخی از واژه‌ها

ضبط پاره‌ای از واژه‌هایی که در این ترجمه به کار رفته است در متن روشن نیست از این روی در ضبط متن دست نبردیم و این واژه‌ها را به شکلی که در متن آمده بود نگاه داشتیم از آن جمله است:

آوردن / آوردن این واژه چند بار در این ترجمه به کار رفته است (زیر/ ۱۹، زخرف/ ۱۱، دم/ ۱۹) و در همه موارد به شکلی است که هم می‌توان آوردن خواند و هم آوردن، ضبط متن را آوردن گذاشتیم ولی بدنیست یادآور شویم که در متن‌های دیگر نیز آوردن دیده می‌شود^{۱۴۱}.
پنگ؛ واژه پنگ در برابر ناصیه دوباره به کار رفته است مد/ ۵۶، رحمن/ ۱۱. ضبط این کلمه در متن روشن نیست و باتوجه به صورت مضبوط در مذهب الاسماء چنین خوانده شد^{۱۴۲}. در زبان مردم دزفول واژه یک به معنی ناصیه و پیشانی به کار می‌رود^{۱۴۳} ولی در ترانه‌های نیمروز پنگ به معنی پیشانی است^{۱۴۴} و این خود می‌تواند قرینه دیگری برای ضبط ما باشد.

کوزان انگین: التحل (تحل/ ۶۸) این واژه را در نسخه بروشنی می‌توان کوزان انگین خواند و در متن هم به همین شکل ضبط شد.
این واژه در متن‌های فارسی میانه به صورت ووز *vaŋz* آمده و در فرهنگ‌های فارسی به شکل بوز ضبط شده است^{۱۴۵}. کاربردهای آوایی ویژه این متن و دگرگونی

۱۴۱- شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۵۹-۶۸، ص ۷۶ (اگرین) تفسیر قرآن کریم، نسخه مورخ ۵۲۳ هـ، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۸۷، ترجمه قرآن سال ۵۵۶ هـ به کوشش، دکتر محمدجعفر یاحقی، ۵۹-۳۳۰-۳۳۱.

۱۴۲- فرهنگ مذهب الاسماء، ص ۲۴۳، ۲۴۲.

۱۴۳- اشاره شافعی همکار محترم آقای عبدالمطی فرزام.

۱۴۴- ترانه‌های نیمروز، مجموعه‌ای از دو بیت و تصنیف‌های سیستانی، عیسی نبکوکار، مرکز مردم‌شناسی.

۱۴۵- واژه‌نامه بندیش، ص ۳۱۰، نیز بشکریه به: برهان قاطع، لغت‌نامه دهخدا.

«و» آغازین به «گو» این امکان را می دهد که متن را به گوژان تغییر دهیم. اما این نکته نیز گفتنی است که برخی از گونه های زبانی «گ» را به صورت «ک» به کار می برده اند.^{۱۶} درجیدن، درجیدن که در متن بارها در ترجمه افتراء به کار گرفته شده است. باسانی می توانستیم با گذاشتن یک نقطه در بالا، آن را به درجیدن بدل کنیم یا نقطه ای در پایین بگذاریم و آن را درجیدن یا درجیدن بخوانیم.

فرهنگ های فارسی این واژه را، چنانکه در متن آمده است، نیاورده اند ولی در متن های فارسی گاه گاه به صورتهای نزدیک به متن قرآن برمی خوریم.

در دیوان ناصرخسرو برجمیدن، برخمیدن، برخمیدن^{۱۷} به معنی بافتن و سرهم کردن آمده است ولی مفهوم بافتن بر کسی، نسبت دادن و همت زدن بر کسی از آن استنباط نمی شود.

در متن های فارسی میانه مصدر دروجنیدن / دروزنیدن *DRŌZĒNĪDAN/DRŌJĒNĪDAN* ویا دروختن / *DRUXTAN* به معنی فریب دادن و دروغ گفتن و عهدشکنی آمده است.^{۱۸}

با در نظر داشتن واژه های فارسی میانه بسیاری که ترجمان این قرآن در این ترجمه به کار برده است گمان می کنم دروختن یا دروجنیدن و شاید بتوان گفت درخیدن یا درخیدن درست باشد.

۱۶- «چند لفظ است درپارسی کی اگر بران جمله کی در قنواء است نیسته شود شیع باشد شرط آن است کی حرفی را کی محل همت است بدل کنند، چنانکه در گستاخی و کلیل کردن بنویسند «بستاخی کند» و به آلف نیز روا دارند، گویند: «استاخی کند» و «فلان را اسیل کردم» دستور دیگری، چاپ ترکیه، ص ۹.

۱۷- برجمیدن / سخن با سرشبان جز سخته و پخته مگوهرگر

ولیکن با رم از هرگونه ای کایده می پرچم / ص ۸۱

برخمیدن / وز هوس خویش همی پرخمی بپهده ای درخور مقدار خویش / ص ۱۷۷

برخمیدن / رستن به مال نیست به علمست و کارکرد خیره محال و بپهده تا چند پرخمی / ص ۱۵۹

۱۸- ۱- واژه نامه های زاد اسهر، ص ۱۷۶، پنهانی، ص ۳۷۷، مینوی خرد، ص ۱۵۵، ارنای ویرزانمک، ص ۸۵، ۸۸.

در ترجمه تفسیر طبری در ترجمه نقضت (نحل / ۱۲) آمده است شکستن پیمان چنان زن که واخیند....

در ترجمه های دیگر باز شکافت و باز بگشاد (کشف الاسرار) بشکافت (ق / ۲۱) دیده می شود و در همین آیه

در ترجمه انکاآ؛ فرهم خیند، شکستی، آمده است (طبری، نحل / ۱۲).

ظاهراً معنی ترجمه تفسیر طبری و برابریهایی که در ترجمه های دیگر آمده است بامعنی دروختن در ارنای ویرزانمک مناسبت دارد. ولی آیا می شود گفت که این هر دو واژه دروختن (درجیدن) و واخیندن از یک ریشه است، که ظاهراً چنین نیست. یا مصدر واخیندن یا فرهم خیندن یا مصدر خیند، واخیند، فرخمیدن (مصلحیندن) و فلخودن هم ریشه است.

به هرحال شباهت های این مصدرها، با توجه به معانی داده شده، از نظر معنایی و صوری بسیار زیاد است.

زوف؛ این واژه چندبار در این ترجمه آمده است. (نمل / ۴۴، نور / ۴۰، طه / ۱۰۷) ضبط این کلمه در متن به صورت زوف است.

در فارسی میانه واژه زوف به شکل *zofr* آمده است شاید در گونه زبانی نویسنده این کلمه تلفظ دیگری داشته است و شاید هم ضبط متن را بتوان درست دانست^{۱۴۹}.

۱۴۹- بنگرید به: واژه‌نامه‌های زاد اسهم، ص ۲۴۷، بندهش، ص ۱۷۹، مینوی خرد، ص ۱۶۳، ارثای ویرازنامک، ص ۱۱۶.

سخن‌بانی برای آغازی دیگر

در این پیشگفتار که به درازا کشید، کوشیدیم تنها نمونه‌هایی از ویژگی‌های زبانی این متن را از سه جهت نشان دهیم:

۱- گونه زبانی این متن

۲- پیوستگی با زبان فارسی میانه

۳- پیوند با کهن‌ترین آثار زبان فارسی

و کوشیدیم در حد امکان برای نخستین بار از راه بررسی یک گونه زبانی به حوزه و دوره تقریبی متن آن دست یابیم از آنجا که از یکسو تاکنون متن‌های فارسی و پیوند آنها با گونه‌های زبانی بطور مستقل سنجیده نشده است و از سوی دیگر ویژگی‌های زبانی این متن بسیار زیاد و ناشناخته است در هر گام با پرسش‌های تازه‌ای رو برو می‌شدیم.

پیدا است که روشن شدن دشواری‌ها و پیوندهای زبانی این متن و شناخت موقع و مقام گونه زبانی آن در روند تکاملی زبان به بررسی تاریخی تمامی واژه‌های آن نیاز دارد، همچنانکه شناخت و ارزیابی همه جانبه مسائل و ویژگی‌های گونه گونه آن از نگاه متن شناسی و نسخه شناسی و خط و نگارش و ترجمه تاریخی قرآن و... به بررسی‌های فراوان و گسترده نیازمند است که این پیش‌گفتار همگی آنها را بر نمی‌تابد و از توان یک پژوهشگر نیز بیرون است.

چه بسا که خواندن این متن برای صاحب نظران در حوزه‌های گوناگون پژوهشی، پرسش‌ها و مسأله‌های تازه دیگری پیش آورد که یا ما به آنها نرسیده ایم و یا به آنها بر نخورده ایم.

با این همه، از میان پرسش‌های فراوانی که برای ما پیش آمده است چند نمونه را یاد می‌کنیم، تا شاید پاسخ‌های صاحب نظران روشنائی بیشتری بر حوزه و دوره زبانی این ترجمه و بطور کلی بر چگونگی پیدایش و روند تکاملی زبان فارسی بیفکند:

- ۱- آیا روزگار شکل بابی و ترکیب چنین گونه‌های زبانی به پیش از اسلام می‌رسد؟
 ۲- آیا می‌توان گفت که پس از اسلام نیز زبان فارسی میانه یا شاخه‌ای از آن در حوزه زبانی مترجم

فعال بوده است؟

- ۳- باتوجه به اینکه هرمتی از جمله ترجمه‌های قرآن در پاسخ به نیازها ضرورتی اجتماعی فراهم می‌آمده است آیا آشنایان به زبان این ترجمه بجز سیستان، درجه حوزه جغرافیایی می‌زیسته‌اند؟
 ۴- آیا مشخصات تاریخی، اجتماعی، سیاسی و دینی حوزه سیستان تا چه روزگاری می‌توانسته است با ادامه زندگی چنین گونه زبانی سازگاری داشته باشد؟

- ۵- آیا از راه پژوهش و بررسی متن‌های فارسی می‌توان موقع و مقام مشابهی برای گونه‌های دیگر در روند تکاملی زبان فارسی جستجو کرد؟



از سالهای سال پیش اندیشه فراهم آوردن یک فرهنگ برای برابری و لزوم قرآنی را در دل داشتیم، ترجمه‌های کهن قرآن هم چون ترجمه طبری و کشف الاسرار و ترجمه سورآبادی و بسیاری ترجمه‌های دیگر را بارها خواندم و دریافتیم که از این برگردانهای فارسی می‌توان یک فرهنگ بی‌مانند فراهم آورد که به هر روی برای نوشتن فرهنگ بزرگ تاریخی زبان فارسی یک روزه کار خواهد آمد، هم‌چنانکه برای دردست داشتن یک ترجمه درست و دقیق از قرآن نیز باید از همگی این ترجمه‌ها بهره گرفت.

از این روی در ماههای پایانی سال ۱۳۶۰ برای بررسی ترجمه‌های کهن قرآن در آستان قدس رضوی راهی مشهد شدم، با همراهی و محبت بی‌اندازه یاران و دوستان کتابدار توانستم بیشترین برگردانهای قرآنی آن کتب‌خانه را ببینم.

از فرو رفتن در این دریای دور فرود کرانه ناپدید، گوهرهایی به دست آمد که دست هیچ گوهرشناسی آنها را نپسوده بود و هیچ صاحب‌دل و پژوهشگری گرد فراموشی قرون را از چهره خاموش و پاک آنها نزوده بود. دهها ترجمه گران ارج را از آن گنج‌خانه برگزیدم، یگانه گوهر میانه این برگردانها، که هر کدام را در نوع خود کم‌مانند می‌یابم، همین ترجمه پربهاست که پیش چشم دارید.

کشف این ترجمه نادر و کهن آن‌چنان مرا شگفت‌زده و خوشحال کرد که شرح و بیانش برام دشوار است و تا همین لحظه بارها و بارها از خود پرسیده‌ام چه گونه و چه سان

این ترجمه تاریخی از چشم روشن بین و جویای صدها محقق و پژوهشگر و کتابشان دورمانده است و چگونه است که شادروان دکتر احمدعلی رجائی و دیگر همکاران دانشمند این مرد را توفیق برخورد با این متن نبوده است؟ به هر روی دست یاب کردن و شناختن این متن ارجمند را بختی می دانم برای خود و فرهنگ این سرزمین، بختی که تاکنون از هر کسی چهره پوشانیده است.

عکس این نسخه بزودی فراهم شد، باشوق و ذوق تمام دم افزون چند بار آنرا خواندم و سپس به بازنویسی این متن پرداختم.

یافتن پاره ای از واژه های دشوار و ناشناخته و ردیابی و بازشناختن آنها، دشواری و سختی جانفرسای این کار را برایم آسان می کرد. بازنویسی و بازخوانی این کار با همه ناسازیه ها پایان آمد، سپس به گزینش برابرها برای واژه های پانویشت پرداختم و در حد توانایی این کار را نیز سامان دادم.

با چندین ناشر و سازمان و مؤسسه، مستقیم و غیرمستقیم، صحبت کردم و از ارزش فرهنگی و تاریخی و زبانی و اجتماعی این کتاب سخن گفتم، که بیشتر درنی یافتند، و هر کس به بهانه ای تن زدند یا از سنگینی کار نالیدند و یا ناتوانی مالی را دست آویز کردند. بازار و میدان سخن فراخ و گرم بود و مرد کار کم و نایاب، بناچار خود کمر بر میان بستم و به طبع و نشر این کتاب، تک و تنها دست یازیدم، همه کارهای این کتاب برگردن خودم گذاشته شد از تهیه متن و یادداشت گرفته تا غلط گیری و پیراستن و پرداختن متن از اشتباه و نادرستی و تهیه کاغذ و حتی پاره ای از کارهای صفحه آرایی.

کار یا بهتر بگویم کارگونه ای که برای این ترجمه گران سنگ و بی همتا انجام شد خورا و سزای آن نیست و سخن نگفته بسیار است؛ برای پاره ای از واژه ها شواهدی از متن های دیگر داشتم که در این پیش گفتار نمی گنجید؛ بسیاری از لغات این متن در برخی از گونه ها و گویش های امروز زبان فارسی به کار می رود که نیازمند مقاله ای جداگانه است؛ حدس و گمان درباره پاره ای از واژه ها را ننوشتم تا دیگران با یقین و بی گمان بنویسند، پانویست ها را بسیار کوتاه نوشتم؛ با همه خستگی ها و پیریشانی ها و ناسازی های روزگار، آنچه در توان داشتم به کار بردم تا واژه های دشوارخوان و ناشناخته و

نایاب این ترجمه را درست بخوانم.

کوشیدم ضبط متن را دست نبرم و واژه‌ها و حرف‌ها را به همان شکل که در نسخه نوشته شده است نگهدارم.

برای دور بودن متن از هرگونه بدخوانی و نادرست خوانی دست‌نویست و نمونه‌ها را بارها و بارها من و یاران پژوهشگر خواندیم و روشنایی دیدگان و بهترین روزهای زندگی مان را در لابلای حرف‌ها و واژه‌ها و سطرهای این کتاب گذاشتیم تا شما بهتر و روشن‌تر و آسان‌تر بخوانید.

با این همه، کم و کاستی و نادرستی می‌تواند در آن راه یافته باشد. از خوانندگان چشم داریم تا از آگاهی‌های خود، به هرگونه و به هراندازه، ما را بی‌بهره نگذارند.

سخن گفتن از دشواری‌ها و سختی‌ها و حتی یادآوری از همه آزارها و تلخی‌ها که دیدم و شنیدم اندوه زیستن را بیشتر می‌کند، همه هستی و نیستی خود را برای بهتر به انجام رسیدن این کار صرف کردم، آن اندازه خون دل خوردم که بارها و بارها می‌خواستم از همه‌چیز دست‌بکشم و کار را رها کنم.

شاید اگر این فرسودگی‌های جان و تن و روان‌سوزیها نمی‌بود می‌توانستم این ترجمه عزیز را از لونی دیگر بیاریم اما نشد و روزگار و حال و هوا این مجال را نداد.

جدا از ایمان و اعتقاد به نفس کار و یاری و پشتیبانی خداوند این کتاب، بیش از هرچیز و هرکس، نگاه پاک و چشمان مهربان و یاد خاطره برادرم معتمد تمامی خستگی‌ها و تلخی‌ها و آزارها را برایم گوارا می‌کرد و پاور و پشتیبان من بود.

«تا سرو سبز و

زاغ سیاه و

فلک اندر گشتن و

شب به بیرون شدن و

روزی به بیرون آمدن»

یادش گرامی باد

علی روائی

پیرماه ۱۳۶۴

تهران

در آغاز قرآن قدس دو صفحه به خط و نگارش متفاوت از متن
آمده است برای نگهداری امانت این دو صفحه را همچنان پیش از
متن قرآن می آوریم.

[illegible]

قرآنِ مقدس

..... ﴿۲۱۳﴾ ذَرَان، اختلاف کردند در آن و اختلاف نکردند در آن بی ایشان که دادند. شدند آن از پس آن آمد بدیشان دیدورها. حسدی را میان ایشان. ره نمود خدای ایشانرا کبگرو یستند آنرای^۱ اختلاف کردند در آن از حق به فرمان اوی. خدای ره نماید کرا خواهد بی رهی راست. ﴿۲۱۴﴾ یا پنداشتید^۲ کدرشید در گهیش^۳ نیامد به شما صفت ایشان کپگدشتند از پیش شما. رسید بدیشان سختی و دشواری و جنبانیده شدند تا می گفت پیغامبر و ایشان کبگرو یستند^۴ وا اوی، کی بده نصرت خدای؟ بدان کنصرت خدای نزدیک است. ﴿۲۱۵﴾ می پرسند ترا: چی خزین کنند^۵. بگه: آن خزین کنید از نیکی پدر و مادر را و نزدیکتران را و یتیمان را و درویشان را و مسافر را و آن کنید.... خ ... دان داناست. ﴿۲۱۶﴾ و بجب کرده شد^۶ و شما کازار کردن^۷، آن دشواری شما را شاید که دوست دارید چیزی.... شما را، خدای داند و شما ندانید. ﴿۲۱۷﴾ می پرسند ترا از مایگان^۸ حرام، کازار کردن دران. کازار کردن دران بزرگ است، واززدن از ره خدای و کافر شدن بدان و مزگت حرام و بیرون کردن اهل آن.... مهتر نزدیک خدای و شرک مهتر از کشتن. همیشه می کازار کنند و شما تا وازگرداند شما را توانند، کی واز گردد از شما از دین اوی، ببرد اوی کافر... عمل های ایشان درین گیتی و آن جهن. ایشان ایاران^۹ آتش بند^{۱۱}، ایشان در آنجا جاودانگان. ﴿۲۱۸﴾

۱ - آنرای: آن را که.

۲ - پنداشتید: پنداشتید.

۳ - گهیش: بهشت.

۴ - کبگرو یستند: که بگرو یستند.

۵ - بده: بُود؛ باشد.

۶ - خزین کنند: هز پنه کنند.

۷ - و بجب کرده شد: واجب کرده شد.

۸ - کازار کردن: کارزار کردن.

۹ - مایگان: ماه.

۱۰ - ایاران: یاران.

۱۱ - بند: بُوند؛ باشند.

بَعْدَ ذَلِكَ الْوَلَدَ مَا نَعْلَمُ وَكَانَ مِنْ الْأَمْرِ عَظِيمًا
 أَلَمْ نَقُلْ لَكُمْ تَعْبُدُونِي ۚ أَلَمْ نَجْعَلْ لَكُمْ الشَّجَرَةَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيْهِ
 وَخِزْيَانًا خَافَتِ مِنْهُ الْأَنْجِلُوتُ ۖ وَنُفُوسُ الْبَنِي آدَمَ ۖ وَنُحُورُ الْأَنْبِيَاءِ
 وَنُفُوسُ الْعِبَادِ ۚ وَمَنْ يَكْفِرْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ جَاءَ بِهِ كَذِبٌ عَظِيمٌ
 فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ۚ فِئْتُمُ الْوُجُوهُ
 مُرْتَدَّةً إِلَى عَرْشِ اللَّهِ خُضُّوا وَلَهُ الْغَوْنُ الْمَعْلُومُ ۚ
 فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ۚ فِئْتُمُ الْوُجُوهُ
 مُرْتَدَّةً إِلَى عَرْشِ اللَّهِ خُضُّوا وَلَهُ الْغَوْنُ الْمَعْلُومُ ۚ
 فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ۚ فِئْتُمُ الْوُجُوهُ
 مُرْتَدَّةً إِلَى عَرْشِ اللَّهِ خُضُّوا وَلَهُ الْغَوْنُ الْمَعْلُومُ ۚ
 فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ۚ فِئْتُمُ الْوُجُوهُ
 مُرْتَدَّةً إِلَى عَرْشِ اللَّهِ خُضُّوا وَلَهُ الْغَوْنُ الْمَعْلُومُ ۚ

۲۱۹) مهر از منفعت آن دوا^۱ می پرسند ترا: چی خزین کنیدی؟ بگه^۲: اوزونی^۳، چنان می دیدور کند خدای شا را.... شاید کشا حایست کنیدی^۴. ۲۲۰) درین گیتی و آن جهن^۵. می پرسند ترا از یتیمان بگه: نیکی کردن ... گیه^۶ آرمیزشت کنیدی^۷ و ایشان، تهرادران^۸ شما اند. خدای داند توه کار را از نیک کار ار خهستی^۹... در رنج او کندی شا را. خدای عزیزی درست کارست. ۲۲۱) به زنی مکنید زنان مشرکه را تا بگرویند بستاری^{۱۰}..... گیه از زنی آزاد مشرکه، ار همه شگفت کند شا را. و زن مدهید مردان مشرک را تا بگرویند^{۱۱}.... مومن گیه از مردی آزاد مشرک، ار همه شگفت کند شا را. ایشان می خوانند بی آتش. خدای می خواند ت و آمرزشت^{۱۲} به فرمان اوی و می دیدور کند نشانهای اوی مردمان را، شاید کایشان پند پذیرند. ۲۲۲) می پرسند ترا از حیض اری، ورتاشید از^{۱۳} زنان در حیض و نزدیک مشید بدیشان تا پاک شند. ازمان^{۱۴} خود را بشویند، آیین بدیشان فرمود شا را خدای، خدای دوست دارد توبه کناران^{۱۵} را و دوست دارد پاکی کناران^{۱۶} را. ۲۲۳) زنان شا کشته اند بید به کشته شا چون خواهید و پیش کنید نفسهای شا را. بپرخیزید^{۱۷} از خدای و بدانید کشا ... وی هید^{۱۸} و میزدک بر^{۱۹} مومنان را. مکنید خدای را گهانه^{۲۰} سوگندان شا را که نیکی نکنید و بنپرخیزید خدای اشنوای^{۲۱} داناست. ۲۲۵) بنگیرد شا را خدای ... در سوگندان شا.....

شما.....

۱۲- آمرزشت: آمرزش.

۱۳- ورتاشید از: کناره کنید؛ دور شوید؛ یکسو شوید.

۱۴- ازمان: هزمان؛ هر زمان.

۱۵- توبه کناران: توبه کاران؛ توبه کنار.

۱۶- پاکی کناران: پاکیزگان؛ پاکیزه کاران.

۱۷- بپرخیزید: پرهیزید.

۱۸- هید: هستید.

۱۹- میزدک بر: مژده بر.

۲۰- گهانه: بهانه.

۲۱- اشنوای: شنوای؛ سمع.

۱- آن دوا: آن دو.

۲- بگه: بگو.

۳- اوزونی: افزونی.

۴- حایست کنیدی: تلفگروتن؛ فکر کنید؛ بیندیشید.

۵- آن جهن: آن جهان.

۶- گیه: به؛ نیک؛ خوب.

۷- آرمیزشت کنیدی: آمیزش کنید.

۸- تهرادران شما: قبا و خوالگم.

۹- خهستی: خواستی.

۱۰- بستار: پرستار؛ بنده؛ کنیزک.

۱۱- بگرویند: بگروند.

[illegible]

۲۲۸ آن بیافرید خدای در رحمهای ایشان اره^۱ند کمی بگرویند به خدای و به روز آن جهان^۲ و شویان ایشان سزاوارتره^۳ند ... در آن ار خواهند نیکی کردن. ایشان را هم چنان وریشان است به نیکوی و مردان را وریشان فضل. خدای عزیزی درست کارست. ۲۲۹ طلاق دوبارست. واز گرفتن^۴ به نیکوی یا گسید کردن^۵ به نیکوی. حلال نهده^۶ شما را که بستانید زان دادید ایشان را چیزی، بی آنکه ترسند که به پای نکنند حدهای خدای ترمید که به پای نکنید حدهای خدای بزه نیست وران دوا، دران خود را واز خرد بدان. آن اند حدهای خدا مگدرید^۷ وران. کی بگدرد ور حدهای خدای ایشان اند ستمکاران. ۲۳۰ ار طلاق کند او ی را حلال ... او یرا از پس تا به شوی کند شوی جد^۸ او ی. ار طلاق کند او ی را، بزه نیست وران دوا، که یک بی دیگر واز آیند. ار که پیا ی کنند حدهای خدای. آن اند حدهای خدای می دیدور کنیم آن قومی را که می دانند. ۲۳۱ ازمان طلاق کنید زنان، ترسید به^۹ زمان ایشان واز گیرید ایشان را به نیکوی، یا گسید کنید ایشان را به نیکوی. واز مگیرید ایشان را دشخواری نمودن را، تا گذشتاری کنید^{۱۰}. کی کند آن، ستم کرد ور نفس او ی. مگیرید آیتهای خدای را اوسوسی. ایاد کنید نعمت خدای ور شما و آن فرود کرد ور شما از کتاب و حکمت، می پند دهد شما بدان بیرخیزید از خدای و بدانید که خدای به هر چیزی

۱ - هند: هستند.

۲ - آن جهان: آن جهان.

۳ - واز گرفتن: نگاه داشتن.

۴ - گسید کردن: گسیل کردن. ۵

۵ - حلال نهده: حلال نباشد.

۶ - مگدرید: مگدرید.

۷ - جد: جز: غیر.

۸ - ترسید به: قَبِلْتُمْ: تارسند به.

۹ - گذشتاری کنید: از حد درگذرید.

ولا تعلقون والوالدات بضعن اولادهم
اعمة وعلى القوم له رخص وكسوف من الغرة
ما لا تصادوه البدة بولهم ما ولا موتهم له لا
واو افضل عن قاض معاملة تدا خطه على عمن او ان
ضعوا اولادهم كسوف لا جناح على من لا يفرق من الغرة
اعلموا ان الله بما تعملون بصير
من انفسهم اربعة اشعير وعشر اهل البيت
في انفسهم الغرة فوالله ما يفرق من الغرة
مقرب من حبة التمر الا واسمهم من الغرة
لا تواجبه من رطل الا ان يكونوا من الغرة
الحق انما هو الله واعلموا ان الله لا يفرق من الغرة

۲۳۲..... ندانید. ۲۳۳ مادران می شیردهند فرزندان ایشان را دوسال تمام، کرا خواهد که تمام کند..... اری. وریپرست روزی دادن ایشان و جامه پوشیدن ایشان به نیکوی ورنهاده نشهد ورنفسی بی..... کو دشخواری غوده مشه^۱ مادری به فرزند اوی و فی پدری به فرزند اوی. ورمیراث پرست همچنان.... از شیرواز کردن از بسند کاری^۲ ازآن۔ دوا و مشاورتی، بزه نیست وران دوا ار خواهید که..... فرزندان شما را، بزه نیست ورشها، ازمان بوسپارید^۳ آن دادید به نیکوی، پرخیزید... بدانید که خدای بدان می کنید بیناست. ۲۳۴ ایشان می میرند از شما و می هیلند^۴ انبازانی..... به نفسها ایشان چهار ماه و ده روز. ازمان کرسند به زمان ایشان، بزه نیست ورشها در آن..... در نفسهای ایشان به نیکوی. خدای بدان می کنید آگه است. ۲۳۵ بزه نیست ورشها دران... نید بدان، از خواستن زنان. یا پنهام کردید^۵ در نفسهای شما. داند خدای شما. انوز^۶ ایاد کنید ایشان را.... مکنید ایشان را نکاح بی آن که گوھید قوی نیکوا. منشی مکنید^۷ بستن نکاح..... کتاب به زمان آن و بدانید که خدای داند آن در نفسهای شما. بترسید ازوی و بدانید..... ۲۳۶..... نرسیدید بدیشان یا نام زد نکردید

۱ - کودشخواری نموده مشه؛ گزند نباید کرد؛ ز یان

نکند؛ ز یان نباید کرد.

۲ - بسند کاری؛ خشنودی؛ رضامندی. •

۳ - بوسپارید؛ بسپارید. •

۴ - می هیلند؛ می هلند؛ می گزارند.

۵ - پنهام کردید؛ پنهان کردید.

۶ - انوز؛ زود بود که؛ باشد که. •

۷ - منشی مکنید؛ دل ننهید؛ عزم نکنید؛ آهنگ نکنید. •

[illegible]

که کازار نکنید.^۱ گفتند: چیست ایما را که کازار نکنم در ره خدای و بیرون کرده شدیم از خانهای ایما و پسران ایما. ازمان^۲ و عجب کرده شد و ریشان کازار کردن، واز گشتند بی خجاری^۳ از ایشان. خدای داناست به ستمکاران. ﴿۲۴۷﴾ گفت ایشان را پیغامبر ایشان: خدای بفرستاد شما را طالوت را پادشای. گفتند: چون بهد اوی را پادشای ورما و ایما سزاوارترهیم به پادشای ازوی و داده نشد فراخی از مال. گفت: خدای بگزید او را و ریشا و بیوزود او را فراخی در علم و جسم. خدای دهد پادشای اوی کرا خواهد، خدای فراخ روزی داناست. ﴿۲۴۸﴾ گفت ایشان را پیغامبر ایشان که: نشان پادشاهی است که آرد به شما تابوت، در آن آرامشی از خداوند شما و بقیی زان بهیشتند^۴ گره موسی و گره هرون. می وردارند آن را فریستگان؛ در آن نشانی شما را، ارهید گرو یستاران^۵. ﴿۲۴۹﴾ ازمان بیرون... طالوت به سپهها، گفت: خدای آزمودار شماست به جوی یکی بشمد^۶ ازان، نیست از من. کی غفورد ازان تاوی^۷ از منست. بی کی ورداشت ورداشتی به دست اوی. بشمیدند از آن بی خجاره از ایشان. ازمان گذاره شد^۸ و ران اوی و ایشان کبگرو یستندوا اوی گفتند: توان نیست ایما را امروز به جالوت و سپههای او. گفتند ایشان که می یقین شند کایشان پذیره آمداران^۹ خدای اند: چند از گرهی خجاره غلبه کرد و رگرهی فروان^{۱۰} به فرمان خدای. خدای وای..... ﴿۲۵۰﴾ و سپههای اوی را گفتند: خداوند ایما، فرود ریز و ریمای شکیوای^{۱۱} و باستان^{۱۲}. ﴿۲۵۱﴾

۱۱- شکیوای: شکیبایی.

۱۲- باستان: بر جای بدار؛ استوار دار؛ محکم کن.

۱- کازار نکنید: کارزار نکنید.

۲- ازمان: هر زمان؛ هنگامی که.

۳- خجاری: اندک؛ کم؛ در ترجمه «فیلو».

۴- بهیشتند: رها کردند؛ گذاشتند؛ ترک کردند.

۵- گرو یستاران: گرو پدگان.

۶- بشمد: بیاشامد؛ باز خورد.

۷- تاوی: پس اوی.

۸- گذاره شد: بگذشت.

۹- پذیره آمداران: پینندگان؛ رسندگان.

۱۰- فروان: بسیار؛ زیاد؛ فراوان.

[illegible]

وداد اوی را خدای پادشای و حکمت و بیاعثت اوی را آن خواست. ار وازداشتن خدای نبودی مردمان را، برخی رازیشانخی، توه شدی زمین، بی خدای خداوند فضل و رجحانیان. ﴿۲۵۲﴾ آن‌اند نشانهای خدای. می‌خوانیم آن ورتوا به حق و توا از فرستادگان می^۱. ﴿۲۵۳﴾ آن‌اند پیغامبران. فضل کردیم برخی رازیشان و برخی زیشان. بود... سخن گفت خدای و ورداشت برخی رازیشان درجه‌ها. و دادیم عیسی را، پسر مریم را، دیدورپها و قوی کردیم اویرا ... تنزیل پاک^۲، ار خهستی^۳ خدای کازار نکرده‌ای ایشان کاز پس ایشان بودند از پس آن آمد بدیشان دیدورپها..... اختلاف کردند. زیشان بود کی بگرو یست و زیشان بود کی کافر شد، ار خهستی خدای کازار نکرده‌ای، بی^۴ خدای کند آن خواهد. ﴿۲۵۴﴾ یا ایشان کبگرو یستید! خزین کنیده زان روزی دادیم شا را از پیش آن که آید روزی خرید و فرخت نبهد^۵ دران و فی دوستی و فی شفاعت. کافران ایشان‌اند ستمکاران. ﴿۲۵۵﴾ خدای نیست خدای مگر اوی، زنده‌ی پاینده. بنگیرد اویرا کسه‌ی^۶ و فی خواب. او یراست آن در آسمانها و آن در زمین. کی است اوی شفاعت کند نزدیک اوی بی به فرمان اوی. داند آن پیش ایشان است و آن پس ایشان و درنگیرند به چیزی ... علم اوی بی بدان خواهد، فراخ شد علم اوی در آسمانها و زمین و گران نکند اویرا نگه داشت آن دوا. اوی است ... وری بزرگ. ﴿۲۵۶﴾ مکره کردن نیست در دین. دیدور شد راستی از کیلی^۸، کی کافر شهد به دیو، بگروید به خدای، بگرفت گوشه‌ی خستوارتر^۹. بریدن نیست آن را. خدای اشنوای داناست.

۱- می: هستی.

۲- تنزیل پاک: روح القدس.

۳- خهستی: خواستی.

۴- بی: لکن.

۵- خزین کنید: هزینه کنید.

۶- نبهد: نباشد.

۷- کسه: غنودن؛ غنود؛ غنوه؛ غنو.

۸- کیلی: کزی؛ بی راهی.

۹- خستوارتر: استوارتر.

[illegible]

۲۵۷ ... دیوان بند^۱، می بیرون آرند ایشان را از روشنای بی تاریکی ها. ایشان ایاران آتش بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. ۲۵۸ ای ننگری بی اوی که پیکار کرد و ابرهیم در خداوند اوی؟ داد اوی را خدای پادشای. گفت ابرهیم: خداوند من اوی است که زنده کند و بمیراند. گفت: من زنده کنم و بمیرانم. گفت ابرهیم: خدای بیارد خرشید را از مشرق، بیار آن را از مغرب. هکوی شد^۲ اوی که کافر شد. خدای ره ننماید قوم ستمکاران را. ۲۵۹ یا چون اوی کبرفت وردهی آن افتادار^۳ بود ورشتفتای^۴ آن. گفت: چون زنده کند این را خدای پس مرگی^۵ آن. بمیرانید اوی را خدای صد سال، واز ورا نگیخت اوی را. گفت: چند درنگ کردی؟ گفت: درنگ کردم روزی یا برخ روزی. گفت: بل درنگ کردی صد سال، بنگری بی طعام توا و شراب توا، بنگشت. بنگری بی خرتوا، تا کنیم ترا نشانی مردمان را. بنگری بی استخوانها چون می زنده کنیم آن را، واز ور پوشانیم ورا ن گوشتی. ازمان^۶ دیدور شد اوی را، گفت: دانم که خدای ور هر چیزی توانا. ۲۶۰ که گفت ابرهیم: خداوند من! بنمای مرا، چون می زنده کنی مردگان را. گفت: ای یقین نشدی؟ گفت: بل، بی^۷ تا بیار آمد دل من. گفت: بگری چهار از مرغان، بهم کن^۸ ایشان را بی توا، واز کن ور هر کهی زیشان پاره ی. واز بخوان ایشان را تا آیند به توا به دوستن^۹. بدان که خدای عزیزی درست کارست. ۲۶۱ مثل ایشان که می خزین کنند مالها ایشان در سبیل خدای، چون مثل دانه ی و آررد هفت خوشه، در هر خوشه ی صد دانه. خدای یک دوا کند^{۱۰} کرا خواهد. خدای فراخ روزی داناست. ۲۶۲ ایشان می خزین کنند

۱- بند: باشند.

۲- هکوی شد: درماند؛ مبهوت شد؛ سرگردان شد.

۳- افتادار: افتاده؛ فرو افتاده.

۴- شفتفتا: چفته ها؛ کازه ها؛ سقف ها.

۵- مرگی: مرگ.

۶- ازمان: هر زمان؛ زمانی که.

۷- بی: لکن.

۸- بهم کن: درهم کن.

۹- دوستن: دویدن؛ (بدوستن: دوان).

۱۰- یک دوا کند: بیفزاید؛ افزون کند.

[illegible]

فی ترس بهد و ریشان و فی ایشان انده برند. ﴿۲۶۳﴾ قول نیکو و آمرزشتی^۱ گیه از صدقه‌ی
 پس رو کند^۲ آنرا دشخواری. خدای وی نیازی بردبارست. ﴿۲۶۴﴾ یا ایشان که
 بگرو یستید! توه مکنید صدقه‌ای شما، به منت و دشخواری. چون اوی کمی خزین کند مال
 اوی به چشم دیدی^۳ مردمان و نگروید به خدای و به روز آن جهن. مثل اوی چون مثل
 سنگی وران خاکی، رسید بدان بارانی سخت، بهیشت^۴ آن را روده^۵. توانای ندارند ور چیزی
 زان کسب کردند. خدای ره نماید قوم کافران را. ﴿۲۶۵﴾ مثل ایشان که می خزین کنند
 مالها ایشان، طلبیدن خشنودی خدای را و استانیدن^۶ را از نفسها ایشان چون مثل بستانی به
 بالای، رسید بدان بارانی سخت. بداد بار آن یک دوا، ار نرسید بدان بارانی سخت
 تنرم بارانی^۷. خدای بدان می کنید بیناست. ﴿۲۶۶﴾ ای دوست دارد یکی از شما که بهد
 اوی را بوستانی از خرما و انگور؟ می رود از زیر آن جوها، اوی را دران از همه میوها. رسید
 بدوی پیری؛ اوی را فرزندان سستان. رسید بدان بادی سخت، دران آتشی، بسوخت. چنان
 می دیدور کند خدای شما را نشانها. شاید کشا حایشت کنید^۸. ﴿۲۶۷﴾ یا ایشان که
 بگرو یستید! خزین کنید از پاکی ها آن کسب کردید، و زان بیرون آوردیم شما را از زمین و
 قصد مکنید پلید را، زان می خزین کنید و ناید ستداران^۹ آن بی آن که چشم فرو گیرید^{۱۰}
 دران. و بدانید که خدای وی نیازی ستوده است. ﴿۲۶۸﴾ دیو می وعده کند شما را
 حاجتمندی و می فرماید شما را به فاحشی. خدای می وعده کند شما را آمرزشتی از وی و
 فضل. خدای فراخ روزی داناست. ﴿۲۶۹﴾ دهد حکمت کرا.....

- ۱- آمرزشی : آمرزشی.
- ۲- پس رو کند : پس روی کند.
- ۳- چشم دیدی : از بهر نمایش.
- ۴- بهیشت : بهشت؛ بگذاشت.
- ۵- روده : هموار؛ لغزان؛ سخت.
- ۶- استانیدن : ثابت کردن؛ برجای بداشتن.
- ۷- تنرم بارانی : بارانی خرد و نرم.
- ۸- حایشت کنید : اندیشه کنید؛ تفکر کنید.
- ۹- ستداران : گیرندگان.
- ۱۰- چشم فرو گیرید : چشم پیوشید.

[illegible]

۲۷۰ آن خزین کردید از خزینی، یا نذر کردید از نذری، خدای داند آن و نهد^۱ ستم کاران
 را هیچ نصرت کنارانی^۲. ۲۷۱ ار اشکرا کنید^۳ صدقه‌ها تنیک^۴ است آن، و ار پنهام
 کنید آن و دهید آن بی حاجتمندان، آن گیه بهد شما را. و عا کنیم^۵ از شما از گستی‌های^۶ شما.
 خدای بدان می کنید آگه است. ۲۷۲ نیست ورتواره نمودن ایشان، بی خدای ره نماید
 کرا خواهد و آن خزین کنید از نیکی تنفسهای^۷ شما را. و خزین غمی کنید بی طلبیدن
 خشنودی خدای را. و آن خزین کنید از نیکی، بونده داده‌شده^۸ بی شما. و شما ستم کرده نشید.
 ۲۷۳ حاجتمندان را، ایشان که بشرده شدند^۹ در سبیل خدای، نتوانند رفتی در زمین،
 می‌پندارد ایشان را نادان وی نیازان از پاکی کردن. اشناسی^{۱۰} ایشان را به نشان ایشان.
 نخواهند از مردمان به سختی و آن خزین کنید از نیکی، خدای بدان داناست. ۲۷۴ ایشان
 کمی خزین کنند مالها ایشان به شو^{۱۱} و روز، پنهام و اشکرا^{۱۲}، ایشان را بهد مزد ایشان
 نزدیک خداوند ایشان. فی ترس بهد و ریشان و فی ایشان انده برند. ۲۷۵ ایشان می‌خورند
 گوش^{۱۳}، ورنخیزند، بی چنان ورنخیزد اوی کمی بسپرد اوی را دیواز دیوانه‌ی آن بدان ایشان
 گفتند: خرید و فرخت هم چون گوش است. حلال کرد خدای خرید و فرخت و حرام کرد
 گوش، کی آمد بدوی پندی از خداوند اوی واز شد، اویراست آن بگذشت^{۱۴} و کار اوی
 بی خدای است. کی دیگر بار کند، ایشان ایاران آتش‌بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند.
 ۲۷۶ بکهد^{۱۵} خدای گوش و بیوزاید صدقها. خدای دوست ندارد هر ناسپاسی
 بزه کر^{۱۶} را. ۲۷۷ ایشان بگرو یستند و کردند



- | | |
|---|----------------------------|
| ۱- نهد: نباشد. | ۱۱- شو: شب. |
| ۲- نصرت کناران: یاوران؛ یاران؛ یاری گران. | ۱۲- اشکرا: آشکارا. |
| ۳- اشکرا کنید: آشکارا کنید. | ۱۳- گوش: افزونی؛ سود؛ ربا. |
| ۴- تنیک: پس نیک. | ۱۴- بگشت: بگذشت. |
| ۵- عا کنیم: پاک می کنیم؛ می پوشانیم. | ۱۵- بکهد: بکاهد؛ نیست کند. |
| ۶- گستی‌ها: بدیها. | ۱۶- بزه کر: زه‌کار. |
| ۷- تنفسها: نفسها. | |
| ۸- بونده داده‌شده: تمام و کامل داده‌شده. | |
| ۹- بشرده شدند: بازداشته و محبوس شدند. | |
| ۱۰- اشناسی: شناسی. | |

[illegible]

ترس بهد وريشان، وني ايشان ائنه برند. ﴿٢٧٨﴾ يا ايشان کبگرو يستيد! بپرخيزيد از خدای و بهيليد^۱ آن بماند از گوش^۲ ارهيد گرو يستاران^۳. ﴿٢٧٩﴾ ار نکريد آگه بيد به حربي از خدای و پيغامبر اوی، ار توبه کنيد شما را سرهای مالهای شما. نکهيد^۴ و کهسته نشيد^۵. ﴿٢٨٠﴾ ار بهد خداوند تنگدستی، تزمان دادني^۶ تابی فراخ دستی^۷ که صدقه کنيد، گيه بهد شما را ارهيد کمی دانيد. ﴿٢٨١﴾ بپرخيزيد^۸ از روزی که واز آورده شيد^۹ دران بی خدای واز بونده داده شهيد^{۱۰} هر نفسی آن کسب کرد. و ايشان ستم کرده نشند. ﴿٢٨٢﴾ يا ايشان کبگرو يستيد! ازمان یک و ديگر را اوام دهيد^{۱۱}، اوامی تابی^{۱۲} زمانی نامزد کرده، بنويسيد آن، کو بنويس^{۱۳} میان شما نوشتاری^{۱۴} براستی. کوسروازمزن^{۱۵} نوشتاری، که بنويسد چنان بياغت^{۱۶} اوی را خدای. کو بنويس و کواملاکن^{۱۷} اوی کوروی است حق، و کوپرخيز از خدای خداوند اوی و کومکه^{۱۸} از ان چیزی، از هست اوی کوروی است حق وی خردی یا سستی، یا نتواند که املا کند اوی، کواملاکن ولی اوی براستی. و گوه گيريد^{۱۹} دو گوه از مردان شما، ار بنبد دو مرد، تمردي^{۲۰} و دو زن، از کی بپسنديد از گوهان، ار فرموش کند یکی زان دوا، اياد کند^{۲۱} یکی زان دوا و ديگر. کوسروازمزنند گوهان^{۲۲} ازمان^{۲۳} خوانده شند. و کوسير مشيد کبنويسيد آن خورد یا بزرگ تا بی زمان آن. آن راستر^{۲۴} نزديک خدای و استاده تر^{۲۵} گویای را و نزديک تر که گمانند نشيد^{۲۶} بی آن کهيد^{۲۷} بازرگانی حاضر می گردانيد آن را میان شما. نيست ورشها بزهی کی بنويسيد آن و گوه گيريد ازمان.....

۱۵ - کوسروازمزن: سرپچی مکن؛ بازمايست.

۱۶ - بياغت: بيامويخت.

۱۷ - کواملاکن: تا بنو بسد.

۱۸ - کومکه: مکاه.

۱۹ - گوه گيريد: گواه گيريد.

۲۰ - تمردي: پس مردی.

۲۱ - اياد کند: ياد کند.

۲۲ - گوهان: شهدا؛ گواهان.

۲۳ - ازمان: آنگاه؛ چون.

۲۴ - راستر: درست تر؛ به داد نزديکتر.

۲۵ - استاده تر: پاينده تر؛ استوارتر.

۲۶ - گمانند نشيد: در شک نيفتيد؛ به گمان نشويد.

۲۷ - کهيد: که باشد؛ که بود.

۱ - بهيليد: بگذاريد.

۲ - گوش: افزونی؛ سود؛ ربا.

۳ - گرو يستاران: گرو يدگان؛ مؤمنين.

۴ - نکهيد: نگاهيد؛ ستم نکنيد.

۵ - کهسته نشيد: ستم نپيئيريد.

۶ - تزمان دادن: زمان و مهلت دادن.

۷ - فراخ دستی: توانگري؛ فراخی.

۸ - بپرخيزيد: بپرهيزيد.

۹ - واز آورده شيد: باز گرداننده شويد.

۱۰ - بونده داده شهيد: کامل و تمام داده شويد.

۱۱ - اوام دهيد: وام دهيد.

۱۲ - تابی: تابه.

۱۳ - کو بنويس: بايد بنويسد.

۱۴ - نوشتار: نويسنده؛ ديبر؛ کاتب.

می آموزد شما را خدای. خدای به هر چیزی داناست. ﴿٢٨٣﴾ اربید و سفری و نگنید^۱ دویری^۲ گروگانهای سته^۳، ار خستوار گیرد^۴ برخی از شما برخی را، کو بگزاره اوی خستوار گرفته شد امانت اوی. و کو پرخیز^۵ از خدای خداوند اوی. و پنهام مکنید گواهی کی پنهام کند آن، تان^۶ بزه کر^۷ است دل اوی. خدای بدان می کنید داناست. ﴿٢٨٤﴾ خدایراست آن در آسمانها و آن در زمین، و ار اشکرا کنید آن در نفسهای شما یا پنهام کنید^۸ آن، حساب کند و اشبا بدان. خدای پیامزد کرا خواهد و عذاب کند کرا خواهد. خدای و هر چیزی توانا. ﴿٢٨٥﴾ بگروست پیامبر بدان فرود کرده شد اوی از خداوند اوی و مومنان همه بگروستند به خدای و فریستگان اوی و کتابهای اوی و پیامبران اوی. جدا نکتم میان یکی از پیامبران اوی. گفتند: اشنیدیم و فرمان برداری کردیم. آمرزشت توا خداوند ایما! بی تواست شدن جای^۹. ﴿٢٨٦﴾ ورنهد خدای ورنفسی بی به توان آن، اوی راست آن کسب کرد، و وی است آن کسب کرد. خداوند ایما! مگیر ایما را ار فرموش کردیم یا خطا کردیم. خداوند ایما! ورمنه وریما^{۱۰} گرانی، چنان ورنادی آن وریشان کاز پیش ایما بودند. خداوند ایما! ورمنه وریما آن توان نیست ایما را بدان. عفو کن زیما و پیامر ایما را و رحمت کن وریما. توا مهر ایما هی^{۱۱}. نصرت کن ایما را و رقوم کافران.

سورة العنكبوت

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۱. ﴿١﴾ سوگند به الف و لام ومیم. ﴿٢﴾ خدای نیست خدای، مگر اوی زنده ی پاینده. ﴿٣﴾ فرود کرد ورتوا کتاب بحق راست کرد گرفتار^{۱۵} ان رای^{۱۶} پیش آنست ﴿٤﴾ ...

۱۱- ایما: ما.

۱۲- ورمنه وریما: برمنه برما.

۱۳- هی: هستی.

۱۴- رحمت کنار: رحیم.

۱۵- راست کر گرفتار: باور دارنده.

۱۶- ان رای: آن را که.

۱- نگنید: نیابید.

۲- دویری: کاتب؛ نویسنده.

۳- سته: فراسته؛ گرفته.

۴- خستوار گیرد: استوار گیرد.

۵- کو پرخیز: باید پترسد و بیرهنزد.

۶- تان: پس او؛ پس آن.

۷- بزه کر: گناهکار؛ بزهکار.

۸- پنهام کنید: پنهان کنید.

۹- شدن جای: بازگشتن گاه.

کافر شدند به آیهای خدای، ایشان را عذابی سخت ^۱هد. خدای عزیز است، خداوند داد واز آوردن^۲. ^۵خدای پنهان نشهد وروی چیزی در زمین و فی در آسمان. ^۶اوی اویست، می نگارد شما را در رحما چون خواهد. نیست خدای مگر اوی عزیز درست کار. ^۷اوی اویست، فرود کرد ورتوا کتاب زان نشانهای محکم. ایشان اند اصل کتاب و دیگرانی مانستها^۳. اما ایشان کدر دها ایشان کیلی^۴ می پس روی کنند آن رای مانسته شد^۵ ازان طلبیدن فتنه را و طلبیدن تفسیر آن را، و نداند تفسیر آن مگر خدای فروشداران^۶ در علم می گهند^۷: بگرو یستم بدان همه از نزدیک خداوند ایما^۸. و پند نیدیرند بی خداوندان خردها. ^۸خداوند ایما ! مگردان دها ایما ، پس آنکه ره نمودی ایما را، و ده ایما را از نزدیک توا رحمتی. توا توهی^۹ بخشیدار^{۱۰}. ^۹خداوند ایما ! توا بهم کنار^{۱۱} مردمان هی روزی را گما مندی نیست دران. خدای خلاف نکند وعده. ^{۱۰}ایشان کافر شدند، منفعت نکند زیشان ماها ایشان و فی فرزندان ایشان از خدای چیزی. ایشان ایشانند هیزم آتش. ^{۱۱}چون خوی^{۱۲} گره فرعون، ایشان کار پیش ایشان بودند، دروزن گرفتند^{۱۳} به آیها ایما. بگرفت ایشان را خدای به گنهان ایشان. خدای سخت عقوبت است. ^{۱۲}بگه ایشان را که کافر شدند: انوز غلبه کرده شید^{۱۴} و حشر کرده شید بی دوزخ. گد^{۱۵} است جایگه. ^{۱۳}بود شما را نشانی در دو گره بهم آمدند. گرهی می کازار کنند^{۱۶} در سیل خدای و دیگرانی کافر می دیدید ایشان را، دو چند ایشان به دیدن چشم^{۱۷}. خدای قوی کند، به نصرت اوی، کرا خواهد. در آن عبرتی است خداوندان بصرها. ^{۱۴}آراسته شد مردمان را دوستی شهوتها از زنان و پسران و گنجهای گنج ناده از زر و سیم و اسبان نشا.....



- | | |
|---|--|
| ۱ - بهد : ر شد. | ۱۱ - بهم کنار : فراهم آورده. |
| ۲ - داد و از آوردن : اندهم : کیه کسیدن. | ۱۲ - حوی : شیوه : رسم و عادت. |
| ۳ - مانستها : مانسته ها. | ۱۳ - دروزن گرفتند : دروزن پسندید. |
| ۴ - کیلی : کزی : میل و گرایش. | ۱۴ - انوز غلبه کرده شد : روز دهنده که مدد شو به. |
| ۵ - مانسته شد : مانسته سیم. | ۱۵ - گد : شد. |
| ۶ - فروشداران : استواران : سب قدرهات. | ۱۶ - می کازار کند : کار را می کنند. |
| ۷ - می گهند : می گویند. | ۱۷ - دیدن جسم : در جسم دیده شد. |
| ۸ - ایما : ما. | |
| ۹ - توا توهی : توا توهستی. | |
| ۱۰ - بخشیدار : بخشید : داده شد. | |

13

آن است برخوردارى زندگانی این گیتی. خدای نزدیک اوی است نیکوی واز آمدن جای.

۱۵. بگه: ای آگه کم شما را به گیه^۱ ازان؟ ایشان را که پیرخیزیدند^۲ نزدیک خداوند ایشان بوسه^۳ بدهد، می رود از زیر آن جوها. جاودانگان بند دران و انبازانی پاک کرده و خشنودی از خدای. خدای بیناست به بندگان. ۱۶. ایشان می گهند: خداوند ایما! ایما بگروسیتم، بیامرز ایما را گنهان ایما و نگه دار ایما را از عذاب آتش. ۱۷. شکوای. کناران^۴ و راست گفتاران و فرمانبرداری کناران^۵ و خزین کناران^۶ و آمرزش خهستاران^۷ به سحرها. ۱۸. دیدور کرد خدای، کاوی نیست خدای مگر اوی و فریشتگان و خداوندان علم استادار^۸ به راستی. نیست خدای مگر اوی عزیز درستکار. ۱۹. دین نزدیک خدای نرم شدن است. اختلاف نکردند ایشان که داده شدند کتاب، بی از پس آن آمد بدیشان علم، حسدی را میان ایشان. کی کافر ببهده^۹ به آیتهای خدای، خدای زودحساب^{۱۰} است. ۲۰. اریکار کنند و اتواء، بگه: نرم گرفتم^{۱۱} روی خود خدای را و کی پس روی کند مرا. بگه ایشان را که داده شدند کتاب و امیان را^{۱۲} ای نرم شدید؟ ارنرم شید..... ورتواس رسانیدن، خدای بیناست به بندگان. ۲۱. ایشان می کافر شدند به آیتهای خدای و می کشتند پیغامبران را بجد حق و می کشتند ایشان را کمی فرمایند براستی از مردمان میزدک بر^{۱۳} ایشان را به عذابى دردمند کنار^{۱۴}. ۲۲. ایشان ایشان اند کتوه شد^{۱۵} عملها ایشان درین گیتی و آن جهن^{۱۶}. و نهبد ایشان را هیچ نصرت کناران^{۱۷}. ۲۳. ای ننگری بی ایشان که داده شدند نیاوهی^{۱۸} از کتاب؟ می خوانده شند بی کتاب خدای، تا حکم کند میان ایشان. واز می واز گردد گرهی از ایشان و ایشان روی گردانستاران^{۱۹}. ۲۴. آن بدان ایشان گفتند: نرسد بدیما آتش بی روزهای شمرده و بفریفت ایشان را.....



- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱- بگه: به: بهر: خوب. | ۱۱- میردک بر: مرده بر: مرگ گن ده. |
| ۲- نیرخیزیدند: پیرخیزیدند. | ۱۲- دردمند کنار: درد بادک. |
| ۳- شکوای کناران: شکوه ازان. | ۱۳- کتوه شد: که نه شد. |
| ۴- فرمانبرداری کناران: فرمانبرداران. | ۱۴- آن جهن: آن جهنم. |
| ۵- حریف کناران: هر چه کنندگان. | ۱۵- نصرت کناران: یاری گران. |
| ۶- آمرزش خهستاران: آمرزش خواهان. | ۱۶- نیاوهی: مرغی: بهره ای. |
| ۷- استادار: ایستاده: برقرار: قائم. | ۱۷- روی گردانستاران: روی نگردانندگان. |
| ۸- کافر بسود: کافر بسود. | |
| ۹- زود حساب: زود شمار. | |
| ۱۰- نرم گرفته: سپردم: تسلیم شدم: بگرویدم. | |

۶۷- نبود ابرهم جهود و فی ترسا، بی بود پاکی مسلمان و نبود از مشرکان. (۶۸)

سزاوارتر مردمان به ابرهم ایشان‌اند که پس روی کردند اوی را و این پیغامبر و ایشان کبگرو یستند. خدای ولی مومنان است. (۶۹) [دوست] دارند گرهی از اهل کتاب اروی‌ره کنند شما را، وی‌ره غی کنند بی نفسها ایشان را و غی دانند. (۷۰) ... اهل کتاب! چرا می کافر شید به آیت‌های خدای؟ و شما می گوی دهید. (۷۱) یا اهل کتاب! چرا می آمیزید ... را به باطل و می پنهان کنید حق؟ و شما می دانید. (۷۲) گفتند گرهی از اهل کتاب ... بدان فروود کرده شد و ایشان کبگرو یستند در اول روز و کافر شید در وادم^۲ آن. شاید کایشان واز آیند. (۷۳) خستوارمگیرید^۳ بی کرا پس روی کرد دین شما را. بگه: ره ره خدای است که داده شهد یکی هم چنان داده شدید یا ... ر کنند و اشها نزدیک خداوند شما. بگه: فضل به دست خدای است، دهد آن کرا خواهد. خدای فراخ‌روزی داناست. (۷۴) گیرد به رحمت اوی کرا خواهد. خدای خداوند فضل بزرگ است. (۷۵) از اهل کتاب هست کی ارخستوارگیری اوی را ... دینار پر بگزارد آن بی‌توا. و ایشان هست کی ارخستوار گیری اوی را به دیناری، بنگازرد آن بی‌توا. بی‌آن که همیشه بی‌وران استادار^۴. آن بدان ایشان گفتند: نیست وریا در ایمان بزه‌ی. و می گهند ویر خدای دروغ ایشان می دانند. (۷۶) بل کی وفا کند به عهداوی و پیرخیزد، خدای دوست دارد پرخیزکاران را. (۷۷) ایشان می خرنند ... خدای و سوگندان ایشان بای خجاره^۵ ایشان نیاوه^۶ نهد^۷ ایشان را در آن جهن^۸ و سخن نگهد ایشان را ... و ننگرد بی‌ایشان به روز رستاخیز و پاک نکند ایشان را، ایشان را عذابی دردمند کنار^۹ بهد. (۷۸)

زیشان هست



- ۱- می‌جاء کند: بیهوش می‌کنند.
- ۲- وادم: بیهوشی.
- ۳- خستوارمگیرید: سر مگیرید.
- ۴- استادار: دینار. استاد: داده.
- ۵- خجاره: گند: خاک: فس.
- ۶- نیاوه: خاره: حسب: رخ.
- ۷- نهد: ...
- ۸- آن جهن: آن جهنم.
- ۹- دردمند کنار: در درگاه.

لغرض بلون الله منهم الكتاب لتخسبوا من الكتاب وما هو من الكتاب ويقولون
 سرعي في كتابه ^{زنا انما ان كان} ^{تاجيد انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 هو من عنده الله وما هو من عنده الله ويقولون غي الله الكتاب ومنه غي الله
 ان انما ان كان ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 ما كان لغرض ان يوتي الله الكتاب والحكم والنبوة فيقول انما ان كان
 عباد الله من المؤمنين ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 قد هموز ولا ما منكم منكم ولا ما منكم منكم ولا ما منكم منكم ولا ما منكم منكم
 اشهدوا مسلمون واذا الله ما منكم منكم ولا ما منكم منكم ولا ما منكم منكم
 رسول محبة ولا ما منكم منكم ولا ما منكم منكم ولا ما منكم منكم
 اصري قالوا انما ان كان ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 فاولئك هم الفاسقون ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 طوعا وكروها اليه تدعون ولما اقول عبادا وما اقول عبادا
 واسمعوا واسمعوا ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 ربهم لا تغربوا عنهم ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الداهية ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 ابا انهم ومنهم ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}
 انهم ومنهم ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان} ^{وحيث ان انما ان كان}

گرهی، می گردانند زبانها ایشان به دروغ، تا پندارند^۱ آن را از کتاب و نیست آن از کتاب، و می گهند^۲ آن از نزدیک خدای است. و نیست آن از نزدیک خدای. و می گهند و رخدای دروغ و ایشان می دانند. ^{۷۸} نهد بشری را که دهد اوی را خدای کتاب و حکم و پیغامبری و از گهند^۳ مردمان را: بید^۴ بندگانی مرا از بیرون خدای، بی بودید خدایان بدان بودید می آخند^۵ کتاب و بدان بودید می خواندید. ^{۸۰} غمی فرماید شما را که گیرید فریستگان را و پیغامبران را خدایانی. ای می فرماید شما را به کافری پس آن شما مسلمانان هید؟ ^{۸۱} و که بگرفت خدای پیمان پیغامبران آن رای دادم شما را از کتاب و حکمت، و از آمد به شما پیغامبری راست کر گرفتار^۶، آن رای و اشها بگرو بید بدوی و نصرت کنید اوی را. گفت: ای خواستوا شدید^۷ و بستید و رآن پیمان من. گفتند: خواستوا شدیم. گفت: گوه بید، من و اشها از گوهان ام. ^{۸۲} کی و از گردد پس آن ایشان ایشان اند... ^{۸۳}

ای جد دین خدای می طلبید؛ اوی را نرم شد کی در آسمانها و زمین خوش کام^۸ و دشکام^۹ و بی اوی و از آورده شید. ^{۸۴} بگه: بگرو یستم به خدای و بدان فرود کرده شد و ربما، و بدان فرود کرده شد و ر ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط، و بدان داده شد موسی و عیسی و پیغامبران از خداوند ایشان. جدا نکنیم میان یکی زیشان، وایما اوی را نرم شداران^{۱۰} هم^{۱۱}. ^{۸۵} کی طلبید جد مسلمانی دینی، پذیرفته نشد^{۱۲} از وی، و اوی در آن جهن از زبان کران^{۱۳} بهد. ^{۸۶} چون ره نماید خدای قومی را که کافر شدند پس گرو یشت^{۱۴} ایشان و گویا دادند که پیغامبر حق است، و آمد بدیشان دیدورها. خدای ره ننماید قوم ستمکاران را.



- | | |
|--|--------------------------------|
| ۱- پیدارند: لحسوا: پنهانید. | ۱۰- نرم شداران: گردن به دگان. |
| ۲- می گهند: می گویند. | ۱۱- هم: هشتم. |
| ۳- گهند: گویند. | ۱۲- پذیرفته نشد: پذیرفته نشود. |
| ۴- بید: باشد. | ۱۳- زبان کران: زبان کوران. |
| ۵- می آخند: می آویزند. | ۱۴- گرو یشت: گردوش: پیمان. |
| ۶- راسب کر گرفتار: مورد زنده. | |
| ۷- خواستوا شدید: خواستوا شدید: قرار دادند: | |
| بگرو پدید. | |
| ۸- خوش کام: از مدح حال: خوش منی. | |
| ۹- دشکام: در خوش منشی: بدمنشی. | |

۸۷. ایشان پاداش ایشان بهد^۱ و ایشان بهد لعنت خدای و فریشتگان و مردمان هم.

۸۸. جاودانگان بند دران. سبک کرده نشهد^۲ از ایشان عذاب، و فی ایشان زمان داده شدند^۳.

۸۹. بی ایشان کتوبه کردند از پس آن، و نیکی کردند خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ۹۰. ایشان کافر شدند پس گروشت ایشان، و از بیوزودند کافری. پذیرفته نشهد توبت ایشان. و ایشان ایشان اند وی رهان^۴. ۹۱. ایشان کافر شدند و بمرند ایشان کافران پذیرفته نشهد از یکی زیشان پر زمین زره ار همه خود را و از خرد بدان. ایشان ایشان را بهد عذابی دردمند کناره و نبهد ایشان را هیچ نصرت کناران^۵.

نرسیده به گهیشت^۶ تا خزین کنید^۷ زان می دوست دارید، و آن خزین کنید از چیزی، خدای بدان داناست. ۹۳. همه طعام بود حلال بنی اسرایل را بی آن حرام کرد اسرایل و رنفس اوی از پیش آن کفرود کرده شد تورت. بگه: بیارید به تورت، بخوانید آن را، ارهید راست گفتاران. ۹۴. کی درخند^۸ و رخدای دروغ از پس آن ایشان ایشان اند ستمکاران. ۹۵. بگه: راست گفت خدای. پس روی کنید دین ابرهم را پاک و نبود از مشرکان. ۹۶. نخستین خانه ی نهاده شد مردمان را، آن است به مکه برکه کرده و رهنمونی جهانیان را. ۹۷. در آن نشانهای دیدور استادن جای^۹ ابرهم کی درشهد دران بهد این. خدای را و مردمان حج خانه کی. تواند بی آن راهی. و کی کافر شهد خدای وی نیازست از جهانیان. ۹۸. بگه: یا هل کتاب! چرا می کافرشید به آیتهای خدای؟ خدای گوه است و آن می کنید. ۹۹. بگه: یا هل کتاب! چرا می و از زیند از ره خدای؟ کی بگروست می طلبید آن را کیلی^{۱۰} شما گوهان. نیست خدای بارخوار^{۱۱} زان می کنید. ۱۰۰. یا ایشان کبگرو پستید! ار



- ۱- بهد: باشد.
- ۲- سبک کرده نشهد: سبک کرده نشود.
- ۳- زمان داده شد: مهلت داده شوند.
- ۴- وی رهان: بی راه.
- ۵- دریده کنار: در ک.
- ۶- گهیشت: مهلت.
- ۷- حریص گشت: شریسته گشت.
- ۸- درخند: در داد: بسود: فرمود.
- ۹- استادن جای: قدم.
- ۱۰- کیلی: کوری و - رسی.
- ۱۱- بارخوار: گداز: بی خبر: محو.

فرمان برداری کنید گرهی را از ایشان، که داده شدند کتاب، و از گردانند شما را پس گرویش^۱ شما را کافران. ﴿۱۰۳﴾ چون می کافرشد شما، می خوانده شهد و ر شما آیت های خدای و در شماست پیغام بر اوی، کی دست هنگ گیرد^۲ به خدای تره نموده شد^۳ بی راهی راست. ﴿۱۰۴﴾ یا ایشان کیگرو بستید! بهره خیزید از خدای، چون سزای پر خیزیدن^۴ اوی و نمیرید بی شما مسلمانان. ﴿۱۰۵﴾ دست هنگ گیرید به عهد خدای همه، و مپراکنید، ایاد کنید^۵ نعمت خدای و ر شما کیودید دشمنانی، بهم کرد^۶ میان دلهای شما. شدید به نعمت اوی برادرانی، و بودید و ر کرانه ی کریشکی^۷ از آتش برهانت^۸ شما را از آن. چنان می دیدور کند خدای شما را نشانهای اوی، شاید کشا ره برید. ﴿۱۰۶﴾ کو باش از شما گرهی، می خوانند بی نیکی و می فرمایند به نیکوی و می واززند^۹ از گستی^{۱۰}. ایشان ایشان اند نیکبخت شداران^{۱۱}. ﴿۱۰۷﴾ مپید^{۱۲} چون ایشان که پرا کنند و اختلاف کردند، از پس آن آمد بدیشان دیدور بها. ایشان ایشان را بهد غذای بزرگ. ﴿۱۰۸﴾ آن روز سپید شهد رویهای و سیه شهد رویهای. اما ایشان که سیه شهد رویها ایشان، ای کافر شدید پس گرویش شما؟ تبچشید^{۱۳} عذاب بدان بودید می کافر شدید. اما ایشان که سپید شهد رویها ایشان، تدر^{۱۴} رحمت خدای، ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۱۰۹﴾ آن اند آیت های خدای! می خوانیم آن و ر توا به حق. نیست خدای می خواهد ستمی و ر جهانیان. ﴿۱۱۰﴾ خدای راست آن در آسمانها و آن در زمین، بی خدای واز آید کارها. ﴿۱۱۱﴾ بودید گیه^{۱۵} گرهی، کیبرون آورده شد مردمان را، می فرماید به نیکوی و می وازنید از گستی و می بگروید

۱۱ - نیکبخت شداران : نیک بختان.

۱۲ - مپید : مپسند.

۱۳ - تبچشید : بی بختید.

۱۴ - تدر : فقی.

۱۵ - گیه : نه : خیر : نیک.

۱ - گرویش : گروش : بدان.

۲ - دست هنگ گیرد : دست در بند.

۳ - تره نموده شد : پس ره نموده شد.

۴ - پر خیزیدن : بهره بریدن.

۵ - ایاد کنید : رد کنید.

۶ - بهم کرد : فراهم آورد.

۷ - کرشک : مغاک : گده.

۸ - برهانت : برهاند.

۹ - می وازنید : در می درید.

۱۰ - گستی : رستی و نپستی.

[illegible]

به خدای. رنگرو یستدی اهل کتاب. بودی گیه^۱ ایشانرا. زیشان هست مومنان و گو یستر^۲
ایشان فسقان اند. ۱۱۱. زبان نکنند شما را بی دشخواری. ار کا زار کنند^۳ و اشها، ور گردانند
به شما پشتها؛ و از نصرت کرده نشند. ۱۱۲. زده شد و ربشان خواری کجا گنداده شدند^۴،
بی به عهدی از خدای و عهدی از مردمان. و از آمدند به خشمی از خدای و زده شد و ربشان
درویشی. آن بدان یشتن بودند می کفر شدند به آیتهای خدای و می کشتند پیغامبران را به
جذب حق. آن بدان نافرمان شدند و بودند می گذشتاری کردند^۵. ۱۱۳. ناند گراگر^۶ از
اهل کتاب گرهی استادار^۷، می خوانند آیتهای خدای در هنگامهای شو^۸ و ایشان می سجده
گیرند. ۱۱۴. می بگرویند^۹ به خدای و به روز آن جهن^{۱۰} و می فرمایند به نیکوی و
می وز زنند از گستی^{۱۱} و می شتاو کنند^{۱۲} در نیکی ها. ایشان از نیکان بند. ۱۱۵. آن
کنید از نیکی، ناسپاسی کرده نشید آن. خدای داناست به پر خیز کاران^{۱۳}. ۱۱۶. ایشان
کافر شدند، منفعت نکند زیشان مالها ایشان و بی فرزندان ایشان از خدای چیزی. ایشان
ایاران^{۱۴} آتش بند؛ ایشان در آنجا جاودانگان بند. ۱۱۷. مثل آن می خزین کنند در
زندگانی این گیتی. چون مثل بادی در آن سردی رسید به کشته ی قومی ستم کردند و نفسها
ایشان، هلاک کرد آنرا. ستم نکرد و ربشان خدای بی ور نفسها ایشان می ستم کردند.
۱۱۸. یا ایشان کبگرو یستید! مگیرید دوستانی از بیرون شما باک نبرند شما را توهی. و
دوست دارند آن هلاک شید. پدید آمد دشمنای از دهنهای ایشان؛ و آن پنهام کند گورها^{۱۵}
ایشان مهتر. دیدور کردیم شما را نشانها، ارهید^{۱۶} که خرد را می کار فرمایید. ۱۱۹. ای شما



- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱- گیه: رنگرو | ۱۱- آن جهن: آن حد. |
| ۲- گو یستر: بکشند | ۱۲- گسی: رشتی: بدی. ه |
| ۳- کار ز کنند: بکشند | ۱۳- می شتاو کند: پیسی می گیرند |
| ۴- گند دداده: بکشند | ۱۴- رحیر کاران: پیغمبر کاران |
| ۵- عهد: حد: حد | ۱۵- ایاران: اریان. ه |
| ۶- ناند گراگر: ناند گراگر | ۱۶- گورها: گورها: دنها. ه |
| ۷- استادار: می کند | ۱۷- همد: همد |
| ۸- شو: شو | |
| ۹- بگرویند: بگرویند | |
| ۱۰- روز آن جهن: روز آن جهن | |
| ۱۱- گستی: گستی | |
| ۱۲- شتاو کنند: شتاو کنند | |
| ۱۳- پر خیز کاران: پر خیز کاران | |
| ۱۴- ایاران: ایاران | |
| ۱۵- گورها: گورها | |
| ۱۶- ارهید: ارهید | |

ای گروه می دوست دارید ایشانرا و دوست نمی دارند شما را و می بگویند به کذب همه را
آن زمان پدیده آیند شما را، بگنند. بگو بستم! ایمان تنها شند بخایند^{۱۱} و رشت سرانگشتان
از خشمه بگه: بمیرید، به خشمه شما. خدای داناست بدان درگاه^{۱۲} و رست^{۱۳} به شما
بیکوی، ندهکن کند ایشانرا و رست^{۱۴} به شما گسی^{۱۵}، رست^{۱۶} شد^{۱۷} بدان. وارشکیوای کنید
و بیرخیزید، زبان نکند شما را کید ایشان چیزی. خدای بدان می کند در گرفتار^{۱۸} است.
(۱۱۲) که نامداد کردی از هل توا می جای کردی مومنان را نشسته جایهی
کازار کردنرا^{۱۹}. خدای استوای داناست. (۱۱۳) که اندیشه کردند دو گروه از شما که بددل
شند خدای ولی آن دوا^{۲۰}. و رخدای کوستانم کنید^{۲۱} مومنان. (۱۱۴) نصرت کرد شما را
خدای به حرب بدره شما سستان بودید؛ بیرخیزید از خدای، شاید کشا شکر گزارید.
(۱۱۵) که می گفتی مومنان را: ای گوسی نکند^{۲۲} شما را، که مدد فرستد شما را خداوند شما
به سه هزار از فریشتگان فرود کردگان؟ (۱۱۶) بلی، ارشکیوای کنید و بیرخیزید، آیند
به شما از روی ایشان^{۲۳} این مدد فرستد شما را خداوند شما به پنج هزار از فریشتگان نشان
کردگان. (۱۱۷) نکرد آن خدای بی میزدکی^{۲۴} شما را، تا بیارامد دلهای شما بدان. نیست
نصرت بی از نزدیک خدای عزیز درست کار. (۱۱۸) تا ببرد کرانهای از ایشان که کافر
شدند یا هلاک کند ایشانرا، واز گردند نومیدشداران^{۲۵}. (۱۱۹) نیست ترا از کار چیزی یا
توبه بدیدر ورایشان یا عذاب کند ایشان را؛ ایشان ستمکاران. (۱۲۰) خدای راست آن در
آسمانها و آن در زمین. بیامرد کرا خواهد و عذاب کند کرا خواهد. خدای آمرزیدگاری
رحمت کنار است. (۱۲۱) یا ایشان کبگرو یستید! بخورید گوش^{۲۶} یک دوهای یک دوا
کرده^{۲۷}. بیرخیزید از خدای، شاید کشا نیک بخت شید.

- ۱ - ایمان: هرمان؛ هگمی که.
- ۲ - سعاد: بددان گیرید، بگردید.
- ۳ - گورها: سسه: ه. د. ه. ه.
- ۴ - گسی: سنی: سخی.
- ۵ - راهستی س: سده آن سوده: شد که می کند.
- ۶ - بیرخیزید: چرخید.
- ۷ - درگفتار: داز: گه به همه: ح. طه کسه.
- ۸ - کازار کردی: کازار کردی.
- ۹ - آن دوا: آن دو.
- ۱۰ - کوستانم کسد: فیلوکل: باید نه کل کسد.
- ۱۱ - گوسی نکند: سسه بود: پس نه شد.
- ۱۲ - از روی ایشان: می فویدم.
- ۱۳ - میزدکی: مرده: بشارب.
- ۱۴ - نومیدشداران: به میدان: تهی دست.
- ۱۵ - گوش: فونی: سده: ر. ر.
- ۱۶ - یک دوا کرد: دو حداد کیده: مرده کرده.

وَالْعَوَالِقَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَالطُّغْيَانَ وَالزُّمُورَ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ

وَيَا عِبَادِ الَّتِي هَذِهِ مِنْ دُونِكُمْ وَجْهَ عَرْشِهَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أُعِدَّتْ

لِقَوْمٍ مِمَّنْ يَنْتَفِعُونَ بِهَا وَالْأَرْضَ وَالطُّغْيَانَ وَالزُّمُورَ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ

الْقَائِمِينَ وَاللَّهُ يَتَّبِعُ الْمُتَّبِعِينَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَفَاحْصُهُ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذُرِّيَّةً

أَلَا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ يُدْعَوْنَ إِلَى اللَّهِ وَلَمْ يَصِرُوا مِنْهَا

أَعْلَانًا وَلَا خَفَاءً وَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ

وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَفَاحْصُهُ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذُرِّيَّةً

أَلَا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ يُدْعَوْنَ إِلَى اللَّهِ وَلَمْ يَصِرُوا مِنْهَا

أَعْلَانًا وَلَا خَفَاءً وَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ

وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَفَاحْصُهُ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذُرِّيَّةً

أَلَا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ يُدْعَوْنَ إِلَى اللَّهِ وَلَمْ يَصِرُوا مِنْهَا

أَعْلَانًا وَلَا خَفَاءً وَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ

وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَفَاحْصُهُ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذُرِّيَّةً

أَلَا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ يُدْعَوْنَ إِلَى اللَّهِ وَلَمْ يَصِرُوا مِنْهَا

أَعْلَانًا وَلَا خَفَاءً وَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ

وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَفَاحْصُهُ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذُرِّيَّةً

أَلَا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ يُدْعَوْنَ إِلَى اللَّهِ وَلَمْ يَصِرُوا مِنْهَا

أَعْلَانًا وَلَا خَفَاءً وَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ

۱۳۱. بپرخیزید^۱ از آن آتش که ساخته شد کافران را. (۱۳۲) فرمانبرداری کنید خدای را و پیغامبر را، شاید کشا رحمت کرده شید. (۱۳۳) بشتاوید بی آمرزشی^۲ از خداوند شما و بوستانی پهنای آن چند آسمانهاوزمین ساخته شد پرخیزکاران^۳ را. (۱۳۴) ایشان کمی- خزین کنند^۴ در رامشت^۵ و دشخواری و فروخورداران^۶ خشم را و عفوکناران از مردمان. خدای دوست دارد نیکوی کناران را. (۱۳۵) ایشان ازمان کنند فاحشی یا ستم کنند و ر نفسها ایشان، ایاد کنند^۷ خدای را آمرزشت خواهند گنهان ایشان را. کی آمرزد گنهان مگر خدای و مصر نشند و ر آن کردند و ایشان می دانند. (۱۳۶) ایشان پاداش ایشان بهد آمرزشتی از خداوند ایشان و بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند در آن. نیک است مزد کارگران. (۱۳۷) بگذشت از پیش شما نهادهای، بروید در زمین بنگرید چون بود فرجام دروزن گرفتاران^۸. (۱۳۸) این دیدوری مردمان را و ره غوفی و پندی پرخیزکاران را. (۱۳۹) سست مشید و انده میرید، شماهید و رتران^۹ ارهید گروستاران. (۱۴۰) از رسد به شما خستهی^{۱۰} رسید به قوم خستهی هم چنان، آن اند روزها، می گردانیم آن را میان مردمان، تا داند خدای ایشانرا کبگرویستند و کند از شما شهیدانی. خدای دوست ندارد ستم کاران را. (۱۴۱) تا پاک کند خدای ایشان را کبگرویستند و بکهد^{۱۱} کافران را. (۱۴۲) یا پنداشتید که درشید در گهیشت^{۱۲} و نداند خدای ایشان را کجهد کردند از شما و بداند شکوایان^{۱۳} را. (۱۴۳) بودید می آرزوا کردید^{۱۴} مرگی از پیش آن کدیدید^{۱۵} آن نخود^{۱۶} دیدید آن و شما می نگرستید. (۱۴۴) نبود محمد بی پیغامبری بگذشتند



۱۱- نکهد : نکاهد.

۱۲- گهیشت : بهشت.

۱۳- شکوایان : شکبیان.

۱۴- می آرزوا کردید : آرزو می کردید.

۱۵- کدیدید : که دیدید.

۱۶- نخود : پس خود.

۱- بپرخیزید : بپرهیزید.

۲- آمرزشی : آمرزشی .

۳- پرخیزکاران : پرهیزکاران.

۴- کمی خرین کند : که هزینه می کنند.

۵- رامشت : شادی؛ توانگری.

۶- فروخورداران : فروبرندگان؛ فروخوریدگان.

۷- ایاد کند : یاد کنند.

۸- دروزن گرهانان : غروع بران؛ مدروع داربندگان.

۹- ورتران : برتران.

۱۰- حسیه : حسنگی : پس و حرجب .

ریش وی پیغمبران. ای از ببرد یا کشته شد. و از گشتید و ر پاشنکهای^۱ شما؟ کی واز-
گردد و ر دو پاشک زبان نکند خدای را چیزی: و انوز پاداش دهد^۲ خدای شکر گزارداران^۳
را. ۱۵۰ نهد نفسی را که میرد بی به فرمان خدای. کتبی زمان پیدا کرده. کی می خواهد
پادشاه بن گیتی دهم اوی را از آن و کی می خواهد پادشاه آن جهان دهم اوی را از آن،
و نور پادشاه دهم شکر گزارداران را. ۱۵۱ چند از پیغامبری کازار کردند و اوی
جهمتی فراوان، بودند سست نشدند آن رای رسید بدیشان در سبیل خدای، سست نشدند و
نرمی نکردند. خدای دوست دارد شکوای کناران^۴ را. ۱۵۲ نبود قول ایشان بی آن که
گفتند: خداوند ایما! بدمرزا^۵ را گنهان ایما و توهی^۶ ایما در کار ایما و باستان قدمهای ایما
و نصرت کن ایما را و... کافران. ۱۵۳ داد ایشان را خدای پادشاه این گیتی و نیکوی
پادشاه آن جهان. خدای دوست دارد نیکوی کناران را. ۱۵۴ یا ایشان کبگرو یستید! از
فرمانبرداری کنید ایشان را که کافر شدند، و از گردانند شما را و ر پاشنکها شما. و از گردند
زبان کران^۷. ۱۵۵ بن خدای مهر شماست، اوی گبه نصرت کناران است. ۱۵۶
انوز و کنیم^۸ در ده^۹ ایشان که کافر شدند توس بدان شرک گرفتند به خدای، آن رای^{۱۰} فرود
نکرد بدان حجتی و جایگه ایشان آتش بهد و گد^{۱۱} است جایگه ستم کاران. ۱۵۷ راست
کرد شما را خدای وعده اوی که می کشتید ایشان را به فرمان اوی، تا از زمان بددل شدید^{۱۲} و
پیکار کردید در کار و نافرمان شدید. از پس آن بنمود شما را آن می دوست دارید. از شما
هست کی می خواهد این گیتی و از شما هست کی می خواهد آن جهان. و از بگردانست شما را
از ایشان تا بپایانید شما را، عفو کرد از شما خدای خداوند فضل و مومنان. ۱۵۸ که بشتاو-
می رفتید، و از غمی است دید و ر یکی

۱- پاشنکها: ۱- سوره ۵.

۲- نور پادشاه دهد: ۲- سوره ۵.

۳- شکر گزارداران: ۳- سوره ۵.

۴- نیکوی کناران: ۴- سوره ۵.

۵- توهی: ۵- سوره ۵.

۶- توهی: ۶- سوره ۵.

۷- زبان کران: ۷- سوره ۵.

۸- انوز و کنیم: ۸- سوره ۵.

۹- در ده: ۹- سوره ۵.

۱۰- رای: ۱۰- سوره ۵.

۱۱- گد: ۱۱- سوره ۵.

۱۲- بددل شدید: ۱۲- سوره ۵.

و پیغامبر می خواند شما را در وادم^۱ شما، تا پاداش دهد شما را اندهی باندھی، تا انده نبرید و ر آن بشد از شما و فی آن رسید به شما. خدای آگه است بدان می کنید. ۱۵۴) و از فرود کرد ور شما از پس انده ایمنی و خوایی و می ور پوشید و ر گرهی از شما و گرهی اندیشه مند کرد ایشان را نفسها ایشان. می ظن کردند به خدای جد حق ظن جاهلی. می گهند^۲: ای هست ایما را از کار هیچ چیزی؟ بگه: کار همه ی آن خدای را، می پنهام کنند در نفسها ایشان آن اشکرا نکنند^۳ ترا می گهند: ار بودی ایما را از کار چیزی، کشته نشدی ایما اینجا. بگه: ار بودی در خانه های شما، بیرون شدی ایشان که و یجب کرده شد^۴ و ر ایشان کشتن بی خفتن جایها ایشان، تا بیازماید خدای آن در گورهای^۵ شما، تا پاک کند آن در دلهای شما. خدای دانا بدان در گورها. ۱۵۵) ایشان و از گشتند از شما آن روز که به هم آمدند دو گره بر مزایست^۶ ایشانرا دیو به برخی آن کسب کردند. عفو کرد خدای از ایشان. خدای آمرزیدگاری بردبارست. ۱۵۶) یا ایشان کبگرو یستید! مبیید چون ایشان که کافر شدند و گفتند برادران ایشان را ازمان برفتند در زمین، یا بودند غازیان ار بودندی نزدیک ایما بنمردندی و کشته نشدندی، تا کند خدای آن پشیمانی در دلهای ایشان. خدای زنده کند و بمیراند. خدای بدان می کنید بیناست. ۱۵۷) ار کشته شید در ره خدای، یا بمیرید بی آمرزشتی از خدای و رحمتی گیه^۷ زان می به هم کنند. ۱۵۸) ار بمیرید یا کشته شید، بی خدای حشر کرده شید. ۱۵۹) ترحمتی^۸ بود از خدای نرم شدی ایشان را، ار بودی توا زوشی^۹ ستوردی^{۱۰} بپراکندندی از پیرامون توا، عفو کن زیشان و آمرزش خواه^{۱۱} ایشانرا و اشارت کن و ایشان در کار. ازمان منشتی شی^{۱۲} و ستام کن^{۱۳} و ر

۱۱ - آمرزوب خواه: آمرزش خواه.

۱۲ - مسمتی سی: عرب سمب کنی: قصد و آهنگ کنی.

۱۳ - وسام کن: توکل کن: اعتماد کن.

۱ - وادم: آخر: پس: پس پست.

۲ - می گهند: می گویند.

۳ - اشکرا نکند: آشکر نکند.

۴ - و یجب کرده شد: واجب کرده شد.

۵ - گورها: سینه ه: دینه.

۶ - بر مزایست: بفرمایند: از حلی جریه.

۷ - گیه: هفت: سگ.

۸ - ترحمتی: رحمتی.

۹ - زوشی: زوش: زبیب سخن.

۱۰ - ستوردی: سرت دل: سرت دل.

اَللهُ اِنْ اَللهُ بِحَبِّ الْمُتَوَكِّلِينَ اِنْ يَصْرِفْكُمْ اَللهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَاِنْ يَعْزِلْكُمْ فَمَنْ
 خدایا دوست دارد و ستایم کناران را از من بکنم سارا خدای علیه تمام شد سارا از خود هدیه سارا کی است
 هَ الَّذِي يَصْرِفْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ
 اوی که است که سارا از من او را و خدای که و ستایم کنان می توان بهد معامری که
 يَغْلِبُ وَمَنْ يَغْلِبْ يَاتِ بِمَا غَلَبَهُمْ الْقِيَامَةُ تَرْجُوْهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَفَتْ وَهُمْ لَا
 خائن که و کجا باشد ارد از جانب کرد مورد و سنا خیر و از نوبه دای که می بیند بولان کس کرد و انسان
 يَطْمَئِنُّونَ اَمَّا نَبِيٌّ رَضْوَانِ اَللّٰهِ كَمَنْ يَابِسَتْ مَرْءُ اَللّٰهِ وَمَا وَتَيْهِ جَهَنَّمَ وَنَبِيٍّ
 ستم کرد پسند ای که بود که خسته خدایا که خون بر و از آمد خدای از خدای چنانکه اوی دور بود و کس است
 الْمَصِيْرُ هُوَ رَجَا تَعْنِيْهِ اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ يَصْرِفْكُمْ مَّا يَعْزِلُكُمْ عَنْ اَللّٰهِ عَلَى الْمُؤْمِنِ
 سنجای استارا در خدایا بود بریک خدای خدای است بولان عکست مست نهاد خدای در به موشان
 اَذْبَعَتْ فَيَعْمَرُ مَوَاطِنَ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اَنَّا اَللّٰهُ وَنُكْنِمْهُ وَ يَعْلَمُ صَمَرَ
 کف زنده در سان سخامری از سارا انسان می خدای در بیان استارا ووی و بولان کس استارا و در مورد استارا
 الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَاِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ الْفِتْنَةِ مِمَّنْ اَوْ لَمَّا اَضَاءَتْكُمْ مَصِيْبَةُ
 کتاب و حکمت و بود از پیش و بود در دور ای زمان پسند شما مصیبت به
 فَهَ اَصْبَحْتُمْ مَثَلًا لِّمَا اَقْلَمْتُمْ اَنْ هَذَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنفُسِكُمْ اِنَّ اَللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ
 سناجید و جندان کسند از کس استارا که از در یک سناجید خدای در هر جری و از یک
 وَمَا اَصَابَكُمْ يَوْمَ الْفِتْنَةِ اَنْ تَكُوْنُوْا اَللّٰهُ وَلِيْعِلْمُ الْمُؤْمِنِ وَلِيْعِلْمُ الدِّنِّ تَأْفِقُوْا
 از صد شما از دور که شما بودند و یک نفر ما جرای بود توافیق موافق توافیق استارا کس خدای بودند
 وَقُلْ لِّكُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوْا اَوْ سَبِّحْ اَللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا اِلٰهَ الْاَوْ اَلْو تَعْلَمُ مَا لَا اَعْلَمُكُمْ
 و گفته استارا سناجید تا کار کرد که در خدای یا بخواه کسند بولان پسند کار کردن سر روی کردی شما را
 هُمْ لِّلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِّلْاِيْمَانِ يَقُوْلُوْنَ يَا قَوْمِ اَصْحَابُكُمْ مَا لِيْمْسُ فِيْ قُلُوْبِهِمْ
 ایشان کافری از روی بود که زنده در سناجید سر و سناجید می کردند بولان انسان از دست در دلهای سال
 وَاَللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ الَّذِيْنَ قَالُوْا لَا خَوَافُ عَلَيْنَا وَقَعْدُوْا اِلَّا عَوَاطِلَ عُنَانًا
 خدایا انان در آن می تمام کسند انسان کسند بولان استارا و بنفش پسند از میان بوداری کردی لغاری
 قَتَلُوْا اَوْ قَاتِلُوْا عَنِ اَنفُسِكُمْ الْمَوْتُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ وَلَا يَهْتَمُّ الَّذِيْنَ
 کشته شدیدی که و از کسند از سناجید سناجید می کردی از هدیه دلین کساران معصومه استارا
 قَتَلُوْا اَوْ سَبِّحْ اَللّٰهَ اَوْ اَتَا اِلٰهًا عِنْدَ رَبِّكُمْ يَرْجُوْنَ فَرَجًا مِّمَّا اَتَيْتَهُمُ اَللّٰهُ مِنْ
 که کشته شدیدی در خدای هر مکان بل در مکان خود و یک خدای بولان انسان می دوری از کسند و انسانی در آن بولان استارا

خدای. خدای دوست دارد وستم کناران^۱ را. ﴿۱۶۰﴾ ار نصرت کند شما را خدای
غلبه کنار^۲ نهد شما را ار فرود هیلد^۳ شما را، کی است اوی کنصرت کند شما را از پس اوی
ورخدای کو وستم کنید مومنان. ﴿۱۶۱﴾ نهد پیغامبری را که خیانت کند و کی خیانت
کند، آرد آن خیانت کرد به روز رستاخین واز بونده داده شهد^۴ هر نفسی بدان کسب کرد. و
ایشان ستم کرده نشند. ﴿۱۶۲﴾ ای کی پس روی کند خشنودی خدای را چون کی واز آمد
بخشی از خدای و جایگه اوی دوزخ بهد و گده^۵ است شدن جای. ﴿۱۶۳﴾ ایشان را درجها
بهد نزدیک خدای. خدای بیناست بدان می کنند. ﴿۱۶۴﴾ منت نهاد خدای ورمومنان،
کیفرستاد دریشان پیغامبری از نفسهای ایشان. می خواند وریشان آیتای اوی و می پاک کند
ایشان را و می آموزد ایشانرا کتاب و حکمت، و بودند از پیش در وی رهی دیدور. ﴿۱۶۵﴾
ای ازمان رسید به شما مصیبتی، رسانیدید دوچندان گفتید: از کجاست این؟ بگه: آن از
نزدیک نفسهای شما. خدای ور هر چیزی تواناست. ﴿۱۶۶﴾ آن رسید به شما آن روز که بهم
آمدند دو گره، تبفرمان^۶ خدای بود تا داند مومنان را. ﴿۱۶۷﴾ تا داندایشان را کمنافی
کردند و گفته شد ایشان را: بیایند تا کازار کنند در ره خدای یا اتبوه کنند. گفتند: اردانستی
کازار کردن پس روی کردی شما را، ایشان کافری را آن روز نزدیکترهند زیشان گرویش^۷
را. می گهند به دهنها ایشان، آن نیست در دها ایشان. خدای دانانتر بدان می پنهام کنند.
﴿۱۶۸﴾ ایشان گفتند برادران ایشانرا و بنشستند: ار فرمانبرداری کردی ایما را، کشته
نشدندی. بگه: واز کنید از نفسهای شما مرگی، ار هید راست گفتاران. ﴿۱۶۹﴾ مپندارید
ایشانرا که کشته شدند در ره خدای مردگان، بل زندگان اند نزدیک خداوند ایشان
می روزی داده شند. ﴿۱۷۰﴾ رامشتی شداران^۸ بدان داد ایشانرا....

۱- وستم کناران: توکی کنار؛ اعتماد کنندگان. *

۲- غلبه کنار: چیره؛ غالب.

۳- فرود هیلد: فروهلد؛ خوار کند.

۴- یزنده داده شهد: تمام و کامل داده شود. *

۵- گده: بد.

۶- تبفرمان: پس به فرمان. *

۷- گرویش: گروه؛ ایمان. *

۸- رامشتی شداران: شادمانان.

فضل اوی و می رامشت پدیرند^۱ بدیشان که درنرسیدند بدیشان از پس ایشان فی ترس بهد و وریشان و فی ایشان انده برند. (۱۷۱) می رامشت پدیرند به نعمتی از خدای و فضلی. خدای ضایع نکند مزد مومنان. (۱۷۲) ایشان کجواب کردند^۲ خدای را و پیغامبر را، از پس آن رسید بدیشان خسته^۳، ایشانرا که نیکوی کردند از ایشان و بهرخیزیدند مزدی بزرگ بهد. (۱۷۳) ایشان گفت ایشانرا ناس^۴؛ مردمان به هم آمدند شما را. بترسید زیشان. بیوزود ایشانرا گرویشتی و گفتند: گوس بهد^۵ ایما را خدای و نیک است نگه وان. (۱۷۴) واز گشتند به نعمتی از خدای و فضلی، نرسید بدیشان گدی و پس روی کردند خشنودی خدای را. خدای خداوند فضلی بزرگ است. (۱۷۵) اوی است دیو می ترساند شما را از ولیان اوی. مترسید زیشان و بترسید از من، ارهید گروستاران. (۱۷۶) نگراندهگن نکنند ترا ایشان، کمی شتاو کنند^۶ در کافری. ایشان زیان نکنند خدای را چیزی. می خواهد خدای که نکند ایشانرا نیاوه^۷ در آن جهن. و ایشانرا عذاب بزرگ بهد. (۱۷۷) ایشان بخیریدند کافری را به گرویشتی^۸ زیان نکردند خدای را چیزی و ایشانرا عذاب دردمند کنار بهد. (۱۷۸) کو مپندارید ایشان که کافر شدند آن می مهلت دهیم ایشانرا گیه بهد نفسها ایشانرا. می مهلت دهیم ایشانرا تا بیوزایند بزه. و ایشانرا عذاب خوارکنار^۹ بهد. (۱۷۹) نیست خدای تا بهیلد^{۱۰} مومنان را و ر آن شما و ر آن هید تا جدا کند پلید را از پاک. نیست خدای تا و ررساند شما را و رغیب. بی خدای بگزیند از پیغامبران اوی کرا خواهد. بگروید به خدای و پیغامبران اوی ار بگروید و بهرخیزید^{۱۱}، شما را مزدی بزرگ بهد. (۱۸۰) کو مپندارید ایشانرا کمی بخیلی کنند بدان داد ایشانرا خدای از فضل اوی

۱- می رامشت پدیرند: شادی می کنند.

۲- کجواب کردند: که جواب کردند.

۳- خسته: خستگی؛ ریش؛ جراحت.

۴- ناس: مرد.

۵- گوس بهد: بسود مبت.

۶- کمی شتاو کند: شب می کند.

۷- نیاوه: بهره؛ حق؛ برش.

۸- گرویش: گردش.

۹- حوار کار: حوار کننده.

۱۰- بهیلد: نهاده؛ نگذرد.

۱۱- بهرخیزد: برهریزد.

آن گیه بهد ایشانرا، بل آن گتر^۱ بهد ایشانرا. انوز طوق کرده شند^۲ آن بخیلی کردند بدان به روز رستاخیز. خدای را میراث آسمانها و زمین. خدای بدان می کنید آگه است. ۱۸۱ اشنید خدای قول ایشان که گفتند ک: خدای حاجتمند است و ایما وی نیازان. انوز بنویسیم آن گفتند و کشتن ایشانرا پیغامبران را بجد حق و می گهیم: چشید عذاب سوزان. ۱۸۲ آن بدان پیش کرد دستهای شما. خدای نیست ستم کار و ربنندگان. ۱۸۳ ایشان گفتند که: خدای وصیت کرد بی ایما راست کرنگیرم پیغامبری را تا آرد بدیما قربانی می خورد آنرا آتش. بگه: آوردند به شما پیغامبرانی از پیش من دیدورها و بدان که گفتید. چرا می کشتید ایشانرا ارهید راست گفتاران. ۱۸۴ ار دروزن گیرند ترا، تدروزن گرفته شند^۳ پیغامبرانی از پیش تو^۴، آوردند دیدورها و نوشقیها و کتاب درو شدیده. ۱۸۵ هر نفسی چشیدار^۵ مرگی^۶ و بونده داده شید^۷ مزدهای شما به روز رستاخیز. کی دور کرده شهد از آتش و در- کرده شهد در گهیشت^۸ تدست برد^۹ و نیست زندگانی این گیتی بی برخوردار فریو^{۱۰}. ۱۸۶ می آزموده شند در مالهای شما و نفسهای شما و می اشند ازیشان که داده شدند کتاب از پیش شما و ازیشان که شرک گرفتند دشخواری فراوان ارشکیوای کنید و بهرخیزید آن از منشتی^{۱۱} کارها. ۱۸۷ و که بگرفت خدای پیمان ایشان که داده شدند کتاب تا دیدور کنیم آن مردمان را و پنهام نکنید آن بینداختند اوی را گداری^{۱۲} پشتها ایشان و بخزیدند بدان بهای خجاره^{۱۳}. گد^{۱۴} است آن می خرند. ۱۸۸ مپیندار ایشانرا که می رامشتی شند^{۱۵} بدان کردند و می دوست دارند که ستوده شند بدان نکردند مپیندار ایشانرا برستی از عذاب و ایشانرا عذابی دردمند کنار. ۱۸۹ خدای راست پادشای آسمانها و زمین



- | | |
|--|-------------------------------------|
| ۱ - گتر: بدتر. | ۱۰ - تدست برد: پس پیروز و فایز گشت. |
| ۲ - انوز طوق کرده شند: زود بود که طوق در گردن کرده شوند. | ۱۱ - فریو: فریب؛ غرور. |
| ۳ - تدروزن گرفته شند: دروغ زن گرفته شدند. | ۱۲ - منشتی: آهنگ؛ قصد. |
| ۴ - تو: تو. | ۱۳ - گداری: ورای؛ پس. |
| ۵ - درو شدیدار: روشن؛ هو ید. | ۱۴ - خجاره: اندک؛ کم. |
| ۶ - مرگی: مرگ. | ۱۵ - گد: بد. |
| ۷ - بریده داده شید: تمام بدهند شما را. | ۱۶ - می رامشتی شند: شاد می شوند. |
| ۸ - گهیشت: بهشت. | |

خدای ور هر چیزى توانا. ﴿۱۹۰﴾ در آفریدن آسمانها و زمین و مختلف شدن شو و روز، نشانه‌است خداوندان خرده‌ها را. ﴿۱۹۱﴾ ایشان می‌ایاد کنند خدای را بپایان^۱ و نشستگان ور پهلوها ایشان و می‌حاشیت کنند^۲ در آفریدن آسمانها و زمین. خداوند ایما! نیافریدی این باطل. پاکی ترا، برهان ایما را از عذاب آتش. ﴿۱۹۲﴾ خداوند ایما! توا کرا درکنی در آتش، خوار کردی اوی را و نهبد ستم کاران را هیچ نصرت کنارانی. ﴿۱۹۳﴾ خداوند ایما! ایما اشنیدیم خواننداری^۳ کمی خواند بی‌گرویش^۴: بگروید به خداوند شما. بگرویستم. خداوند ایما! بیامرز ایما را گنهان ایما، و محاکن^۵ زما گستی‌های^۶ ایما^۷ و بمیران ایما را وانیکان. ﴿۱۹۴﴾ خداوند ایما! ده ایما را آن وعده کردی ایما را ورز بانها پیغامبران توا، و خوار مکن ایما را به روز رستاخیز. توا خلاف نکنی وعده. ﴿۱۹۵﴾ جواب کرد ایشانرا خداوند ایشان: من ضایع نکم کار کارکناری^۸ از شما، از نری یا ماده. برخی از شما از برخی. ایشان کهجره کردند^۹ و بیرون کرده شدند از خانها ایشان و دشخواری نموده شدند در ره من و کازار کردند و کشته شدند محاکم ازیشان گستی‌ها ایشان و درکم ایشان را در بوستانها، می‌رود از زیر آن جوپها، پاداشی از نزدیک خدای. خدای نزدیک اوی است نیکوی پاداش. ﴿۱۹۶﴾ نگر بنفرود ترا گشتن ایشان که کافر شدند در شهرها. ﴿۱۹۷﴾ برخوردارى خجاره واز جایگه ایشان دوزخ بهد، و گلدست^{۱۰} جایگه. ﴿۱۹۸﴾ بی‌ایشان کپیرخیزیدند^{۱۱} از خداوند ایشان، ایشانرا بوستانهای بهد، می‌رود از زیر آن جوپها، جاودانگان بند دران پاداشی از نزدیک خدای. آن نزدیک خدای است، گیه^{۱۲} بهد نیکان را. ﴿۱۹۹﴾ از اهل کتاب است کی می‌بگروید به خدای ویدان فرود کرده شد بی‌شما و بدان فرود کرده شد بی‌ایشان، نرم‌شداران^{۱۳} خدای را نخرند به آیتهای خدای بهای خجاره^{۱۴}. ایشان ایشانرا بهد مزد ایشان

- ۱- پایان: ایستاده؛ ایستادگان.
- ۲- می‌حسایشت کنند: یَتَفَكَّرُونَ: اندیشه می‌کنند.
- ۳- خوانندار: آواز دهند؛ ندا کننده.
- ۴- گرویش: گروش؛ ایمان.
- ۵- محاکن: پوشان؛ محوکن؛ دورکن.
- ۶- گستی‌ها: بدی‌ها.
- ۷- ایما: ما.
- ۸- کارکنار: کارکننده.
- ۹- کهجره کردید: که هجرت کردند.
- ۱۰- گلدست: پاداست.
- ۱۱- کپیرخیزیدند: که پیرخیزیدند.
- ۱۲- گیه: خوب؛ بهتر؛ نیک.
- ۱۳- نرم‌شداران: گردن نهادگان؛ فروتنان.
- ۱۴- خجاره: اندک؛ کم.

نزدیک خداوند ایشان. خدای زودحساب است. ﴿۲۰۰﴾ یا ایشان کبگرو یستید! شکیوای کنید وشکیوا بید^۱ و اسبان ببندید و بهرخیزید از خدای، شاید کشا نیک بخت شید.

مکیه

سورة النسمائة وست و سجون آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ﴿۱﴾ یا مردمان! بهرخیزید از خداوند شما؛ اوی که بیافرید شما را از یک نفس و بیافرید از وی انباز اوی و بهرا کند از آن دوا مردانی فراوان و زنانی و بهرخیزید از آن خدای که یک از دیگر می خواهید بدوی و از بریدن خویشی ها. خدای هست ور شما نگه وان. ﴿۲﴾ دهید یتیمان را مالها ایشان و بدل مگیرید پلید را به پاک. غورید مالها ایشان و مالهای شما. اوی هست بزه ی بزرگ. ﴿۳﴾ ار ترسید که راستی نکنید در یتیمان، بزنی کنید آن خوش است شما را از زنان دوگان و سه گان و چهارگان؛ ار ترسید که راستی نکنید تیکی^۲ یا آن پادشا شد راست دستهای شما. آن نزدیک تر که جور نکنید. ﴿۴﴾ و دهید زنان را کاوینهای ایشان عطیه ی، ار خوش شند شما را از چیزی از وی به نفس بخورید آن نوشی گهارشقی^۳. ﴿۵﴾ مدهید وی خردان را مالهای شما آن که کرد خدای شما را استادی. روزی دهید ایشانرا در آن و جامه پوشید ایشانرا و گوهد^۴ ایشان را قولی نیکوا. ﴿۶﴾ بیازمایید یتیمان را، تا ازمان رسند به نکاح، ار گینده از ایشان راستی، دهید بی ایشان مالها ایشان و غورید آن تبوه ی^۵ و بیشی، که بزرگ شند. کی هست وی نیاز^۶، کوپاکی کن کی هست حاجتمند، کو بخور به نیکوی،

۱- سید : باشید.

۲- تیکی : پس یک؛ پس یکی.

۳- گهارشقی : نوش و گوارنده. ه

۴- گوهد : گو بید.

۵- گیند : بینید.

۶- تبوهی : تباهی؛ اسراف؛ گراف کاری. ه

۷- وی نیاز : بی نیاز.

قَالَهُ اَمْ يَحْتَضِرُوا الْاَعْمٰى فَاسْتَفْتٰهُمْ وَاَعْلٰى صَوْرًا لِّمَنْ يَّحْتَضِرُ
 مَكَانًا اَلِ الْاَوَّلٰىنَ وَالْاٰخِرِيْنَ وَلَمَّا نَصَبَ مَقَاتِلَ الْاَوَّلٰىنَ وَالْاٰخِرِيْنَ
 مَعًا قَامَ مِنْهُ اَوْ كُنْتُ نَبْذًا مَّعْرُوضًا وَاِنْ حَضَرَ الْعَجْمَةَ اُولُو الْقُرْبٰى وَالسَّامِعِ
 وَاَلَيْسَ لَكُم مَّا مَعَكُمْ مِنْهُ وَقَالُوا الْعَمَى فَوَلَا مَعْرُوضًا وَلَقَدْ لَبِثْنَا لَكُمْ
 مِنْ اَلْعَمَى عَمًّ وَاِنْ جَاءَ اَوْ اَعْلٰى صَوْرًا لِّمَنْ يَّحْتَضِرُ
 يٰ كُلُّ اِنْسَانٍ اَلْقِيَا فِى كَلْبًا اَمَّا اَكْلُوْنَ فِى سُبْحٰى يَوْمٍ يَّجْعَلُونَ مِنْ دُونِ
 يَوْمِكُمْ كَمَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ كِتَابٌ مِنْ اَلْبَحْرِ يَنْصَرِفُ عَنْ كَيْفٍ رَزَقْتُمْ
 فَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ وَاِنْ كُنْتُمْ وَاٰدَمَ فَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ
 مَعَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ وَاِلٰىكُمْ يَرْجِعُ اُولُو اَوْدَانِ فَلَمَّا تَلَّكُمُ الْمَوْتَ لَمَّا
 كُنْتُمْ اِلَآهًا فَمَا تَدْعُوْنَ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ وَاِلٰىكُمْ يَرْجِعُ اُولُو اَوْدَانِ
 فَلَمَّا تَلَّكُمُ الْمَوْتَ لَمَّا كُنْتُمْ اِلَآهًا فَمَا تَدْعُوْنَ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ
 وَاِلٰىكُمْ يَرْجِعُ اُولُو اَوْدَانِ فَلَمَّا تَلَّكُمُ الْمَوْتَ لَمَّا كُنْتُمْ اِلَآهًا
 فَمَا تَدْعُوْنَ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ وَاِلٰىكُمْ يَرْجِعُ اُولُو اَوْدَانِ
 فَلَمَّا تَلَّكُمُ الْمَوْتَ لَمَّا كُنْتُمْ اِلَآهًا فَمَا تَدْعُوْنَ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ
 وَاِلٰىكُمْ يَرْجِعُ اُولُو اَوْدَانِ فَلَمَّا تَلَّكُمُ الْمَوْتَ لَمَّا كُنْتُمْ اِلَآهًا
 فَمَا تَدْعُوْنَ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ وَاِلٰىكُمْ يَرْجِعُ اُولُو اَوْدَانِ
 فَلَمَّا تَلَّكُمُ الْمَوْتَ لَمَّا كُنْتُمْ اِلَآهًا فَمَا تَدْعُوْنَ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ
 وَاِلٰىكُمْ يَرْجِعُ اُولُو اَوْدَانِ فَلَمَّا تَلَّكُمُ الْمَوْتَ لَمَّا كُنْتُمْ اِلَآهًا
 فَمَا تَدْعُوْنَ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَمْرٌ

ازمان^۱ دهد بی ایشان مالهای ایشان، گوه گیرید و ایشان .گوس به خدای نگه وانی.

۷ مردان را نیاوه^۲ی زان بهیشتند^۳ پدر و مادر و نزدیکتران و زنان را نیاوه^۴ی زان بهیشتند پدر و مادر و نزدیکتران زان خجاره^۴ شد از آن، یا فروان شد نیاوه^۵ی فریضه کرده.

۸ ازمان حاضر شند به قسمت خداوندان نزدیکی و یتیمان و درویشان، روزی دهد ایشانرا از آن و گوهد ایشانرا قوی نیکوا. ۹ کو برترمند ایشان ار بهیشتندی از پس ایشان فرزندان^{۱۰}ی سستان، ترسیدندی و ایشان. کو پرخیزید از خدای و گوهد قوی راست.

۱۰ ایشان می خوردند مالهای یتیمان به ستم می خوردند در شکنها^۵ ایشان آتش و انوز در کرده شند^۶ در آتش. ۱۱ می وصیت کند شما را خدای در فرزندان شما: نر را چند نیاوه^۷ی دوماده، ار بند زنان زور دوا^۷، ایشانرا دوبرخ زان بهیشتند، ار بهد یکی تا ویراست نیم و پدر و مادر اویرا، هریکی را زان دوا شش یک زان بهیشت، ار بهد اویرا فرزندی. ار نبهد اویرا فرزندی میراث گیرد از وی پدر و مادر او. مادر اویرا سیک، ار بهد اویرا برادری، تمار^۸ اویرا شش یک از پس وصیتی کمی وصیت کرده شهد بدان یا اوامی^۹ پدران شما و پسران شما، ندانید کدام از ایشان نزدیکتر شما را به منفعت، فریضه از خدای. خدای هست دانای درست کار. ۱۲ شما را نیم آن بهیشتند انبازان شما، ار نبهد ایشانرا فرزندی. ار بهد ایشانرا فرزندی، شما را چهار یک زان بهیشتند از پس وصیتی کمی وصیت کند بدان یا اوامی. ایشانرا چهار یک زان بهیشتید، ار نبهد شما را فرزندی. ار بهد شما را فرزندی، ایشانرا هشت یک زان بهیشتید، از پس وصیتی کمی وصیت کنید بدان یا اوامی.

۱ - ازمان : هزمان ؛ هنگامی که.

۲ - نیاوه : بهره ؛ نصیب. ۵

۳ - بهیشتند : بهشتند ؛ بگذاشتند.

۴ - خجاره : اندک ؛ کم ؛ قلیل. ۵

۵ - شکنها : شکم ها.

۶ - انوز در کرده شند : زود بود که در شوند.

۷ - زور دوا : بیش از دو.

۸ - تمار : پس مادر.

۹ - اوام : وام.

ار بهد مردی میراث گرفته شهد^۱ کلاله، یا زنی او یرا برادری یا خواهری، هریکی را زان دوا، شش یک. ار بند گویشتر^۲ از آن، ایشان شریکان اند درسیک، از پس وصیتی که وصیت کرده شهد بدان یا اوامی. جد دشخواری نموداری^۳ وصیتی از خدای. خدای دانای بردبارست.

۱۳ آن اند حدهای خدای، کی فرمان برداری کند خدای را و پیغامبر او یرا، در کند او یرا در بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند در آن. آن است دست بردن بزرگ. ۱۴ کی نافرمان شهد خدای را و پیغامبر او یرا و بگردد و رحد های اوی، در کند او یرا در آتشی جاودانه شدار^۴ در آن. و او یرا بهد عذابی خوار کناره. ۱۵ آن زنان که می کنند فاحشی از زنان شما، گوه گیرید و ریشان چهار از شما، ار گوی دهند، واز- گیرید ایشانرا در خانها تا میراند ایشانرا مرگی^۵، یا کند خدای ایشانرا راهی. ۱۶ آن دوا کمی کنند آن از شما، دشخواری نماید آن دورا، ار توبه کنند و نیکی کنند، روی گردانید از آن دوا. خدای هست توبه پذیرفتاری رحمت کنار. ۱۷ توبه پذیرفتن و رخدای است، ایشانرا که می کنند گدی^۶ بنادانی، واز می توبه کنند از نزدیکی ایشان، توبه پذیرد خدای و ریشان. هست خدای دانای درست کار. ۱۸ نیست توبه پذیرفتن ایشان را که می کنند گستیها^۷، تا ازمان^۸ حاضر آید به یکی زیشان مرگی، گهد: من توبه کردم اکن^۹. و فی ایشان می میرند ایشان کافران. ایشان بساختیم ایشانرا عذابی دردمند کنار. ۱۹ یا ایشان که بگرو یستید! حلال نبهد شما را که میراث گیرید زنان را در کام^{۱۰} و مبهشید^{۱۱} ایشانرا تا ببرید برخی آن دادید ایشانرا بی آن کنند فاحشی دیدور. صحبت گیرید و ایشان بنیکوی، ار دشخوار دارید ایشانرا، شاید که دشخوار دارید چیزی

۱۱ - در کام: بناچار؛ بنا کام.

۱۲ - مبهشید: بازمدارید؛ منع نکنید.

۱ - شهد: شود.

۲ - گویشتر: بیشتر.

۳ - دشخواری نمودار: گزند رساننده؛ زیان کننده.

۴ - جاودانه شدار: جاویدان.

۵ - خوار کنار: خواری نمای؛ خوار کننده.

۶ - مرگی: مرگ.

۷ - گدی: بدی.

۸ - گستیها: بدیها؛ گناهها.

۹ - ازمان: هزمان؛ هنگامی که.

۱۰ - اکن: اکنون؛ الان.

وَيَعْلَمُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا وَانِ ارَادَ تَرَاهُ سَمِعَ الْدُخَانُ مَكَانَ دُخَانٍ وَانِ ارَادَ
قَبْلُكَ اَوْ لَا فَاعْلَمْ وَامْنَهُ مِمَّا اَلَّاهُ وَهُوَ يَقْتَضِي اَوَّامًا مِمَّا وَكَفَ تَابَعَهُ
وَقَدْ اَقْبَضَ نَفْسُكَ اِلَى نَفْسٍ وَاحِدَةٍ مِنْكُمْ مِمَّا قَدْ عَلِمْتَ اَوْ لَا تَكُونُ اَمَّا نَحْ
اَيُّكُمْ مِمَّنْ اَتَى اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ السُّطْرُ قَدْ مَرَّ وَمَا وَاسِلًا حُرْمَتِ
عَلَيْكُمْ اَتَمُّكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَاَتَمُّكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ
الْاَخِ وَبَنَاتُ الْاَخْتِ وَامَّا تَكُمْ الْاَقْرَبُكُمْ فَخُذُوا اِخْوَانُكُمْ مِنَ الْبِضَاعَةِ
وَامَّا تُمْ هَؤُلَاءِ كُفُّوا دِيَارَكُمْ الْاَقْرَبُكُمْ فِي دِيَارِكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنَّهُمْ
مِنْ قَبْلِ لَمْ تَكُونُوا اَبَدَ خَلْفَ بَعْضٍ فَلَا يَنْتَهِجُ خَلْفَهُمْ وَدَلِيلُ اَمْنِيَّتِكُمْ اَلَمْ يَزَلْ مِنْ
اَصْلَابِكُمْ وَاِنْ اَتَمُّوا اَيْتِ الْاَخْبَرِ الْاِمَامُ قَدْ مَلَاقَ اَلَهُ كَانَ عَقْدُ رَاذِلِيًا
وَالْمُتَعَمَّاتُ مِنَ الْبَقِيَّةِ الْاِمَامُ مَلَاقَ اَمَّا تَكُمْ كِتَابُ اَلِهِ عَلَيْكُمْ وَاِذَا لَكُمْ
مَادُودُ اَلِكُورَانِ تَقُولُ اَتَا اَتَا اَلِكُورَانِ مَحْضِينَ عَرَمَهَا فَبِئْسَ مَا اِيْتَمَعَتْهُ
مِنْكُمْ فَاَتَوْا مِنْ اَدُوْدٍ مِنْ قُرْبِهِ وَلَا جَمْلَحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا وَاَصْبَحَ مِنْ رَجْعِ
الْقُرْبَضِ اِنَّ اَلَهُ كَلَّمَ عَلِيمًا ذَكِيًّا وَمَنْ لَوْ يَسْتَعِجُ مِنْكُمْ اَنْ يَجْعَلَ الْبَهْمَاتُ
الْمُؤْمِنَاتُ وَمَنْ مَلَاقَ اَمَّا تَكُمْ فِيمَا تَكُونُ الْمُؤْمِنَاتُ وَاَلَهُ اَعْلَمُ

کند خدای دران نیکی فراوان. ﴿۲۰﴾ ار خواهید بدل طلبیدن انبازی به جای انبازی، و دادید یکی را زیشان پوستی گاو دینار پر، مستانید از آن چیزی. ای می بستانید آن به دروغ و بزه ی دیدور. ﴿۲۱﴾ چون می ستانید آن، و رسید برخی از شما بی برخی و بستند از شما پیمانی زوش^۱. ﴿۲۲﴾ بزنی مکنید آن بزنی کردند پدران شما از زنان بی آن بگدشت. آن هست فاحشی و خشمی و گد^۲ راهی. ﴿۲۳﴾ حرام کرده شد ورشها مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمتان شما و خاللتان شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران شما؛ آن زنان که شیر دادند شما را و خواهران شما از هم شیر و مادران زنان شما و دختران زنان شما؛ آن زنان که در کنارهای شما اند از زنان شما؛ آن زنان کدر شدید بدیشان، ار نبودید که در- شدید بدیشان، بزه نیست ورشها و زنان پسران شما؛ ایشان کار^۳ پشتهای شما اند و که بهم کنید میان دو خواهر، بی آن بگدشت. خدای هست آمرزیدگاری رحمت کنار. ﴿۲۴﴾ پاک دامنان از زنان بی آن پادشا شد راست دستهای شما، کتاب خدای ورشها و حلال کرد شما را آن گذاره^۴؛ آنست که بطلبید به مالهای شما پاک دامنان جد^۵ زنا کناران^۶. آن برخورداری گرفتید بدان زیشان، دهید ایشانرا کاوینا ایشان فریضه ی و بزه نیست ورشها در آن پسند کار- شدید^۷ بدان از پس فریضه. خدای هست دانای درست کار. ﴿۲۵﴾ کی نتواند از شما به فضل که بزنی کند زنان پاک دامن مومنه را کی آن پادشا شد راست دستهای شما از بستاران^۸ شما مومنه کان. خدای دانانتر

۱- زوش: سخت؛ استوار.

۲- گد: بد.

۳- کار: که از.

۴- گذاره ی: وراء؛ بیرون.

۵- جد: جز؛ غیر.

۶- زنا کناران: زنا کنندگان.

۷- پسند کار شفیق: راضی شدید؛ رضا دادید.

۸- بستاران: پرستاران؛ کنیزکان؛ بندگان.

به گرویش^۱ شا. برخی از شا از برخی، بزنی کنید ایشانرا به دستوری اهلان^۲ ایشان و دهید ایشانرا کاوینا ایشان بنیکوی. پاک دامنان جد زناکناران و فی گرفتاران دوستانی، ازمان بشوی داده شند^۳، ار کنند فاحشی، وریشان است نیم آن ور آزادان است از عذاب؛ آن کرا ترسد از زنا از شا که شکیوای کنید، گیه بهد^۴ شا را. خدای آمرزید گاری رحمت کنارست. **۲۶** می خواهد خدای تا دیدور کند شا را و ره نماید شا را راهها ایشان کار پیش شا و توبه پذیرد ور شا. خدای دانای درست کارست. **۲۷** خدای می خواهد کتوبه پذیرد ور شا و می خواهند ایشان که می پس روی کنند شهوتها، که بگردید گشتنی بزرگ. **۲۸** می خواهد خدای که سبک کند از شا و آفریده شد انسان مست. **۲۹** یا ایشان کبگرو یستند ! غورید مالهای شا، میان شا بیاطل، بی آن کهد بازرگانی از پسند کاری از شا و مکشید نفسهای شا را. خدای هست به شا رحمت کنار. **۳۰** کی کند آن به گدشتاری و ستم، انوز درکنیم اویرا در آتش وهست آن ور خدای آسان. **۳۱** ار دورید از کبیرتها، آن می وازده شید از آن، عماکنیم^۵ از شا گستههای^۶ شا و درکنیم شا را در کردن جای خوش. **۳۲** آرزوا مکنید^۷ آن فضل کرد خدای بدان برخی را از شا ور برخی. مردانرا نیاوهی^۸ زان کسب کردند و زنان را نیاوهی زان کسب کردند. بخواهید از خدای از فضل او. خدای هست به هر چیزی دانا. **۳۳** هریکی را کردیم عصبگان^۹ زان بهیشتند^{۱۰} پدر و مادر و نزدیکتران. ایشان که دجک بستند^{۱۱} سوگندان شا، دهید ایشانرا نیاوهی ایشان. خدای هست ور هر چیزی گواه. **۳۴** مردان کدخدایان اند

۱ - گرویش: گروش؛ ایمان.

۲ - اهلان: کسها؛ پیوستگان.

۳ - بشوی داده شند: شوهر کنند.

۴ - گیه بهد: نیک باشد.

۵ - عماکنیم: پوشیم؛ ناپیدا کنیم و بستریم.

۶ - گستهها: بدیها؛ گناهان.

۷ - آرزوا مکنید: آرزو و تمنا مکنید.

۸ - نیاوه: بهره؛ برخ؛ نصیب.

۹ - عصبگان: میراث داران؛ ورثه؛ پسران عم.

۱۰ - بهیشتند: ترک کردند؛ بگذاشتند.

۱۱ - دجک بستند: گره بستند؛ عقد و بند بستند.

ورزنان. بدان فضل کرد خدای برخی را زیشان و برخی و بدان خزین کردند از ماله‌ها ایشان، زنان نیک فرمان‌برداری کناران^۱ نگه‌داشتاران^۲ غیب را بدان نگه‌داشت خدای. آن زنان که می‌ترسید از نافرمانی ایشان، پند دهید ایشانرا و ببرید زیشان در خفتن جایها و بزید ایشانرا، ار فرمان‌برداری کنند شما را، مطلبید و ریشان گهانه‌ی^۳ خدای هست و ردوری بزرگ. ﴿۳۵﴾ ار ترسید از مخالفتی میان آن دوا، بفرستید داوری از اهل مرد و داوری از اهل زن، ار خواهند نیکی کردن، شایسته کند خدای میان آن دوا. خدای هست دانای آگاه. ﴿۳۶﴾ برستون کنید^۴ خدای را و شرک مگیرید بدوی چیزی، وا پدر و مادر نیگوی کردن و اخداوندان نزدیکی و یتیمان و درویشان و همسایه خداوند نزدیکی و همسایه دور و ایار پهلوا و مسافر و آن پادشا شد راست‌دستهای شما. خدای دوست ندارد کرا هست گشی کناری^۵ فخرکنار^۶. ایشان می‌بخیلی کنند و می‌فرمایند مردمانرا به بخیلی و می‌پنهام کنند^۷ آن دادایشانرا خدای از فضل اوی و بساختیم کافران را عذابی خوارکنان ﴿۳۸﴾ ایشان می‌خزین کنند ماله‌ها ایشان به چشم دیدی^۸ مردمان و نمی‌گرویند به خدای و به روز آن جهن، کی بهد دیو اویرا قرینی گد^۹ قرینی. ﴿۳۹﴾ چبودی و ریشان ار بگرو یستندی به خدای و به روز آن جهن^{۱۱} و خزین کردند زان روزی داد ایشانرا خدای. هست خدای بدیشان دانا. ﴿۴۰﴾ خدای ستم نکند چند سنگ موری خورد، ار بهد نیگوی، یک‌دو کند^{۱۲} آنرا و دهد از نزدیک اوی مزدی بزرگ. ﴿۴۱﴾ چون بهد ازمان آرند از هر گرهی گواهی و آرند ترا ورین گره گواه. ﴿۴۲﴾ آن روز دوست دارند ایشان که کافر شدند

۱۱- آن جهن : آن جهان.

۱۲- یک دو کند : بفزاید؛ دوچندان کند.

۱- فرمان‌برداری کناران : فرمان‌برداران.

۲- نگه‌داشتاران : نگه‌داران؛ نگاه‌دارندگان.

۳- گهانه : بهانه.

۴- برستون کنید : بپرستید.

۵- ایار پهلوا : یار سفر؛ هم پهلوا.

۶- گشی کنار : گشی‌کننده؛ متکبر.

۷- فخرکنار : نازنده؛ فخرآور.

۸- می‌پنهام کند : پنهان می‌کنند.

۹- چشم دیدی : از بهر نمایش؛ از بهر ریا.

۱۰- گد : بد.

واما الرسول لوتيموني بعمر المختص و...
 امنوا الا تقربوا الصلوة وامنوا بما انزلنا ولا تبطلوا
 الاعمال و...
 من الغايه ان...
 يو...
 نصيب...
 با...
 الكل...
 لنا...
 وانظر...
 الا...
 من...
 الصلوة...
 الا...

و نافرمان شدند پیامبر را، ار گراگر کرده شی^۱ بدیشان زمین و پناه نکنند از خدای حدیثی. **۴۳** یا ایشان کبگرو بستید! نزدیک مشید به نماز و شما مستان، تابدانید آن می گوید و فی جنیان، بی گذاره کرداران^۲ رهی تا خود را بشوید اربید بیماران یا ور سفری، یا آمد یکی از شما از غایط یا بمجیدید^۳ زنان را، نگندید^۴ آوی^۵، قصد کنید خاکی پاک را، مسح کنید روپای شما و دستهای شما، خدای هست عفوکناری آمرزیدگار. **۴۴** ای ننگری بی ایشان کداده شدند نیاوی از کتاب؟ می خرند وی رهی و می خواهند که وی ره شند از ره. **۴۵** خدای دانتر به دشمنان شما گوس^۶ به خدای ولی و گوس به خدای نصرت کناری. **۴۶** از ایشان که جهودی کردند، می گردانند سخن را از جایگاههای آن و می گهند^۷: اشنیدیم و نافرمان شدیم و بیشن^۸ جد اشنانیده^۹ و راعنا گردانستی به زبانها ایشان و طعنه کردنی دردین. از ایشان گفتندی: اشنیدیم و فرمان برداری کردیم بیشن و بنگر بدیما بودی گیاه ایشانرا و استاده تر. بی بلعنت کرد ایشانرا خدای به کافری ایشان فی گرویند بی خجاری. **۴۷** یا ایشان کداده شدند کتاب! بگروید بدان فرود کردیم راست کر. گرفتار^{۱۰} آن رای^{۱۱} و اشیا از پیش آن که محاکیم^{۱۲} روپای واز گردانیم آنرا ور پشای آن یا بلعنت کنیم ایشانرا چنان بلعنت کردیم ایاران شنبه را و هست کار خدای کرده. **۴۸** خدای نیامرزد که شرک گرفته شهد بدوی و بیامرزد آن بیرون آنست کرا خواهد کی شرک گیرد به خدای درحیند^{۱۳} بزهی بزرگ. **۴۹** ای ننگری بی ایشان کمی ستایند^{۱۴}



۱۰ - راست کر گرفتار: باوردارنده.

۱۱ - آن رای: آن را که.

۱۲ - محاکیم: بستریم.

۱۳ - درحیند: برسازد؛ بیافند.

۱۴ - می ستایند: پاکیزه کنند.

۱ - گراگر کرده شی: برابر کرده شود؛ هموار و

راست کرده شود.

۲ - گذاره کرداران: گذرندگان.

۳ - بمجیدید: نزدیکی کردید؛ گرد آمدید.

۴ - نگندید: نیابید.

۵ - آوی: آب.

۶ - گوس: بس؛ بسته.

۷ - می گهند: می گویند.

۸ - بیشن: بنیوش؛ بشو.

۹ - جد اشنانیده: نا اشنیده؛ ناشنوده.



نفسهای ایشانرا؟ بل خدای بستانید کرا خواهد و ستم کرده نشند چند دسهی^۱ خسته^۲.
 ۵۰. بنگر چون می درخینند^۳ و رخدای دروغ، گوس^۴ بدوی بزهی دیدور. ۵۱
 ای ننگری بی ایشان کداده شدند نیاوهی^۵ از کتاب؟ می بگرویند به کندای^۶ و دیو و
 می گهند ایشانرا که کافر شدند این گره ره نمودارتر از ایشان اند کبگرو یستند به ره. ۵۲
 ایشان ایشان اند، بلعنت کرد ایشانرا خدای. کرا بلعنت کند خدای، نگندی^۷ اویرا
 نصرت کناری. ۵۳ یا ایشانرا نیاوهی از پادشای، نون^۸ ندهند مردمانرا چند دنگی^۹
 خسته. ۵۴ یامی حسد کنند و مردمان و رآن داد ایشانرا خدای از فضل اوی. دادیم
 گره ابرهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشانرا پادشای بزرگ. ۵۵ زیشان هست کی
 بگرو یست بدان، و زیشان هست کی و اززد از آن. گوس^{۱۰} به دوزخ آتشی. ۵۶ ایشان
 کافر شدند به آیتها ایما، انوز درکنیم ایشانرا در آتشی، هر باری نرم شهد پوستها ایشان بدل
 دهیم ایشانرا پوستهای جد آن، تا بچشند عذاب. خدای هست عزیزی درست کار. ۵۷
 ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها، انوز درکنیم ایشانرا در بوستانهای می رود از زیر آن
 جوپها، جاودانگان بند در آن همیشه. ایشانرا در آنجا انبازانی پاک کرده بهد و درکنیم ایشانرا در
 سایه ی سایه مند. ۵۸ خدای می فرماید شما را که بگزایرد امانتها بی اهل آن. ازمان
 حکم کنید میان مردمان حکم کنید براستی. خدای نیک می پند دهد شما را بدان. خدای
 هست اشتوای بینا. ۵۹ یا ایشان کبگرو یستید! فرمان برداری کنید خدای را و
 فرمان برداری کنید پیغامبر را و خداوندان کار را از شما، ار پیکار کردید در چیزی، ترد کنید^{۱۱}
 آنرا بی خدای و پیغامبر، ار هید که می بگرو یید به خدای و به روز آن جهن^{۱۲}.

۱ - دسه: رشته ای که در میان هسته ی خرماست.

۲ - خسته: هسته.

۳ - می درخینند: می بافتند؛ برمی سازند.

۴ - گوس: بس؛ بسته.

۵ - نیاوه: بهره؛ برخ؛ نصیب.

۶ - کندای = آلچیت: دیو.

۷ - نگندی: نیایی.

۸ - نون: آنگاه.

۹ - دنگ = نفر: اندک.

۱۰ - گوس: بسند؛ بس.

۱۱ - ترد کیه: باز گردانید؛ باز دهید.

۱۲ - آن جهن: آن جهان.

آن گیه و نیکوتر به عاقبت. ﴿۹۰﴾ ای ننگری بی ایشان کمی گهند^۱ ایشان بگرو یستند بدان فرود کرده شد بی توا و بدان فرود کرده شد از پیش توا؟ می خواهند که داوری برند بی دیو و فرموده شدند که کافر شدند بدان. می خواهد دیو که وی ره کند ایشانرا، وی ره می دور. ﴿۹۱﴾ ازمان گفته شهد ایشانرا: بیاید بی آن فرود کرد خدای و بی پیامبر، گیتی^۲ منافقان را می روی گرداندند از توا، روی گردانستی. ﴿۹۲﴾ چون بهد ازمان رسد بدیشان مصیبتی، بدان پیش کرد دستا ایشان و از آیند به توا، می سوگند خورند به خدای که نخواستیم^۳ بی نیکوی کردنی و شایسته کردنی. ﴿۹۳﴾ ایشان ایشان اند، داند خدای آن درد لها ایشان است. روی گردان از ایشان و پنده ایشانرا و بگه ایشانرا در نفسها ایشان قوی تمام. ﴿۹۴﴾ نفرستادیم هیچ پیامبری بی تافرمان برداری کرده شهد به فرمان خدای. ار ایشان که ستم کردند ورنفسها ایشان آمدندی به توا، آمرزشست خستندی^۴ از خدای و آمرزشست خستی^۵ ایشانرا پیامبر، گندادندی^۶ خدای را توبه پذیرفتاری^۷ رحمت کنار. ﴿۹۵﴾ سوگند به خداوند توا، نگر و بند تا داور کنند ترا در آن اختلاف افتاد میان ایشان، واز نگذندند^۸ در نفسها ایشان تنگی زان قضا کردی و نرم شدند نرم شدنی. ﴿۹۶﴾ ار ایما و بچ کردی و ریشان که بکشید نفسهای شما را، یا بیرون شید از خانها شما، نکردندی آن بی خجاری^۹ زیشان، ار ایشان کردندنی آن می پند داده شدند بدان، بودی گیه ایشانرا و سخرت به استانیدن. ﴿۹۷﴾ نون^{۱۰} دادی ایشانرا از نزدیک ایما مزدی بزرگ. ﴿۹۸﴾ وره نمودی ایشانرا ره می راست. ﴿۹۹﴾ کی فرمان برداری کند خدای را و پیامبر را ایشان و ایشان اند کنعمت کرد^{۱۱} خدای و ریشان از پیامبران و راست گویان و گوهان و نیکان.

۱- می گهند : می گویند.

۲- گیتی : بینی .

۳- نخواستیم : نخواستیم.

۴- خستندی : می خواستند.

۵- خستی : می خواست.

۶- گندادندی : می یافتند .

۷- توبه پذیرفتار : توبه پذیرنده.

۸- واز نگذند : نیابند .

۹- خجاره : اندک ؛ کم ؛ قلیل .

۱۰- نون : آنگاه .

۱۱- کنعمت کرد : که نعمت کرد.

و نیک رفیقان اند ایشان. ﴿۷۰﴾ آن است فضل از خدای، گوس^۱ به خدای دانا.

﴿۷۱﴾ یا ایشان کبگرو یستید ! بگیریذ حذرشما، بیرون شید گرهما یا بیرون شید همه.

﴿۷۲﴾ از شما هست کی درنگ کند ار رسد به شما مصیبتی، گهد: نعمت کرد خدای

ورمن که نبودم و ایشان گواه. ﴿۷۳﴾ ار رسد به شما فضلی از خدای، گهد: گوهی نبود

میان شما و میان اوی دوستی، یا کاشکی من بودی و ایشان تا دست بردی دست بردنی^۲

بزرگ. ﴿۷۴﴾ کو کازار کنید در ره خدای ایشان می فروشند زندگانی این گیتی

بدان جهن^۳؟ کی کازار کند در سبیل خدای، کشته شهد یا غلبه کند، انوز دهیم^۴ او یرا مزدی

بزرگ. ﴿۷۵﴾ چیست شما را کازار نمی کنید در سبیل خدای و سست گرفتگان از مردان

و زنان و خوردان^۵ ایشان می گهند: خداوند ایما! بیرون آر ایما را ازین ده ستمکار اهل آن

وکن ایما را از نزدیک توا ولی وکن ایما را از نزدیک توا نصرت کناری. ﴿۷۶﴾ ایشان

بگرو یستند، می کازار کنند^۶ در سبیل خدای. ایشان که کافر شدند می کازار کنند در

ره دیو، کازار کنید و اولیان دیو. کید دیو هست سست. ﴿۷۷﴾ ای ننگری بی ایشان، گفته

شد ایشانرا: وازدارید دستهای شما و به پای کنید نماز و بدهید زکوه، ازمان و یجب کرده شد^۷

وریشان کازار کردن، ازمان گرهی زیشان می ترسند از مردمان چون ترسیدن خدای یا سخر

بترسیدن. گفتند: خداوند ایما! چرا و یجب کردی ورما کازار کردن؟ چرا پس نکردی ایما را

تابی زمانی نزدیک؟ بگه: بر خورداری این گیتی خجاره و آن جهن گیه کرا پبرخیزد^۸

۱ - گوس : بسته؛ بس. *

۲ - دست بردن : رستن؛ پیروزی یافتن. *

۳ - آن جهن : آن جهان.

۴ - انوز دهیم : زود بدهیم.

۵ - خوردان : کودکان؛ فرزندان.

۶ - می کازار کنند : کارزار می کنند.

۷ - و یجب کرده شد : واجب کرده شد.

۸ - پبرخیزد : پرهیزد.

و ستم کرده نشند چند دسمی^۱ خسته^۲. ﴿۷۸﴾ کجا بید در رسد به شما مرگی^۳، ار همه بید در
 کوشکهای بلند کرده. ار رسد بدیشان نیکوی، می گهند: این از نزدیک خدای است،
 و ار رسد بدیشان گستی^۴، می گهند: این از نزدیک توا. بگه: همه از نزدیک خدای است.
 چیست این قوم را، نکامند^۵ که دریاوند حدیثی؟ ﴿۷۹﴾ آن رسید به توا از نیکوی
 تاز^۶ خدای است و آن رسید به توا از گستی تاز نفس توا و بفرستادم ترا مردمان را پیغامبری.
 گوس^۷ به خدای گواهی. ﴿۸۰﴾ کی فرمان برداری کند پیغامبر را، فرمان برداری کرد
 خدای را. کی واز گردد نفرستادم ترا و ریشان نگه وان. ﴿۸۱﴾ و می گهند فرمان برداری
 ازمان بیرون شند از نزدیک توا می شو هنگ کند^۸ گرهی زیشان جد آن می گهند^۹. خدای
 بنویسد آن می شو هنگ کنند. روی گردان ازیشان، و ستام کن^{۱۰} و رخدای. گوس به
 خدای نگه وانی. ﴿۸۲﴾ ای بنحایند^{۱۱} در قران اربودی از نزدیک جد^{۱۲} خدای
 گندادندی^{۱۳} در آن اختلافی فراوان. ﴿۸۳﴾ ازمان آید بدیشان کاری از ایمنی یا ترس،
 اشکرا کنند^{۱۴} آن. ار رد کردند آنرا بی پیغامبر و بی خداوندان کار ازیشان دانستندی آن
 ایشان که می بیرون آرند آن ازیشان، ار نبودی فضل خدای ورشما و رحمت اوی، پس روی
 کردی دیوار بی خجاره ی^{۱۵}. ﴿۸۴﴾ کازار کن در سبیل خدای، ورنهاده نشی^{۱۶} بی و
 نفس توا و ورائگیز مومنان را، شاید خدای که واز دارد حرب ایشان که کافر شدند. خدای
 سخت به حرب و سخت به عقوبت. ﴿۸۵﴾ کی شفاعت کند، شفاعتی نیکوا، بهد اویرا
 نیاوی^{۱۷} از آن و کی شفاعت کند شفاعتی گست، بهد اویرا نیاوی از آن. و هست
 خدای ورهر



- | | |
|--|------------------------------------|
| ۱- دمه = قلیل: کم و بسیار اندک. | ۱۰- و ستام کن: توکل کن؛ اعتماد کن. |
| ۲- خسته: خسته. | ۱۱- بنحایند: اندیشه نکنند. |
| ۳- مرگی: مرگ. | ۱۲- جد = غیر: جز. |
| ۴- گستی: بدی؛ زشتی. | ۱۳- گندادندی: می یافتند. |
| ۵- نکامند: نخواهند؛ نزدیک نیست. | ۱۴- اشکرا کند: آشکارا کنند. |
| ۶- تاز: پس از. | ۱۵- خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل. |
| ۷- گوس: بستم؛ پس. | ۱۶- ورنهاده نشی: تکلیف کرده نشود. |
| ۸- می شو هنگ کند: به شب می اندیشد و می گوید. | ۱۷- نیاوی: بهر؛ برخ؛ نصیب. |
| ۹- می گهند: می گویند. | |

چیزی توانا. ﴿۸۶﴾ ازمان درود داده شید درودی، درود دهید بنیکوتر از آن، یا رد کنید آن، خدای هست ورهر چیزی نگه وان. ﴿۸۷﴾ خدای نیست خدای، مگر اوی. بهم کند شما را تابى روز رستاخیز. گماهندي نیست در آن کی راست کرتز^۱ از خدای به حدیث. ﴿۸۸﴾ چیست شما را در منافقان دوگره خدای هلاک کرد ایشانرا بدان کسب کردند. ای می خواهید که ره نماید کرا وی ره کرد خدای؟ کرا وی ره کند خدای، نگندی^۲ او یرا راهی. ﴿۸۹﴾ دوست دارند ارکافر شید، چنان کافر شدند تبید^۳ گراگر^۴. مگیرید ازیشان ولیانی تا هجره کنند در سبیل خدای. ار واز گردند، بگیرید ایشانرا و بکشید ایشانرا کجا گندید^۵ ایشانرا و مگیرید ازیشان ولی و فی نصرت کناری. ﴿۹۰﴾ بی ایشان که می پیوندند و اقومی میان شما و میان ایشان پیمانی، یا آیند به شما تنگ شهد گورهای^۶ ایشان که کازار کنند و اشها، یا کازار کنند و اقومی ایشان. ار خهستی^۷ خدای ورگماشتی ایشانرا ورشها، کازار کردی و اشها. ار ورتاشند^۸ از شما، کازار نکنند و اشها و او کنند بی شما صلح نکرد خدای شما را و ریشان راهی. ﴿۹۱﴾ انوز گندید^۹ دیگرانی می خواهند که امین شند از شما و امین شند از قوم ایشان. هر باری رد کرده شند بی فتنه واز گردانسته شند در آن، ار ورتاشند^{۱۰} از شما و نیو کنند بی شما صلح، واز ندارند^{۱۱} دستها ایشان بگیرید ایشانرا و بکشید ایشانرا کجا گندید ایشانرا. ایشان کردم شما را و ریشان حجتی دیدور. ﴿۹۲﴾ نهید مومنی را که بکشد مومنی را بی بخطا. کی بکشد مومنی را بخطا، آزاد کردن گورده^{۱۲} مومنه و خون گها^{۱۳} اسپرد^{۱۴} بی اهل آن



- ۱ - راست کرتز: راست گوی تر؟ راست تر.
- ۲ - نگندی: نیایی.
- ۳ - تبید: تا باشید.
- ۴ - گراگر: برابری.
- ۵ - گندید: یابید.
- ۶ - گورها: سینه ها؛ دلها.
- ۷ - خهستی: خواستی؛ می خواست.
- ۸ - ورتاشند: کناره کنند؛ کران گیرند؛ دور شوند.
- ۹ - انوز گندید: زود بود که بیابید.
- ۱۰ - ورتاشند: دور نشوند؛ کرانه نگیرند؛ جدا نگردند.
- ۱۱ - واز ندارند: باز ندارند.
- ۱۲ - گورده: پرده.
- ۱۳ - خون گها: خون بها.
- ۱۴ - اسپرد: سپرده.

بی آن کصده کنند. اربهد از قومی دشمنی شما را و اوی مومن آزاد کردن گورده^۱ مومنه. ار
 بهد از قومی میان شما و میان ایشان پیمانی خون گهای^۲ اسپرده بی اهل او و آزاد کردن
 گوردهی مومنه. کی نگندد^۳ به روزه داشتن دومایگان^۴، یک پس دیگر توبتی از خدای و
 هست خدای دانای درست کار. **۹۳** کی بکشد مومنی را قصد کنار، تپاداش^۵ اوی
 دوزخ بهد جاودانه شدار^۶ در آن و بخشم شد خدای و روی و بلعت کرد او یرا و بساخت او یرا
 عذابی بزرگ. **۹۴** یا ایشان کبگرو یستید! ازمان بروید در سیبل خدای
 نگرست کنید^۷ و مگو هید^۸ کرا او کند بی شما صلح، نه ای مومن، می طلبید منفعت زندگانی این
 گیتی. نزدیک خدای است غیمتهای فراوان. چنان بودید از پیش، منت کرد خدای ورشها.
 نگرست کنید، خدای هست بدان می کنید آگه. **۹۵** گرا گرینند^۹ نشستاران^{۱۰} از
 مومنان، جد خداوندان مضرت و جهاد کناران در ره خدای به مالها ایشان و نفسها ایشان.
 فضل کرد خدای جهاد کناران را به مالها ایشان و نفسها ایشان ورنشستاران درجهی. و
 همه را وعده کرد خدای گهیشت^{۱۱} و فضل کرد خدای جهاد کناران را ورنشستاران، مزدی
 بزرگ. **۹۶** درجهای از وی و آمرزشتی و رحمتی. هست خدای آمرزیدگاری
 رحمت کنار. **۹۷** ایشان می میرانند ایشانرا فریشتگان ستم کاران نفسها ایشان،
 گهند^{۱۲}: در چی بودید؟ گهند: بودیم سست گرفتگان در زمین. گهند: آن نبود زمین
 خدای فراخ، هجره کردید بی آن؟ ایشان جایگه ایشان دوزخ بهد و گد شدن جای^{۱۳}.
۹۸ بی^{۱۴} است گرفتگان^{۱۵} از مردان و زنان

۱- گورده: برده.

۱- گورده: برده.

۲- گند: گویند.

۲- خون گها: خون بها.

۳- شدن جای: جای بازگشت.

۳- نگندد: نیاید.

۴- بی: مگر؛ جزای.

۴- مایگان: ماه.

۵- سست گرفتن: زبون داشتنگان.

۵- تپاداش: تا پاداش؛ پس پاداش.

۶- سست یافتگان.

۶- جاودانه شدار: جاوید؛ جاودانی.

۷- نگرست کنید: نیک نگاه کنید و برسید.

۸- مگو هید: مگو بیند.

۹- گرا گرینند: برابر نیستند.

۱۰- نشستاران: نشستگان.

و خوردان، نتوانند حلیتی وره نبرند راهی. ﴿۹۹﴾ ایشان شاید خدای که عفو کند از ایشان. هست خدای عفوکناری آمرزیدگار. ﴿۱۰۰﴾ کی هجره کند در سبیل خدای، گندد^۱ در زمین شدن جای فراوان و فراخی و کی بیرون شهد از خانه‌ی اوی هجره کنار بی خدای و پیغامبر اوی، واز در رسد بدوی مرگی^۲، و یجب شد^۳ مزد اوی ورخدای. هست خدای آمرزیدگاری رحمت کنار. ﴿۱۰۱﴾ ازمان^۴ بروید در زمین، نیست ورشما بزه‌ی که کم کنید از نماز، ار ترسید که در فتنه اوکنند شما را، ایشان که کافر شدند. کافران هند شما را دشمنی دیدور. ﴿۱۰۲﴾ ازمان بی دریشان بپای کنی ایشانرا نماز، کوبایست گرهی زیشان واتوا و کوبگیرید سلاحها ایشان. ازمان سجده گیرند، کوبید از گداره^۵ شما کو آی گرهی دیگر نماز نکردند، کونماز کنند واتوا و کوبگیرند حذر ایشان و سلاحها ایشان. دوست دارند ایشان که کافر شدند، اربارخوارشید^۶ از سلاحهای شما و کالایهای شما، حمله کنند ورشما یک حمله و بزه نیست ورشما اربهد به شما دشخواری از باران یا بید بیماران که بنهید سلاحهای شما و بگیرید حذر شما. خدای بساخت کافران را غذایی خوارکنار. ﴿۱۰۳﴾ ازمان تمام کنید نماز، ایاد کنید خدای را بپایان^۷ و نشستگان ورپهلوهایی شما. ازمان بیارامید، بپای کنید نماز. نماز هست ورمومنان فریضه‌ی وقت پیدا کرده. ﴿۱۰۴﴾ سست مشید در طلبیدن قوم. ارهید که می دردمند شید ایشان می دردمند شند چنان می دردمند شید و می مید دارید^۷

۱- گندد: یابد.

۲- مرگی: مرگ.

۳- و یجب شد: واجب شد.

۴- ازمان: هزمان؛ هنگامی که.

۵- بارخوارشید: غافل شوید؛ بی آگاهی شوید.

۶- بپایان: ایستاده؛ ایستادگان.

۷- می مید دارید: امید می دارید.

از خدای، آن مید نمی دارید^۱. هست خدای دانای درست کار. **۱۰۵** ایما فرود کردیم
 بی توا کتاب حق، تا حکم کنی میان مردمان بدان بنمود ترا خدای. مباحث خیانت کران را
 پیکار کشی. **۱۰۶** آمرزشت خواه از خدای. خدای هست آمرزیدگاری رحمت کنار.
۱۰۷ پیکار مکن ازیشان کمی خیانت کنند ورنفسها ایشان. خدای دوست ندارد کرا
 هست خیانت کوی بزه کر. **۱۰۸** می پنهام شند از مردمان و پنهام نمی شند از خدای. اوی
 وایشان است که می شوهنگ کنند^۲ آن رای^۳ نپسندد از سخن. هست خدای بدان می کنند
 در گرفتار^۴. **۱۰۹** ای شما ای گره! پیکار کردید ازیشان در زندگانی این گیتی کی پیکار
 کند واخلدای ازیشان به روز رستاخیز، یا کی بهد وریشان نگه وان. **۱۱۰** کی کند گدی
 یا ستم، کند ورنفس اوی واز آمرزشت خواهد از خدای، گندد^۵ خدای را آمرزیدگاری
 رحمت کنار. **۱۱۱** کی کسب کند بزه ی، کسب کند آن ورنفس اوی. هست خدای
 دانای درست کار. **۱۱۲** کی کسب کند گنهی یا بزه ی، واز^۶ رمیت کند^۷ بدان
 وی گنهی را ورداشت دروغی و بزه ی دیدور. **۱۱۳** ارنبودی فضل خدای ورتوا ورحمت
 اوی، اندیشه کردی گرهی زیشان، که وی ره کنند ترا و وی ره نمی کنند بی نفسها ایشانرا و
 زیان نکنند ترا از چیزی و فرود کرد خدای ورتوا کتاب و حکمت و بیاعت^۸ ترا آن نبودی
 کدانستی و هست فضل خدای ورتوا بزرگ. **۱۱۴** خیر نیست در فروانی از رازان^۹ ایشان
 بی کی فرمود صدقه ی یا نیکوی کردنی یا راستی کردنی میان مردمان. کی کنند آن طلبیدن
 خشنودی خدای را انوز دهم^{۱۰} اویرا مزدی بزرگ. **۱۱۵** کی مخالف شهد^{۱۱} پیغامبر را، از
 پس آن دیدور شد اویرا ره راست و پس روی کند جددین مومنان را

-
- ۱ - مید نمی دارید : امید نمی دارید؛ در ترجمه
 لا یروید.
 ۲ - می شوهنگ کنند : به شب می اندیشند و تدبیر
 می کنند.
 ۳ - آن رای : آن را که.
 ۴ - در گرفتار : دانا؛ فرارسیده؛ درگیرنده.
 ۵ - گندد : یابد.
 ۶ - واز- شتم : پس؛ باز.
 ۷ - رمیت کند : اندازد؛ متهم کند.
 ۸ - بیاعت : بیاموخت.
 ۹ - رازان : راز؛ رازها؛ رازگفتن.
 ۱۰ - انوز دهم : زود بدیم.
 ۱۱ - مخالف شهد : نافرمانی کند.

در گوردهیم^۱ او را آن در گور گرفت^۲ و درکنیم او را در دوزخ و گدشدن جای^۳. (۱۱۶)

خدای نیامرزد که شرک گرفته شهد بدوی و بیامرزد آن بیرون آنست؛ کرا خواهد کی شرک گیرد به خدای، وی ره شد وی رهی دور. (۱۱۷)

نمی خوانند از بیرون اوی بی مادگانی را و نمی خوانند بی دیوی رانده را. (۱۱۸)

بلعت کرد^۴ او را خدای. گفت: گیرم از بندگان توا نیاوی فریضه کرده. (۱۱۹)

وی ره کم ایشانرا و آرزوا نمایم^۵ ایشانرا و بفرمایم ایشانرا تا ببرند گوشهای ستوران و بفرمایم ایشانرا تا بگردانند دین خدای را. کی گیرد دیورا ولی از بیرون خدای، زیان کرد زبانی دیدور. (۱۲۰)

وعده کند ایشانرا و آرزوا نماید ایشانرا و وعده نمی کند ایشانرا دیوی فریو^۶. (۱۲۱)

ایشان جایگه ایشان دوزخ بهد و نگنند^۷ از آن گریختن جای. (۱۲۲)

ایشان بگرو یستند و کردند نیکیا^۸ انوز درکنیم^۹ ایشانرا در بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند دران همیشه. وعدهی خدای حق است. کی راست کرت^{۱۰} از خدای به گفت^{۱۱}. (۱۲۳)

نیست به آرزوهای شما و نی آرزوهای اهل کتاب. کی کند گدی^{۱۲}، پاداش داده شهد بدان و نگنند او را از بیرون خدای ولی و نی نصرت کناری. (۱۲۴)

کی کند از نیکیا از نری یا مادهی، اوی مومن، ایشان می در کرده شند در گهیشت^{۱۳} و ستم کرده نشند چند دنگی^{۱۴} خسته^{۱۵}. (۱۲۵)

کی نیکوتر به دین از کی نرم گرفت روی اوی خدای را و اوی نیکوکار و پس روی کرد دین ابرهیم را پاک و گرفت خدای ابرهیم را دوستی. (۱۲۶)

خدای راست آن در آسمانها و آن در زمین. هست خدای بهر چیزی در گرفتار^{۱۶}. (۱۲۷)

می جواب طلبند از توا در زنان، بگه: خدای می جواب کند شما را دریشان و آن می خوانده شهد^{۱۷} و رشا در کتاب، در تیمان زنان، آن زنان که بدادید ایشانرا آن و بچب کرده شد ایشانرا



- | | |
|--|--------------------------------------|
| ۱ - در گور دهیم : واگذار ایم؛ برگماریم؛ در دل اندازیم. * | ۱۰ - گدی : بدی. |
| ۲ - در گور گرفت : در دل گرفت. | ۱۱ - گهیشت : بهشت. |
| ۳ - شدن جای : بازگشتن گاه. | ۱۲ - دنگ - نقر : اندک. |
| ۴ - بلعت کرد : لعنت کرد. | ۱۳ - خسته : هسته. * |
| ۵ - آرزوا نمایم : به آرزو افکنم؛ آرزو دهم. | ۱۴ - در گرفتار : دانا؛ فرارسیده. |
| ۶ - فریو : فریب. | ۱۵ - می خوانده شهد : خواننده می شود. |
| ۷ - نگنند : نیابند. * | |
| ۸ - انوز درکنیم : زود بود که درآریم. | |
| ۹ - راست کرت : راست گوی تر؛ راست تر. | |

44

و می رغبت کنید که بزنی کنید ایشانرا و سست گرفتگان^۱ از خوردان و که بایستید یتیمان را براستی. و آن کنید از نیکی، خدای هست بدان دانا. ﴿۱۲۸﴾ از زنی داند از شوی اوی نافرمانی یا روی گردانستی^۲، بزه نیست و ران دوا که صلح کنند میان آن دوا صلحی و صلح گیه^۳ و حاضر کرده شند نفسها به بخیلی و که نیکوی کنید و بیرخیزید^۴، خدای هست بدان می کنید آگه. ﴿۱۲۹﴾ نتوانید که راستی کنید میان زنان، ار همه حریص شید، مگردید همه گشتن بهیلید^۵ آنها چون آویخته و که نیکی کنید و بیرخیزید، خدای هست آمرزید گاری رحمت کنار. ﴿۱۳۰﴾ ار بپراکنند، وی نیاز کند خدای همه را از فراخی. اوی هست خدای فراخ روزی درست کار. ﴿۱۳۱﴾ خدای راست آن در آسمانها و آن در زمین. وصیت کردیم ایشانرا که داده شدند کتاب از پیش شما و شما را که بیرخیزید از خدای. ار کافر شید، خدای را آن در آسمانها و آن در زمین. هست خدای وی نیازی ستوده. ﴿۱۳۲﴾ خدای راست آن در آسمانها و آن در زمین. گوس^۶ به خدای نگه وانی. ﴿۱۳۳﴾ ار خواهد ببرد شما را یا مردمان و بیارد دیگران. هست خدای و رآن توانا. ﴿۱۳۴﴾ کی هست می خواهد پاداش این گیتی نزدیک خدای است پاداش این گیتی و آن جهن. هست خدای اشتوای بینا. ﴿۱۳۵﴾ یا ایشان کبگرو یستند! بید استاداران^۷ به راستی، گوهان خدای را ار همه ورنفهای شما یا ور پدر و مادر و نزدیکتران. ار بهد وی نیاز^۸ یا حاجتمند، خدای سزاوارتر بدان دوا. پس روی مکنید هوی را، که راستی نکنید. ار بگردید یا روی گردانید، خدای هست بدان می کنید آگه.

۱- سست گرفتگان: ناتوانان؛ ضعیفان؛ بیچارگان.

۲- روی گردانستن: روی گردانیدن. *

۳- گیه: به؛ خوب؛ نیک؛ بهتر.

۴- بیرخیزید: پرهیزید.

۵- بهیلید: بهلید؛ بگذارید.

۶- گوس: پسندید؛ پس.

۷- استاداران: ایستادگان.

۸- وی نیاز: بی نیاز.

۱۳۶ یا ایشان کبگرو یستید! بگرو یید به خدای و پیغامبر اوی و کتاب آن کفرود کرده شد ور پیغامبر اوی و کتاب آن کفرود کرده شد از پیش. کی کافر شهد به خدای و فریشتگان اوی و کتابهای اوی و پیغامبران اوی و به روز آن جهن، وی ره شد وی راهی دور. ۱۳۷ ایشان کبگرو یستند، واز کافر شدند، واز بگرو یستند، واز کافر شدند، واز بسوز و دند کافری، نیست خدای تا بیامزد ایشانرا و فی ره نماید ایشانرا راهی. ۱۳۸ میزدک بر^۱ منافقان را، بدان کایشانرا به عذابی دردمند کنار. ۱۳۹ ایشان کمی گیرند کافران را ولیانی از بیرون مومنان، ای می طلبند نزدیک ایشان عزیزی، عزیزی خدای راست همه. ۱۴۰ و فرود کرد ورشا در کتاب که ازمان اشنید آبتهای خدای، ناسپاسی کرده شهد بدان و اوسوس کرده شهد بدان، منشینید و ایشان تا درشند در حدیثی جدآن. شا^۲ نون^۳ هم چون ایشان هید. خدای بهم کنار^۴ منافقان است و کافران در دوزخ همه. ۱۴۱ ایشان می بر مردارند؟ به شا، ار بهد شا را گشادی^۵ از خدای، گهند: ای نبودیم و اشا؟ و ار بهد کافران را نیاوه^۶، گهند: ای غلبه نکردیم و ورشا و بنشردیم^۷ شا را از مومنان؟ خدای حکم کند میان شا به روز رستاخیز و نکرد خدای کافران را ور مومنان راهی. ۱۴۲ منافقان می فریو اندازند^۸ و اخدای واوی فریفتار^۹ ایشان است. ازمان ورخیزند بی نماز ورخیزند اجگه^{۱۰}ان^{۱۱}، می چشم دیدی نمایند^{۱۲} مردمان را و ایاد نکنند خدای را بی خجاره^{۱۳}. ۱۴۳ رانده گان^{۱۴} میان آن فی بی این گره... کرا وی ره کند خدای، نگندی^{۱۵} اویرا راهی. ۱۴۴ یا ایشان کبگرو یستید! مگیرید کافران را ولیانی از بیرون مومنان، ای می خواهید که کنید خدای را ورشا حجتی دیدور؟

۱۱- می چشم دیدی نمایند: خودنمایی کنند؛ می نمایند.

۱۲- خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل.

۱۳- رانده گان: گردند گان؛ سرگردانان و متحیران.

۱۴- نگندی: نیایی.

۱- میزدک بر: مژده ده.

۲- نون: آنگاه؛ هنگامی که.

۳- بهم کنار: فراهم آرند؛ گرد آورند.

۴- می بر مردارند: انتظار می برند؛ چشم می دارند.

۵- گشادی: گشایش؛ نصرت؛ ظفر.

۶- نیاوه: مصیب؛ بهره؛ درج.

۷- بنشردیم: باز نداشته.

۸- می فریو اندازند: فریب می آرند؛ حيله می کنند.

۹- فریفتار: فریبنده.

۱۰- اجگهان: به کاهلی؛ کاهلان.

ان الصانع في البراءة لا يغفل من التبادر في قده لمع تصغيره في الآلات التي انشاها واصطفا
 وان تصموا بالله ولا تصوموا معصوا لله ما اولئك مع المؤمنين وموقف بين الله
 للمؤمنين اجوا على ما ايدى الله بعد اسكن ان يتكبروا وامسروا مع الله
 ما احب اليه من كل شيء الله القوي القوي من القول الامن شمله وكل الله معكم
 علمنا ان الله لا يغير ما عدا عن موافق الله كان عقوباتنا ان
 الذين يتكفرون بالله ويريدون ان يعرفوا بغير الله ودله ويقولون نعم
 بعض ونكفر ببعض ويريدون ان يجهلوا من قال له ميلا اولئك هم الكافرون
 حقوا واعتنا الكافرون عذابا عظيما والذين آمنوا بالله ودله ولم يعرفوا
 بين امة منهم اولئك موقف ويتكبروا فيهم وكل الله عفو وادخيم
 بمالك اما الكتاب ان يقول عليه كتابنا من السما عذابا او موسى
 اذكروا ذلك وقالوا اربنا الله جبهة فاجبه نضمر الصا عهده لم يفر
 اتخذوا العمل من بعد ما جازعوا القيات ففعلوا عن ذلك واتقوا موسى
 بل طماننا ميلا ورفعا فوقهم الكور سيقا قعر وقلنا الصرا جازلوا
 الباب لهدى او قلنا لهم لا تعبوا في القيت واحدنا معهم ميتا قاعا عينا

۱۴۵ منافقان در درک فرودتر بند از آتش و نگندی^۱ ایشانرا نصرت کناری^۲. ۱۴۶
 بی ایشان که توبه کردند و نیکی کردند و دست هنگ گرفتند^۳ به خدای و خالص کردند دین
 ایشان خدای را، ایشان و اموشان بند. انوردهد^۴ خدای مومنان را مزدی بزرگ. ۱۴۷
 چکنند خدای به عذاب شما ارشکر گزارید و بگروید. هست خدای شکر پذیرفتاری دانا. ۱۴۸
 دوست ندارد خدای اشکرای^۵ به گدی^۶ از سخن، بی که ستم کرده شد. هست
 خدای اشنوای دانا. ۱۴۹ ارشکرا کنید نیکی یا پنهام کنید^۷ آن یا عفو کنید از گدی،
 خدای هست عفوکناری توانا. ۱۵۰ ایشان می کافرشد به خدای و پیغامبران اوی و
 می خواهند که جدا کنند میان خدای و پیغامبران اوی و می گهند: بگرویم به برخی و
 کافرشم به برخی و می خواهند که گیرند میان آن راهی. ۱۵۱ ایشان ایشان اند کافران
 حقا و بساختیم کافران را عذابی خوارکنار. ۱۵۲ ایشان بگرو یستند به خدای و پیغامبران
 اوی و جدا نکردند میان یکی زیشان، ایشان انوردهیم ایشانرا مرزدها ایشان. هست خدای
 آمرزیدگاری رحمت کنار. ۱۵۳ می خواهند از توا اهل کتاب کفرود آری و ریشان کتابی
 از آسمان. بختستند^۸ از موسی مهتر از آن. گفتند: بنمای بدیا خدای را اشکرا. بگرفت
 ایشان را مرگی به ستم ایشان و از بگرفتند گوساله را از پس آن. آمد بدیشان دیدورپها، عفو
 کردیم از آن و دادیم موسی را حجتی دیدور. ۱۵۴ و رداستیم زور ایشان که را به پیمان
 ایشان و گفتیم ایشانرا درشید در در سجده گرفتاران و گفتیم ایشانرا گذشتاری مکنید^۹ درشنبه
 و بستدیم از ایشان پیمانی زوش^{۱۰}.

۱- بگندی: نیایی. ۵

۲- نصرت کنار: یاری گر؛ یار.

۳- دست هنگ گرفتند: چنگ در زدند؛ دست در زدند. ۵

۴- انوردهد: زود بود که بدهد.

۵- اشکرا: آشکارا.

۶- گدی: بدی.

۷- پنهام کنید: پنهان کنید. ۵

۸- بختستند: بخواستند.

۹- گذشتاری مکنید: از اندازه مگذرد.

۱۰- زوش: غلیظ؛ درشت؛ محکم. ۵

۱۵۵ به شکستن ایشان پیمان ایشان و کافر شدن ایشان به آیت‌های خدای و کشتن ایشان پیغامبران را به جد^۱ حق و گفتن ایشان دلهای ایما در غلاف است. بل مهر کرد خدای و ران به کافری ایشان. نمی گرویند بی خجاری. ۱۵۶ و کافر شدن ایشان و گفتن ایشان و مریم دروغی بزرگ. ۱۵۷ و گفتن ایشان ایما بکشتن مسیح را، عیسی را، پسر مریم را، پیغامبر خدای را و بنکشتن او ویرا و وردار نکردند او ویرا بی مانسته کرده شد^۲ ایشانرا. ایشان که اختلاف کردند دران در گمانندی هند^۳ ازان نیست ایشانرا بدان هیچ علم بی پس روی کردن ظن را و ندانستند او ویرا بیقین. ۱۵۸ بل و رداشت او ویرا خدای بی اوی. هست خدای عزیزی درست کار. ۱۵۹ نیست از اهل کتاب تا بی بگروید بدوی پیش مرگی^۴ اوی و به روز رستاخیز بهد وریشان گواه. ۱۶۰ ستمی از ایشان که جهودی کردند، حرام کردیم وریشان پاکها حلال کرده شد ایشانرا و از زدن ایشان از ره خدای فروان^۵. ۱۶۱ و سندن ایشان گوش^۶ و از زده شدند از آن و خوردن ایشان ماهلای مردمان بیاطل و بساختیم کافران را زیشان عذابی دردمند کنار. ۱۶۲ بی فروشداران^۷ در علم از ایشان و مومنان می بگرویند بدان فروود کرده شد بی توا و بدان فروود کرده شد از پیش توا، و پهای کناران^۸ نماز و داداران^۹ زکوه و گرو یستاران به خدای و به روز آن جهن^{۱۰}. ایشان انوز دهیم ایشانرا مزدی بزرگ. ۱۶۳ ایما وحی کردیم بی توا چنان وحی کردیم بی نوح و پیغامبران از پس اوی و وحی کردیم بی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و دادیم داود را زبور. ۱۶۴ پیغامبرانی

۱- جد: تغییر؛ جز.

۲- مانسته کرده شد: مانده شد؛ مانند کرده شد.

۳- گمانندی: گمان؛ شک.

۴- مرگی: مرگ.

۵- فروان: فراوان.

۶- گوش: افزونی؛ ربا؛ سود.

۷- فروشداران: دانایان؛ استواران.

۸- پهای کناران: به پای دارندگان.

۹- داداران: دهندگان.

۱۰- آن جهن: آن جهان.

قصه کردیم ایشانرا ورتوا از پیش، و پیغامبرانی قصه نکردیم ایشانرا ورتوا. و سخن گفت خدای موسی را سخن گفتی. ^{۱۶۵} پیغامبرانی میزدک برداران^۱ و بدس برداران^۲، تا نبهد مردمانرا و رخدای حجتی پس پیغامبران. هست خدای عزیزی درست کار. ^{۱۶۶} بی خدای می گویا دهد بدان فرود کرد بی توا^۳ فرود کرد آن به علم اوی و فریشتگان می گویا دهند گوس^۴ به خدای گویا. ^{۱۶۷} ایشان کافر شدند، و از زدند از ره خدای، وی ره شدند وی راهی^۵ دور. ^{۱۶۸} ایشان که کافر شدند و ستم کردند، نیست خدای تا بیامزد ایشانرا و فی ره نماید ایشانرا راهی. ^{۱۶۹} بی راه دوزخ، جاودانگان در آن همیشه. هست آن و رخدای آسان. ^{۱۷۰} یا مردمان! آورد به شما پیغامبر به حق از خداوند شما. بگروید، گیه^۶ بهد شما را. ار کافر شید خدای راست آن در آسمانها و زمین. هست خدای دانای درست کار. ^{۱۷۱} یا هل کتاب! اوزون فرومشید^۷ در دین شما و مگوید^۸ و رخدای مگر حق. مسیح عیسی پسر مریم، پیغامبر خدای بود و سخن اوی بود او کند آن بی مریم و روحی بود از وی، بگروید به خدای و پیغامبران اوی و مگوید سه، و ازشید، گیه بهد شما را. خدای یک خدای است. پاکی او یرا، کبهد^۹ او یرا فرزندی. او یراست آن در آسمانها و آن در زمین. گوس به خدای نگه وانی^{۱۰}. ^{۱۷۲} ننگ ندارد مسیح کبهد بنده ی خدای را و فی فریشتگان نزدیک کردگان^{۱۱}. کی ننگ دارد از برستون کردن^{۱۲} اوی و بزرگ منشی کند^{۱۳}، انوز حشر کند ایشانرا بی اوی همه. ^{۱۷۳} اما ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها، بونده دهد^{۱۴} ایشانرا مزدهای ایشان و بیوزاید ایشانرا



۱۱ - نزدیک کردگان: نزدیکان.

۱۲ - برستون کردن: پرستیدن.

۱۳ - بزرگ منشی کند: گردن کشد؛ سرکشی کند.

۱۴ - بونده دهد: تمام دهد.

۱ - میزدک برداران: مزده دهندگان.

۲ - بدس برداران: بیم کنندگان.

۳ - بی توا: به تو.

۴ - گوس: بسنده؛ بس.

۵ - وی راهی: بی راهی.

۶ - گیه: به؛ بهتر؛ نیک.

۷ - اوزون فرومشید: از حد درمگذرید.

۸ - مگوید: مگوید.

۹ - کبهد: که باشد.

۱۰ - نگه وان: نگه بان.

فضل اوی. اما ایشان که تنگ داشتند و بزرگ منشی کردند^۱، عذاب کند ایشانرا، عذابی دردمند کنار و نگنند^۲ ایشانرا... بیرون خدای ولی و فی نصرت کناری ۱۷۴ یا مردمان! آمد به شما حجتی از خداوند شما و فرود کردیم... شما روشنای دیدور ۱۷۵ اما ایشان کبگرو یستند به خدای و دست هنگ گرفتند^۳ بدوی، انوز در کند^۴ ایشانرا در رحتی ازوی فضلی و ره نماید ایشانرا بی اوی راهی راست. ۱۷۶ می جواب طلبند از توا. بگه: خدای می جواب کند شما را در کلاله... مردی برمد، نیست اویرا فرزندی و اویرا خواهی تاویراست^۵ نیم آن بهیشت. اوی میراث گیرد از وی، ار نبهد اویرا فرزندی. ار بند دوا تآن دورا^۶ دو برخ زان بهیشت. ار بند برادرانی مردانی و زنانی، نر را چند نیاوهی^۷ دو ماده. می دیدور کند خدای شما را که وی ره نشید^۸. خدای بهر چیزی داناست.

سورة المائدة مائة وعشرون آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ۱ ان کبگرو یستید! وفا کنید به عهدها. حلال کرده شد شما را دهن بستان^۹ ستوران، بی آن می خوانده شهد ورشما حلال گرفتاران صید و شما عرمان. خدای حکم کند آن خواهد. ۲ یا ایشان کبگرو یستید! حلال مگیرید نشانهای [خدای و فی مایگان^{۱۰} حرام و فی قربان و فی قلاید و فی قصد کناران^{۱۱} خانه ی حرام. می طلبید فضلی از خداوند ایشان و خوشنودی. ازمان کاز احرام بیرون آید، صید کنید. نگر کسب نکند شما را دشمنای^{۱۲} قوم.....

۱- بزرگ منشی کردند: گردن کشیدند.

۱- بزرگ منشی کردند: گردن کشیدند.

۲- دشمنای: دشمنی؛ دشمن داشتن.

۲- نگنند: نیابند.

۳- دست هنگ گرفتند: دست در زدند.

۴- انوز در کند: زود بود که درآرد.

۵- تاویرا: پس اویرا.

۶- تآن دوا: پس آن دو.

۷- نیاوه: بهره؛ برخ؛ حظ.

۸- وی ره نشید: گمراه نگردید.

۹- دهن بستان: چارپایان.

۱۰- مایگان: ماء.

ور بزه و گذشتاری^۱. پرخیزید از خدای. خدای سخت عقوبت است. ﴿۳﴾ حرام کرده شد ورشما مردار و خون و گوشت خوا^۲ و آن بانگ و رداشته شد جد خدای را بدان و گلو اوشده^۳ و به عصا بزه و از بالای بیفتاده، به سرو زده^۴ و آن بخورد ددی آن کشتار کردید، و آن کشته شد و ربтан و که بخشست کنید^۵ بتیرها. آن فاسقی. امروز نومید شدند، ایشان که کافر شدند از دین شما مترسید از ایشان و ترسید از من. امروز تمام کردم شما را دین شما و تمام کردم ورشما نعمت من و بیسندیدم شما را مسلمانی را دینی. کی بیچاره کرده شهد درگرسه^۶ جد گشتار^۷ بزه^۸ را خدای آمرزید گاری رحمت کنارست. ﴿۴﴾ می پرسند ترا: چی حلال کرده شد ایشان را؟ بگه: حلال کرده... شما را پاکیا و آن بیامختید^۹ از صید کناران سگ آختاران^{۱۰} می آموزید ایشانرا زان بیامخت شما را خدای. بخورید زان واز گرفت ورشما و ایاد کنید نام خدای و آن. پرخیزید از خدای. خدای زود حساب است. ﴿۵﴾ امروز حلال کرده شد شما را پاکیا و طعام ایشان که داده شدند کتاب حلال است شما را و طعام شما حلال است ایشانرا و پاک دامنن از مومنه کان و پاک دامنن از ایشان که داده شدند کتاب از پیش شما، ازمان^{۱۱} دهید ایشانرا کاوینا ایشان، پاک دامنن جد زنا کناران و فی گرفتاران دوستانی. کی کافر شهد به گروشت^{۱۲}، توه شد^{۱۳} عمل او و اوای در آن جهن از زیان کران بهد. ﴿۶﴾ یا ایشان کبگروستید! ازمان و رخیزید^{۱۴} بی نماز بشوید روهای شما و دستهای شما.....

-
- ۱ - گذشتاری: افزونی جویی؛ از حد درگذشتن.
 - ۲ - گوشت خوا: گوشت خوک.
 - ۳ - گلو اوشده: خفه کرده.
 - ۴ - سرو زده: به شاخ زده و مرده.
 - ۵ - بخشست کنید: بخش کنید.
 - ۶ - گرسه: گرسنگی.
 - ۷ - جد گشتار: نه گراينده.
 - ۸ - بیامختید: بیاموختید.
 - ۹ - سگ آختاران: سگ بانان؛ دانايان به تعليم و شکار.
 - ۱۰ - ازمان: هنگامی که.
 - ۱۱ - گروشت: گروش؛ ایمان.
 - ۱۲ - توه شد: تباه شد.
 - ۱۳ - و رخیزید: پرخیزید.
 - ۱۴ - بیامختید: بیاموختید.

ار بید جنبان نخود^۱ را بشوید. اربید بیماران یا ورسفری، یا آمد یکی از شما از غایط، یا بمجیدید^۲ زنان را، نگنیدید^۳ آوی؟ قصد کنید خاکی پاک را، مسح کنید روهای شما و دستهای شما از آن. نمی خواهد خدای تا کند ورشما هیچ تنگی، بی می خواهد تا پاک کند شما را تا تمام کند نعمت اوی ورشما. شاید کشا شکر گزارید. ﴿۷﴾ ایاد کنید^۵ نعمت خدای ورشما و پیمان اوی که پیمان گرفت واشما بدان که گفتید: اشنیدیم^۶ و فرمان برداری کردیم. پرخیزید از خدای. خدای دانااست بدان در گورها^۷. ﴿۸﴾ یا ایشان کبگرو یستید! بید استاداران^۸ خدای را گوهان براسی. نگر کسب نکند شما را دشمنای قومی وآن که راستی نکنید، راستی کنید. آن نزدیکتر پرخیزکاری را. پرخیزید از خدای. خدای آگه است بدان می کنید. ﴿۹﴾ وعده کرد خدای ایشان را کبگرو یستند و کردند نیکها ایشانرا آمرزشتی^۹ بهد و مزدی بزرگ. ﴿۱۰﴾ ایشان کافر شدند و دروزن گرفتند^{۱۰} به آیتها ایما ایشان اباران دوزخ بند. ﴿۱۱﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ایاد کنید نعمت خدای ورشما، که اندیشه کردند قومی که دراز کنند بی شما دستها ایشان واز داشت دستها ایشان از شما. پرخیزید از خدای، و ر خدای کووستام کنند^{۱۱} مومنان. ﴿۱۲﴾ بگرفت خدای پیمان بنی اسرائیل و بفرستادیم زیشان دوازده سرهنگ^{۱۲}. گفت خدای: من واشمام، ار بیای کنید نماز و بدهید زکوه و بگرو یید به پیغامبران من و عون کنید ایشانرا و اوام دهید خدای را اوامی نیکوا، محاکم^{۱۳} از شما گستیا^{۱۴} شما و درکم شما را بوستانهای می رود از زیر آنها جویها. کی کافر شهد پس آن از شما



- ۱- نفوذ: پس خود؛ مرخود.
- ۲- بمجیدید: نزدیکی کنید؛ گرد آید.
- ۳- نگنیدید: نیابید.
- ۴- آوی: آب.
- ۵- ایاد کنید: یاد کنید.
- ۶- اشنیدیم: شنیدیم.
- ۷- گورها: سینه ها؛ دله.
- ۸- استاداران: ایستادگان.
- ۹- آمرزشتی: آمرزشی.
- ۱۰- دروزن گرفتند: به دروغ داشتند.
- ۱۱- کووستام کنند: باید توکل کنند؛ تکیه کنند.
- ۱۲- سرهنگ: سالار لشکر.
- ۱۳- محاکم: بیوشانم؛ بستم.
- ۱۴- گستیا: بدیها؛ گناهها.

ضلوا اليه بل انما انقضت مهلتهم لئلا يصروا على اقلونهم واما من يقول
 ان الله تعالى لا يهدي القوم الضالين ^{وكانوا من اهل النار} ^{وكانوا من اهل النار} ^{وكانوا من اهل النار}
 الضالون عن مواضعهم وبيوم الحساب ما اعجزوا به ولا انما انقضت مهلتهم
 فاعف عنهم وامنهم الى الله ^{عفو عن ذنوبهم} ^{وامنهم الى الله} ^{عفو عن ذنوبهم} ^{وامنهم الى الله}
 ميتا قهر قضيهم احكاما ما ذكروا ابوفا عدايتهم العباد واما انما
 الى يوم القيمة ويؤف فيه نعم الله بما كانوا يعملون ^{بما كانوا يعملون} ^{بما كانوا يعملون} ^{بما كانوا يعملون}
 جاحدا يولد من قبل ان يكونوا متكفرون ^{من قبل ان يكونوا متكفرون} ^{من قبل ان يكونوا متكفرون} ^{من قبل ان يكونوا متكفرون}
 مكفرون ^{من قبل ان يكونوا متكفرون} ^{من قبل ان يكونوا متكفرون} ^{من قبل ان يكونوا متكفرون}
 ويخرجهم من الظلمات الى النور ^{من الظلمات الى النور} ^{من الظلمات الى النور} ^{من الظلمات الى النور}
 كخبر الذي قالوا ان الله هو المسيح نزل من السماء ^{هو المسيح نزل من السماء} ^{هو المسيح نزل من السماء} ^{هو المسيح نزل من السماء}
 يملك المسيح نزل من السماء ^{هو المسيح نزل من السماء} ^{هو المسيح نزل من السماء} ^{هو المسيح نزل من السماء}
 وما ينبغي ان يكون ما ينزل الله على كل امرئ ^{ما ينزل الله على كل امرئ} ^{ما ينزل الله على كل امرئ} ^{ما ينزل الله على كل امرئ}
 انما والله واجباؤه قل الله تكبره ^{الله تكبره} ^{الله تكبره} ^{الله تكبره}
 يسما ويعبد من يخاله ملك السموات والارض ^{ملك السموات والارض} ^{ملك السموات والارض} ^{ملك السموات والارض}
 يامل الكتاب تجد الجود مولنا على قرة من الرسل ان تقولوا ما جازنا من يقول

وی ره شد از راستی ره. ﴿۱۳﴾ بشکستن ایشان پیمان ایشان، بلعنت کردیم ایشانرا و کردیم دها ایشانرا سخت شدار^۱. می گردانند سخن را از جایگاههای آن و فرموش کردند^۲ نیاوهی^۳ زان پند داده شدند بدان همیشه می وررسی ورخیاتی زیشان..... عفوکن زیشان و درگدار. خدای دوست دارد نیکوی کناران را. ﴿۱۴﴾ ازیشان که گفتند: ایما ترسان هم، بگرفتیم پیمان ایشان. فرموش کردند نیاوهی زان پند داده شدند بدان. ورانگیختم میان ایشان عداوه و دشمنای تابی روز رستاخیز. انوز آگه کند^۴ ایشانرا خدای، بدان بودند می کردند. ﴿۱۵﴾ یاهل کتاب^۵! آمد به شما پیغامبر ایما. می دیدور کند شما را ورفروانی، زان بودید می پنهام کردید^۶ از کتاب و عفو کنند از فروانی^۷. آمد به شما از خدای روشنای و کتابی دیدور. ﴿۱۶﴾ ره نماید بدان خدای کرا پس روی کند خشنودی اویرا رههای سلامت و می بیرون آرد ایشانرا از تاریکها بی روشنای به فرمان اوی و می ره نماید ایشانرا بی رهی راست. ﴿۱۷﴾ کافر شدند ایشان که گفتند: خدای اوی است مسیح، پسر مریم. بگه: کی پادشای دارد از خدای چیزی ار خواهد که هلاک کند مسیح را، پسر مریم را، و مادر اویرا و کرا در زمین همه. خدای را پادشای آسمانها و زمین و آن میان آن دوا، بیافریند آن خواهد. خدای ورهر چیزی توانا. ﴿۱۸﴾ گفتند جهودان و ترسان: ایما پسران خدای اند^۸ و دوستان اوی. بگه: چرا می عذاب کند شما را به گنهان شما؟ بل شما خلقی هید از کی بیافرید. بیامرزد کرا خواهد و عذاب کند کرا خواهد. خدای را پادشای آسمانها و زمین و آن میان آن دوا. بی اوی است شدن جای. ﴿۱۹﴾ یاهل کتاب! آمد به شما پیغامبر ایما... و... و...

۱ - سخت شدار: سخت.

۲ - فرموش کردند: فراموش کردند.

۳ - نیاوه: بهره؛ نصیب؛ حظ. ه

۴ - انوز آگه کند: زود بود که بیاگاهاند.

۵ - یاهل کتاب: یا اهل کتاب.

۶ - می پنهام کردید: پنهان می کردید. ه

۷ - فروانی: فراوانی.

۸ - ایما... اند: ما... هستیم.

بدس بری^۱. آمد به شا میزدک بری^۲ و بدس بری . خدای وره رچیژی توانا. ﴿۲۰﴾ که گفت موسی قوم او یرا: یا قوم من! ایاد کنید^۳ نعمت خدای ورشا که کرد در شا پیغامبران و کرد شا را پادشاهان^۴ و داد شا را آن نداد یکی را از جهانیان. ﴿۲۱﴾ یا قوم من! درشید در زمین پاک کرده، آن که ویجب کرده خدای شا را. واز مگردید ورپسهای شا واز گردید زیان کران. ﴿۲۲﴾ گفتند یا موسی: در آنجا قومی بزرگ منشی کناران^۵ اند؛ ایما در نشیم درآن، تا بیرون آیند از آن. اربیرون آیند از آن، ایما درشداران هند^۶. ﴿۲۳﴾ گفتند دو مرد ازیشان کمی ترسیدند کنعمت کرد خدای ورآن دوا: درشید وریشان درد، ازمان درشید درآن شا غلبه کناران بید، ورخدای وستام کنید^۷، ارهید گرو یستاران. ﴿۲۴﴾ گفتند: یا موسی ایما درنشیم درآن هرگز، چند دایم بند درآن. بشه^۸ توا و خداوند توا کازار کنید. ایما اینجا نشستاران هند. ﴿۲۵﴾ گفت: خداوند من! من پادشای ندارم بی ورنفس خود و برادر خود. جدا کن میان ایما و میان قوم فاسقان. ﴿۲۶﴾ گفت: آن حرام کرده است وریشان چهل سال هکوی می گردند^۹ در زمین. اندهمبر ورقوم فاسقان. ﴿۲۷﴾ بخوان وریشان خبر دو پسر آدم بحق، که قربان کردند قربانی. پذیرفته شد از یکی زان دوا و پذیرفته نشد از دیگر. گفت: بکشم ترا. گفت: پدیدر خدای از پرخیز کاران^{۱۰}. ﴿۲۸﴾ ار دراز کنی بی من دست توا، تا بکشی مرا، نه ام من دراز کنار^{۱۱} دست خود بی توا، تا بکشم ترا. من می ترسم از خدای خداوند جهانیان. ﴿۲۹﴾ من می خواهم که ورداری بزهی من و بزهی توا تبی^{۱۲} از ایاران آتش. آن است پاداش ستم کاران. ﴿۳۰﴾ خوش کامه شد^{۱۳} او یرا نفس اوی، در کشتن برادر اوی. بکشت او یرا؛ شد

۱۰- هکوی می گردند: سرگشته می گردند.

۱۱- پرخیز کاران: پرهیز کاران.

۱۲- دراز کنار: دراز کننده.

۱۳- تبی: تا باشی.

۱۴- خوش کامه شد: خوش کرده و مطیع گشت.

۱- بدس بر: بیم کننده ترساننده.

۲- میزدک بر: مزده دهند.

۳- ایاد کنید: یاد کنید.

۴- پادشاهان: پادشاهان.

۵- ویجب کرد: واجب کرد.

۶- بزرگ منشی کناران: گردنکشان.

۷- ایما درشداران هند: همانداخین: ما در- شوندگان ایم.

۸- وستام کنید: توکل و اعتماد کنید.

۹- نه: برو.

از زیان کران. ﴿۳۱﴾ بفرستاد خدای گراغی^۱، می کچیلید^۲ در زمین، تا بنماید او ایرا چون ببوشید عورت برادر اوی، گفت: یا وای من، ای ناتوان شدم که بودی هم چون این گراغ ببوشیدی عورت برادر خود. شد از پشیمانان. ﴿۳۲﴾ از سبب آن و بجنب کردیم ورینی اسرائیل، آن کی بکشت نفسی بجد^۳ نفسی یا توهی در زمین، گوهی^۴ بکشت مردمانرا همه. کی زنده بهیشت آنرا، گوهی زنده بهیشت مردمانرا همه. آوردند بدیشان پیغامبران ایما دیدورپها؛ واز فروانی^۵ زیشان پس آن در زمین توهی کناران^۶ اند. ﴿۳۳﴾ پاداش ایشان که می محارب شدند^۷ خدای را و پیغامبر او ویراومی روند در زمین به توهی، که کشته شدند، یا وردار کرده شدند، یا بریده شهد دستها ایشان و پایها ایشان از خلاف، یا رانده شدند از زمین. آن ایشانرا خواری بهد درین گیتی و ایشانرا در آن جهنم عذاب^۸ی بزرگ بهد. ﴿۳۴﴾ بی ایشان که توبه کردند از پیش آن که توانا شید وریشان، بدانید کخدای آمرزید گاری رحمت کنارست. ﴿۳۵﴾ یا ایشان کبگرو یستید! پهر خیزید از خدای و بطلبید بی اوی نزدیکی و جهاد. کنید در ره اوی. شاید کشا نیک بخت شید^۹. ﴿۳۶﴾ ایشان که کافر شدند، ارایشانرا بید آن در زمین همه و هم چندان و آن، تا خود را و از خرنند^{۱۰} بدان از عذاب روز رستاخیز، پذیرفته نشی^{۱۱} زیشان و ایشانرا عذاب^{۱۲}ی دردمند کنار بهد. ﴿۳۷﴾ می خواهند که بیرون آیند از آتش و نیند ایشان بیرون آمداران از آن و ایشانرا عذاب^{۱۳}ی دائم بهد. ﴿۳۸﴾ مرد دزد و زن دزد ببرید دستهای آن دوا، پاداشی بدان کسب کردند عقوبتی از خدای. خدای عزیزی درست کارست. ﴿۳۹﴾ کی توبه کند از پس ستم اوی و نیکی کند خدای توبه پذیرد

۱- گراغی: کلاغی.

۲- می کچیلید: می کاوید.

۳- بجد: جزا؛ غیر از.

۴- گوهی: گویی.

۵- فروانی: فراوانی.

۶- توهی کناران: تباهی کاران؛ گزاف کاران.

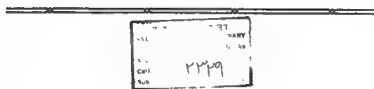
۷- می محارب شدند: جنگ می کنند.

۸- نیک بخت شید: نیک بخت شوید.

۹- وار خرنند: باز خرنند.

۱۰- پذیرفته نشی: نپذیرند.

وروی. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۴۰﴾ ای ندانی که خدای او یرا، پادشای آسمانها و زمین، عذاب کند کرا خواهد و بیامزد کرا خواهد. خدای ور هر چیزی توانا. ﴿۴۱﴾ یا پیغامبر! نگر اندهگن نکنند ترا ایشان کمی شتاو کنند^۱ در کافری از ایشان که گفتند: بگروستیم به دهنها ایشان و بنگروست دها ایشان و از ایشان کجهودی کردند نیوشیداران^۲ دروغ را، نیوشیداران قومی دیگران را. نیامدند به تواء می گردانند سخن را از پس جایگههای آن. می گهند ار داده شید این، تبگیرید^۳ آن و ارداده نشید آن، بترسید. کی خواهد خدای آزمودن اوی، پادشای نداری او یرا از خدای چیزی. ایشان ایشان اند، کنمی خواهد خدای که پاک کند دها ایشان. ایشانرا درین گیتی خواری بهد و ایشانرا در آن جهن عذابی بزرگ بهد. ﴿۴۲﴾ نیوشیداران دروغ را، خورداران^۴ رشوت را، ار آیند به تواء حکم کن میان ایشان یا روی گردان از ایشان. ار روی گردانی از ایشان، زیان نکنند ترا چیزی. ار حکم کنی، حکم کن میان ایشان براستی. خدای دوست دارد راسقی کناران^۵ را. ﴿۴۳﴾ چون می داور کنند^۶ ترا و نزدیک ایشان است توریت، در آنجا حکم خدای واز می واز گردند از پس آن و نبند ایشان مومنان. ﴿۴۴﴾ ایما فرود کردیم توریت در آنجا ره غوفی و روشنای حکم کنند بدان پیغامبران، ایشان که نرم شدند، ایشانرا کجهودی کردند^۷ و خدایان و دانشمندان بدان نگه داشتن طلبیده شدند از کتاب خدای و بودند ور آن گوهان. مترسید از مردمان بترسید ازمن. مخرید به آبتهای من بهای خجاره^۸، کی حکم نکنند بدان فرود کرد خدای، ایشان ایشان اند کافران. ﴿۴۵﴾ و عجب کردیم وریشان



۱- کمی شتاو کنند: شتاب می کنند؛ می شتابند.

۲- نیوشیداران: شنوندگان.

۳- تبگیرید: بگیرید؛ پس بگیرید.

۴- خورداران: خوردندگان.

۵- راستی کناران: داد دهندگان؛ راست کاران.

۶- می داور کنند: داور می کنند.

۷- کجهودی کردند: که جهودی کردند.

۸- خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل.

در آن نفس به نفس و چشم به چشم و بینی به بینی و گوش به گوش و دندان به دندان و جراحته‌ها قصاص‌اند. کی صدقه کند بدان، تان^۱ کفارتی اویرا. و کی حکم نکند بدان فرود کرد خدای، ایشان ایشان‌اند ستم کاران. ﴿۴۶﴾ و بگزیدیم وراثتهای ایشان عیسی را، پسر مریم را، راست کر گرفتار^۲، آن رای^۳ پیش آنست از توریت و دادیم اویرا انجیل، در آن ره نمونی و روشنای و راست کر گرفتار آن رای پیش آنست از توریت و ره نمونی و پندی پرخیز کاران را. ﴿۴۷﴾ کو حکم کنید اهل انجیل بدان فرود کرد خدای در آن کی حکم نکند، بدان فرود کرد خدای ایشان ایشان‌اند فاسقان. ﴿۴۸﴾ فرود کردیم بی توا کتاب بحق، راست کر گرفتار آن رای پیش آنست از کتاب و گویای و ران. حکم کن میان ایشان بدان فرود کرد خدای و پس روی مکن آرزوها ایشانرا زان آمد به توا از حق. هریکی را کردیم از شما شریعتی و دینی. ارخهستی^۴ خدای کردی شما را یک گره، بی تا بیازماید شما را دران داد شما را. پیشی کنید به نیکبها، بی خدای است و از آمدن شما همه. آگه کند شما را بدان بودید دران می اختلاف کردید. ﴿۴۹﴾ حکم کن میان ایشان، بدان فرود کرد خدای و پس روی مکن آرزوها ایشانرا و بترس از ایشان که بنگردانند ترا از برخی آن فرود کرد خدای بی توا. ار واز گردند بدان، می خواهد خدای که رساند بدیشان برخی گنهان ایشان و فروانی^۵ از مردمان فاسقان‌اند. ﴿۵۰﴾ ای حکم جاهلی می طلبند؟ کی نیکوتر از خدای به حکم، قومی را کمی یقین شدند^۶؟ ﴿۵۱﴾ یا ایشان کبگرو یستید! مگیرید

۱- تان = قَهَن: پس آن؛ که آن. ه

۲- راست کر گرفتار: راست دارنده.

۳- آن رای: آن را که. ه

۴- عهستی: می خواست.

۵- فروانی: فراوانی.

۶- کمی یقین شدند: بی گمان شوند.

آن بدان ایشان قومی هند خرد را کار نمی فرمایند. ﴿۵۹﴾ بگه: یا اهل کتاب! عیب نمی کنید زیرا بی آن کبگرو یستم به خدای و بدان فرود کرده شد بی ایما و بدان فرود کرده شد از پیش و گویشتر^۲ شما فاسقان اند. ﴿۶۰﴾ بگه: ای آگه کم شما را به گتر^۳ از آن پاداش نزدیک خدای. کی بلعت کرد اویرا خدای و بخشم شدور وی و کرد ازیشان کپیان و خوکان و برستون کرد^۴ دیورا. ایشان گتراند به جایگاه و وی رهتر از راستی ره. ﴿۶۱﴾ ازمان آیند به شما، گهند: بگرو یستم. و درشدند به کافری. و ایشان بیرون شدند بدان. خدای دانانتر بدان بودند می پنهام کردند^۵. ﴿۶۲﴾ گیتی فروانی را زیشان می شتاو کنند^۶ در بزه و گدشتاری^۷ و خوردن ایشان رشوت. گداست آن بودند می کردند. ﴿۶۳﴾ چراواز. نمی زنند ایشانرا خدایان و دانشمندان از گفتن ایشان بزه و خوردن ایشان رشوت؟ گداست آن بودند می کردند. ﴿۶۴﴾ گفتند جهودان: نعمت خدای واز گرفته، غل کرده باد دستها ایشان و لعنت کرده بند بدان گفتند؛ بل نعمت او ی فراخ است خزین کند^۸ چون خواهد و بیوزاید^۹ فروانی را زیشان آن فرود کرده شد بی توا از خداوند توا وی رهی و کافری. او کندیم میان ایشان عداوت و دشمنای تاب ی روز رستاخیز. هر باری وراوروزند^{۱۰} آتشی حرب را، میراند آنها خدای و می روند در زمین به توهی. خدای دوست ندارد توهی کناران را. ﴿۶۵﴾ ار اهل کتاب بگرو یستندی و پرخیزیدندی، محاکم کردی ایما^{۱۱} زیشان گسپها ایشان و در کردی ایما ایشانرا در بوستانهای نعمت. ﴿۶۶﴾ ارایشان بیای کردند ی توریت و انجیل و آن فرود کرده شد بی ایشان از خداوند ایشان، بخوردندی از زور ایشان و از زیر

۱- یا اهل کتاب: یا اهل کتاب.

۲- گویشتر: بیشتر.

۳- گتر: بدتر.

۴- برستون کرد: پرستید.

۵- می پنهام کردند: پنهان می کردند.

۶- می شتاو کنند: شتاب می کنند.

۷- گدشتاری: از حد درگذشتن؛ ستم کردن.

۸- خزین کند: هزینه کند.

۹- بیوزاید: بیفزاید.

۱۰- وراوروزند: برافروزند.

۱۱- محاکم کردی ایما: محو کردیم؛ بپوشیدیم؛ بستردیم.

از جلعوت مشغول آید متعصبه و کثرت متعصبه بر آید جلعوت یا ایها الزمود بلغ
 یا ایها الزمود بلغ ^{یا ایها الزمود بلغ} ^{یا ایها الزمود بلغ} ^{یا ایها الزمود بلغ}
 ما أول البیت من ربک وان لم تعلم فما یغف ربک لایة و الله یقصد من انما
 ان الله لا یهدی القوم الضالین قل یا اهل الکتاب اقموا علیکم ربکم یقیموا
 النور و الا یهدی ما اول البیت من ربک و لم یهدی من کثیر اقموا اول
 البیت من ربک کتبنا و کتبنا فلاناس علی القوم الضالین ان البیت امنوا
 و الذین قاتلوا الصالحین و الصالحین من امن بالله و النور الا یهدی غیر صالحا
 فلا یخوف علیهم و لا هم یخوفون لعل الله ینامق فی امثال و اذملنا البیت
 کلما یخوفهم یقول بما لا تقوی انفسهم من تقاضیه یواو فی تقاضیه یقولون
 و یحبوا الا یتکون فیهم فعموا و ضلوا فخرنا الله علیهم و یعموا یصلوا
 کثیر متعصب و الله یجیر بما یعملون لعل کثیر الذین فاقوا ان الله هو البصیر
 من غیره و قال البصیر یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ذی یجور و یستول من یقول بانه
 فله حرم الله علیه الجنة و ما و نه انما و ما فیضا من انصار لعل کثیر الذین
 قالوا ان الله ثالث ثلاثة و ما من الاله الا واحد و ان لم یستوعوا عما یقولون لیمیز
 الذین کفروا منهم عدل البیت اقل یتوبون الی الله و یستعففون و الله غفور
 رحیم

پایا ایشان. زیشان هست گرهی راستی کنار^۱، و فروانی زیشان گذاست آن می کنند.

۶۷ یا پیغامبر! برسان آن فرود کرده شد بی تو از خداوند توا. ار نکنی ترسانی^۲ پیغامهای اوی، خدای می نگه دارد ترا از مردمان. خدای ره ننماید قوم کافران را. ۶۸ بگه: یا هل کتاب! ناید^۳ ور چیزی تا بیای کنید توریت و انجیل و آن فرو کرده شد بی شما از خداوند شما. و بیوزاید فروانی را زیشان، آن فرود کرده شد بی تو از خداوند توا وی رهی و کافری. انده مبر و رقوم کافران. ۶۹ ایشان بگرو بستند و ایشان کجهدی کردند و صابیان و ترساکان کی بگروید به خدای و به روز آن جهن و کرد نیکی، فی ترس بهد و زیشان و فی ایشان انده برند. ۷۰ بگرفتم پیمان بنی اسرائیل و بفرستادم بی ایشان پیغامبرانی. هر باری آمد بدیشان پیغامبری بدان آرزوا نکرد^۴ نفسها ایشان، گرهی را دروزن گرفتند و گرهی را می بکشتند. ۷۱ پنداشتند که نبهد فتنه، کور شدند و کوت شدند^۵، و از توبه پذیرفت خدای و زیشان؛ واز کور شدند و کوت شدند فروانی زیشان. خدای بیناست بدان می کنند. ۷۲ کافر شدند ایشان که گفتند: خدای اوی است مسیح پسر مریم. گفت مسیح: یا بنی اسرائیل! برستون کنید^۶ خدای را، خداوند من و خداوند شما. آن کی شرک گیرد به خدای، حرام کرد خدای و روی گهیش^۷ و جایگه اوی آتش بهد و نبهد ستم کناران^۸ را هیچ نصرت کنارانی^۹. ۷۳ کافر شدند ایشان که گفتند که: خدای سید گر^{۱۰} سه است. نیست هیچ خدای مگر یک خدای. ار واز نشند زان می گهند، رسد بدیشان که کافر شدند، زیشان عذابی دردمند کنار^{۱۱}. ۷۴ ای توبه نکنند بی خدای و آمرزشت نخواهند^{۱۲} از وی؟ خدای آمرزید گاری

۱۱- دردمند کنار: دردناک.
۱۲- آمرزشت نخواهند: آمرزش نخواهند.

۱- راستی کنار: میانه رو و راست کردار.
۲- ترسانی: پس ترسانیده باشی.
۳- ناید: نیستید.
۴- آرزوا نکرد: آرزو نکرد.
۵- کوت شدند: کمر شدند.
۶- برستون کنید: پرستید.
۷- گهیش: بهشت.
۸- ستم کناران: ستم کنندگان.
۹- نصرت کناران: یاری گران؛ نصرت کنندگان.
۱۰- سید گر: سدیگر؛ سوم.

رحمت کنارست^۱. ۷۵ نبود مسیح، پسر مريم، بی پیغامبری. بگذشت از پیش اوی پیغامبران. و مادر اوی راست گوی بود، بودند می خوردند طعام. بنگر چون می دیدور کنیم ایشانرا نشانها؛ واز بنگر چون می گردانسته شدند. ۷۶ بگه: ای می برستون کنید^۲ از بیرون خدای آن رای؟ پادشای ندارد شا را مضرق و فی منفعتی؟ و خدای اویست اشنوای دانا. ۷۷ بگه: یاهل کتاب! اوزون فرومشید^۳ در دین شا جد حق و پس روی مکیند آرزوهای قسمی را وی ره شدند از پیش و وی ره کردند فروانی را، و وی ره شدند از راستی ره. ۷۸ لعنت کرده شدند ایشان که کافر شدند از بنی اسراییل و رزبان داود و عیسی پسر مريم، آن بدان نافرمان شدند و بودند می گذشتاری کردند^۴. ۷۹ بودند یک و دیگر را واز غی زدند از گستی^۵ کردند آن، گد است آن بودند می کردند. ۸۰ گینی^۶ فروانی را زیشان می به ولی گیرند ایشانرا که کافر شدند. گد است آن پیش کرد ایشانرا نفسا ایشان. بخشم شد خدای وریشان و در عذاب ایشان جاودانگان بند. ۸۱ ار بودند می بگرو یستندی به خدای و پیغامبر و بدان فرود کرده شد بی اوی، نگرفتندی ایشانرا ولیانی. بی فروانی زیشان فاسقان اند. ۸۲ گندی^۷ سخت مردمان به عداوت ایشانرا کبگرو یستند جهودان را و ایشان را که شرک گرفتند و گندی نزدیکتر ایشان به دوستی ایشانرا کبگرو یستند، ایشان گفتند: ایما ترسان^۸ هم^۹ آن بدان زیشان هست قسیسان و زاهدان و ایشان بزرگ منشی نکنند^{۱۰}. ۸۳ ازمان اشنند^{۱۱} آن فرود کرده شد بی پیغامبر، گینی چشمهای ایشان می ریزد از آب، زان اشنختند^{۱۲} از حق. می گهند: خداوند ایما! بگرو یستم، بنویس ایما راوا گوهان. ۸۴ چیست ایما را که نمی گرویم به خدای و آن آمد بدیا از حق؟ و می طمع داریم که در کند ایما را، خداوند ایما، واقوم نیکان. ۸۵ پاداش داد ایشانرا خدای بدان گفتند،

- ۱- رحمت کنار- زچیم.
- ۲- می گردانسته شدند: باز گردانیده می شوند.
- ۳- می برستون کنید: می پرستید.
- ۴- آن رای: آن را که.
- ۵- اوزون فرومشید: از حد درمگنرید.
- ۶- می گذشتاری کردند: از حد درمی گذشتند.
- ۷- گندی: بدی.
- ۸- گینی: می بینی.
- ۹- گندی: می یابی.
- ۱۰- ترسان: ترسایان.
- ۱۱- هم: هستم.
- ۱۲- بزرگ منشی نکنند: گردن کشی نکنند.
- ۱۳- اشنند: بشنوند.
- ۱۴- اشنختند: شناختند.

11

بوستانهای می رود از زیر آن جوها جاودانگان بسند دران. آنست پاداش نیکوی کناران^۱.
 ۸۶ ایشان که کافر شدند و دروزن گرفتند به آیتهای ایما، ایشان ایاران^۲ دوزخ بند.
 ۸۷ یا ایشان کبگرو یستید! حرام مگیرید پاکها آن حلال کرد خدای شما را و
 گذشتاری مکنید. خدای دوست ندارد گذشتاری کناران^۳ را. ۸۸ خورید زان روزی
 داد شما را خدای حلالی پاک. پرخیزید از آن خدای کشا بدوی گرو یستاران^۴ هید.
 ۸۹ بنگیرد شما را خدای بلغو در سوگندان شما، بی بگیرد شما را بدان دجک بستید^۵
 سوگندان. کفارت آن طعام دادن ده درویش از میانه تر آن می طعام دهید اهلان شما را یا
 جامه پوشیدن ایشان یا آزاد کردن گورده^۶ کی نگند^۷ به روزه داشتن سه روز. آنست
 کفارت سوگندان شما ازمان سوگند خورید. نگه دارید سوگندان شما را. چنان می دیدور
 کند خدای شما را نشانهای اوی. شاید کشا شکر گزارید. ۹۰ یا ایشان
 کبگرو یستید! می ومقامری^۸ و بتان و تیرها، شرک اند، از عمل دیواند. دورید از آن شاید
 کشا نیک بخت شید. ۹۱ می خواهد دیو که او کند میان شما عداوت و دشمنای^۹ در
 می ومقامری، واز زند شما را از ایاد کرد^{۱۰} خدای و از نماز، ای شما واز شداران^{۱۱} هید؟
 ۹۲ فرمان برداری کنید خدای را و فرمان برداری کنید پیغامبر را و بترسید. ار
 واز گردید، بدانید که ور پیغامبر ایماست رسانیدن دیدور. ۹۳ نیست وریشان
 کبگرو یستند و کردند نیکها بزه، در آن طعام خوردند ازمان که پرخیزیدند و بگرو یستند
 و کردند نیکها واز پرخیزیدند و بگرو یستند، واز پرخیزیدند و نیکوی کردند. خدای دوست
 دارد نیکوی کناران^{۱۲} را. ۹۴ یا

۱۱- واز شداران: باز ایستادگان.

۱۲- نیکوی کناران: نیکان.

۱- نیکوی کناران: نیکان.

۲- ایاران: یاران.

۳- گذشتاری کناران: از حد در گذرندگان.

۴- گرو یستاران: گرویدگان.

۵- دجک بستید: عقد بستید.

۶- گورده: برده؛ بنده.

۷- نگند: نیابد.

۸- مقامری: قمار باختن.

۹- دشمنای: زشتی؛ کینه؛ دشمنی.

۱۰- ایاد کرد: یاد کرد؛ یاد.

ایشان کبگرو یستید! می آزماید شما را خدای به چیزی از صید رسد بدان دستهای شما و نیزه های شما، تا داند خدای کرا ترسد ازوی بنایدیدی کی گذشتاری کند پس آن، او یرا عذابی دردمند کنار^۱ بید. **۹۵** یا ایشان کبگرو یستید! مکشید صید را و شما محرمان کی بکشت آن از شما قصد کناری^۲ را تپاداش^۳ هم چنان بکشت از ستوران. حکم کنند بدان دو خداوند عدل از شما قربانی رسیدار^۴ کعبه، یا کفارت طعام دادن درویشانی، یا فدای آن روزه داشتنی، تا بجشد عقوبت کاراوی. عفو کرد خدای زان بگذشت. کی دیگر بار کند، داد وازآرد خدای ازوی. خدای عزیزست، خداوند دادواز آوردن^۵. **۹۶** حلال کرده شد شما را صید دریا و طعام آن بر خورداری شما را و کاروان را و حرام کرده شد ور شما صید دست^۶، چند دایم بید^۷ بحرمان. بپر خیزید از آن خدای کی بی اوی حشر کرده شید. **۹۷** کرد خدای کعبه را خانه ی حرام را، استادن جای^۸ مردمان را و مایگان^۹ حرام و قربان و قلاید. آن تا بدانید که خدای داند آن در آسمانها و آن در زمین. خدای به هر چیزی داناست. **۹۸** بدانید که خدای سخت عقوبت است. خدای آمرزید گاری رحمت کنارست^{۱۰}. **۹۹** نیست وریغام بر بی رسانیدن. خدای داند آن می اشکرا کنید و آن می پنهام کنید. **۱۰۰** بگه: گرا گر نیند^{۱۱} پلید و پاک، ار همه شگفت کند ترا فروانی پلید. بپر خیزید از خدای یا خداوندان خردها! شاید کشا نیک بخت شید. **۱۰۱** یا ایشان کبگرو یستید! مپرسید از چیزهای ار اشکرا کرده شهد^{۱۲} شما را، انده گن کند شما را. و ار بپرسید از آن، آن هنگام کفرو شد قران، اشکرا کرده شهد شما را. عفو کرد خدای از آن. خدای آمرزید گاری بردبارست. **۱۰۲** پرسیدند آن قومی

۱۱ - گرا گر نیند: برابر نیستند.
۱۲ - اشکرا کرده شهد: آشکارا شود.

۱ - دردمند کنار: دردناک.
۲ - قصد کنار: قصد کننده.
۳ - تپاداش: پس پاداش؛ که پاداش. عقیبرا؛
۴ - رسیدار: رسیده؛ رسنده.
۵ - داد وازآوردن: انتقام؛ کینه کشیدن.
۶ - دست: دشت.
۷ - چند دایم بید = غلا قتم.
۸ - استادن جای = قیاماً.
۹ - مایگان = شهر نامه.
۱۰ - رحمت کنار = رحیم.

از پیش شما واز شدند بدان کافران. ﴿۱۰۳﴾ نکرد خدای از بحیره^۱ و فی سایه^۲ و فی وصیله^۳ و فی حام^۴ بی ایشان که کافر شدند می درحینده^۵ و رخدای دروغ و گویشته^۶ ایشان خرد را کار نمی فرمایند. ﴿۱۰۴﴾ ازمان گفته شهد ایشانرا: بیاید بی آن فرود کرد خدای و بی پیغامبر، گهشد: گوس^۷ بهد^۸ ایما را آن گندادیم^۹ و رآن پدران ایما را. ای ار همه هند پدران ایشان، ندانند چیزی و ره نبرند؟ ﴿۱۰۵﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ورشماست نفسهای شما. زیان نکنند شما را کی وی ره شهد ازمان که ره برید. بی خدای است واز آمدن شما همه. آگه کند شما را بدان بودید می کردید. ﴿۱۰۶﴾ یا ایشان کبگرو یستید! گوی میان شما، ازمان حاضر آید به یکی از شما مرگی، هنگام وصیت دو خداوند عدل از شما یا دوی دیگر از جد شما، ار شما برفتید در زمین، رسید به شما مصیبت مرگی. می واز گیرید آن دورا از پس نماز می سوگند. خورند به خدای، ار گمانند شید، نخریم بدان بهای ار همه بهد خداوند نزدیکی و پنهان نکنیم گوی خدای. ایما نون^{۱۰} از بزه کران هند. ﴿۱۰۷﴾ ار ور رسیده شهد^{۱۱} و رآن کان دوا سزاوار شدند بزهی آن دوی دیگر، بایستند به جای آن دوا از ایشان که سزاوار شده شد وریشان نخستینان. سوگند خورند به خدای گوی ایما سزاوارتر از گوی آن دوا و گذشتاری نکردیم. ایمانون از ستم کاران هند. ﴿۱۰۸﴾ آن نزدیکتر که آرند گوی ور روی آن یا تروند که رد. کرده شهد سوگندانی پس سوگندان ایشان. پرخیزید از خدای و بیشنید^{۱۲}. خدای ره ننماید قوم فاسقان را. ﴿۱۰۹﴾ آن روز بهم کند^{۱۳} خدای پیغامبران را، گهد: چی جواب کرده شدید؟ گهند^{۱۴}: علم نیست ایما را. توا توا هی^{۱۵} دانای ناپدیدها. ﴿۱۱۰﴾ که گفت خدای

۱۱- بیشنید: بشنوید؛ نبوشید.

۱۲- بهم کند: فراهم آرد؛ گرد آورد.

۱۳- گهند: گویند.

۱۴- تواهی: توهستی.

۱- بحیره: ماده شتر گوش شکافته.

۲- سایه: شتر یله کرده به نذر.

۳- وصیله: ماده شتر یا گوسفند پیوسته به برادر.

۴- حام: نری که از او ده بچه گرفته باشند.

۵- می درحینند: می بافتند؛ می بستند.

۶- گویشته: بیشتر.

۷- بهد: بُود؛ باشد.

۸- گندادیم: باقتیم.

۹- نون: آنگاه.

۱۰- ور رسیده شهد: دانسته شود؛ دیدور گردد.

یا عیسیٰ پسر مریم! ایاد کن^۱ نعمت من ورتوا، ورپدر و مادر توا. که قوی کردم ترا به جبریل پاک. می سخن گفتی مردمانرا در منجک^۲ و پیری و که بیامختم^۳ ترا کتاب و حکمت و تورات و انجیل که می درساختی از گل چون نمون^۴ مرغان به فرمان من می دمی در آن بود پریداره به فرمان من. و می گوه کردی^۵ نابینا را و پیس را به فرمان من. که می بیرون آوردی مردگان را به فرمان من. که واز داشتم بنی اسرائیل را از توا، که آوردی بدیشان دیدورپها. گفتند ایشان که کافر شدند زیشان: نیست این بی جادوی دیدور. **۱۱۱** که وحی کردم بی حواریان که: بگروید به من و پیغامبر من. گفتند: بگرو یستم و گوه باش بدان کایا مسلمانان هم^۶. **۱۱۲** که گفتند حواریان: یا عیسیٰ پسر مریم! ای تواند خداوند توا کفرود کند وریما خوانی از آسمان؟ گفت: بهر خیزید از خدای، ارهید گرو یستاران^۷. **۱۱۳** گفتند: می خواهیم کبخوریم از آن و بیارامد دها ایما و دانیم که راست گفتی ایما را ویم ورآن از گوهان. **۱۱۴** گفت عیسیٰ پسر مریم: ای خدای خداوند ایما! فرود کن وریما خوانی از آسمان، بهد ایما را عیدی، اول ایما را و آخر ایما را، و نشانی از توا و روزی ده ایما را، توا گیبه روزی داداران^۸ هی^۹. **۱۱۵** گفت خدای: من فرود کنار^{۱۰} آن هم^{۱۱} ورشما؛ کی کافر شهد^{۱۲} پس آن از شها، من عذاب کنم او یرا عذابی عذاب نکنم آن یکی را از جهانیان. **۱۱۶** که گهد خدای: یا عیسیٰ پسر مریم! ای توا گفتی مردمانرا: گیرید مرا و مادر مرا دو خدای از بیرون خدای؟ گهد: پاکی ترا. نبود مرا که گفتی آن نبود مرا حق ار بودم گفتم آن، تدانستی^{۱۳} آن



- ۱- ایاد کن: یاد کن.
- ۲- منجک: گهواره؛ گاهواره.
- ۳- بیامختم: پیاموختم.
- ۴- نمون: مانند و سان.
- ۵- پریدار: پرنده.
- ۶- می گوه کردی: به می کردی؛ به می نمودی.
- ۷- هم: هستیم.
- ۸- گرو یستاران: گرویدگان؛ مؤمنین.
- ۹- روزی داداران: روزی دهان.
- ۱۰- هی: هستی.
- ۱۱- فرود کنار: فرو فرستاده.
- ۱۲- هم: ام؛ هستیم.
- ۱۳- کافر شهد: کافر شود.
- ۱۴- تدانستی: پس دانستی؛ تادانستی.

دانی آن در ضمیر من است و ندانم آن در غیب تو. تواتوهی^۱ دانای ناپدیدها. ﴿۱۱۷﴾ نگفتم ایشانرا بی آن بفرمودی مرا بدان کبرستون کنید^۲ خدای را، خداوند من و خداوند شما و بودم و ایشان گواه چند دایم بودم^۳ دریشان. ازمان بمیرانیدی مرا، بودی تو نگه‌وان و ایشان و تو و ره‌ر چیزی گواهی. ﴿۱۱۸﴾ از عذاب کنی ایشانرا، تا ایشان بندگان توانند، و اربابم‌ری ایشانرا، تو توهی عزیز درستکار. ﴿۱۱۹﴾ گه‌د خدای: این آن روز است که منفعت کند راست گفتاران را راست گفتن ایشان. ایشانرا بوستانها بده، می رود از زیر آن جویها. جاودانگان بند در آن همیشه. خشنود شد خدای از ایشان و خشنود شدند از وی. آن است دست بردن^۴ بزرگ. ﴿۱۲۰﴾ خدای راست پادشای آسمانها و زمین و آن در آن است و اوی و ره‌ر چیزی تواناست.

سورة الانعام مائة وخمسة وستون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ سپاس آن خدای را کبیافرد آسمانها و زمین و کرد تاریکیها و روشنای. و از ایشان که کافر شدند به خداوند ایشان، می شرک گیرند. ﴿۲﴾ اوی او یست کبیافرد شما را از گل و از قضا کرد زمانی. و زمانی نام زد کرده نزدیک اوی. و از شما می گماند شید^۵. ﴿۳﴾ اوی است خدای در آسمانها و در زمین. داند نهان شما و اشکرای شما و داند آن می کسب کنید. ﴿۴﴾ نیامد بدیشان هیچ نشانی از نشانهای خداوند ایشان، یانی بودند از آن روی گردانستاران^۶. دروزن گرفتند^۷ به حق ازمان آمد بدیشان. انوز آید^۸ بدیشان خبرهای آن بودند بدان می اوسوس کردند^۹.

۱- توهی: تویی؛ توهستی.

۲- کبرستون کنید: که پیرستید.

۳- چند دایم بودم: تا بودم؛ هر چند بودم.

۴- دست بردن: رستگاری؛ پیروزی.

۵- می گماندشید: به گمان شوید.

۶- روی گردانستاران: روی گردانندگان.

۷- دروزن گرفتند: بدروغ داشتند.

۸- انوز آید: زود بیاید.

۹- می اوسوس کردند: افسوس می کردند.

۱ ای ننگرند چند هلاک کردیم از پیش ایشان از گری؟ جای کردیم ایشانرا در زمین، آن جای نکردیم شما را و بفرستادیم آسمان را وریشان گواریدار^۱ و کردیم جوها، می رفت از زیر ایشان. و هلاک کردیم ایشانرا به گنهان ایشان و وراوردیم از پس ایشان گری دیگران. ۷ ار فرود کردی ایما ورتوا کتابی در کاغدی^۲، بمجیدندی^۳ آن به دستها ایشان، گفتندی ایشان که کافر شدند: نیست این بی جادوی دیدور. ۸ گفتند: چرا فرود کرده نشد وروی فریستهی؟ ار فرود کردی ایما فریستهی قضا کرده شدی کار واز زمان داده نشدندی. ۹ ار کردی ایما اویرا فریستهی، کردی اویرا مردی و هکوی کردی ایما وریشان آن می هکوی کنند^۴. ۱۰ اوسوس کرده شدند پیغامبرانی از پیش توا. درگرفت بدیشان که اوسوس کردند زیشان، آن بودند بدان می اوسوس کردند. ۱۱ بگه: بروید در زمین، وازبنگرید، چون بود فرجام دروزن گرفتاران^۵. ۱۲ بگه: کراست آن در آسمانها و زمین؟ بگه خدای را؛ و یجب کرد^۶ ورخود رحمت، بهم کند شما را تا بی روز رستاخیر گمانندی نیست^۷ در آن. ایشان که زیان کردند ورنفسها ایشان ایشان نمی گرویند. ۱۳ اویرا آن ساکن شد در شو و روز. اوی است اشنوای^۸ دانا. ۱۴ بگه: ای جد خدای گیرم ولی، آفریدگار آسمانها و زمین؟ اوی طعام دهدو طعام- داده نشهد. بگه: من فرموده شدم کیم^۹ نخستین کی نرم شد و مباح از مشرکان. ۱۵ بگه: من می ترسم، ار نافرمان شم خداوند خود را، از عذاب روز بزرگ. ۱۶ کی بگرداند از وی آن روز، ترحت کرد^{۱۰} وروی. آن است دست بردن^{۱۱} دیدور. ۱۷ ار رساندتوا خدای دشخواری، واز کنار^{۱۲} نهد آنرا مگر اوی. و ار رسد به توا نیکی،

۱۱ - دست بردن: رستگاری؛ پیروزی.

۱۲ - واز کنار: گشاینده.

۱ - گواریدار: بارنده؛ باران ریزنده.

۲ - کاغذ: کاغذ.

۳ - بمجیدندی: می پسوند؛ می گرفتند.

۴ - می هکوی کند: شوریده می کنند.

۵ - دروزن گرفتاران: دروغ زن گیرندگان.

۶ - و یجب کرد: واجب کرد.

۷ - گمانندی: شک؛ گمان.

۸ - اشنوا: سمع: شنوا.

۹ - کیم: که باشم.

۱۰ - ترحت کرد: پس ببخشد.

اوی ور هر چیزی توانا. ﴿۱۸﴾ اوی است مقهور کنار^۱ زور بندگان اوی. اوی است درست کار آگه. ﴿۱۹﴾ بگه: ای چه چیزی مهتر به گوی؟ بگه: خدای گواه است میان من و میان شما. و وحی کرده شد بی من این قران، تا بدس برم^۲ شما را بدان و کرا برسد. ای شما می گوی دهید و ا خدای خدای دیگرست؟ بگه: گوی نمی دهم. بگه: اوی یک خدای است، من وی زارهم^۳ زان می شرک گیرید. ﴿۲۰﴾ ایشان کدادم ایشانرا کتاب، می شناسند؟ آنرا چنان می شناسند پسران ایشانرا. ایشان که زیان کردند و رنفسها ایشان، ایشان نمی گرویند. ﴿۲۱﴾ کی ستم کارتر از کی درحینه و رخدای دروغ، یا دروزن گرفت به آیتای اوی، آن نیک بخت نشند ستم کاران. ﴿۲۲﴾ آن روز حشر کنیم ایشانرا همه واز گوهم ایشانرا که شرک گرفتند: کجاست شریکان شما، ایشان کبودید می گفتید؟ ﴿۲۳﴾ واز نهید عذر آوردن ایشان بی آن که گفتند: سوگند به خدای، خداوند ایما نبودیم مشرکان. ﴿۲۴﴾ بنگر چون دروغ گفتند و رنفسها ایشان و گم شد از ایشان، آن بودند می دروغ درحیدند^۴. ﴿۲۵﴾ زیشان هست کی می نیوشد^۵ بی توا و کردیم وردها ایشان پوشستهای که درنیاوند آن و درگوشها ایشان گرانی. ارگینند^۶ هر نشانی، نگر ویند^۷ بدان. تا ازمان آیند به توا می پیکار کنند و توا می گهند ایشان که کافر شدند: نیست این بی افساهای نخستینان. ﴿۲۶﴾ ایشان می واز زنند از آن و می دور بند از آن و هلاک می کنند بی نفسها ایشان را و نمی دانند. ﴿۲۷﴾ ارگینی^۸ توا که واز گرفته شند و ر آتش، گهند: یا کاشکی ایما رد کرده شید^۹ و دروزن نگیرید به آیتها خداوند ایما و بید از مومنان. ﴿۲۸﴾ بل پدید آید ایشانرا آن بودند می پنهام کردند^{۱۱} از پیش. ار رد کرده شندی^{۱۲}، واز آیندی^{۱۳} آن رای واز زده شدند^{۱۴}.



۱- مقهور کنار: قهر کننده؛ فروشنکننده.

۲- بدس برم: بیم کنم؛ بیم دهم؛ بترسانم.

۳- وی زارهم: بی زارم.

۴- می شناسند: می شناسند.

۵- درحیدند: فرابافت.

۶- می دروغ درحیدند: دروغ می بافتند.

۷- می نیوشد: می شنود؛ نیوشه می کند.

۸- گینند: بینند.

۹- گینی: بینی.

۱۰- ایما رد کرده شید: باز گردانیده شویم.

۱- مقهور کنار: قهر کننده؛ فروشنکننده.

۲- بدس برم: بیم کنم؛ بیم دهم؛ بترسانم.

۳- وی زارهم: بی زارم.

۴- می شناسند: می شناسند.

۵- درحیدند: فرابافت.

۶- می دروغ درحیدند: دروغ می بافتند.

۷- می نیوشد: می شنود؛ نیوشه می کند.

۸- گینند: بینند.

۹- گینی: بینی.

۱۰- ایما رد کرده شید: باز گردانیده شویم.

عنهم وانهم اصابون وقالوا انهم لا يملكون ان ينفعوا انهم مشغولون ولوتبر
لهم ففعلوا على ما يفترون قال الميراث ما اوتوا بالاولاد وما قال ففعلوا العذاب
ما كنتم تكفرون فذبحوا الذين كنتم تملكون الله من اذاجاتكم القاعة
تحتهم قالوا يا امة ربنا على ما فركنا فيها ومنهم يملكون اذواذهم على جمل
للأيمان ابرؤن وما الملوكة انما الالعب وتعود والآثار المخرجة حتى للذين
يتقون افلا يعقلون فذبحوا انهم ليعذبوا الذين يقولون فانه لا يسكنون ذلك
ولكن الظالمين ياتون الله بهدؤن ولعذبكم في الدنيا والآخره فاعلموا
على ما كنتم توافون واذواذوا حتى انهم نصرنا ولا مبدل لظلمات الله ولا نورا
من نورا المؤمنين وان كان ضوؤك غلبا اعراضهم فان اشعظك ان تضييقا
والأرض لو يسلموا واليه اعدا انهم مائة ولوقنا الله لا معصية على العبد
فلا تكون من الأهلين انا يستحيب الذين يقيمون والقون فيهم الله تعالى
يرجعون وقالوا لو اقول عليه انه مني فقل ان الله قاذب على ان يقول انه ولا
اكثرهم لا يعلمون وما من اية في الأرض ولا في السموات الا امة
امثالكم لو افهموا الكتاب من فيهم يهدون والذين كفروا

از آن وایشان دروزنان بند. **۲۹** گفتند: نیست آن بی‌زندگانی ایما این گیتی و نیم ایما انگیختگان. **۳۰** ارگینی که واز گرفته شند ور خداوند ایشان، گه‌د: ای نیست این حق؟ گه‌د: بلی سوگند به خداوند ایما. گه‌د: بچشید عذاب، بدان بودید می کافر شدید. **۳۱** زیان کردند ایشان کدروزن گرفتند به پدیره آمدن^۱ خدای، تا ازمان آمد بدیشان رستاخیز ناگهان گه‌د: یا پشیمانی ایما ورآن بارخواری کردیم^۲ درآن وایشان می وردارند^۳ بزها ایشان ور پشته ایشان. بدان گد است آن می بزه کنند. **۳۲** نیست زندگانی این گیتی بی‌بازی واکاری^۴ و خانه‌ی آن جهن^۵ گیه^۶ ایشانرا که می بیرخیزند، ای خرد را کارنفرمایید؟ **۳۳** دانیم کان می انده‌گن کند ترا، آن می گه‌د ایشان. بدروغ منسوب نکنند ترا بی‌ستمکاران به آیت‌های خدای می نارای شند^۷. **۳۴** دروزن گرفته شدند^۸ پیغامبرانی از پیش توا، شکیوای کردند ورآن، دروزن گرفته شدند و دشواری نموده شدند تا آمد بدیشان نصرت ایما و بدل کنار^۹ نیست سخنان خدای را. آمد به توا از خبر فرستادگان. **۳۵** ار هست که بزرگ آمد ورتوا روی گردانستن^{۱۰} ایشان، ار توانی که بطلی سوراخی در زمین یا سردی^{۱۱} در آسمان، آری بدیشان نشانی. ار خهستی خدای، بهم کردی^{۱۲} ایشانرا ور ره‌غوفی. مباش از نادانان. **۳۶** می جواب کنند ایشان که می اشند^{۱۳}. و مردگان ورانگیرد ایشانرا خدای. واز بی‌اوی واز آورده شند. **۳۷** گفتند: چرا فرود کرده نشد وروی نشانی از خداوند اوی؟ بگه: خدای توانا ورآن کفرود کند نشانی؛ بی‌گویستر^{۱۴} ایشان نمی دانند. **۳۸** نیست هیچ موجه‌ی^{۱۵} در زمین و فی پریداری^{۱۶} که ببرد به دوبال اوی، یا فی گرهبانده همچون شها. بارخواری نکردیم^{۱۷} در کتاب هیچ چیزی. واز بی‌خداوند ایشان می حشر کرده شند^{۱۸}. **۳۹** ایشان کدروزن گرفتند

۱- پدیره آمدن: دیدار؛ رسیدن.

۲- بارخواری کردیم: سستی کردیم؛ تقصیر کردیم.

۳- می وردارند: برمی گیرند؛ برمی دارند.

۴- اکاری: بازی.

۵- آن جهن: آن جهان.

۶- گیه: به؛ بهتر؛ نیک.

۷- می نارای شند: منکر می شوند.

۸- دروزن گرفته شدند: دروغ‌زن گرفتندشان.

۹- بدل کنار: برگردانند؛ بدل کنند.

۱۰- روی گردانستن: روی گردانیدن.

۱۱- سرد: نردبان.

۱۲- بهم کردی: فراهم می کرد؛ گردمی آورد.

۱۳- می اشند: می شنود.

۱۴- گویستر: بیشتر.

۱۵- موجه‌د: چمن‌د.

۱۶- پریدار: پرنده.

۱۷- بارخواری نکردیم: سستی نکردیم؛ فرو نگذاشتیم.

۱۸- می حشر کرده شند: گرد کرده می شوند.

به آیت‌های ایما، کوتان^۱ اند و گنگان اند در تاریکها. کی خواهد خدای وی ره کند او یرا و کی خواهد کند او یرا و یراهی راست. ﴿۴۰﴾ بگه: ای چگوهید ارآید به شما عذاب خدای یا آید به شما رستاخیز؟ ای جد خدای را می خوانید؟ ارهید راست گفتاران. ﴿۴۱﴾ بل کاو یرا خوانید واز کند آن می خوانید بی او ی ارخواهد و فرموش کند آن می شرک گیرید. ﴿۴۲﴾ بفرستادم بی گرهای از پیش توا. بگرفتم ایشانرا به سختی و دشواری. شاید کایشان زاری کنند؟ ﴿۴۳﴾ چرا کامد بدیشان عذاب ایما زاری نکردند؟ بی سخت شد دلها ایشان و بیاراست ایشانرا دیو، بدان بودند می کردند. ﴿۴۴﴾ ازمان فرموش کردند آن پند داده شدند بدان، بگشادیم و ریشان درهای هر چیزی، تا ازمان رامشقی شدند^۳، بدان داده شدند بگرفتم ایشانرا ناگهان. ازمان ایشان نومیدشداران؟ ﴿۴۵﴾ بریده شد اصل قوم ایشان که ستم کردند. سپاس خدای را خداوند جهانیان را. ﴿۴۶﴾ بگه: ای چگوهید^۵ ار بگیرد خدای گوشهای شما و چشمهای شما و مهر کند وردهای شما؟ کی است خدای جد خدای آرد به شما آن؟ بنگر چون می دیدور کنیم نشانا، و از ایشان می روی گردانند. ﴿۴۷﴾ بگه: ای چگوهید ارآید به شما عذاب خدای ناگهان یا اشکرا؟ ای هلاک کرده شند بی قوم فاسقان؟ ﴿۴۸﴾ نفرستم فرستادگانرا بی میزدک برداران^۶ و بدس برداران^۷ کی بگروید و نیکی کند، فی ترس بهد و ریشان و فی ایشان انده برند. ﴿۴۹﴾ ایشان دروزن گرفتند به آیتها ایما، رسد بدیشان عذاب، بدان بودند می فاسق کردند. ﴿۵۰﴾ بگه: نمی گهم^۸ شما را نزدیک من است خزینهای^۹ خدای و ندانم غیب و نمی گهم شما را من فریسته ی^{۱۰} هم پس روی نمی کنم بی آن رای^{۱۱} می وحی کرده شهد بی من. بگه: ای گرا گریند^{۱۲} کور و بینا؟ ای

۱- کوتان: کران. ۵.

۱۱- آن رای: آن را که.

۲- زاری کنند: تضرع کنند.

۳- رامشقی شدند: شاد شدند.

۴- نومید شداران: نومیدان.

۵- چگوهید: چه گوید.

۶- میزدک برداران: مژده دهندگان.

۷- بدس برداران: ترسانندگان.

۸- نمی گهم: نمی گویم.

۹- خزینها: گنج ها.

۱۰- فریسته: فرشته.

حادث نکند؟^{۵۱} بدس بر^۲ بدان ایشانرا که می ترسند که حشر کرده شند
 بی خداوند ایشان. نیست ایشانرا از بیرون اوی ولی و فی شفاعت کناری^۳. شاید کایشان
 بپرخیزند. ^{۵۲} مران ایشانرا کمی خوانند خداوند ایشان را به بامداد و او یارگه^۴
 می خواهند پاداش اوی. نیست ورتوا از حساب ایشان هیچ چیزی و نیست از حساب توا
 وریشان هیچ چیزی. برانی ایشانرا تبی^۵ از ستم کاران. ^{۵۳} چنان بیازمودیم برخی را
 زیشان به برخی، تا گهند: این گره اند کمند نهاد^۶ خدای وریشان از میان ایما، ای نیست
 خدای دانانتر به شکر گزارداران^۷؟ ^{۵۴} ازمان آیند به تواء، ایشان که می بگرویند به
 آیتهای ایما، بگه: سلام و ر شما. و یجب کرد خداوند شما و ر خود رحمت. آن کی کند از شما
 گدی بنادانی، واز توبه کند از پس آن و نیکی کند اوی آمرزیدگاری رحمت کنارست.
^{۵۵} چنان می دیدور کنیم نشانها، تا دیدور شهد ره گنه کاران. ^{۵۶} بگه: من واز-
 زده شدم کبرستون کم^۸ ایشانرا کمی خوانید از بیرون خدای. بگه: پس روی غمی کنم
 آرزوهای شما را. وی ره شدم نون^۹ و نه ام من از ره برداران^{۱۰}. ^{۵۷} بگه: من وردیدوری
 هم از خداوند من و دروزن گرفتید بدان، نیست نزدیک من آن می شتا و نکند^{۱۱} بدان. نیست
 حکم مگر خدای را، حکم کند به حق و اوی گیه حکم کناران^{۱۲} است. ^{۵۸} بگه: ار
 نزدیک من بید^{۱۳} آن می شتا و کنسید بدان، قضا کرده شهد کارمیان من و میان شما. خدای
 دانانتر به ستم کاران. ^{۵۹} نزدیک اوی است خزینهای غیب نداند آنرا مگر اوی. و داند
 آن در دست^{۱۴} و دریا و بنیفتد هیچ برگی درخت تابنی داند آنرا و فی دانهی در تاریکهای
 زمین. فی ترن^{۱۵} و فی خشک، یابی در کتابی دیدورست. ^{۶۰} اوی اویست
 کمی میراند شما را به شو^{۱۶} و داند آن کسب کردید به روز. واز ورائگیزد شما را

-
- | | |
|---|---------------------------------|
| ۱- حادث نکند: اندیشه نکند. | ۱۱- می شتا و کید: شتاب می کنید. |
| ۲- بدس بر: برسان؛ بیم کن. | ۱۲- حکم کناران: دوری کنار. |
| ۳- شفاعت کناری: خواهشگر. | ۱۳- بید: باشید. |
| ۴- او یارگه: شبانگاه. | ۱۴- دست: دشت. |
| ۵- تبی: پس باشی. | ۱۵- ترن: تری؛ تری. |
| ۶- کمند نهاد: که منت نهاد. | ۱۶- شو: شب. |
| ۷- شکر گزارداران: شکر کناران؛ سپاسگزاران. | |
| ۸- کبرستون کم: که پیرستم. | |
| ۹- نون: در این هنگام. | |
| ۱۰- ره برداران: راه یافتگان. | |

درآن، تا قضا کند زمانی نام زد کرده. وازی اوی است واز آمدن شا. واز آگه کند شا را بدان بودید می کردید. ﴿۶۱﴾ اوی است مقهورکنار^۱ زور بندگان اوی و بفرستد ورشا نگه و انانی، تا ازمان آید به یکی از شا مرگی می میرانند او را پیغامبران ایما و ایشان بارخواری نکنند.^۲ ﴿۶۲﴾ واز رانده شند بی خدای مهر ایشان حق. بدان کاو یراست حکم و اوی زود شمارتر^۳ حساب کناران^۴ است. بگه: کی می رهند شا را از تاریکیا دست^۵ و دریا، می خوانید او را بزایدن^۶ و پنهانی^۷، ار برهانی ایما را ازین، بم از شکر گزارداران^۸. بگه: خدای برهاند شا را از آن واز هر اندهی، واز شا می شرک گیرید. بگه: اوی است توانا و رآن کبفرستد ورشا عذابی، از زور شا یا از زیر پایهای شا. یا بیامیزد شا را گرهما و بچشاند برخی را از شا سختی برخی. بنگر چون می دیدور کنیم نشانها شاید کایشان دریاوند. ﴿۶۶﴾ و دروزن گرفت بدان قوم توا و آن حق است. بگه: نام^۹ ورشا نگه وان. ﴿۶۷﴾ هر خبری را استادن جای انوز بدانند^{۱۰}. ﴿۶۸﴾ ازمان گیتی^{۱۱} ایشانرا کمی درشند در آیتها ایما، روی گردان ازیشان، تا درشند در حدیثی جد آن. ار فرموش کند واتوا دیو، منشین پس ایاد کرد واقوم ستم کاران. ﴿۶۹﴾ نیست وریشان کمی، پرخیزند از حساب ایشان هیچ چیزی بی ایادکرد شاید کایشان پرخیزند. ﴿۷۰﴾ بپیل^{۱۲} ایشانرا که گرفتند دین ایشانرا بازی واکار^{۱۳} و بفریفت ایشانرا زندگانی این گیتی و پند ده بدان که هلاک کرده شهد نفسی، بدان کسب کرد، نیست آنرا از بیرون خدای ولی و فی شفاعت کناری^{۱۴}. ار فدا کند هر فدای سنده نشهد^{۱۵} ازوی. ایشان ایشان اند که هلاک کرده شدند بدان



- ۱- مقهورکنار: فروشکننده؛ قهرکننده.
- ۲- بارخواری نکنند: افراط نکنند.
- ۳- زود شمارتر: آشتر.
- ۴- حساب کناران: شمارندگان.
- ۵- دست: دشت.
- ۶- زاریدن: زاری کردن؛ زاری.
- ۷- پنهانی: پنهانی.
- ۸- شکر گزارداران: سپاسگزاران.
- ۹- نام: نهام؛ نیستم.
- ۱۰- انوز بدانند: شرف تلقین.
- ۱۱- گیتی: می بینی.
- ۱۲- پیل: بگذار؛ دست بدان.
- ۱۳- آکار: بازی؛ باز پیچ.
- ۱۴- شفاعت کنار: خواهشگر.
- ۱۵- سنده نشهد: گرفته نشود.

کسب کردند. ایشانرا شرابی بهد از حیم و عذابی دردمند کنار^۱، بدان بودند می کافر شدند.

۷۱- بگه: ای می خوانیم از بیرون خدای آن رای منفعت نکند ایما را و مضرت نکند ایما را. و ازگردانسته شسم و پاشنکهای ایما^۲، پس آن که ره نمود ایما را خدای، چون اوی که ببرند او ایرا دیوان در زمین هکوی^۳ او ایرا ایارانی می خوانند او ایرا بی ره آی بدیما، بگه که: ره خدای آن است ره و فرموده شدیم تا نرم شیم خداوند جهانیان را. ۷۲- و که پهای کنید نماز و بهرخیزید ازوی. اوی او یست کبی اوی حشر کرده شید. ۷۳- اوی او یست که بیافرید آسمانها و زمین بحق. آن روز گهد: بیاش! ببود؟ قول اوی حق است و او ایرا پادشای آن روز که دمیده شهد درصور دانای ناپیدی و حاضری. اوی است درست کاری آگه.

۷۴- که گفت ابرهم پدر او ایرا آزر را: ای می گیری صنمان را خدایانی؟ من می گینم^۵ ترا و قوم ترا دروی رهی دیدور. ۷۵- چنان بنمودیم ابرهم را پادشای آسمانها و زمین، تا بهد از یقین شداران^۶. ۷۶- ازمان درآمسدوروی شو، دید ستاره، گفت: این است خداوند من. ازمان فرود شد، گفت: دوست ندارم فروشداران^۷ را. ۷۷- ازمان دید مه را ورامدار^۸، گفت: این است خداوند من. ازمان فرود شد، گفت: ار ره ننماید مرا خداوند من، بم از قوم وی راهان. ۷۸- ازمان دید خرشید را ورامدار، گفت: این است خداوند من، این مهر. ازمان فرود شد، گفت: یا قوم من! من وی زارهم، زان می شرک گیرید. ۷۹- من روی گرفتم^۹ روی خود او ایرا کبیافرید آسمانها و زمین پاک، و نیم من از مشرکان. ۸۰- پیکار کرد و اوای قوم اوی. گفت: ای می پیکار کنید وامن در خدای، و ره نمود مرا و غمی ترسم آن می شرک گیرید بدوی، بی آن کهخواهد^{۱۰} خداوندمن چیزی. فراخ شد خداوند من و ره چیزی به علم، ای پند نپدیرند؟



۱- دردمند کنار: در دنیا ک.

۲- پاشنکهای ایما: پاشنه های ما.

۳- هکوی: فرومانده و حیران.

۴- ببود: بیاشد حاکم.

۵- می گینم: می بینم.

۶- یقین شداران: بی گمانان.

۷- فروشداران: فروشندگان.

۸- ورامدار: برآمده.

۹- روی گرفتم: روی فرا دادم؛ روی نمودم.

۱۰- کهخواهد: که خواهد.

۸۱) چون ترسم آن شرک گرفتید و غمی ترسید شما که شرک گرفتید به خدای، آن رای فرود نکرد بدان ورشا حجتی. کدام از دو گره سزاوارتر به ایمنی، ارهید کمی دانید؟ ۸۲)

ایشان بگرو بستند و نیامیختند گرو پشت ایشان را به ستم. ایشان ایشان را بهد ایمنی و ایشان ره برداران^۲. ۸۳) آن است حجت ایما! دادیم آن ابرهم را.... اوی وردارم درجهای کی خواهیم. خداوند توا درست کاری داناست. ۸۴) دادیم او یرا اسحق و یعقوب همه را ره نمودیم و نوح را ره نمودیم از پیش و از فرزندان اوی داود را و سلیمان را و ایوب را و یوسف را و موسی را و هرون را. چنان پاداش دهیم نیکوی کناران^۳ را. ۸۵) زکریا را و یحیی را و عیسی را و الیاس را، همه از نیکان بودند. ۸۶) و اسمعیل را و یسع را و یونس را و لوط را و همه را فضل کردیم و رجحانیان. ۸۷) از پدران ایشان و فرزندان ایشان و برادران ایشان، بگزیدیم ایشانرا و ره نمودیم ایشانرا بی راهی راست. ۸۸) آن است ره خدای! ره نماید بدان کرا خواهد از بندگان اوی. ار شرک گرفتندی توه شدی زیشان آن بودند می کردند. ۸۹) ایشان ایشان اند که دادیم ایشانرا کتاب و حکم و پیغامبری، ار کافرشدن بدان این گره، و رگماریم^۴ بدان قومی را نبند بدان کافران. ۹۰) ایشان ایشان اند که ره نمود خدای بره نمودن ایشان پی بر^۵. بگه: نمی خواهم از شما و ر آن مزدی نیست اوی بی ایاد کردی^۶ جهانیان را. ۹۱) صفت نکردند خدای را چون سزای صفت کردن اوی گفتند: فرود نکرد خدای و ربشری هیچ چیزی. بگه: کی فرود کرد کتاب آن کاورد آن موسی روشنای و ره نمودن مردمانرا^۷ می کنید آنرا در کاغدهای^۸ می اشکرا کنید آن و می پنهام کنید فروانی^۹ و آخته شدید^۹ آن ندانستید



- ۱- گرو پشت: گروش؛ ایمان.
- ۲- ره برداران: راه یافتگان.
- ۳- نیکوی کناران: نیکان.
- ۴- و رگماریم: بر گماریم؛ می گماریم.
- ۵- پی بر: پی روی کن.
- ۶- ایاد کرد: یاد کرد.
- ۷- کاغدها: کاغذها.
- ۸- فروانی: فراوانی.
- ۹- آخته شدید: آموخته شدید.

شاهونی پدران شما. بگه: خدای واز بهیل^۱ ایشانرا در نابکاری^۲ ایشان می بازی کنند. این کتابی فرود کردیم آنرا بیرکه کرده، راست کر گرفتار^۳ آن رای^۴ پیش آنست تا بدس بری^۵ اصل دهها را و کرا پیرامون آنست، ایشان کمی بگرو بند بدان جهن، می بگرو بند بدان وایشان ور نمازها ایشان می نگه وانی کنند. ۹۲ کی ستم کارتر از کی درحند^۶ ور خدای دروغ، یسا گفت: وحی کرده شد بی من ووحی کرده نشد بی اوی چیزی. کی گفت: انوز فرود کم هم چنان فرود کرد خدای. ار گیتی^۷ که ستم کاران در سختیا مرگی بند و فریشتگان کشیداران^۸ دستها ایشان، بیرون کنید نفسهای شما را. امروز پاداش داده شید عذاب خواری، بدان بودید می گفتید ور خدای جد حق و بودید از آیتهای اوی می بزرگ- منشی کردید. ۹۳ آمدید بدیا تنها کان^۹، چنان بیافریدم شما را نخست بار و پیلید آن دادیم شما را گداری^{۱۰} پشتهای شما و غمی گینیم و شما شفیعان شما را ایشان که گفتید ایشان در شما شریکان اند. ببرید پیوسته ی شما و گم شد از شما آن بودید می گفتید. ۹۴ خدای شکافتار^{۱۱} دانه ی و خسته^{۱۲} می بیرون آرد زنده را از مرده و می بیرون آرد مرده را از زنده. او یست خدای، چون می گردانسته شید^{۱۳}. ۹۵ شکافتار بام است و کنار^{۱۴} شورا ساکنی^{۱۵} و خرشیدومه به حساب اند. آن است تقدیر عزیز دانا. ۹۶ اوی او یست، کرد شما را ستارگان، تاره برید بدان در تاریکیهای دشت و دریا. دیدور کردیم نشانها قومی را کمی دانند. ۹۷ اوی او یست کور آورد^{۱۶} شما را از یک نفس، استادان جای و اسپردن جای. دیدور کردیم نشانها قومی را که می دریاوند. ۹۸ اوی او یست کفرود کرد از آسمان

۱- بهیل: دست پدر.

۱- بهیل: دست پدر.

۱۲- خسته: هست.

۲- نابکاری: بیهوده گفتن.

۱۳- می گردانسته شید: برمی گردانند شمارا.

۳- راست کر گرفتار: باور دارند؛ راست دارند.

۱۴- کنار: کنده.

۴- آن رای: آن را که.

۱۵- ساکنی: آرام.

۵- بدس بری: بترسانی؛ بیم کنی.

۱۶- کور آورد: که بیافرید؛ که پدید کرد.

۶- درحند: می بافت؛ فرا بافت.

۷- گیتی: می بینی.

۸- کشیداران: گسترندگان.

۹- تنها کان: تنها؛ یگانه.

۱۰- گداری: پس؛ پشت؛ وراء.

آوی^۱. بیرون آوردیم بدان نبات هر چیزی، بیرون آوردیم از آن سوزی^۲، می بیرون آریم از آن دانه‌ی یک ور دیگر نهاده^۳ و از خرماها از کاردوهای^۴ آن سرزکهای^۵ نزدیک و بوستانهای از انگور و زیتون و انار مانسته^۶ و جد مانسته^۷ بنگریدی میوه‌ی آن ازمان^۸ بارآرد و رسیدن آن. در آن نشانها قومی را کمی بگرویند. ﴿۱۰۰﴾ کردند خدای را چنین را شریکانی و بیافرید ایشانرا و دروغ گفتند او ایرا پسران و دختران به جد علم. پاکی او ایرا و ردور است زان می صفت کنند. ﴿۱۰۱﴾ نوکننده‌ی^۹ آسمانها و زمین چون بهد او ایرا فرزندی و نبود او ایرا زنی و بیافرید هر چیزی. اوی بهر چیزی دانا. ﴿۱۰۲﴾ اوی است خدای خداوند شما. نیست خدای مگر اوی، آفریدگار هر چیزی. برستون کنید^{۱۰} او ایرا. اوی ور هر چیزی نگه‌وان است. ﴿۱۰۳﴾ درنرمد بدوی بصرها و اوی دررسد به بصرها و اوی است لطیفی آگه. ﴿۱۰۴﴾ آمد به شما حجتای^{۱۱} از خداوند شما، کی بینا شد تنفس^{۱۲} او ایرا و کی کورشهد توروی^{۱۳} است ونه‌ام من ور شما نگه‌وان. ﴿۱۰۵﴾ چنان می دیدور کنیم نشانها تا گهند بیافختی و تا دیدور کنیم آن قومی را کمی دانند. ﴿۱۰۶﴾ پس روی کن آن را وحی کرده شد بی‌توا از خداوند توا. نیست خدای مگر اوی و روی گردان از مشرکان. ﴿۱۰۷﴾ ارخهستی خدای، شرک نگر فتنندی و نکردیم ترا و ریشان نگه‌وان ونه‌ای توا و ریشان نگه‌وان. ﴿۱۰۸﴾ دژنام- مدهید^{۱۴} ایشانرا کمی خوانند از بیرون خدای. دژنام دهند خدای را دشمنای^{۱۵} بجد علم، چنان بیاراستیم هر گرگی را عمل ایشان؛ وازی خداوند ایشان است واز آمدن ایشان. آگه کند ایشانرا بدان بودند می کردند. ﴿۱۰۹﴾ سوگند خوردند به خدای سخر سوگندان ایشان، ارآید بدیشان نشانی، بگرویند بدان. بگه: نشانها نزدیک خدای است، چی دانسته- کند شما را آن ازمان آید

۱۱- حجتها: دیدورها؛ نشانها.

۱۲- تنفس: هرنفس.

۱۳- توروی- قفتلیها: پس بروی است.

۱۴- دژنام مدهید: بد مگویید.

۱۵- دشمنای: به ستم؛ به دشمنی.

۱- آوی: آب.

۲- سوزی: سبزی.

۳- یک‌ور دیگر نهاده: برهم نهاده.

۴- کاردو: شکوفه.

۵- سرزکها: شاخه‌ها؛ خوشه‌ها.

۶- مانسته: مانده.

۷- جد مانسته: نامانده.

۸- ازمان: هنگامی که؛ آنگاه که.

۹- نوکننده: نو آفریننده.

۱۰- برستون کنید: بپرستید.

فی گرو بند. ۱۱۰ می گردانیم^۱ دلها ایشان و چشمها ایشان چنان نگرو بستند بدان نخست بار و بهیلم^۲ ایشانرا در وی رهی، ایشان می هکوی شند^۳. ۱۱۱ ارایا فرود کردی بی ایشان فریشتگان و سخن گفتندی ایشانرا مردگان و حشر کردی ایما وریشان هر چیزی معاینه^۴ نبودند کبگرو بستند بی آن خواهد خدای بی گویشتره^۵ ایشان می نادانی کنند. ۱۱۲ چنان کردم هر پیغامبری را دشمنی؛ دیوان انسیان و جنیان را. می وسوسه او کند^۶ برخی ایشان بی برخی آرایشت^۷ قول فرویی^۸؛ ار خهستی خداوند توا نکردندی آن. بهیل^۹ ایشانرا و آن می دروغ در چینند^{۱۰}. ۱۱۳ تا بگردد بی آن دلها ایشان کنمی گرو بند بدان جهن تا پسندند آن و تا کسب کنند آن ایشان کسب کناران^{۱۱} اند. ۱۱۴ ای جد خدای ظلم داوری؟ اوی او یست کفرود کرد بی شما کتاب دیدور کرده؛ ایشان، که دادیم ایشانرا کتاب، می دانند کان فرود کرده از خداوند توا بحق، مباحش از گم‌امندشداران^{۱۲}. ۱۱۵ تمام شد سخن خداوند توا براستی وعدل، بدل کناران^{۱۳} نیست سخنان او پرا؛ اوی است اشنوای دانا. ۱۱۶ ارفرومان برداری کند گویشتر کرا در زمین است، می وی ره کنند ترا از ره خدای، پس روی نمی کنند بی ظن راه، ناند ایشان بی می دروغ گهند. ۱۱۷ خداوند توا اوی داناتر بکی وی ره شد از ره اوی؛ اوی داناتر به ره برادران^{۱۴}. ۱۱۸ بخورید زان ایاد کرده شد^{۱۵} نام خدای ورآن، ارهید به آیتای اوی گرو یستاران^{۱۶}. ۱۱۹ چیست شما را کنمی خورید زان ایاد کرده شد نام خدای ورآن و دیدور کرد شما را آن حرام کرد ورشما بی آن بیچاره کرده شدید بی آن و فروانی می وی ره شند به آرزوها ایشان مجد علم، خداوند توا اوی داناتر به گذشتاری کناران^{۱۷}. ۱۲۰ بهیلید اشکرای^{۱۸} بزه و پنهامی آن. ایشان



- | | |
|-----------------------------------|---|
| ۱- می گردانیم: برمی گردانیم. | ۱۱- نمسه کناران: ورزند گان. |
| ۲- بهیلم: دست بدار یم. | ۱۲- گم‌امندشداران: گم‌امندان. |
| ۳- می هکوی شند: سرگشته می شوند. * | ۱۳- بدل کتا: گرداننده. |
| ۴- معاینه: رو یاروی. | ۱۴- ره برداران: راه یافتگان. |
| ۵- گویشتر: بیشتر. * | ۱۵- ایاد کرده شد: یاد شد. |
| ۶- می وسوسه او کند: تلقین می کند. | ۱۶- گرو یستاران: مؤمن: گرو ید گان. |
| ۷- آرایشت: آرایش. | ۱۷- گذشتاری کناران: از اندازه درگذرند گان؛ از حد درگذرند گان. |
| ۸- فرو یز: فریب. | ۱۸- اشکرا: آشکارا. |
| ۹- بهیل: بگذازد؛ دست بدار. | |
| ۱۰- در چینند: فراباقت. * | |

کسب کنند بزه، انوزیاداش داده شند بدان بودند می کسب کردند. ^(۱۲۱) غورید زان ایاد کرده نشد نام خدای ورآن و آن فاسقی. دیوان می وسوسه اوکنند بی ولیان ایشان تا پیکار کنند و اشیا؛ ارفرمان برداری کنید ایشانرا، شا مشرکان بید. ^(۱۲۲) ای کی بود مرده، زنده کردیم اویرا و کردیم اویرا روشنای؛ می رود بدان در مردمان چون کی مثل اوی در تاریکیها؟ نیست بیرون آمدار^۱ از آن چنان آراسته شد کافران را، آن بودند می کردند. ^(۱۲۳) چنان کردیم در هر دهی مهتران گنه کاران^۲ آن، تا مکر کنند درآن و مکر نمی کنند بی به نفسها ایشان و نمی دانند. ^(۱۲۴) ازمان آید بدیشان نشانی، گهند: نگرویم تا داده شیم هم چنان داده شدند پیغامبران خدای؛ خدای داناتر کجا کند پیغامها اوی؛ انوزرسد بدیشان که گنه کردند خواری نزدیک خدای و عذاب سخت بدان بودند می کافر شدند. ^(۱۲۵) کی خواهد خدای که ره نماید اویرا، بگشاید گور^۳ اوی مسلمانی را؛ و کی خواهد که وی ره کند اویرا، کند گور اویرا تنگی تنگ؛ گوهی^۴ می ورشده^۵ در آسمان، چنان کند خدای پلیدی وریشان کنمی گرویند. ^(۱۲۶) این است دین خداوند توا؛ راست دیدور کردیم نشانها قومی را که می پند پذیرند^۶. ^(۱۲۷) ایشانرا بهد خانه ی سلامت نزدیک خداوند ایشان؛ اوی ولی ایشان است بدان بودند می کردند. ^(۱۲۸) آن روز حشر کنیم ایشانرا همه یا گره جنیان! فروان وی ره کردید از انسیان و گهند ولیان ایشان از انسیان: خداوند ایما! برخوردار گرفت^۷ برخی ایما به برخی و رسیدیم به زمان ایما، آن که زمان کردی ایما را، گهد: آتش جایگه شا؛ جاودانگان بید درآن، بی آن خواهد خدای؛ خداوند توا درست کاری داناست. ^(۱۲۹) چنان ورگماریم^۸ برخی ستم کاران را وربرخی بدان

۱- بیرون آمدار: بیرون آینده.

۲- گنه کاران = مجرمین.

۳- گور: سینه؛ دل. •

۴- گوهی: گویی.

۵- می ورشده: برمی شود.

۶- می پند پذیرند: پند می گیرند.

۷- برخوردار گرفت: بهره مند شد.

۸- ورگماریم: برگماریم.

بودند می کسب کردند. ﴿۱۳۰﴾ یا گره جنیان وانسیان! ای نیامد به شما پیغامبرانی از شما؟ می قصه کردند ورشما آیتای من و می بدس بردند^۱ شما را، پذیره آمدن^۲ روز شما این؛ گهنگد گوی دادیم ورنفهای ایما، وبفریفت ایشانرا زندگانی این گیتی و گوی دهند ورنفها ایشان؛ ایشان بودند کافران. ﴿۱۳۱﴾ آن آنست که نیست خداوند توا هلاک کنار^۳ دهها به ستمی و اهل آن بارخوران^۴. ﴿۱۳۲﴾ هریکی را درجها زان کردند؛ نیست خداوند توا بارخور زان می کنند. ﴿۱۳۳﴾ خداوند تواوی نیاز^۵ ست خداوند رحمت؛ بارخواهد بیردشمارا و خلیفت کسند از پس شما آن خواهد چنان ور آورد شما را از فرزندان قومی دیگرانی. ﴿۱۳۴﴾ آن می وعده کرده شید^۶، آمدار^۷ ست و نیید^۸ شما پیشی کناران^۹. ﴿۱۳۵﴾ بگه: یا قوم من! کارکنید ورجایگه شما، من کارکنار^{۱۰} هم، انوز بدانید کی یداویرا فرجام خانه، آن نیک بخت نشند^{۱۱} ستم کاران. ﴿۱۳۶﴾ کردند خدای را زان بیافرید از کشته و ستوران نیاوهی^{۱۲}. گفتند: این خدای را به گفتن ایشان و این شریکان ایما را. آن هست شریکان ایشانرا نرسد بی خدای و آن هست خدای تان رسد بی شریکان ایشان. گد است آن می حکم کنند. ﴿۱۳۷﴾ چنان بیاراست فروانی را از مشرکان، کشتن فرزندان شریکان ایشانرا، تا هلاک کنند ایشانرا و تا هکوی کنند^{۱۳} وریشان دین ایشان، ارخهستی خدای، نکردندی آن. بهیل ایشانرا و آن می دروغ درحینند^{۱۴}. ﴿۱۳۸﴾ گفتند: این ستورانی و کشتهی حرام اند. غخورد آنرا بی کی خواهیم به گفتن ایشان و ستورانی حرام کرده شد پشتهای آن و ستورانی ایاد نکنند نام خدای وآن دروغ درحیندنی وروی. انوز پاداش دهد^{۱۵} ایشانرا بدان بودند می دروغ درحیند. ﴿۱۳۹﴾ گفتند: آن در شکنهای^{۱۶} این ستوران است



۱۱- نیک بخت نشند: رستگار نگردند.

۱۲- نیاوه: بهره؛ برخ؛ نصیب.

۱۳- تاهکوی کنند: تاشور بده کنند.

۱۴- می دروغ درحینند: دروغ می یافند.

۱۵- انوز پاداش دهد: زودا که جزا دهد.

۱۶- شکنب: شکم.

۱- می بدس بردند: بیم می نمودند؛ بیم دادند.

۲- پذیره آمدن: رسیدن؛ دیدار.

۳- هلاک کنار: هلاک کننده.

۴- بارخوران: ناآگاهان؛ بی خبران.

۵- وی نیاز: بی نیاز.

۶- می وعده کرده شید: شما را وعده می کنند.

۷- آمدار: آمدنی.

۸- نیید: نه ایید؛ نیستید.

۹- پیشی کناران: عاجز کنندگان؛ درگنزدگان.

۱۰- کارکنار: کارکننده.

خالص نران ایما را و حرام کرده و رانبازان ایما ارهید مردار^۱ ایشان درآن شریکان اند. انوز پاداش دهد ایشانرا به صفت کردن ایشان. اوی درست کاری داناست. **۱۴۰** زیان کردند ایشان که بکشتند فرزندان ایشانرا وی خردی^۲ بجد علم و حرام کردند آن روزی داد ایشانرا خدای دروغ درحیندن^۳ و رخدای. وی ره شدند و نبودند ره برداران^۴. اوی او یست کورآورد بوستانهای ماسیابسته^۵ و جد ماسیابسته^۶ و خرما و کشته، مختلف بارآن، و زیتون و انار مانسته^۷ و جدمانسته. بخورید از میوهی آن ازمان بارآرد و بدهید حق آن روز پیمودن آن و توهی مکنید. اوی دوست ندارد توهی کناران^۸ را. **۱۴۱** از ستوران باریان^۹ و خوردان^{۱۰}، بخورید زان روزی داد شما را خدای و پس روی مکنید گامهای دیورا. اوی شما را دشمنی دیدور^{۱۱} است. **۱۴۲** هشت ازن^{۱۲}، از میشان دوا^{۱۳} و از بزبان دوا، بگه: ای دو نر حرام کرد یا دوماده، یا آن ورپوشید^{۱۴} و رآن رجهای دوماده؟ آگه کنید مرا به علم، ارهید راست گفتاران^{۱۵}. **۱۴۳** و از وشران دوا و از گاوآن دوا. بگه: ای دو نر حرام کرد یا دو ماده، یا آن ورپوشید و رآن رجهای دوماده، یا بودید حاضرآمداران^{۱۶} که وصیت کرد شما را خدای بدین؟ کی ستم کارتر از کی درحیندن^{۱۷} و رخدای دروغی تا وی ره کند مردمانرا بجد علم. خدای رهنماید قوم ستم کاران را. **۱۴۴** بگه: نمی گندم^{۱۸} درآن وحی کرده شد بی من حرام کرده و ر خورداری^{۱۹} کیخورد آن بی آن کهد^{۲۰} مردار یا خونی ریخته یا گوشتی خوا^{۲۱}، تان پلیدی یا فاسقی بانگ و رداشته شد جد^{۲۲} خدای را بدان



- | | |
|--|--------------------------------|
| ۱- مردار: مرده. | ۱۲- ازن: گونه؛ جفت. |
| ۲- وی خردی: بنادانی. | ۱۳- دوا: دو. |
| ۳- دروغ درحیندن: دروغ بافتن. | ۱۴- ورپوشید: دربر گرفت. |
| ۴- ره برداران: راه یافتگان. | ۱۵- راست گفتاران: راست گویان. |
| ۵- ماسیابسته = مغزوبات: دار بست و چفته بسته. | ۱۶- حاضرآمداران: گواهان. |
| ۶- جد ماسیابسته = غیر مغزوبات. | ۱۷- درحیندن: بیافند؛ فرا یافت. |
| ۷- مانسته: مانده؛ هم رنگ؛ شبیه. | ۱۸- نمی گندم: نمی یابم. |
| ۸- توهی کاران: گزاف کاران؛ تباه کاران. | ۱۹- خوردار: خورنده. |
| ۹- باریان: بارکشندگان. | ۲۰- کهد: که بود؛ که باشد. |
| ۱۰- خوردان: خوردان. | ۲۱- خوا: خوگ. |
| ۱۱- دیدور: آشکارا؛ پدیدار. | ۲۲- جد: جز؛ غیر. |

کی بیچاره کرده شهد جدگشتاری کناری^۱ و فی ورحد گشتاری^۲ خداوند توا
 آمرزیدگاری رحمت کنارست^۳. **۱۶۶** وریشان کجهودی کردند، حرام کردیم هر خداوند
 جنگلی^۴ و از گاوان و گوسبندان حرام کردیم وریشان پههای^۵ آن دوا^۶ بی آن ورداشت پشتهای
 آن دوا، یا چسرب رودپها^۷، یا آن بیامیخت به استخوانی..... ایما
 راست گفتاران^۸ اند. **۱۶۷** اردروزن گیرند ترا، بگه: خداوند شما خداوند رحمتی فراخ
 است، و رد کرده نشهد عذاب او از قوم گنه کاران. **۱۶۸** انوز می گهند ایشان که
 شرک گرفتند: ارخهستی خدای شرک نگرقتی ایما و نی پدران ایما و حرام نکردی ایما هیچ
 چیزی، چنان دروزن گرفتند ایشان کاز پیش ایشان بودند، تا بچشیدند عذاب ایما. بگه: ای
 هست نزدیک شما هیچ علمی؟ بیرون آردان ایما را. پس روی نمی کنید بی ظن راو ناید شما
 بی می دروغ گوئید. **۱۶۹** بگه: خدای را حجت رسیدار^۹ ارخهستی ره نمودی شما را همه.
۱۷۰ بگه: بیارید گوهان شما را. ایشان می گوای دهند که خدای حرام کرد این.
 ارگوای دهند، گواي مده و ایشان و پس روی مکن آرزوها ایشان را کدروزن گرفتند به آبتها
 ایما و ایشان کنمی گرویند بدان جهن، ایشان به خداوند ایشان می شرک گیرند. **۱۷۱**
 بگه: بیایید تا بخوانم آن حرام کرد خداوند شما ورشها: شرک مگیرید بدوی چیزی واپدر و
 مادر نیکوی کردن و مکشید فرزندان شما را از درویشی، ایما روزی دهیم شما را و ایشانرا و
 نزدیک مشید به فاحشپها، آن اشکرا شد از آن و آن پنهام شد و مکشید آن نفس را که حرام کرد
 خدای بی بحق آن. وصیت کرد شما را بدان شاید کشا خرد را کار فرماید. **۱۷۲** و
 نزدیک مشید به مال یتیم بی بدان آن نیکوتر تا رسد به قوت اوی. وفا کنید به پیمان و ترازو^{۱۰}
 براستی، ورنهم^{۱۱} ورنفسی بی به توان آن. ازمان گوئید

۱- گدشتاری کنار: متمم کننده؛ سرکش.

۲- ورحد گدشتار: از حد گذرنده.

۳- رحمت کنار: رحیم.

۴- جنگل: سم پا که شکافته نباشد. ●

۵- پهها: پیه ها.

۶- آن دوا: آن دو.

۷- چرب رودپها: رود گانها. ●

۸- راست گفتاران: راست گویان.

۹- رسیدار: تمام رسیده.

۱۰- ترازو: ترازو.

۱۱- ورنهم: درنخواهیم؛ تکلیف نمی کنیم.

راست گوهید ارمه بهد خداوند نزدیکی. و به عهد خدای وفا کنید، آن وصیت کرد شما را بدان. شاید کشا پند پذیرید. **۱۵۳** این است دین من راست! پس روی کنید آنرا و پس روی مکنید رهها را بپراکند شما را از ره اوی. آن وصیت کرد شما را بدان، شاید کشا بپرخیزید. **۱۵۴** واز دادیم موسی را کتاب تمام ورآن آن نیکوتر و دیدور کردن هر چیزی را و ره غوفی و رحمتی. شاید کایشان به پذیره آمدن خداوند ایشان می بگرویند. **۱۵۵** این کتابی فرود کردیم آنرا ببر که کرده. پس روی کنید آنرا و بپرخیزید. شاید کشا رحمت کرده شید. **۱۵۶** که نگوهید که: فرود کرده شد کتاب و ردوگره از پیش ایما و بودیم از خواندن ایشان بارخواران^۱. **۱۵۷** یا نگوهید: ار ایما فرود کرده شدی و رما کتاب، بودی ایما ره نمودارتر از ایشان. آمد به شما دیدوری از خداوند شما و ره غوفی و رحمتی، کی ستم کارتر از کی در وزن گرفت به آیتهای خدای و روی گردانست از آن. انوز پاداش دهیم ایشانرا کمی روی. گردانند از آیتها ایما، گندی عذاب بدان بودند می روی گردانستند. **۱۵۸** بر مری دارند^۲ بی آن که آید بدیشان فریشتگان، یا آید فرمان خداوند توا، یا آید برخی نشانهای خداوند توا. آن روز آید برخی نشانهای خداوند توا، منفعت نکند نفسی را گرویش^۳ آن نبود بگرویش از پیش یا کسب کرد در گرویش آن نیکی. بگه: بر مر گیرید^۴ ایما بر مر گرفتاران انده. **۱۵۹** ایشان بپراکنند دین ایشان و بودند گرهما نه ای زیشان در چیزی. کار ایشان بی خدای است، واز آگه کند ایشانرا، بدان بودند می کردند. **۱۶۰** کی آرد نیکی، او یرا ده چندان و کی آرد گستی^۵، پاداش داده نشهد^۶ بی هم چنان و ایشان ستم کرده نشند. **۱۶۱** بگه: من ره نمود مرا خداوند من بی راهی راست، دینی راست،

۱- بارخواران: ناآگاهان؛ بی خبران. •

۲- بر مری دارند: چشم می دارند. •

۳- گرویش: گروش؛ ایمان. •

۴- بر مر گیرید: چشم دارید. •

۵- ایما... الله: ما... ایم. •

۶- گستی: بدی. •

۷- پاداش داده نشهد: پاداش ندهند او را. •

۸- ستم کرده نشند: بر آنها ستم نشود. •

دین ابرهیم پاک و نبود از مشرکان. ﴿۱۶۲﴾ بگه: نماز من و گوسبند کشانی^۱ من و زندگانی من و مرگی^۲ من، خدای را خداوند جهانیان را. ﴿۱۶۳﴾ شریک نیست او یرا و بدان فرموده شدم و من نخستین نرم شداران^۳ ام. بگه: ای جد خدای طلب خدای؟ اوای خداوند هر چیزی..... و بزه ورنندارد بزه ورداشتار^۴ بزه ی دیگری، واز بی من است واز آمدن شما. آگه کنم شما را بدان بودید درآن می اختلاف کردید. ﴿۱۶۵﴾ اوای او یست کرد شما را خلیفتان زمین و ورداشت برخی را از شما زور برخی درجها تا بیازماید شما را، درآن داد شما را. خداوند توا زود عقوبت است و اوای آمرزیدگاری رحمت کناره ست.

سورة الاعراف مائتان و ست آيات

مکته

بنام خدای روزی دادار^۱ رحمت کنار. ﴿۱﴾ سوگند به الف و لام و میم و صاد. ﴿۲﴾ کتابی فرود کرده شد بی توا^۲. مباش در گور^۳ توا تنگی از وی تا بدس برده شی^۴ بدان، و ایاد کردی مومنان را. ﴿۳﴾ پس روی کنید آن رای فرود کرده شد بی شما از خداوند شما و پس روی مکنید از بیرون اوای ولیانی را، خجاره^۵ می پند پذیرید. ﴿۴﴾ چند ازدهی هلاک کردم آنرا. آمد بدان عذاب ایما به شو، ایشان خواب نیم روزان کناران^۶. ﴿۵﴾ نبود خواندن ایشان که آمد بدیشان عذاب ایما، بی آن که گفتند: ایما بودیم ستم کاران. ﴿۶﴾ پیرسیم ایشانرا کفرستاده شدند بی ایشان و پیرسیم فرستادگانرا. ﴿۷﴾ قصه کنیم^۷ و ریشان به علم و نبودیم غایب شداران^۸. ﴿۸﴾ سنجیدن آن روز حق را بهد^۹. کی گران شهد^{۱۰} ترازوهای اوای، ایشان ایشان اند نیک بخت شداران^{۱۱}. ﴿۹﴾ کی سبک شهد ترازوهای اوای، ایشان ایشان اند که زیان کردند و زرفسها ایشان، بدان بودند به آیتای ایما می نارای شدند^{۱۲}. ﴿۱۰﴾ جای کردیم شما را در زمین

- ۱- گوسبند کشان: گوسبند کشی.
- ۲- مرگی: مرگ.
- ۳- نرم شداران: گردن نهادگان؛ گردن دادگان.
- ۴- بزه ورداشتار: بزه مند.
- ۵- رحمت کنار: رحیم.
- ۶- روزی دادار: رحمن.
- ۷- بی توا: به تو.
- ۸- گور: سینه.
- ۹- بدس برده شی: بیم کنی؛ بیم دهی.
- ۱۰- خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل.
- ۱۱- نیم روزان کناران: خفتگان نیمروز.
- ۱۲- قصه کنیم: برگویم؛ خوانیم.
- ۱۳- غایب شداران: غایبان.
- ۱۴- بهد: بود؛ باشد.
- ۱۵- گران شهد: گران شود.
- ۱۶- نیک بخت شداران: نیک بختان؛ رستگاران.
- ۱۷- می نارای شدند: کافر می شدند؛ ستم می کردند.

و کردیم شما را در آن زیستگاه^۱، خجاره^۲ می شکر گزارید. ﴿۱۱﴾ بیافریدیم شما را و از بنگاشتیم شما را، و از گفتیم فریشتگان را: سجده گیرید آدم را. سجده گرفتند مگر ابلیس، نبود از سجده گرفتاران^۳. ﴿۱۲﴾ گفت: چی بیشرد^۴ ترا که سجده نگرفتی کفرمودم ترا؟ گفت: من گوه^۵ ام از وی، بیافریدی مرا از آتش و بیافریدی او را از گل. ﴿۱۳﴾ گفت: فرود شه، از آن نهد ترا که بزرگ منشی کنی در آن. بیرون شه توا از خواران^۶ هی. ﴿۱۴﴾ گفت: زمان ده مرا تا بی آن روز کانگیخته شند^۷. ﴿۱۵﴾ گفت: توا از زمان دادگان^۸ هی. ﴿۱۶﴾ گفت: بدان وی ره کردی مرا، بنشین ایشانرا و ره توا راست. ﴿۱۷﴾ و از آیم بدیشان از پیش ایشان و از پس ایشان و از راست دست ایشان و از چپ دست ایشان و نگندی^۹ گویشتر^{۱۰} ایشانرا شکر گزارداران^{۱۱}. ﴿۱۸﴾ گفت: بیرون شه از آن بهر سده^{۱۲} دور کرده^{۱۳}، کرا پس روی کند ترا از ایشان، پرکنم دوزخ را از شما هم. ﴿۱۹﴾ یادم! ساکن شه^{۱۴} توا و انباز توا در بوستان. بخورید از کجا خواهید و نزدیک مشید بدین درخت تبی^{۱۵} از ستم کاران. ﴿۲۰﴾ و سوسه او کند آن دو را دیوتا بنماید آن دورا آن پوشیده شد از آن دوا از عورت های آن دوا و گفت: و از نزد^{۱۶} شما دورا خداوند شما دو ازین درخت بی آن که بید دو فریسته یا بید از جاودانه شداران^{۱۷}. ﴿۲۱﴾ سوگند خورد آن دورا: من شما دورا از نصیحت کناران^{۱۸} هم. ﴿۲۲﴾ فرود هشت^{۱۹} آن دورا به فریو^{۲۰}. ازمان بچشیدند درخت، پدید آمد آن دورا عورت های آن دوا و دراستادند^{۲۱} می ورنه اند و رآن دوا از برگ درختان و بخواند آن دورا خداوند آن دوا: ای واز نزد شما دورا از آن درخت و نگفتم شما دورا که دیو شما دو را دشمنی دیدورست؟ ﴿۲۳﴾ گفتند: خداوند ایما! ستم کردیم و رنفسها ایما، ار بنیامرزی ایما را

۱۲ - بهر سده ی (۴)؛ نکو هیله. - هذ نمأه.

۱۳ - دور کرده: رانده؛ خوار شده.

۱۴ - ساکن شه: آرام گیر.

۱۵ - تبی: تاباشی.

۱۶ - واز نزد: باز نداشت.

۱۷ - جاودانه شداران: جاودانان.

۱۸ - نصیحت کناران: پند دهندگان.

۱۹ - فرود هشت: اندرافکند؛ فرود آورد.

۲۰ - فریو: فریب.

۲۱ - دراستادند: آغاز کردند.

۱ - زیستگاه: روزی ها.

۲ - خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل.

۳ - سجده گرفتاران: سجده کنان.

۴ - بیشرد: بازداشت.

۵ - گوه ام: ستم.

۶ - خواران: کوچکان؛ ذلیلان.

۷ - کانگیخته شند: که برانگیخته شوند.

۸ - زمان دادگان: مهلت یافتگان.

۹ - نگندی: نیایی.

۱۰ - گویشتر: بیشتر.

۱۱ - شکر گزارداران: سپاس گزاران.

و رحمت نکستی و رعیاء، بیم از زیان کران^۱. ﴿۲۹﴾ گفت: فرود شید^۲. برخی از شما برخی را دشمن است و شما را در زمین استادن جای و برخورداری^۳ تا بی هنگام. ﴿۳۰﴾ گفت: در آن می زبید و در آن می میرید و زان می بیرون آورده شید. ﴿۳۱﴾ یا فرزندان آدم! فرود کردیم و شما لباسی، می پوشد عورت های شما و لباسی و لباس پر خیز کاری^۴ آن گیه، آن از نشان های خدای است. شاید کایشان پند پذیرند. ﴿۳۲﴾ یا فرزندان آدم! نگر درفته نیوکند^۵ شما را دیو چنان بیرون آورد پدر و مادر شما از بوستان. می بیرون کرد از آن دوا لباس آن دوا، تا بنماید آن دو را عورت های آن دوا. اوی می نماید شما اوی و گره اوی، از کجا نمی گینید^۶ ایشانرا. ایما کردیم دیوان را ولیانی ایشانرا که نمی گرویند. ﴿۳۳﴾ ازمان^۷ کنند فاحشی، گهند: گندادیم^۸ و رآن پدران ایما را، خدای فرمود ایما را بدان. بگه: خدای نمی فرماید به فاحشی. ای می گوید و خدای آن ندانید؟ ﴿۳۴﴾ بگه: فرمود خداوند من برستی و باستانید^۹ رویای شما نزدیک هر مزگتی^{۱۰} و بخوانید او یرا یکتا کناران^{۱۱}. او یرا دین، چنان نخست بار بیافرید شما را، و از آید. ﴿۳۵﴾ گرهی را ره نمود و گرهی را و عجب شد^{۱۲} و ریشان وی راهی. ایشان گرفتند دیوان را ولیانی از بیرون خدای. و می پندارند کایشان ره برداران^{۱۳} اند. ﴿۳۶﴾ یا فرزندان آدم! بگیرید آرایش^{۱۴} شما نزدیک هر مزگتی و بخورید و بشمید^{۱۵} و توهی مکنید. اوی دوست ندارد توهی کناران^{۱۶} را. ﴿۳۷﴾ بگه: کی حرام کرد آرایش خدای، آن کیرون آورد بندگان او یرا و پاکها از روزی، بگه: آن ایشانرا کبگرو یستند در زندگانی این گیتی خالص به روز رستاخیز، چنان می دیدور کنیم^{۱۷} نشانها قومی را کمی دانند. ﴿۳۸﴾ بگه: حرام کرد خداوند من

- ۱- زیان کران: زیان کاران.
- ۲- فرود شید: فرو روید.
- ۳- برخورداری: متاع.
- ۴- پر خیز کاری: پرهیز کاری.
- ۵- نگر درفته نیوکند: مبادا درفته افکند.
- ۶- نمی گینید: نمی بینید.
- ۷- ازمان: آنگاه، هنگامی که.
- ۸- گندادیم: یافتیم.
- ۹- باستانید: راست دارید.
- ۱۰- مزگت: مسجد.
- ۱۱- یکتا کناران = مخلصین: یک رو بگان؛ خاص مکنندگان.
- ۱۲- و عجب شد: واجب شد.
- ۱۳- ره برداران: راه یافتگان.
- ۱۴- آرایش: آرایش.
- ۱۵- بشمید: بنوشید؛ بازخورید؛ بیاشامید.
- ۱۶- توهی کناران: گزاف کناران؛ اسراف کنندگان.
- ۱۷- می دیدور کنیم: پدید می کنیم؛ جدا می کنیم.

الْعَوَاجِزَ فَاتَّخِذْنَهُنَّ أَهْلًا مِمَّنْ تَبْغُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا بَعْدَ الْبَلَاءِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ
 وَيَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كِبَرُ الْعِلْمِ وَلَا الْمَالُ وَلَا يَنْفَعُهُمْ إِذَا رَأَوْا الضَّيْقَ مِنْ أَفْئِدَتِهِمْ أَنَّ لَهُمْ ذُرِّيَّتًا مُبْرَأَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّهُمْ كَانُوا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
 لَا يَصْطَرِّفُونَ شَيْئًا وَهُمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكُونُوا لَكُمْ رُسُلًا فَذَكَرْتُمْ وَلَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَلِئَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ وَلَا تَقْرَبُوا
 يَابِقًا وَأَمْتًا كَثِيرًا أَعْمَى الْأُولَى أَخَذَ الْأَخْيَارَ مِنْ بَيْنِ أَصْحَابِ الْوَدَّاعِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ
 مَقَرٌّ يَنْقُصُونَ عَلَى اللَّهِ كَيْدًا وَأَكْتَبَ بَيِّنَاتٍ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تِصَاصٌ مِنَ الْكِتَابِ
 حَقٌّ إِذْ جَاءَ الْأَنْبِيَاءُ بِآيَاتِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا كُنُوزُ بَعْدَ بَعْدٍ مِنْ رَبِّهِمْ قَالُوا قَدْ أَتَيْنَاهُمْ
 غَنَاءً وَمِنْهُمْ مَن يَخُصُّهُمْ أَوْ يَكْفُرُ بِهِمْ فَإِذَا حُلُوا قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مِنْكُمْ مِمَّنْ يَنْقُصُونَ فَجَاءَهُمْ
 مِنَ الْقُرْآنِ نُزُلٌ وَبَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ وَأَوَّلُ قُتْلٍ هَاجِرٍ فَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
 مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَلِيبٌ
 مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْوَدَّاعِ الْأُولَى أَخَذَ الْأَخْيَارَ مِنْ بَيْنِ أَصْحَابِ الْوَدَّاعِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ
 مَقَرٌّ يَنْقُصُونَ عَلَى اللَّهِ كَيْدًا وَأَكْتَبَ بَيِّنَاتٍ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تِصَاصٌ مِنَ الْكِتَابِ
 حَقٌّ إِذْ جَاءَ الْأَنْبِيَاءُ بِآيَاتِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا كُنُوزُ بَعْدَ بَعْدٍ مِنْ رَبِّهِمْ قَالُوا قَدْ أَتَيْنَاهُمْ
 غَنَاءً وَمِنْهُمْ مَن يَخُصُّهُمْ أَوْ يَكْفُرُ بِهِمْ فَإِذَا حُلُوا قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مِنْكُمْ مِمَّنْ يَنْقُصُونَ فَجَاءَهُمْ
 مِنَ الْقُرْآنِ نُزُلٌ وَبَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ وَأَوَّلُ قُتْلٍ هَاجِرٍ فَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
 مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَلِيبٌ

فاحشیا. آن اشکرا شد^۱ از آن و آن پنهام شد و بزه و گذشتاری^۲ بجد حق و که شرک گیرید به خدای آن رای فرود نکرد بدان حجتی و که گوئید ورخدای آن ندانید. **۳۶** هر گرهی را زمانی. ازمان آید زمان ایشان، پس نشند^۳ ساعتی و پیش نشند^۴. **۳۵** یا فرزندان آدم! ار آید به شما پیغامبران از شما، می قصه کنند ورشما آیتای من، کی بپرخیزد و نیکی کند، فی ترس بهد وربشان و فی ایشان انده برند. **۳۶** ایشان کدروزن گرفتند به آیتای ایما و بزرگ منشتی کردند از آن، ایشان ایاران آتش بند. ایشان در آتجا جاودانگان بند. **۳۷** کی ستم کارتر از کی درحینه^۵ ورخدای دروغ، یا دروزن گرفت به آیتای اوی. ایشان رسد بدیشان نیاوه^۶ ایشان از کتاب، تا ازمان آیند بدیشان پیغامبران ایما، می میرانند ایشانرا گنهد: کجاست آن بودید می خواندید از بیرون خدای؟ گنهد: گم شدند زما و گوی- دهند و رنفسها ایشان. ایشان بودند کافران. **۳۸** گنهد: درشید^۷ در گرها بگدشت^۸ از پیش شما از جنیان و انسیان در آتش هر باری درشهد گرهی لعنت کند و رایار^۹ اوی. تا ازمان دررسند در آن همه گنهد وادمینان^{۱۰} ایشان نخستینان ایشانرا: خداوند ایما! این گره وی ره کردند ایما را؛ ده ایشانرا عذاب یک دوا^{۱۱} از آتش. گنهد: همه را یک دو بی^{۱۲} فی دانند. **۳۹** گنهد پیشینان ایشان پسینان ایشانرا: نبود شما را ورما هیچ فضل. بجشید عذاب بدان بودید می کسب کردید. **۴۰** ایشان دروزن گرفتند به آیتا ایما و بزرگ منشتی کردند از آن گشاده نشهد ایشانرا درهای آسمان و درنشدند در گهشت تا درشهد^{۱۳} و شتر^{۱۴} در سولاخ^{۱۵} سوزن. چنان پاداش دهیم گنه کاران را. **۴۱** ایشانرا از دوزخ جایگهی بهد و از زور ایشان

۱۱- یک دوا: افزونی؛ دوچندان.

۱۲- بی: لکن.

۱۳- درشهد: درشود.

۱۴- و شتر: شتر.

۱۵- سولاخ: سوراخ.

۱- اشکرا شد: آشکارا شد.

۲- گذشتاری: از حد درگذشتن؛ افزونی جستن.

۳- پس نشند: پس نمی روند.

۴- پیش نشند: پیش نمی روند.

۵- درحینه: ببافد؛ ببندد؛ فرا بافت.

۶- نیاوه: بهره؛ برنج؛ نصیب.

۷- درشید: درآید.

۸- بگدشت: بگشت.

۹- ایار: یار.

۱۰- وادمینان: بازپسینان.

پوشستها. چنان پاداش دهم ستم کاران را. ﴿۴۲﴾ ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها؛ ورنهم ور نفسی بی به توان آن. ایشان ایاران گهیشت^۱ بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۴۳﴾ بیرون کنیم آن در گورها^۲ ایشان بهد از کینه‌ی، می رود از زیر ایشان جویها. گهند: سپاس آن خدای را که ره غود ایما را بدین نبودیم که ره بردیم، ار آنرا نبود که ره غود ایما را خدای. آوردند پیغامبران خداوند ایما به حق و خوانده شند که آن است گهیشت، میراث داده شدید آن، بدان بودید می کردید. ﴿۴۴﴾ بخوانند ایاران گهیشت ایاران آتش را که گندادیم^۳ آن وعده کرد ایما را خداوند ایما حق. ای گندادید آن وعده کرد خداوند شما حق؟ گهند: نعم. بانگ کند بانگ کناری^۴ میان ایشان که: لعنت خدای باد ور ستم کاران. ﴿۴۵﴾ ایشان می واززننده از ره خدای و می طلبند آنرا کیلی^۵ و ایشان بدان جهن کافران اند. ﴿۴۶﴾ میان آن دوا حجابی؛ ور باروها^۶ مردانی، می اشناسند^۷ همه را به نشان ایشان و بخوانند ایاران گهیشت را که: سلام ور شما. در نشند در^۸ آن و ایشان می طمع دارند. ﴿۴۷﴾ ازمان گردانسته شهد^۹ چشمهای ایشان سوی ایاران آتش، گهند: خداوند ایما! مکن ایما را و اقوم ستمکاران. ﴿۴۸﴾ بخوانند ایاران باروها مردانی را می اشناسند ایشانرا به نشان ایشان گهند: منفعت نکرد از شما بهم کردن شما و آن بودید می بزرگ- منشتی کردید^{۱۰}. ﴿۴۹﴾ ای این گره ایشان اند کسوگند خوردند نرساند بدیشان خدای رحمتی، درشید در گهیشت. فی ترس بهد ور شما وفی شما انده برید. ﴿۵۰﴾ بخوانند ایاران آتش ایاران گهیشت را که فرود ریزید وریما از آب یا زان روزی داد شما را خدای. گهند که: خدای حرام کرد آن دوا ور کافران. ﴿۵۱﴾ ایشان گرفتند دین ایشانرا اکاری^{۱۲} و بازی؛ و بفریفت^{۱۳} ایشانرا

۱۱- می بزرگ منشتی کردید: گردن کشی

می کردید؛ تکبر می کردید.

۱۲- اکاری: افسوس و بازی.

۱۳- بفریفت: فریفته کرد.

۱- ایاران گهیشت: خداوندان بهشت؛ بهشتیان.

۲- گورها: سینه‌ها؛ دله‌ها.

۳- گندادیم: یافتیم.

۴- بانگ کنار: آواز دهند؛ منادی گر.

۵- می واززنند: می بگردند و بگردانند.

۶- کیلی: کزی.

۷- باروها: دیوارها؛ بالاها.

۸- می اشناسند: می شناسند.

۹- در نشند در: وارد نشوند.

۱۰- گردانسته شهد: گردانیده شود.

زندگانی این گیتی. امروز فرموش کنیم ایشانرا، چنان فرموش کردند پدیره آمدن^۱ روز ایشان این و نبودند به آیتهای ایما می ناری شدند^۲. **۵۲** آوردیم بدیشان کتابی، دیدور کردیم آنرا ورعلمی، ره نمونی ورحقی قومی را کمی بگرویند. **۵۳** برمرغی دارند^۳ بی عاقبت آن؟ آن روز کاید عاقبت آن می گهند ایشان کفرموش کردند آن از پیش آوردند پیغامبران خداوند ایما حق، ای هست ایما را هیچ شفاعت کناران^۴ تا شفاعت کنند ایما را؟ یا رد کرده شیم^۵ تا کنیم جد آن بودیم می کردیم. زیان کردند ورنفسها ایشان و گم شد ازیشان آن بودند می دروغ درحیدند^۶. **۵۴** خداوند شما آن خدای است کبیافرید آسمانها و زمین در شش روز، واز غلبه کرد وعرش می وربوشد^۷ شو را ور روز می طلبد آنرا زودی خورشید و مه و ستارگان، نرم کردگان^۸ به فرمان اوی، بدان اویراست آفرینشت^۹ و فرمان. بزرگوارست خدای، خداوند جهانیان. **۵۵** بخوانید خداوند شما را به زاریدن^{۱۰} و پنهامی^{۱۱}. اوی دوست ندارد گذشتاری کناران^{۱۲} را. **۵۶** و توهی میکنید در زمین پس نیکی کردن آن و بخوانید او یرا بترس و مید^{۱۳}. رحمت خدای نزدیک است از نیکوی کناران^{۱۴}. **۵۷** اوی اویرست کبفرستد بادها را پراکنداران^{۱۵} پیش رحمت اوی تا ازمان ودرارند اورهای^{۱۶} گران بار برانیم آنرا بی^{۱۷} شهری مرده فرودکنیم بدان آب، بیرون آرم بدان از همه میوها چنان بیرون آرم مردگانرا. شاید کشما پند پدیدرید^{۱۸}. **۵۸** شهری پاک می بیرون آید نبات آن به فرمان خداوند آن، آن که پلید شد^{۱۹} بیرون نیاید بی خجاری^{۲۰} چنان می دیدور کنیم نشانها قومی را کمی شکر گزارند. **۵۹** بفرستادم نوح را بی قوم اوی. گفت: یا قوم من! برستون کنید^{۲۱} خدای را، خدای شما را هیچ خدای جد اوی. من می ترسم ورشما از عذاب روز دردمند کناران^{۲۲}. **۶۰** گفتند مهتران



- ۱ - پدیره آمدن: دیدار.
- ۲ - می ناری شدند: منکر شدند؛ ناستوار گشتند.
- ۳ - برمرغی دارند: چشم نمی دارند.
- ۴ - شفاعت کناران: خواهشگران.
- ۵ - رد کرده شیم: باز گردانیده شویم.
- ۶ - می دروغ درحیدند: دروغ می بافتند.
- ۷ - می وربوشد: می پوشاند.
- ۸ - نرم کردگان: فرمانبرداران؛ رام کردگان.
- ۹ - آفرینشت: آفرینش.
- ۱۰ - زاریدن: تضرع.
- ۱۱ - پنهامی: پنهانی.
- ۱۲ - گذشتاری کناران: از حد درگذرندگان.
- ۱۳ - مید: امید.
- ۱۴ - نیکوی کناران: نیکوکاران.
- ۱۵ - پراکنداران: پراکندهگان. اختلاف قرائت است؛ «بشرا» هم خوانده اند.
- ۱۶ - اورهای: ابرها.
- ۱۷ - بی: به؛ با.
- ۱۸ - کشما پدیدرید: در یاد آرید.
- ۱۹ - پلید شد: ناخوش و ناپاک شد.
- ۲۰ - خجاری: کم؛ دشواری سخت.
- ۲۱ - برستون کنید: بپرستید.
- ۲۲ - دردمند کناران: دردناک. / این قرآن «الیم» آورده است و قرآنهای دیگر «عظیم».

از قوم او: ایما می‌گینیم^۱ ترا در وی رهی دیدور. ﴿۶۱﴾ گفت: یا قوم من! نیست به من وی رهی، بی من پیغامبری هم از خداوند جهانیان. ﴿۶۲﴾ رسانم به شما پیغامهای خداوند من و نصیحت کنم شما را و دامن از خدای آن نمی‌دانید. ﴿۶۳﴾ ای شگفتی کردید که آمد به شما ایاد کردی^۲ از خداوند شما و رزبان مردی از شما؟ تا بدس برد^۳ شما را و تا بپرخیزید. شاید کشا رحمت کرده‌شید. ﴿۶۴﴾ دروزن گرفتند اویرا و برهانشیم اویرا و ایشانرا که وا اوی بودند در کشتی و غرق کردیم ایشانرا کدروزن گرفتند به آیتها ایما. ایشان بودند قومی کوران. ﴿۶۵﴾ بی‌عادیان برادر ایشان راء، هود راء، گفت: یا قوم من! برستون کنید^۴ خدای راء، نیست شما را هیچ خدای جداوی، ای بنپرخیزید؟ ﴿۶۶﴾ گفتند مهتران ایشان که کافر شدند از قوم او: ایما می‌گینیم ترا در وی خردی^۵ و ایما می‌پندارم ترا از دروزنان^۶. ﴿۶۷﴾ گفت: یا قوم من! نیست به من وی خردی، بی من پیغامبری هم از خداوند جهانیان. ﴿۶۸﴾ رسانم به شما پیغامهای خداوند من و من شما را نصیحت کناری^۷ خستوار^۸ هم. ﴿۶۹﴾ ای شگفتی کردید که آمد به شما ایاد کردی از خداوند شما و رزبان مردی از شما؟ تا بدس برد شما را و ایاد کنید که کرد شما را خلیفتان از پس قوم نوح و بیوزود شما را در آفرینشت فراخی. ایاد کنید نعمت‌های خدای، شاید کشا نیک‌بخت‌شید^۹. ﴿۷۰﴾ گفتند: ای آمدی بدیا تا برستون کنیم خدای را یگانه و بهیلیم^{۱۰} آن بودند می‌برستون کردند پدران ایما؟ آر بدیا آن می‌وعده کنی ایما را راهی از راست گفتاران^{۱۱}. ﴿۷۱﴾ گفت: ووجب شد ورشما از خداوند شما پلیدی و خشمی، ای می‌پیکار کنید و امن در نامه‌ای که نام کردید آن شما و پدران شما؟ فرود نکرد خدای بدان هیچ حجتی. برمر گیرید^{۱۲}، من و شما از برمر گرفتاران^{۱۳} ام. ﴿۷۲﴾ برهانشیم اویرا و ایشانرا که وا اوی بودند به رحمتی زما و ببریدیم اصل ایشانرا کدروزن گرفتند به آیتها ایما و نبودند

- ۱- می‌گینیم: می‌بینیم. ●
- ۲- ایاد کرد: یاد کرد؛ پند. ●
- ۳- بدس برد: بیم کند؛ بیم دهد؛ آگاهی دهد. ●
- ۴- برستون کنید: بپرستید. ●
- ۵- وی خردی: بی‌خردی. ●
- ۶- دروزنان: دروغ‌گویان؛ دروغ‌زنان. ●
- ۷- نصیحت کنار: نیک‌خواه؛ پند گو. ●
- ۸- خستوار: استوار؛ درست‌و‌راست؛ امین. ●
- ۹- شید: شوید. ●
- ۱۰- بهیلیم: دست‌بداریم؛ بگنجریم. ●
- ۱۱- راست گفتاران: راست‌گویان. ●
- ۱۲- برمر گیرید: چشم‌دارید؛ بپایید؛ گوش‌دارید. ●
- ۱۳- برمر گرفتاران: چشم‌دارندگان؛ پایندگان. ●

مومنین و الان تقول اذا هم صلوا قال يا قوم اتعبدوا الا ما لكم من الرحمن
 فبما تكفرون به من بعد ما علموا انهم لا اله الا الله فذوقوا عذابكم
 ولا تقولوا ما يقولون فاما هذه كثر عن اهل البيت وادكره الله جعلكم خلفا من بعدنا
 وواظبوا على الاضيق منه ومن بعدهم واما قصور او متخون الجبال يقولوا فاذكرونا
 الا الله ولا تقولوا في الاضيق منه ومن بعدهم واما قصور او متخون الجبال يقولوا فاذكرونا
 ان خضعوا لمن آمن منهم انقلوب من ان صلوا من قبل من به قالوا انما يا اهل البيت
 قال الذين استكبروا انما بالذي آمنتم به كافرون وعفوا التناق وعفوا عن امرهم
 وقالوا يا صلوات الله ايماننا بعدنا ان كلف من امرنا من فانه نصر الله فاصبحوا في
 في امرهم فاني من قولهم وقال يا قوم لعلنا ابلغكم كرمها في دين ونصحت احكم
 ولا يجوز ان يتبعوا القاصدين ولو كان الله قال ليعلمه ان اول القاصدين ما شبهتكم بها
 من اهل بيت العالمين انكم لثانوا الرجال فتقوه من دون النساء انتم وبعثوا
 واما عن ذنوبهم واما ان قالوا انهم من ذنوبهم من في تصحوا انتم اناس كقود
 فاما ما وقله الا الله ان كانت من الغايبين واما انهم من الغايبين واما انهم
 كيف كل عاقبه المومنين واما من اذاهم فحقا قال يا قوم اعبدوا الله

مومنان. ﴿۷۳﴾ بی‌شمودیان، برادر ایشانرا، صالح را، گفت: یا قوم من! برستون کنید^۱ خدای را. نیست شما را هیچ خدای جد اوی. آمد به شما دیدوری از خداوند شما، این و شتر^۲ خدای است شما را نشانی. بهیلید^۳ اویرا تا بخورد در زمین خدای و مرسانید بدوی گدی. بگیرد شما را عذابی دردمندکنار^۴. ﴿۷۴﴾ ایاد کنید که کرد شما را خلیفتان از پس عادیان و جای کرد شما را در زمین. می‌گیرید از نرمان^۵ آن کوشکها و می‌کنید از کهها خانها. ایاد. کنید نعمتهای خدای و مروید در زمین توهی کناران^۶. ﴿۷۵﴾ گفتند مهتران ایشان کبزرگ منشی کردند از قوم اوی، ایشانرا که سست گرفته شدند^۷ کرا بگروست ازیشان؛ ای می‌دانید که صالح فرستاده از خداوند اوی؟ گفتند: ایما بدان فرستاده شد بدان مومنان اند. ﴿۷۶﴾ گفتند ایشان کبزرگ منشی کردند^۸: ایما بدان بگروستید بدان کافران اند. ﴿۷۷﴾ بکشتند و شتر را و نافرمان شدند از فرمان خداوند ایشان، و گفتند: یا صالح! آر بدیا آن می‌وعده کنی ایما را، ارهی از فرستادگان. ﴿۷۸﴾ بگرفت ایشانرا صیحت. شدند^۹ در خانها ایشان مردگان. ﴿۷۹﴾ واز گشت ازیشان و گفت: یا قوم من! رسانیدم به شما پیغامها خداوند من و نصیحت کردم شما را، بی دوست نمی‌دارید نصیحت کناران^{۱۰} را. ﴿۸۰﴾ ولوط را که گفت قوم اویرا: ای می‌کنید فاحشی؟ پیشی. نکرد^{۱۱} و اشا بدان هیچ یکی از جهانیان. ﴿۸۱﴾ ای شما می‌آیید به مردان به شهوه از. بیرون^{۱۲} زنان؟ بل شما قومی توهی کناران^{۱۳} هید. ﴿۸۲﴾ نبود جواب قوم اوی بی آن که گفتند: بیرون کنید ایشانرا از ده شما. ایشان مردمانی هند می‌پاکی کنند. ﴿۸۳﴾ برهانشیم اویرا و اهل اویرا بی زن اوی، بود از ماندگان^{۱۴}. ﴿۸۴﴾ و بگوارانیدیم^{۱۵} و ریشان بارانی. بنگر چون بود فرجام گنه کاران. ﴿۸۵﴾ بی مدینیان، برادر ایشانرا، شعیب را، گفت: یا قوم من! برستون کنید خدای را. نیست

-
- ۱- برستون کنید: بپرسئید.
 - ۲- و شتر: اشترا شتر.
 - ۳- بهیلید: دست بدارید؛ بگذارید.
 - ۴- دردمند کنار: دردناک.
 - ۵- نرمان: زمین های نرم.
 - ۶- توهی کناران: فساد کناران.
 - ۷- سست گرفته شدند: ضعیف داشتگان بودند؛
 - بیچارگان بودند.
 - ۸- بزرگ منشی کردند: گردن کشی کردند؛ نافرمانی کردند.
 - ۹- شدند: بگردیدند.
 - ۱۰- نصیحت کناران: نصیحت کناران.
 - ۱۱- پیشی نکرد: پیشی نگرفت.
 - ۱۲- از بیرون: بیرون.
 - ۱۳- توهی کناران: گراف کاران؛ اسراف کنندگان.
 - ۱۴- ماندگان: واماندگان.
 - ۱۵- بگوارانیدیم: ببارانیدیم؛ بارانیدیم.

شها را هیچ خدای جد اوی. آمد به شها دیدوری از خداوند شها. وفا کنید به پیمان و ترازوا^۱، و مکھید مردمان را چیزهای ایشان و توهی مکنید در زمین پس نیکی کردن آن. آن گیہ بہد شها را، ارھید گرو یستاران^۲. ﴿۸۶﴾ منشینید به ہر راہی می وعید برید و می وازرنید از رھ خدای آن کی بگرو یست بدان. می طلبید آنرا کیلی^۳ و ایاد کنید کہ بودید خجاره^۴. فروان کرد شها را. بنگرید چون بود فرجام توهی کناران^۵. ﴿۸۷﴾ بود گری از شها بگرو یستند بدان فرستادہ شدم بدان و گری نگرو یستند. شکوای کنید، تا حکم کند خدای میان ایما. اوی گیہ حکم کناران^۶ است. ﴿۸۸﴾ گفتند مھتران ایشان، کبزرگ منشتی کردند از قوم اوی: بیرون کنیم ترا یا شعیب و ایشانرا کیگرو یستند و تواز دہ ایما، یا واز آید دردین ایما. گفت: ارھمہ ہند دشخوار داشتاران^۷. ﴿۸۹﴾ درحینیم^۸ و رخدای دروغ، ار واز آیم دردین شها، پس آن کبرھانست ایما را خدای از آن نہد ایما را کہ واز آیم در آن بی آن کخواہد خدای، خداوند ایما. فراخ شد خداوند ایما و رھر چیزی بہ علم. و رخدای وستام کردیم^۹. خداوند ایما! حکم کن میان ایما و میان قوم ایما بہ حق. توا گیہ حکم کناران ہی^{۱۰}. ﴿۹۰﴾ گفتند مھتران ایشان، کہ کافر شدند، از قوم اوی: ار پس روی کنید شعیب را، شها نون^{۱۱} زبان کران^{۱۲} بید. ﴿۹۱﴾ بگرفت ایشانرا صیحت^{۱۳}. شدند در خانہ ایشان مردگان. ﴿۹۲﴾ ایشان دروزن گرفتند شعیب را گوی نبودند در آن. ایشان دروزن گرفتند شعیب را بودند ایشان زبان کران. ﴿۹۳﴾ واز گشت ازیشان و گفت: یا قوم من! رسانیدم بہ شها پیغامهای خداوند من و نصیحت کردم شھارا، چون

۱- ترازوا: ترازو.

۲- گرو یستاران: گرو یدگان.

۳- کیلی: کزی.

۴- خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل.

۵- توهی کناران: بدکاران.

۶- حکم کناران: داوران؛ حکم کنندگان.

۷- دشخوار داشتاران: ناخواہندگان.

۸- درحینیم: فرا بافتہ باشیم؛ بیافیم.

۹- وستام کردیم: توکل کردیم؛ تکیہ کردیم؛

اعتماد کردیم.

۱۰- ہی: ای؛ ہستی.

۱۱- نون: آنگاہ.

۱۲- زبان کران: زبان کاران؛ زبان زدگان.

۱۳- صیحت: بانگ سخت.

انده برم ورقوم کافران. ﴿٩٤﴾ نفرستادیم دردهی هیچ پیغامبری، یا نی بگرفتیم اهل آنرا به سختی و دشخواری^۱. شاید کایشان زاری کنند. ﴿٩٥﴾ واز بدل کردیم به جایگه گستی^۲ نیکوی، تا فروان شدند و گفتند: رسید به پدران ایما دشخواری و رامشت^۳ بگرفتیم ایشانرا ناگهان و ایشان ندانستند. ﴿٩٦﴾ ار اهل دهها بگرو یستندی و پبرخیزیدندی، بگشادی ایما وریشان برکهای^۴ از آسمان و زمین، بی دروزن گرفتند، بگرفتیم ایشانرا بدان بودند می کسب کردند. ﴿٩٧﴾ ای ایمن شدند اهل دهها، که آمد بدیشان عذاب ایما به شو و ایشان خواب کناران^۵؟ ﴿٩٨﴾ یا ایمن شدند اهل دهها، که آمد بدیشان عذاب ایما^۶ چاشتگه^۷ و ایشان می بازی کنند. ﴿٩٩﴾ ای ایمن شدند از مکر خدای؟ ایمن نشند^۸ از مکر خدای بی قوم زیان کران. ﴿١٠٠﴾ ای دیدور نکرد^۹ ایشانرا، کمی میراث گیرند زمین را از پس اهل آن، ار خواهیم بگیریم ایشانرا به گنهان ایشان و مهر کنیم وردها ایشان؟ ایشان نمی اشند^{۱۰}. ﴿١٠١﴾ آن اند دهها! می قصه کنیم ورتوا از خبرهای آن و آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدوریا، نبودند بگرو یستند بدان دروزن گرفتند^{۱۱} از پیش. چنان مهر کند خدای وردهای کافران. ﴿١٠٢﴾ نگندادیم^{۱۲} گویشتر^{۱۳} ایشانرا هیچ عهدی و گندادیم گویشتر ایشانرا فاسقان. ﴿١٠٣﴾ واز بفرستادیم از پس ایشان موسی را به آیتای ایما بی فرعون و گره اوی. نارای شدند^{۱۴} بدان. بنگر چون بود فرجام توهی کناران^{۱۵}. ﴿١٠٤﴾ گفت موسی: یا فرعون! من پیغامبری هم از خداوند جهانیان. ﴿١٠٥﴾ و عجب است ورمی که نگویم^{۱۶} ور خدای مگر حق. آوردم به شما دیدوری از خداوند شما. بفرست وای من بنی اسرائیل را. ﴿١٠٦﴾ گفت: ارمی کاوردی نشانی.... ﴿١٠٧﴾



۱- دشخواری: دشواری؛ گزند؛ بیچارگی.

۲- گستی: بدی.

۳- رامشت: شادی.

۴- برکها: برکات؛ افزونی ها.

۵- خواب کناران: خفتگان.

۶- ایما: ما.

۷- چاشتگه: چاشتگاه.

۸- ایمن نشند: ایمن نشوند.

۹- دیدور نکرد: پدید نکرد؛ راه نمود.

۱۰- نمی اشند: نمی شنوند.

۱۱- دوزن گرفتند: بدروغ داشتند.

۱۲- نگندادیم: نیافیم.

۱۳- گویشتر: بیشتر.

۱۴- نارای شدند: پیداد کردند؛ ستم کردند.

۱۵- توهی کناران: فساد کاران.

۱۶- نگویم: نگویم.



عصای اوی ازمان آن ماری دیدور بود. ^(۱۰۸) و بیرون آورد دست اوی، ازمان آن سپید بود نگرستانان^۱ را ^(۱۰۹) گفتند مهتران از قوم فرعون: این جادوساری^۲ داناست. ^(۱۱۰) می خواهد که بیرون کند شما را از زمین شما، چمی فرمایید؟ ^(۱۱۱) گفتند: پس کن او را و برادر او را و بفرست در شارستانها^۳ حشرکناران^۴. ^(۱۱۲) تا آرند به توا هر جادوساری دانا را. ^(۱۱۳) آمدند جادوساران به فرعون، گفتند: ای^۵ هست ایما را مزدی اربیم ایما غلبه کناران^۶؟ ^(۱۱۴) گفت: نعم. شما از نزدیک کردگان^۷ بید^۸. ^(۱۱۵) گفتند: یا موسی یا آن کبیوکی یا آن کبیم ایما اوکنداران^۹. ^(۱۱۶) گفت: بیوکنید. ازمان بیوکنند، جادوی کردند و رچشمهای مردمان و بترسانیدند ایشانرا و آوردند جادوی بزرگ. ^(۱۱۷) وحی کردیم بی موسی که بیوکن عصای توا. ازمان آن می نگشت^{۱۰} آن می کردند. ^(۱۱۸) و عیج شد حق و توه شد آن بودند می کردند. ^(۱۱۹) غلبه کرده شدند آنجا و واز گشتند خوارشداران^{۱۱}. ^(۱۲۰) اوکنده شدند جادوساران سجده گرفتاران^{۱۱}. ^(۱۲۱) گفتند: بگرو یستم به خداوند جهانیان. ^(۱۲۲) خداوند موسی و هرون. ^(۱۲۳) گفت فرعون: بگرو یستید بدوی پیش آن کدستوری کردم^{۱۲} شما را. این مکرری کمکر کردید^{۱۳} آنرا در شارستان، تا بیرون کنید از آن اهل آنرا، انوز بدانید. ^(۱۲۴) ببرم دستهای شما و پایهای شما از خلاف، واز وردار کنم شما را همه. ^(۱۲۵) گفتند: ایما بی خداوند ایما واز گشتاران اند^{۱۴}. ^(۱۲۶) عیب غمی کنی زعایی آن کبگرو یستم به آیتهای خداوند ایما ازمان آمد بدیما. خداوند ایما فرود ریز ورما شکویای و بمران ایما را مسلمانان. ^(۱۲۷) گفتند مهتران از قوم فرعون: ای می بهیلی^{۱۵} موسی را و قوم او را تا توهی کنند در زمین و بهیلند ترا و خدایان ترا؟ گفت: انوز بکشیم پسران ایشان را... زنان ایشان را و ایما زور ایشان مقهور کناران^{۱۶} هند. ^(۱۲۸) گفت موسی قوم او را: عون خواهید به خدای و شکویای کنید.

۱- نگرستانان: نگرندگان.

۲- جادوسار: جادوگر؛ جادوگر؛ ساحر.

۳- شارستانها: شهرها.

۴- حشرکناران: فراهم آرندگان.

۵- ای: آیا.

۶- غلبه کناران: چیرگان؛ به آیندگان.

۷- بید: باشید.

۸- اوکنداران: افکنندگان.

۹- می نگشت: می خورد؛ فرو می برد.

۱۰- خوارشداران: خواران؛ خوارشدگان.

۱۱- سجده گرفتاران: سجده کنان.

۱۲- کدستوری کردم: که فرمان دادم.

۱۳- کمکر کردید: که مکر کردید.

۱۴- واز گشتاران: باز گردندگان.

۱۵- می بهیلی: دست باز داری.

۱۶- مقهور کناران: فروشکنندگان؛ دست یافتگان.

زمین خدای را میراث دهد آن کرا خواهد از بندگان اوی و عاقبت پرخیز کاران را. ﴿۱۲۵﴾
گفتند: دشواری نموده شدیم از پیش آن کامدی بدیا و از پس آن آمدی بدیا. گفت: شاید خداوند شما که هلاک کند دشمنان شما را و خلیفت کند شما را در زمین. بنگرد چون می کنید. ﴿۱۳۰﴾ بگرفتیم گره فرعون را به سالهای قحط و کهستی^۱ از میوها. شاید کایشان پند پذیرند. ﴿۱۳۱﴾ ازمان آمد بدیشان نیکوی، گفتند: ایما راست این. و ار رسد بدیشان گستی، مرو گرفتندی^۲ به موسی و به کی و اوی بود. بدان مروی^۳ ایشان نزدیک خدای است. بی گویشتر ایشان نمی دانند. ﴿۱۳۷﴾ گفتند: هر کدام آری بدیا بدان از نشانی تا جادوی کنی ایما را بدان، نیم^۴ ایما ترا راست کر گرفتاران^۵. ﴿۱۳۳﴾ بفرستادیم و ریشان او برد^۶ و ملخ و خبزمخ^۷ و کزو^۸ و خون نشانهای دیدور کرده. بزرگمنشی کردند و بودند قومی گنه کاران. ﴿۱۳۴﴾ ازمان و بچ شد و ریشان عذاب، گفتند: یا موسی! بخوان ایما را خداوند ترا بدان عهد گرفت نزدیک توا، ار و از کنی^۹ زما عذاب، راست کر گیرم^{۱۰} ترا و بفرستیم و توا بنی اسرائیل را. ﴿۱۳۵﴾ ازمان و از کردیم ازیشان عذاب، تا بنی زمان ایشان رسیداران^{۱۱} آن اند ازمان^{۱۲} ایشان می پیمان شکنند. ﴿۱۳۶﴾ داد و از آوردیم^{۱۳} ازیشان و غرق کردیم ایشانرا در دریا، بدان کایشان دروزن گرفتند به آیتایما و بودند از آن بارخواران^{۱۴}. ﴿۱۳۷﴾ و میراث دادیم قوم را، ایشان کبودند می سست گرفته شدند^{۱۵}، در مشرقهای زمین و مغربهای آن آن که برکه کردیم^{۱۶} در آن و تمام شد سخن خداوند توا بنیکوی و ر بنی اسرائیل بدان شکوای کردند. و هلاک کردیم آن بود می کرد فرعون و قوم اوی و آن بودند می ماسیابستند^{۱۷}. ﴿۱۳۸﴾ گذاره کردیم^{۱۸} بنی اسرائیل را و دریا آمدند و ر قومی، می استاندند و ر صمنای ایشانرا گفتند: یا موسی! کن ایما را خدای

۱۰- راست کر گیریم: باور داریم.

۱۱- رسیداران: رسندگان.

۱۲- ازمان: هنگامی که.

۱۳- داد و از آوردیم: کینه کشیدیم.

۱۴- بارخواران: بی آگاهان؛ بی خبران.

۱۵- می سست گرفته شدند: ضعیف داشته شدند.

۱۶- برکه کردیم: افزونی دادیم.

۱۷- می ماسیابستند: چفته می بستند.

۱۸- گذاره کردیم: گذشتیم.

۱- کهستن: کاهش و کم کردن.

۲- مرو گرفتندی: فال بد می گرفتند.

۳- مرو: اختر بد؛ فال بد.

۴- نیم: نه ایما؛ نیستیم.

۵- راست کر گرفتاران: باور دارندگان؛ ایمان آرندگان.

۶- او برد: آب مهیب؛ غرق آب.

۷- خبزمخ: دیوچه؛ دیفج؛ ملخ پیاده.

۸- کزو: وزغ؛ وک.

۹- و از کنی: بگشایی؛ بازبری.

چنان ایشانرا خدایان است. گفت: شما قومی هید می نادانی کنید. ^{۱۳۹} این گره هلاک کرده آن ایشان درآن اند و توه است آن بودند می کردند. ^{۱۴۰} گفت: ای جد خدای طلب شما را خدای؟ و او ی فضل کرد شما را و رجحانیان. ^{۱۴۱} و که برهانشیم شما را از گره فرعون. می چشانیدند شما را سختی عذاب. می کشتند پسران شما را و زنده می هیشتند^۱ دختران شما را و درآن نعمتی بود از خداوند شما بزرگ. ^{۱۴۲} و وعده کردیم موسی را سی شو و تمام کردیم آنرا به ده. تمام شد وعده ی خداوند اوی چهل شو. گفت موسی برادر او یرا هرون را: خلیفتی کن مرا در قوم من و راستی کن و پس روی مکن ره توهی کناران^۲ را. ^{۱۴۳} ازمان آمد موسی وعده ی ایما را و سخن گفت او یرا خداوند اوی، گفت: خداوند من! بنمای مرا تا بنگرم بی توا. گفت: هرگز نگی^۳ مرا، بی^۴ بنگر بی که، ار بایستد به جای آن، انوز بگی^۵ مرا. ازمان اشکرا شد قدرت خداوند اوی ور که، کرد آن را شکسته و بیفتاد موسی وی هش^۵. ازمان بوش آمد^۶ گفت: پاکی ترا، واز آمدم بی توامن نخستین مومنان ام. ^{۱۴۴} گفت: یا موسی! من بگزیدم ترا ورمردمان به پیغامهای من و سخنان من بگیر آن دادم ترا و باش از شکر گزارداران^۷. ^{۱۴۵} بنویشتیم^۸ او یرا در لوحها از هر چیزی پندی و دیدور کردنی^۹ هر چیزی را. بگیر آنرا به قوتی و بفرمای قوم ترا تا گیرند به نیکو تر آن. انوز بنمایم شما را جای فاسقان. ^{۱۴۶} انوز بگردانم از آیتهای خود ایشانرا، کمی بزرگ منشتی کنند در زمین مجد حق، ار گینند^{۱۰} هر نشانی، نگر ویند بدان و ار گینند ره راست، نگیرند آنرا ره و ار گینند^{۱۱} ره کیل^{۱۱}، گیرند آنرا ره، آن بدان ایشان دروزن گرفتند به آیتها ایما و بودند از آن بارخواران^{۱۲}. ^{۱۴۷} ایشان دروزن گرفتند



- ۱ - زنده می هیشتند: زنده می گذاشتند.
- ۲ - توهی کناران: تباه کاران؛ بد کاران.
- ۳ - نگی: نبینی.
- ۴ - بی: لکن.
- ۵ - وی هش: بی هوش.
- ۶ - بوش آمد: به هوش آمد.
- ۷ - شکر گزارداران: سپاسگزاران.
- ۸ - بنویشتیم: نوشتیم.
- ۹ - دیدور کردن: پیدا کردن؛ جدا کردن.
- ۱۰ - گینند: بینند.
- ۱۱ - کیل: کیل.
- ۱۲ - بارخواران: بی آگاهان؛ بی خبران. ۵

به آیتها ایما و پدیره آمدن^۱ آن جهن، توه شد عملها ایشان. ای پاداش داده شند بی آن بودند می کردند؟ **۱۴۸** گرفتند قوم موسی از پس او ای پیرایهای ایشان گوساله ی تنی او یرا بانگی، ای نمی دیدند کاوی سخن نمی گفت ایشانرا و ره نمی نمود ایشانرا راهی؟ گرفتند او یرا و بودند ستم کاران. **۱۴۹** ازمان پشیمان شدند و دیدند کایشان وی ره شدند، گفتند: ار رحمت نکنند ورمبا خداوند ایما و بنیامرزد ایما را، بیم از زیان کران^۲. **۱۵۰** ازمان واز آمد موسی بی قوم خود خشم آلود^۳ انده گن، گفت: بدخلیفتی کردی مرا از پس من، ای شتاو- کردید^۴ در فرمان خداوند شما و بیوکنند لوحها و بگرفت سر برادر او، می کشید او یرا بی او. گفت: یا پسر مادر! قوم سست گرفتند مرا و کامستند^۵ که بکشند مرا. شاد کامه مکن به من دشمنان و مکن مرا و قوم ستمکاران. **۱۵۱** گفت: خداوند من! بیمارز مرا و برادر مرا و درکن^۶ ایما را در رحمت توا. توا رحمت کنارت^۷ رحمت کناران^۸ هی^۹. **۱۵۲** ایشان گرفتند گوساله را، انور رسد بدیشان خشمی از خداوند ایشان و خواری درزند گانی این گیتی. چنان پاداش دهم دروغ در حیداران^{۱۰} را. **۱۵۳** ایشان که کردند گستها^{۱۱}، واز توبه کردند از پس آن و بگرو یستند خداوند توا از پس آن آمرزید گاری رحمت کنارست. **۱۵۴** ازمان ساکن شد از موسی خشم، بگرفت لوحها و در نسخت آن ره نمونی و رحمتی ایشانرا کایشان از خداوند ایشان می ترسند. **۱۵۵** بگزید موسی از قوم خود هفتاد مرد وعده ی ایما را. ازمان بگرفت ایشانرا صیحت^{۱۲}، گفت: خداوند من! ار خهستی^{۱۳} هلاک کردی ایشانرا از پیش و مرا، ای می هلاک کنی ایما را بدان کردند وی خردان زما؟ نیست آن بی آزمودن توا، وی ره کنی بدان کراخواهی وره غای کرا خواهی. توا ولی ایما هی. بیمارز ایما را و رحمت کن ورمبا، توا گیه آمرزید گاران^{۱۴} هی. **۱۵۶**

۱ - پدیره آمدن: دیدار.

۲ - زیان کران: زیان کاران.

۳ - خشم آلود: خشمگین؛ خشمناک.

۴ - شتاو کردید: بشتافتید؛ شتاب کردید.

۵ - کامستند: خواستند.

۶ - درکن: درآور.

۷ - رحمت کنارت: مهربان تر؛ بخشنده تر.

۸ - هی: هستی.

۹ - دروغ در حیداران: دروغ بافندگان.

۱۰ - گستها: بدیها.

بنویس ایما را درین گیتی نیکوی و درآن جهن، ایما واز آمدیم بی توا. گفت: عذاب من رسانم آن به کی خواهم و رحمت من فراخ شد و هر چیزی. انوز بنویسم آن ایشانرا که می پرخیزند و می بدهند زکوه، ایشان کایشان به آیتهای ایما می بگرویند. **۱۵۷** ایشان می پس روی کنند پیغامبر را، پیغامبر امی را، اوی که می گندند^۱ اویرا نویسته^۲ نزدیک ایشان در توریت و انجیل. می فرماید ایشانرا به نیکوی و می واززند ایشانرا از گستی، و می حلال کند ایشانرا پاکیا و می حرام کند وریشان پلیدیا و می بنهد ازیشان بار ایشان و گرانیها آن کبود^۳ وریشان. ایشان بگروستند بدوی وعون کردند اویرا و نصرت کردند اویرا و پس روی کردند آن روشنای را کفرود کرده شد وا اوی، ایشان ایشان اند نیک بخت شداران^۴. **۱۵۸** بگه: یا مردمان! من پیغامبر خدای هم بی شا همه، اوی کاویراست پادشای آسمانها وزمین، نیست خدای مگر اوی، زنده کند و میراند. بگروید به خدای و پیغامبر اوی، پیغامبر امی اوی، کمی بگروید به خدای و سخنان اوی، پس روی کنید اویرا. شاید کشا ره برید. **۱۵۹** از قوم موسی گرهی می ره نمایند به حق و بدان می راستی کنند. **۱۶۰** بهراکندیم ایشانرا دوازده سبط^۵ گرهها و وحی کردیم بی موسی، که آب طلبیدند از وی قوم اوی، که بز ن عصای توا ورسنگ. برفت از آن دوازده چشمه. دانستند هر مردمانی شمیدن جای^۶ ایشان و سایه کردیم وریشان اور^۷ را و فرود کردیم وریشان طرنجین^۸ و مرغ بریان. بخوریداز پاکیا، آن روزی دادیم شا را و نقصان نکردند ایما را، بی^۹ بودندور نفسها ایشان می ستم کردند. **۱۶۱** که گفته شد ایشانرا ساکن شید^{۱۰} درین ده و بخورید از آن، کجا خواهید و گوئید:

۱- می گندند: می یابند. ●

۲- نویسته: نوشته.

۳- کبود: که بود.

۴- نیک بخت شداران: رستگاران.

۵- سبط: گروه.

۶- شمیدن جای: آبخور؛ آبخورگاه. ●

۷- اور: آب.

۸- طرنجین: ترنجبین.

۹- بی: لکن.

۱۰- ساکن شید: بیارامید.

حَتَّى تَخْلُقُوا خَلْقَ الْبَابِ مِمَّا تَشْفُونَ لَكُمْ خَلْقَ بَابِكُمْ فَتَرَى الْعَيْنَ قَبْلَ الْبَابِ
چون که بخواهید از این باب در شش روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 خَلْقُوا مِمَّا تَشْفُونَ قَوْلَ الَّذِي قَبْلَ الْعَرَفَاتِ الْبَابِ الْبَابِ
که می شنوید و زبان فانی حدیث گفته است از آن که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 كَانُوا يَسْأَلُونَ وَمَا الْعَرَفَاتُ عَنْ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ الْكَرِيمِ الْكَرِيمِ الْكَرِيمِ
بودن و می شنوید و سواران از آن که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 لَمْ تَأْتِ الْعَرَفَاتُ بِشَيْءٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
که می آمدند به نشان نامها از نشان روز سینه ایشان از آن که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَادَّعَتْ أُمَّةً مِمَّنْهُمْ لَمْ تَعْمَلُوا قَوْلًا إِلَّا مَعَكُمْ أَوْ
بیان بودند و می شنوید و سواران از آن که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
عزیزان شما را از این که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 بِأَمْرٍ الَّذِي يَفْعَلُونَ غَيْرَ الْبَابِ الْبَابِ الْبَابِ الْبَابِ
بدان هر چه است از این که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 يَفْعَلُونَ فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا ضَلَّوْا الْعَرَفَاتُ كَانُوا فِي مَقَامٍ قَبْلَ الْبَابِ
و تاسع که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 دَبَّ لَقَعَتْ عَلَيْهِمُ الْيَوْمَ الْعِيَامَةُ مِمَّنْهُمْ هُوَ الْعَذَابُ أَنْ يَدَّ الْبَابِ
خداوند و این که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 الْعَذَابُ وَانَّهُ لَعُودٌ بِهِمْ وَقَدْ ضَلُّوا مِمَّنْهُمْ هُوَ الْعَذَابُ الْبَابِ
عزیزان و این که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 دُونَ ذَلِكَ وَتِلْكَ هِيَ الْحَسَنَاتُ وَالْحَسَنَاتُ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ فَمَنْ يَفْعَلْهُمُ
چون که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 خَلْفَ رَأْسِهِ عَوَّا لِلصَّلَاةِ وَانْبَعَا إِلَهُ وَدَبَّ الْكِتَابُ فَامَنَ وَنَظَرَ مَلَأَ
که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 الْأَكْبَرُ وَتِلْكَ هِيَ الْحَسَنَاتُ وَانْبَعَا إِلَهُ وَدَبَّ الْكِتَابُ فَامَنَ وَنَظَرَ مَلَأَ
چون که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران
 مَلَأَ الْكِتَابَ أَنْ لَا يَقُولَ إِلَّا اللَّهَ الْبَابِ الْبَابِ الْبَابِ الْبَابِ
مان کتاب که در روز و یک شب که در آن ناله می شنوید و سواران

بیوکن زما گنهان ایما. ودرشید در در سجده گرفتاران^۱ تا بیامرزم شما را گنهان شما. انوزیوازیم نیکوی کناران^۲ را. ﴿۱۶۲﴾ بدل کردند ایشان که ستم کردند زیشان قوی جد^۳ آن گفته شد ایشان را و فرود کردیم وریشان عذابی از آسمان، بدان بودند می ستم کردند. ﴿۱۶۳﴾ بپرس ایشان از آن ده، کیود حاضر شدار^۴ دریا، که می گذشتاری کردند^۵ در شنبه که می آمدند بدیشان ماهیان ایشان روز شنبه ایشان اشکرا آن روز که شنبه غمی داشتند، غمی آمدند بدیشان. چنان بیازمودیم ایشان را بدان بودند می فاسق کردند. ﴿۱۶۴﴾ که گفتند گرهی زیشان: چرا می بندد هید قومی را خدای هلاک کنار^۶ ایشان است، یا عذاب کنار^۷ ایشان است عذابی سخت؟ گفتند: عذری را بی خداوند شما، شاید کایشان پرخیزند. ﴿۱۶۵﴾ ازمان فرموش کردند آن پند داده شدند بدان، برهانستم ایشان را کمی واززدند از گدی^۸ و بگرفتیم ایشان را که ستم کردند به عذابی سخت، بدان بودند می فاسق کردند. ﴿۱۶۶﴾ ازمان نافرمان شدند زان، واز زده شدند از آن گفتیم ایشان را: پید کیانی^۹ دوارسته^{۱۰}. ﴿۱۶۷﴾ که آگه کرد خداوند توا، بفرستم وریشان تابی روز رستاخیز کی بچشاند ایشان را سختی عذاب. خداوند توا زود عقوبت است و اوای آمرزید گاری رحمت کنار^{۱۱} است. ﴿۱۶۸﴾ بپراکندیم ایشان را در زمین گرهما، زیشان هست نیکان وزیشان هست بیرون آن و بیازمودیم ایشان را به نیکو بها و گستیها^{۱۲}، شاید کایشان واز آیند. ﴿۱۶۹﴾ و رآمد از پس ایشان گرهی، میراث گرفتند کتاب، می گیرند منفعت این نزدیکتر و می گهند: انوز آمرزیده شهد^{۱۳} ایما را، ار آید بدیشان منفعتی هم چنان بگیرند آن. ای گرفته نشد وریشان پیمان کتاب که نگوهند ورخدای مگر حق؟ و بخوانند آن در آن است و خانه ی آن جهن گیه



- ۱- سجده گرفتاران: سجده کنان.
- ۲- نیکوی کناران: نیکان؛ نیکوکاران.
- ۳- جد: جزا غیر.
- ۴- حاضر شدار: نزدیک.
- ۵- می گذشتاری کردند: از حد می گذشتند.
- ۶- هلاک کنار: هلاک کننده.
- ۷- عذاب کنار: عذاب کننده. شکنجه کننده.
- ۸- گدی: بدی.
- ۹- کیانی: بوزینگان.
- ۱۰- دوارسته: گریخته؛ دور شده؛ خوار شده.
- ۱۱- رحمت کنار: رحم.
- ۱۲- گستیها: بدیها.
- ۱۳- انوز آمرزیده شهد: زود بود که آمرزیده شود.

ایشانرا که می‌پرخیزند. ای خرد را کار نفرمایند؟ ^{۱۷۰} ایشان دست می‌درزنند به کتاب و بیای کردند غماز، ایما ضایع نکنیم مزد نیکی کناران^۱. ^{۱۷۱} که برداشتیم که را زورایشان گوهی^۲ آن اوری بود و یقین شدند کان افتادار^۳ است بدیشان. بگیرید آن دادیم شما را به قوتی و ایاد کنید^۴ آن در آن است. شاید کشها پرخیزید. ^{۱۷۲} و که بگرفت خداوند تو از فرزندان آدم از پشتها ایشان فرزندان ایشانرا و گوه گرفت^۵ ایشانرا و رنفسها ایشان. ای نهام خداوند شما؟ گفتند: بلی، گواي دادیم که نگوهند به روز رستاخیز ایما بودیم ازین بارخواران^۶. ^{۱۷۳} یا بگوهند که شرک گرفتند پدران ایما از پیش و بودیم فرزندان از پس ایشان. ای می‌هلاک کنی ایما را بدان کردند توهی کناران^۷؟ ^{۱۷۴} چنان می‌دیدور کنیم نشانها. شاید کایشان واز آیند. ^{۱۷۵} بخوان و ریشان خبر اوی کدادیم او یرا آیتهای ایما. بیرون شد از آن، در رسید بدوی دیو، شد از وی راهان. ^{۱۷۶} ارخهستی ایما^۸ و رداستی او یرا بدان، بی‌اوی بگشت^۹ بی زمین و پس روی کرد هوای او یرا. مثل اوی چون مثل سگ است ار حله کنی و روی بشیشد^{۱۰} یا بپلی^{۱۱} او یرا بشیشد. آن است مثل قوم ایشان کدروژن گرفتند به آیتها ایما. واز راند حدیث، شاید کایشان حناشت کنند^{۱۲}. ^{۱۷۷} گداست مثل قوم ایشان کدروژن گرفتند به آیتها ایما و رنفسها ایشان بودند می‌ستم کردند. ^{۱۷۸} کرا ره. نماید خدای، اوی است ره بردار و کرا وی ره کند، ایشان ایشان‌اند زیان کران^{۱۳}. ^{۱۷۹} بیافریدیم دوزخ را برای فروانی از جنیان وانسیان. ایشانرا دلهای بهد کدر نیایند بدان و ایشانرا چشمها که نگینند^{۱۴} بدان و ایشانرا گوشهای که نیشند^{۱۵} بدان. ایشان چون ستوران‌اند، بل ایشان وی ره‌تر. ایشان ایشان‌اند بارخواران. ^{۱۸۰} خدای راست نامهای



- ۱- نیکی کناران: نیک کاران؛ به صلاح آورندگان.
- ۲- گوهی: گویی.
- ۳- افتادار: افتادنی؛ افتنده.
- ۴- ایاد کنید: یاد کنید.
- ۵- گوه گرفت: گواه کرد؛ گواه گرفت.
- ۶- بارخواران: بی آگاهان؛ غافلان.
- ۷- توهی کناران: بیهوده کاران؛ کز کاران.
- ۸- ارخهستی ایما: اگر می‌خواستیم.
- ۹- بگشت: بنشست و گرایید؛ میل کرد.
- ۱۰- بشیشد: زبان بیرون کند و بلعد.
- ۱۱- بپلی: دست باز داری؛ بگذاری.
- ۱۲- حناشت کنند: بیندیشند؛ اندیشه کنند.
- ۱۳- زیان کران: زیان کاران.
- ۱۴- نگینند: نبینند.
- ۱۵- نیشند: نمی‌شنوند.

نیکوا. بخوانید او را بدان بهیلید ایشانرا که می کیلی درآرند^۱ در نامه‌های اوی. انوز پاداش داده شد آن بودند می کردند. **۱۸۱** از کی بیافریدیم گرهی، می ره‌نماید به حق و بدان می راستی کنند. **۱۸۲** ایشان کدروزن گرفتند به آینا ایما، انوز بگیریم ایشانرا از کجا ندانند. **۱۸۳** ومهلت دهم ایشانرا. کید من قوی است. **۱۸۴** ای سحناوند^۲ نیست به ایار ایشان هیچ دیوانه‌ی؟ نیست اوی بی بدس بری^۳ دیدور. **۱۸۵** ای ننگرند در پادشای آسمانها و زمین و آن بیافرید خدای از چیزی؟ شاید کبهود^۴ نزدیک شد زمان ایشان، به کدام حدیثی پس آن می بگرویند. **۱۸۶** کرا وی ره کند خدای، ره نمودار^۵ نبهد او را و بهیلیم^۶ ایشانرا در وی رهی ایشان می هکوی شند^۷. **۱۸۷** می پرسند ترا از رستاخیز کی بهد پهای شدن^۸، بگه: علم آن نزدیک خداوند من است. اشکرا نکند آنرا وقت آنرا مگر اوی پنهام شد در آسمانها و زمین. نیاید به شما بی ناگهان. می پرسند ترا گوهی توا دانای از آن. بگه: علم آن نزدیک خدای، بی گویشتر مردمان نمی دانند. **۱۸۸** بگه: پادشای ندارم نفس خود را سودی و نی زبانی، بی آن خواهد خدای اربودی کدانستی غیب فروان کردی^۹ از نیکی و نرسدی به من گدی^{۱۰}. نهام من بی بدس بری و میزدک بری^{۱۱} قومی را که می بگرویند. **۱۸۹** اوی او یست، بیافرید شما را از یک نفس و کرد ازوی انباز اوی تا بیارامد بی اوی. ازمان نزدیکی کرد بدوی، بار گرفت^{۱۲} باری سبک، برفت بدان. ازمان گران استاد^{۱۳} بخوانند خدای را، خداوند آن دو را: ار دهی ایما را فرزندی نیک، بیم از شکر گزارداران^{۱۴}. **۱۹۰** ازمان داد آن دو را فرزندی نیک، کردند او را شریکانی در آن داد آن دو را. ور دور است خدای زان می شرک گیرند. **۱۹۱** ای می شرک گیرند آن رای^{۱۵} نیافریند چیزی وایشان می آفریده شند؟



- | | |
|--|--------------------------------|
| ۱- می کیلی درآرند: کژی می کنند؛ میل می کنند. | ۹- فروان کردی: بسیار کردی. |
| ۲- سحناوند: اندیشه نمی کنند. | ۱۰- گدی: بدی. |
| ۳- بدس بر: بیم دهند؛ بیم نما. | ۱۱- میزدک بر: مرده دهند. |
| ۴- کبهود: که باشد. | ۱۲- بار گرفت: بارور گشت. |
| ۵- ره نمودار: ره نما؛ راه نمایند. | ۱۳- گران استاد: گران شد. |
| ۶- بهیلیم: دست باز داریم؛ گذاریم. | ۱۴- شکر گزارداران: سپاسگزاران. |
| ۷- می هکوی شند: سرگشته و سرگردان می شوند. | ۱۵- آن رای: آن را که. |
| ۸- پهای شدن: پدید آمدن؛ بودن گاه. = مرسپها: | |
| آمدن گاه آن. | |

يَسْتَكْمِلُونَ لَهُمْ مَنَاسِكَ وَأَلَا أَنفُسُهُمْ يَتَصَدَّقُونَ فَإِنَّهُ عَوْمَرُ ابْنِ الْعَبَّاسِ لَا يَتَصَدَّقُ
بِمَا أُتِيَ بِكَوْنِهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْ أَنفُسُهُمْ صَامِتُونَ أَلَا إِنَّهُ نَزَلَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ
عَبَّاسٍ أَمَّا الْكُوفَاءُ عَوْمَرُ فَلَيْسَ يَتَصَدَّقُ الْكُوفَاءُ كُفْرُهُمَا قَبْلَ الْغَزَايِلِ
يَتَصَدَّقُونَ بِمَا أَمَرَ لَهُمْ أَنَّهُ سَلَفُ قَوْمٍ بِمَا أَمَرَ لَهُمْ أَنْ يَصَدَّقُوا بِمَا أَمَرَ لَهُمْ أَنْ
يَتَصَدَّقُوا بِمَا أَقْبَلَ أَدْعَاؤَهُمْ كَمَا كَرِهَ كَيْدُهُمْ فَلَا يَتَصَدَّقُونَ أَلَا وَلِيَّ اللَّهِ الْقَوْلُ
الْجَنَابُ وَهُوَ يَقُولُ الصَّادِقُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ دَعْوَتَهُمْ
وَلَا أَنفُسُهُمْ يَتَصَدَّقُونَ وَلَنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْعَبْدِ لَيْسَ لَهُمْ عَوْمَرُ أَوْ تَدْعُوهُمْ إِلَى
وَعَمْرٍ لَا يَتَصَدَّقُونَ فِيهِ الْعَبْوُ وَأَمْرُ الْعَرْفِ وَأَعْوَضَ عَنْ الدَّامِلِينَ وَأَمَّا يَنْفَعُ
مَنْ الْقَبِيلُ نَزَعَ فَاغْتَبَعَهُ بِاللَّهِ أَنَّهُ يَمْنَعُ عَلَيْهِمْ لَنْ يَفُوزَ إِلَهُهُمْ
كَمَا يَفُوزُ مَنْ الْقَبِيلُ تَدْعُوهُ إِذَا دَعَا لَهُمْ يَتَصَدَّقُونَ وَأَيُّهُمْ يَمْنَعُ يَتَصَدَّقُونَ
أَلَا يَرَى لَمْ يَتَصَدَّقُوا إِذَا الْوَنَانُ مَنَاهُ قَالُوا لَوْ لَا إِيْمَانُهُمْ أَقْبَلَ الْقَبِيلُ مَا يَكُنِي
أَلَا يَرَى مَنْ فِي أَنْصَابِهِمْ يَتَصَدَّقُونَ وَهِيَ رِجْلُهُ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَأَلَا أَوْتِي الْقُرْآنَ
فَأَقْبَلَهُ عَوَالَهُ وَأَحْبَبُوا إِلَهُهُمُ يَتَصَدَّقُونَ وَلَمْ يَكُنْ يَتَصَدَّقُونَ
جَعَلَهُ وَهِيَ أَلَا يَرَى مَنْ أَلَا يَتَصَدَّقُونَ الْأَصْلَ وَلَا يَتَصَدَّقُونَ الْقَائِلُ أَنْ لَيْسَ

۱۹۲ نتوانند ایشانرا نصرت کردنی و فی نفسها ایشانرا می نصرت کنند. ۱۹۳
 اربخوانی ایشانرا بی^۱ ره، پس روی نکنند شما را. گراگرمست^۲ ورشها ای می بخوانید ایشانرا
 یا شما خوش استاداران^۳. ۱۹۴ ایشان کمی خوانید از بیرون خدای، بندگان اند هم چون
 شما. بخوانید ایشانرا. کو جواب کنید^۴ شما را، ارهید راست گفتاران. ۱۹۵ ای ایشانرا
 پایای می روند بدان، یا ایشانرا دستهای می گیرند بدان، یا ایشانرا چشمها کمی گینند^۵
 بدان، یا ایشانرا گوشهای کمی اشنند بدان؟ بگه: بخوانید شریکان شما واز کید کنید مرا
 وزمان مدهید مرا. ۱۹۶ ولی من خدای است، اوی کفرود کرد کتاب و اوی به ولی گیرد
 نیکان را. ۱۹۷ ایشان کمی خوانند از بیرون اوی، نتوانند نصرت کردن شما و فی نفسها
 ایشانرا می نصرت کنند. ۱۹۸ اربخوانی ایشانرا بی ره راست، نیشند^۶ وگینی^۷ ایشانرا
 می نگرند بی تواو ایشان نمی گینند. ۱۹۹ بگير عفو و بفرمای به نیکوی و روی گردان از
 نادانان. ۲۰۰ ار وسوسه او کند^۸ به توا از دیو وسوسه ی، وازداشت خواه به خدای. اوی
 اشنوی داناست. ۲۰۱ ایشان کبیرخیزیدند، ازمان رسد بدیشان وسوسه ی از دیو،
 پندپذیرند ازمان ایشان بینان. ۲۰۲ و برادران ایشان می کشند ایشانرا در وی رهی واز
 وازنشند^۹. ۲۰۳ ازمان نیاری بدیشان نشانی، گهند: چرا در نخیندی^{۱۰} آن؟ بگه: می پس-
 روی کم آن رای می وحی کرد بی من از خداوند من، این حجتها از خداوند شما و ره غمفی و
 رحمتی قومی را که می بگرویند. ۲۰۴ ازمان خوانده شهد قرآن، بنیوشید آنرا و خوش-
 ایستید^{۱۱} شاید کشا رحمت کرده شید. ۲۰۵ ایاد کن خداوند ترا در نفس توا به زاریدن^{۱۲}
 و پنهامی و بیرون اشکرای از سخن به بامداد و او یارگه^{۱۳} و مباحش از بارخوران^{۱۴}. ۲۰۶
 ایشان

- ۱- بی: به؟ به سوی.
- ۲- گراگرمست: برابرست.
- ۳- خوش استاداران: خاموشان.
- ۴- کو جواب کنید= فلیستجیبوا! که اجابت کنید.
- ۵- کمی گینند: که می بینند.
- ۶- نیشند: نمی شنوند.
- ۷- گینی: می بینی.
- ۸- وسوسه او کند: تباه کند؛ وسوسه کند.
- ۹- وازنشند: باز نمی ایستند؛ فرو نمی ایستند.
- ۱۰- درنخیندی: فرافاتی؛ نساختی.
- ۱۱- خموش ایستید: خاموش باشید.
- ۱۲- زاریدن: تضرع.
- ۱۳- او یارگه: شبانگاه؛ نماز دیگر.
- ۱۴- بارخوران: ناآگاهان؛ غافلان.

نزدیک خداوند توا بزرگ منشی نکنند از برستون کردن^۱ اوی و می تسبیح کنند او یراو او یرا می سجده گیرند.

سورة الانعام است و شمالون آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۲. می پرسند ترا از غنیمتها؛ بگه: غنیمتها خدای را و پیغامبر را. پیرخیزید از خدای و راستی کنید میان شما و فرمان برداری کنید خدای را و پیغامبر او یرا، ارهید گروستانان^۳. مومنان ایشان اند ازمان ایاد کرده شهد خدای، بلرزد دلها ایشان و ازمان خوانده شهد و ریشان آیتهای اوی، بیوزاید ایشانرا گرویشتی، و رخداند ایشان می و ستام کنند^۴. ایشان می پهای کنند غماز و زان روزی دادیم ایشانرا، می خزین کنند^۵. ایشان ایشان اند مومنان حقا، ایشانرا درجهای بهد نزدیک خداوند ایشان و آمرزشتی^۶ و روزی نیکوا. چنان بیرون آورد ترا خداوند توا از خانه ی توا به حق و گرهی از مومنان دشخوارداشتاران^۷ اند. می پیکار کنند و اتوا در حق پس آن دیدور شد. گوهی می رانده شند^۸ بی مرگی و ایشان می نگرند. که می وعده کند شما را خدای یکی از دو گرہ آن شما راومی دوست دارید که جد خداوندان سلاح بهود^۹ شما را و می خواهد خدای که درست کند حق را به سخنان اوی و ببرد اصل کافران. تا درست کند حق را و توه کند باطل را، ارهمه دشخواردارند گنه کاران. که می فریاد خهستید^{۱۰} از خداوند شما، جواب کرد شما را: من مدد فرستادار^{۱۱} شماام به هزار از فریستگان پس ورنشاندگان^{۱۲}. نکرد آن خدای بی میزدکی^{۱۳} تا بیارامد بدان دلهای شما. نیست نصرت بی از نزدیک خدای. خدای

۱- برستون کردن: پرستیدن؛ پرستش.

۲- رحمت کنار: رحیم.

۳- عدد فرستادار: مدد کننده.

۴- می و ستام کنند: توکل می کنند.

۵- پس ورنشاندگان: دما دم آیندگان.

۶- آمرزشتی: آمرزش.

۷- میزدکی: مؤدبه؛ مؤدگان.

۸- می رانده شند: رانده می شوند.

۹- بهود: باشد؛ بپود.

۱۰- فریاد خهستید: فریاد می خواستید.

۱۱- فرستادار: دما دم آیندگان.

۱۲- فرستادار: دما دم آیندگان.

۱۳- میزدکی: مؤدبه؛ مؤدگان.

عزیزی درست کارست. ﴿۱۱﴾ که می ورپوشید ورشا خواب را ایمنی از وی و فرود کند ورشا از آسمان آوی^۱ تا پاک کند شا را بدان و ببرد از شا وسوسه می دیو و تا ببندد وردهای شا و باستاند بدان قدمها. ﴿۱۲﴾ که می وحی کرد خداوند تو بی فریستگان: من و شما، باستانید ایشانرا کبگرو یستند. انوز اوکنیم^۲ در دلها ایشان که کافر شدند ترس. بزید زور^۳ گردنها و بزید ازیشان هردست و پایای. ﴿۱۳﴾ آن بدان ایشان مخالف شدند خدای را و پیغامبر او را، کی مخالف شهد^۴ خدای را و پیغامبر او را خدای سخت عقوبت است. ﴿۱۴﴾ آن بجشید آن و کافران را بهد عذاب آتش. ﴿۱۵﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان پدیره آید^۵ ایشانرا که کافر شدند در حرب، ورمگردانید بدیشان پشتها. ﴿۱۶﴾ کی ورگرداند بدیشان آن روز پشت او ی بی گشتار^۶ کازاری^۷ را یا بهم آمدار^۸ بی گرهی واز آمد به خشمی از خدای و جایگه او ی دوزخ بهد وگد است شدن جای^۹. ﴿۱۷﴾ بنکشید ایشانرا. بی^{۱۰} خدای بکشت ایشانرا و بنینداختی که بینداختی بی خدای بینداخت تا نعمت دهد مومنان را از وی نعمتی نیکوا. خدای اشنوی^{۱۱} داناست. ﴿۱۸﴾ آن خدای مست کنارست^{۱۲} کید کافران. ﴿۱۹﴾ ار نصرت طلبید، آمد به شا گشاد^{۱۳} و ار وازشید، تآن گیه بهد^{۱۴} شا را و ار واز آید، واز آیم و منفعت نکند از شا گره شا چیزی ار همه فروان شهد. خدای و امومنان است. ﴿۲۰﴾ یا ایشان کبگرو یستید! فرمان برداری کنید خدای را و پیغامبر او را، واز مگردید از وی و شا می اشید. ﴿۲۱﴾ مبد^{۱۵} چون ایشان که گفتند: اشنیدیم، و ایشان غی اشند. ﴿۲۲﴾ گتر^{۱۶} موچندگان^{۱۷} نزدیک خدای کوتان^{۱۸} اند، گنگان اند. ایشان



- | | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - آو: آب. | ۱۱ - اشنوا: شنوا؛ شتونده. |
| ۲ - انوز اوکنیم: زود بود که بیفکنیم. | ۱۲ - مست کنار: مست کننده. |
| ۳ - زور: زبر. | ۱۳ - گشاد: پیروزی. |
| ۴ - مخالف شهد: خلاف کند؛ جدا شود. | ۱۴ - تان گیه بهد: پس آن بهتر است. |
| ۵ - پدیره آید: ببینید. | ۱۵ - مبد: مباشید. |
| ۶ - گشتار: برگردنده. | ۱۶ - گتر: بدتر؛ بدترین. |
| ۷ - کازار: کارزار. | ۱۷ - موچندگان: چنینندگان. |
| ۸ - بهم آمدار: پناه جوی؛ پناهنده. | ۱۸ - کوتان: کران. |
| ۹ - شدن جای: بازگشتن گاه. | |
| ۱۰ - بی: لکن. | |

خرد را کار نمی فرمایند. ﴿۲۳﴾ اردانستی خدای دریشان نیکی، اشنا کردی^۱ ایشانرا و ار اشنا کردی ایشانرا، واز گشتندی وایشان روی گردانستاران^۲. ﴿۲۴﴾ یا ایشان کبگرو یستید! جواب کنید خدای را و پیغامبر را، ازمان بخواند شما را آن رای زنده کند شما را. بدانید که خدای بشرد^۳ میان مرد و دل اوی و اوی کبی اوی حشر کرده شید. ﴿۲۵﴾

بپرخیزید از فتنه ی نرسد بدیشان که ستم کردند از شما خاصه و بدانید که خدای سخت عقوبت است. ﴿۲۶﴾ ایاد کنید که شما بودید خجاره^۴ سست گرفتگان^۵ در زمین. می ترسیدید که بر بایند شما را مردمان. جای کرد شما را و قوی کرد شما را به نصرت اوی و روزی داد شما را از پاکها، شاید کشا شکر گزارید. ﴿۲۷﴾ یا ایشان کبگرو یستید! خیانت مکنید و خدای و پیغامبر و خیانت مکنید و ر امانهای شما و شما می دانید. ﴿۲۸﴾

بدانید که مالهای شما و فرزندان شما فتنه اند. خدای نزدیک او یست مزدی بزرگ. ﴿۲۹﴾

یا ایشان کبگرو یستید! ار پرخیزید از خدای، کند شما را بیرون شدی^۶ و عا کند^۷ از شما گستهای^۸ شما و بیامرزد شما را. خدای خداوند فضل بزرگ است. ﴿۳۰﴾ که می مکر کردند به توا، ایشان که کافر شدند، تا واز گیرند ترا یا بکشند ترا یا بیرون کنند ترا می مکر کردند و می مکر کرد خدای. خدای گیه مکرکناران^۹ است. ﴿۳۱﴾ ازمان خوانده شهد و ریشان آیتا ایماء گهند: اشنیدیم ار خواهیم گوهیم هم چنین، نیست این بی افسانهای نخستینان. ﴿۳۲﴾ که گفتند: ای خداوند ار هست این آن حق از نزدیک توا، بگواران^{۱۰} و ریا سنگی از آسمان، یا آر بدیعا عذابی دردمند کنار^{۱۱}. ﴿۳۳﴾ نیست خدای تا عذاب کند ایشانرا و توا دریشان هی و نیست خدای عذاب کنار^{۱۲} ایشان و ایشان می آمرزشت خواهند. ﴿۳۴﴾ چیست ایشانرا که عذاب نمی کند ایشانرا خدای

۱۱- دردمند کنار: دردناک.
۱۲- عذاب کنار: شکنجه کننده.

۱- اشنا کردی: می شنواید.
۲- روی گردانستاران: برگرداندگان.
۳- بشرد: باز می دارد؛ جدا کند.
۴- خجاره: کم؛ اندک؛ قلیل.
۵- سست گرفتگان: سست داشتنگان.
۶- بیرون شد: جدایی.
۷- عا کند: ناپیدا کند و بسترده.
۸- گستهای: بدیها.
۹- مکرکناران: سگانندگان؛ مکرکنندگان.
۱۰- بگواران: بیاران؛ فروبار.

ایشان می‌واززند^۱ از مرگت حرام و نبودند ولیان آن، ناند ولیان آن بی‌پرخیزکاران؛
 بی‌گویشترا ایشان نمی‌دانند. ﴿۳۵﴾ نبود نماز ایشان نزدیک خانه بی‌شپیلیدی^۲ و دست
 وردست زدن^۳. بجشید عذاب بدان بودید می‌کافر شدید. ﴿۳۶﴾ ایشان کافر شدند
 می‌خزین کنند ماها ایشان تا واززند از ره خدای. انوز خزین کنند^۴ آنرا، واز بهد وریشان
 پشیمانی، واز غلبه کرده شدند. ایشان که کافر شدند، بی‌دوزخ حشر کرده شدند. ﴿۳۷﴾ تا
 جدا کند خدای پلید را از پاک و کند پلید را برخی را زان و برخی، یک و ردیگر نه^۵ آنرا
 همه، کند آنرا در دوزخ. ایشان ایشان اند زیان کران^۶. ﴿۳۸﴾ بگه ایشانرا که کافر شدند
 ار وازشند، آمرزیده شهد ایشانرا آن بگذشت^۷ و ار واز آیند بگذشت سنت نخستینان.
 ﴿۳۹﴾ کازار کنید وایشان تا نهید فتنه و بهد دین همه‌ی آن خدای را، ار وازشند خدای
 بدان می‌کنید بیناست. ﴿۴۰﴾ ار واز گردند، بدانید که خدای مهتر شماسست، نیک
 است ولی و نیک است نصرت کنار^۸. ﴿۴۱﴾ و بدانید کان غنیمت کردید از چیزی،
 خدای را پنج یک آن و پیغامبر را و خداوندان تردیکی را و یتیمان را و درویشان را و مسافر
 را، ارهید کبگرو سیتید به خدای و بدان فرود کردیم و ربنده‌ی ایما روز فرقان، آن روز کهیم-
 آمدند دو و گره. خدای و ر هر چیزی توانا. ﴿۴۲﴾ شما به کرانه‌ی نزدیکتر بودید و ایشان به
 کرانه‌ی دورتر بودند، ورنشستگان^۹ فرودتر بودند از شما، ار همه یک و دیگر را وعده کردید،
 اختلاف کردید در وعده. بی^{۱۰} تا قضا کند خدای، کاری بهد کرده، تا هلاک شهد کی
 هلاک شد از حقی و بزید کی بزیت از حقی.

۱- می‌واززند: برمی‌گردند.

۲- شپیلیدن: صغیر زدن، ●

۳- دست و دست زدن: دست زدن.

۴- انوز خزین کند: زود هزینه کنند.

۵- یک و ردیگر نه: برهم نشانند.

۶- زیان کران: زیان کاران.

۷- بگذشت: بگذشت.

۸- نصرت کنار: یاری گر.

۹- ورنشستگان: سواران.

۱۰- بی: لکن.

خدای اشنوای داناست. ﴿۴۳﴾ که می نمود به توا ایشانرا در خواب توا خجاره^۱ و ار بنمودی به توا ایشان را فراوان، بددل شدید^۲ و پیکار کردید در کاری خدای بسلامت کرد. اوی داناست بدان درگورها^۳. ﴿۴۴﴾ که می نمودی به توا ایشانرا که می بهم آمدید^۴ در چشمهای شما خجاره و می خجاره کرد شما را در چشمها ایشان تا قضا کند خدای کاری بهد کرده. بی خدای واز آید کارها. ﴿۴۵﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان بهم آید گرهی را، بایستید وایاد کنید^۵ خدای را فراوان. شاید کشا نیک بخت شید. ﴿۴۶﴾ فرمان برداری کنید خدای را و پیغامبر اویرا و پیکار مکنید تبدل شید و بشهد^۶ دولت شما و شکیوای کنید. خدای واشکیوایان است. ﴿۴۷﴾ مبیید^۷ چون ایشان کبیرون شدند از خانها ایشان بهنبارده^۸ چشم دیدی^۹ مردمان و می وازرنید از ره خدای.... بدان می کنید درگرفتار^{۱۰} است. ﴿۴۸﴾ که بیاراست ایشانرا دیو عملها ایشان و گفت: غلبه کنار^{۱۱} نیست شما را امروز از مردمان و من زهار دادار^{۱۲} هم شما را. ازمان یک و دیگر را بدیدند دو گره واز خزید و در دو پاشنک^{۱۳} اوی، گفت: من وی زار هم از شما، من می گنیم آن نمی گینید من می ترسم از خدای. خدای سخت عقوبت است. ﴿۴۹﴾ که می گفتند منافقان وایشان کدر^{۱۴} دلهای ایشان بیماری، بفریفت این گره را دین ایشان کی و ستام کند^{۱۵} و ر خدای خدای عزیزی درست کارست. ﴿۵۰﴾ ارگینی^{۱۶} توا کمی میرانند ایشانرا که کافر شدند فریستگان می زنند و ر روپا ایشان و پشها ایشان. بچشید عذاب سوزان. ﴿۵۱﴾ آن بدان پیش کرد دستهای شما. خدای نیست ستم کار و ر بندگان. ﴿۵۲﴾ چون خوی^{۱۷} گره فرعون، ایشان کار پیش ایشان بودند، کافر شدند به آیتهای خدای. بگرفت ایشانرا خدای به گنهان ایشان. خدای قوی سخت عقوبت است.

- ۱۱ - غلبه کنار: چیره؛ غلبه کننده.
۱۲ - زهار دادار: امان دهنده.
۱۳ - پاشنک: پاشنه.
۱۴ - کدر: که در.
۱۵ - ستام کند: توکل کند؛ اعتماد کند.
۱۶ - گینی: می بینی.
۱۷ - خوی: سیرت و عادت.

- ۱ - خجاره: کم؛ اندک؛ قلیل. ●
۲ - بد دل شدید: ترسیدید.
۳ - گورها: سینه ها؛ دلها.
۴ - می بهم آمدید: هم دیدار شدید.
۵ - ایاد کنید: یاد کنید.
۶ - بشهد: بشود.
۷ - مبیید: مباشد.
۸ - بهنبارده: نشاط گرفته. ●
۹ - چشم دیدی: دیدار؛ نمایش.
۱۰ - درگرفتار: دانا؛ تمام فرا رسیده.

۵۳ آن بدان خدای نیست گردانستار^۱ نعمتی را کنعمت کرد آن ور قومی، تا بگردانند آن به نفسها ایشان است. خدای اشنوای دانا است. ۵۴ چون خوی^۲ گره فرعون، ایشان کاز پیش ایشان بودند، دروزن گرفتند به آیتهای خداوند ایشان. هلاک کردم ایشان را به گنهان ایشان و غرق کردم گره فرعون را و همه بودند ستم کاران. ۵۵ گتر^۳ موجدگان^۴ نزدیک خدای ایشان اند که کافر شدند، ایشان غی گرویند. ۵۶ ایشان کعهد گرفتگی زیشان، واز می بشکنند^۵ عهد ایشان در هر باری و ایشان بنهرخیزند. ۵۷ ار گندی^۶ ایشانرا در حرب بران بدیشان کرا پس ایشان است. شاید کایشان پند پذیرند. ۵۸ اردانی از قومی خیانتی، بینداز بی ایشان ورگراگری^۷. خدای دوست ندارد خیانت کران را. ۵۹ مپندار^۸ ایشانرا که کافر شدند، پیشی کردند. ایشان پیشی نکنند. ۶۰ بسازید ایشانرا آن توانید از قوی از بستان^۹ اسبان. می ترسانید بدان دشمنان خدای را و دشمنان شما را و دیگرانی از بیرون ایشان. ندانی ایشانرا، خدای داند ایشانرا. و آن خزین کردید از چیزی در ره خدای، بونده داده شهد^{۱۰} بی شما و شما ستم کرده نشید. ۶۱ ار بگردند صلح را، بگرد آنرا و وستام کن^{۱۱} ورخدای. اوی او یست اشنوای دانا. ۶۲ ار خواهند کفریوند ترا، گوس^{۱۲} ترا خدای. اوی او یست کفوی کرد^{۱۳} ترابه نصرت اوی و به مومنان. ۶۳ و بهم کرد میان دها ایشان، ار خزین کردی توا آن در زمین همه بهم نکردی میان دها ایشان، بی خدای بهم کرد میان ایشان. اوی عزیزی درست کارست. ۶۴ یا پیغامبر! گوس ترا خدای و کی پس روی کرد ترا از مومنان. ۶۵ یا پیغامبر! ورائگیز مومنان را ور کازار کردن، ار بهد از شما گیست^{۱۴}



- ۱۱ - وستام کن: توکل و اعتماد کن؛ تکیه کن. •
۱۲ - گوس: بستند؛ پس.
۱۳ - کفوی کرد: که قوی کرد.
۱۴ - گیست: بیست.

- ۱ - گردانستار: گرداننده؛ تغییر دهنده.
۲ - خوی: عادت و سیرت.
۳ - گتر: پترا بدتر.
۴ - موجدگان: جنیندگان؛ چهار پایان.
۵ - می بشکنند: می شکنند.
۶ - گندی: بیایی؛ دریایی. •
۷ - گراگری: برابری.
۸ - مپندار: مپندار.
۹ - بستان: برآخور بستگان.
۱۰ - بونده داده شهد: تمام داده شود.

شکیوا غلبه کنند و دو یست و اربهد از شا صد، غلبه کنند و ر هزار ازیشان که کافر شدند بدان کایشان قومی هند درغی یاوند. ﴿۶۸﴾ اکن^۱ سبک کرد^۲ خدای از شا و دانست که درشا سستی. اربهد از شا صد شکیوا، غلبه کنند و دو یست. و اربهد از شا هزار، غلبه کنند و دوهزار، به فرمان خدای. خدای واشکیواان است. ﴿۶۹﴾ نبهد پیغامبری را کهد او پرا اسیران تا غلبه کند در زمین. می خواهید منفعت این گیتی، خدای می خواهد آن جهن. خدای عزیزی درست کارست. ﴿۷۰﴾ ار نبودی کتابی از خدای پیشی کرد^۳، رسیدی به شا درآن بستیدید عذابی بزرگ. ﴿۷۱﴾ بخورید زان غنیمت کردید حلالی پاک و پهرخیزید از^۴ خدای. خدای آمرزید گاری رحمت کنار^۵ است. ﴿۷۲﴾ یا پیغامبر! بگه: کرا در دستهای شا از اسیران، ار داند خدای در دلهای شا، نیکی دهد شا را گیه^۶ از آن سنده شد از شا و بیامزد شا را خدای آمرزید گاری... ﴿۷۳﴾ ار خواهند خیانت کردن توا، خیانت کردند و خدای از پیش، دست داد^۷ ازیشان. خدای دانای درست کارست. ﴿۷۴﴾ ایشان کبگرو یستند و هجره کردند و جهاد کردند به مالها ایشان و نفسها ایشان در ره خدای، ایشان جای کردند و نصرت کردند، ایشان برخی زیشان و لیان برخی. و ایشان کبگرو یستند و هجره نکردند، نیست شا را از میراث ایشان هیچ چیزی تا هجره کنند، ار نصرت کنند و اشها در دین، ورشماست نصرت کردن بی^۸ و ر قومی میان شا و میان ایشان پیماقی. خدای بدان می کنید بیناست. ﴿۷۵﴾ ایشان کافر شدند برخی زیشان و لیان برخی. ار نکنید آن، بهد^۹ فتنه در زمین و توهی بزرگ. ﴿۷۶﴾ ایشان کبگرو یستند و هجره کردند

- ۱- اکن: اکنون.
- ۲- سبک کرد: آسان کرد.
- ۳- پیشی کرد: پیشی گرفت.
- ۴- پهرخیزید از: پهریزید از.
- ۵- رحمت کنار= رحیم.
- ۶- گیه: به؛ بهتر؛ خوب.
- ۷- دست داد: نیرو و قدرت داد.
- ۸- بی: مگر؛ إلا.
- ۹- بهد: بود.

وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَنُفُصُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا الْمَرْفُوعَةُ
 وَدَرْقُ كُفْرِهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ نَعْمَةٍ وَمَا جُودُوا بِهَا لَكُمْ وَامَّا كُفْرُهُمْ فَادْرِكُوا
 مَكْرَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْضَلُونَ أُولَئِكَ يَفُضُّونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَنْ أَلْقَى كُفْرًا
 وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَنُفُصُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا الْمَرْفُوعَةُ
 وَدَرْقُ كُفْرِهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ نَعْمَةٍ وَمَا جُودُوا بِهَا لَكُمْ وَامَّا كُفْرُهُمْ فَادْرِكُوا

يُؤْتِمِنُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ مَعْنَى أُولَئِكَ
 أَشْهَرُ وَأَعْلَمُ الْكُفْرَ عَنْ مَعْنَى اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ نَعْمَةٍ وَمَا جُودُوا بِهَا لَكُمْ
 اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ مَعْنَى أُولَئِكَ
 فَلَنْ تَقْرَعَ وَخُلُوكُمْ وَلَنْ تُولَئِقَ فَأَعْلَمُ الْكُفْرَ عَنْ مَعْنَى اللَّهِ وَنَهَى الَّذِينَ
 كَفَرُوا بِأَعْدَابِ الْبَيْتِ إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ مَعْنَى أُولَئِكَ
 بِمَا جُودُوا بِهَا لَكُمْ وَأَفَانَتْهُمُ الْبُحْرُ عَنْهُ مَعْنَى أُولَئِكَ تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ
 قَاءَ التَّعْلِيلِ إِلَى مَعْنَى الْبُحْرُ عَنْهُ مَعْنَى أُولَئِكَ تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ
 وَأَخْصَرُ وَمَعْنَى أُولَئِكَ تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ مَعْنَى أُولَئِكَ تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ
 الْأَخْصَرُ فَهَلْ أَمَّا لَمَعْنَى أُولَئِكَ تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ مَعْنَى أُولَئِكَ
 فَأَجِدُهُمْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَّا لَمَعْنَى أُولَئِكَ تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ
 فَتَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ مَعْنَى أُولَئِكَ تَعَرَّفَ مِنَ الْمَقْرَجِينَ مَعْنَى أُولَئِكَ

و جهاد کردند در سبیل خدای و ایشان که جای کردند و نصرت کردند، ایشان ایشان اند مومنان حقا. ایشانرا آمرزشتی بهد و روزی نیکوا. ﴿۷۵﴾ ایشان کبگرو بستند از پس و هجره کردند و جهاد کردند و اشیا، ایشان از شما اند و خداوندان رحما برخی زیشان سزاوارتر به برخی در کتاب خدای. خدای به هر چیزی داناست.

کیت

سورة التوبة مائة وست وعشرون آية

﴿۱﴾ وی زاری^۱ از خدای و پیغامبر اوی بی ایشان کهمد گرفتید از مشرکان. ﴿۲﴾ بروید در زمین چهار مایگان^۲ و بدانید کشا جدپیشی کناران^۳ خدای هید. خدای خوار کنار^۴ کافران است. ﴿۳﴾ و آگاهی از خدای و پیغامبر اوی بی مردمان روز حج مهر. خدای وی زارست از مشرکان و پیغامبر اوی؛ ار توبه کنید تا آن^۵ گیه بهد شما را و ار واز گردید بدانید کشا جدپیشی کناران خدای هید و میزد ک بر^۶ ایشانرا که کافر شدند به عذاب دردمند کنار. ﴿۴﴾ بی ایشان کهمد گرفتید^۷ از مشرکان، واز بنکھستند^۸ شما را چیزی و عون نکردند و شما یکی را تمام کنید بی ایشان عهد ایشان تا بی^۹ غایت ایشان. خدای دوست دارد پرخیز کاران را. ﴿۵﴾ ازمان بگذرد مایگانهای حرام، بکشید مشرکان را، کجا گنیدید^{۱۰} ایشانرا و بگیریید ایشانرا و در بشرید^{۱۱} ایشانرا و بنشینید ایشانرا و هر رهی؛ ار توبه کنند و بیای کنند نماز و بدهند زکوه، خالی کنید^{۱۲} ره ایشانرا. خدای آمرزید گاری رحمت کنارست. ﴿۶﴾ ار یکی از مشرکان زنهار طلبید از توا، زنهار ده او ویرا تا بیشند^{۱۳} سخنان خدای. واز رسان او ویرا به ایمن جای^{۱۴} اوی، آن بدان ایشان قومی هند نمی دانند. ﴿۷﴾ چون بهد

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱- وی زاری: بیزاری. | ۱۱- دوشرید: بازدارید. |
| ۲- مایگان: ماه. | ۱۲- خالی کنید: دست باز دارید. |
| ۳- پیشی کناران: مُعْجِزین. | ۱۳- بیشند: بشنود. |
| ۴- خوار کنار: خوار کنند. | ۱۴- ایمن جای: مأمن؛ پناه گاه. |
| ۵- تا آن: پس آن؛ مر آن. | |
| ۶- میزد ک بر: مژده ده؛ آگاه کن. | |
| ۷- کهمد گرفتید: که پیمان بستید. | |
| ۸- بنکھستند: کم نکردند؛ بنکاستند. | |
| ۹- تا بی: به سوی؛ به. | |
| ۱۰- گنیدید: یابید؛ یافتید. | |

مشرکان را عهدی نزدیک خدای و نزدیک پیغامبر اوی، بی ایشان کعهد گرفتید، نزدیک مزگت حرام، چند راست بند شما را، راست بید^۱ ایشانرا. خدای دوست دارد پرخیزکاران را.

۸- چون بید ار ورسند ورشما، نگه ندارند در شما خویشی و فی حرمتی. می خشنود کنند شما را به دهنبا ایشان و می ابا کند^۲ دها ایشان و گویشتر ایشان فاسقان اند. ۹-

بخریدند به آیتهای خدای بهای خجاره^۳، واززدند از ره اوی ایشان گد است آن بودند می کردند. ۱۰- نگه ندارند در مومنی خویشی و فی حرمتی. ایشان ایشان اند گذشتاری. کناران^۴. ۱۱- ارتوبه کنند و بیای کنند نماز و بدهند زکوه تبرادران^۵ شما اند در دین و می دیدور کنیم نشانها قومی را کمی دانند. ۱۲- اربشکنند سوگندان ایشان از پس عهد ایشان و طعنه کنند در دین شما، کازار کنید^۶ و پیش روان^۷ کفر؛ ایشان سوگندان نیست ایشانرا شاید کایشان وازشد. ۱۳- ای کازار نکنید و قومی که بشکستند سوگندان ایشان واندیشه کردند به بیرون کردن پیغامبر؟ ایشان پیشی کردند ورشما نخست بار. ای می بترسید زیشان؟ خدای سزاورتر که بترسید از وی، ارهید گروستانان^۸. ۱۴-

کازار کنید وایشان، تا عذاب کند ایشانرا خدای به دستهای شما وخور کند ایشانرا و نصرت کند شما را وریشان و شفا آرد گورهای قوم مومنان را. ۱۵- و ببرد خشم دلهای ایشان و توبه پدیدر خدای ورکی خواهد. خدای دانای درست کارست. ۱۶- یا پینداشتید و ندانند خدای ایشانرا که جهاد کردند از شما و نگرفتند از بیرون خدای و فی پیغامبر اوی و فی مومنان، دوستانی. خدای آگه است بدان می کنند. ۱۷- نه بود^۹ مشرکان را که آودان کنند^{۱۰} مزگتهای خدای گوی داداران^{۱۱} ورنفسها ایشان

۱- راست بید: راست باشید.

۲- می ابا کند: سرباز می زند.

۳- خجاره: کم؛ اندک؛ قلیل.

۴- گذشتاری کناران: از اندازه درگذران؛ بیدادگران.

۵- تبرادران: پس برادران.

۶- کازار کنید: کارزار کنید.

۷- پیش روان: پیشوایان.

۸- گروستانان = مومنین : گرویدگان.

۹- نه بود: نباشد.

۱۰- آودان کنند: آبادان کنند.

۱۱- گوی داداران: گروهان.

بِالسُّعْرِ أُولَئِكَ خَسِرَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غَلَاظِ السُّعْرِ أَلَمْ يَأْمُرْ اللَّهُ
 مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَقْرِضْ
 قَعْبِي أُولَئِكَ لَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُقْتَبِينَ مَنْ آذَى غُلَامَهُمْ مَكَابِدَ الْحَارِمِ وَعَمَّارَةَ الْمَقْدِسِ
 الْغَنَامِ كَحَمَلٍ مِنْ أَمْنِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَخَالَصَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ
 اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَآمَنُوا بِآيَاتِهِ وَآمَنُوا
 بِسَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْرِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَفَعْلَمُ مَنْ ذَرَجَتْ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ
 الْعَزِيزُ مَنْ يَصْغُرْ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِ اللَّهِ وَبَنَاتِ اللَّهِ فَمَا لَنْفَعَهُمْ مَقْتَدِرُ ذَلِكَ
 بَرِّئَ أَنْ لَوْ أَنَّ عِبَدَهُ مَا جِئُوا بِشَيْءٍ يَتَّبِعُونَ إِلَّا أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ كُفُّوا
 وَأَخْلَاصُوا أُولَئِكَ لَنْ يَكُونُوا مِنَ الْكَافِرِينَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَقُولُ لَهُمْ مَنْ كُفُّوا أُولَئِكَ
 هُمُ الْكَافِرُونَ قُلْ لَنْ يَكُونَ لَكُمْ الْإِيمَانُ أَفَعْلَمُ مَنْ كُفُّوا وَأَخْلَاصُوا أُولَئِكَ
 وَمَنْ يَكُونُوا أُولَئِكَ لَنْ يَكُونُوا مِنَ الْكَافِرِينَ أَفَعْلَمُ مَنْ كُفُّوا وَأَخْلَاصُوا أُولَئِكَ
 صَوْنَهُمْ أُولَئِكَ لَنْ يَكُونُوا مِنَ الْكَافِرِينَ أَفَعْلَمُ مَنْ كُفُّوا وَأَخْلَاصُوا أُولَئِكَ
 بِأَمْرِ اللَّهِ لَنْ يَكُونُوا مِنَ الْكَافِرِينَ أَفَعْلَمُ مَنْ كُفُّوا وَأَخْلَاصُوا أُولَئِكَ
 وَيَوْمَ حُشِرَ لَوْ أَنَّ عِبَدَهُمْ كُفُّوا وَتَعَزَّوْا عَنْهُمْ كُفُّوا وَتَعَزَّوْا عَنْهُمْ

به کافری. ایشان توه شد عملها ایشان و در آتش ایشان جاودانگان بند. ﴿۱۸﴾ آودان-
 کند^۱ مزگهای خدای کی بگروید به خدای و به روز آن جهن و بیای کرد نماز و بداد زکوه
 و نترسید مگر از خدای. شاید کایشان بند از ره برداران^۲. ﴿۱۹﴾ ای کردید آب دادن
 حاجیان و آودان کردن مزگت حرام چون کی بگروست به خدای و به روز آن جهن و
 جهاد کرد در سبیل خدای؟ گراگر نیند^۳ نزدیک خدای. خدای ره نمایند قوم ستم کاران را.
 ﴿۲۰﴾ ایشان بگروستند و هجره کردند و جهاد کردند در سبیل خدای به مالها ایشان و
 نفسها ایشان بزرگتر هند به درجه نزدیک خدای. ایشان ایشان اند دست برداران^۴. ﴿۲۱﴾
 میزدک برد^۵ ایشانرا خداوند ایشان به رحمتی از وی و خشنودی و بستانهای ایشانرا در آنجا نعمتی
 دایم بهد. ﴿۲۲﴾ جاودانگان بند در آن همیشه. خدای نزدیک اوی است مزدی بزرگ.
 ﴿۲۳﴾ یا ایشان کبگروستید! مگیرید پدران شما را و برادران شما را ولیانی، ار بگزینند
 کافری را ورگروشت^۶. کی به ولی گیرد ایشانرا از شما، ایشان ایشان اند ستم کاران.
 ﴿۲۴﴾ بگه: ار همه هند پدران شما و پسران شما و برادران شما و انبازان شما و قرباتان^۷ شما و
 مالهای که کسب کردید آنرا و بازرگانی می ترسید از کاسدی^۸ آن و جایگههای می که پسندید
 آن دوستی شما از خدای و پیغامبر اوی و جهاد کردن در سبیل اوی برمر گیرید^۹، تا آرد
 خدای به فرمان اوی. خدای ره نمایند قوم فاسقان را. ﴿۲۵﴾ نصرت کرد شما را خدای در
 جایگههای فروان و به روز حرب حنین که شگفت کرد شما را فروانی شما. واز نکرد از شما
 چیزی و تنگ شد ورشما

۱- آودان کند: آبادان کند.

۲- ره برداران: راه یافتگان.

۳- گراگر نیند: یکسان نیستند.

۴- دست برداران: رستگاران.

۵- میزدک برد: مزده می دهد.

۶- گروشت: گروش؛ ایمان.

۷- قرباتان: خویشان؛ پیوستگان.

۸- کاسدی: ناروایی.

۹- برمر گیرید: چشم می دارید.

زمین، بدان فراخ شد و از گشتید واپس شداران^۱. ﴿۲۶﴾ و از فرود کرد خدای آرامش اوی و پیغامبر اوی، و مومنان و فرود کرد سپه‌های کندیدید آن و عذاب کرد ایشانرا که کافر شدند. آن است پاداش کافران. ﴿۲۷﴾ و از توبه پذیرد خدای از پس آن و رکی خواهد. خدای آمرزیدگاری رحمت کنار^۲ است. ﴿۲۸﴾ یا ایشان کبگرو یستید! مشرکان پلیداند، نزدیک مشید به مزگت حرام پس سال ایشان این؛ اترت رسید از درویشی، انوزوی نیاز کند^۳ شما را خدای از فضل اوی ارخواهد. خدای دانای درست کارست. ﴿۲۹﴾ کازار کنید^۴ و ایشان کنمی گرویند به خدای و فی به روز آن جهن و حرام نمی گیرند آن حرام کرد خدای و پیغامبر اوی و دین نمی گیرند دین حق از ایشان که داده شدند کتاب، تا بدهند جزیه از قوتی و ایشان خوارشداران^۵. ﴿۳۰﴾ گفتند جهودان: عزیز پسر خدای است؛ و گفتند ترسان: مسیح پسر خدای است. آن است قول ایشان به دهنها ایشان، می مانسته شدند^۶ قول ایشانرا که کافر شدند از پیش. بلعنت کناد^۷ ایشانرا خدای، چون می گردانسته شدند^۸. ﴿۳۱﴾ گرفتند دانشمندان ایشانرا و زاهدان ایشانرا، خدایانی از بیرون خدای و مسیح را، پسر مریم را و فرموده نشدند بی تا برستون کنند^۹ یک خدای را. نیست خدای مگر اوی، پاکی او یرا زان می شرک گیرند. ﴿۳۲﴾ می خواهند تا میرانند روشنای خدای را به دهنها ایشان و می ابا کند^{۱۰} خدای بی آن که تمام کند روشنای اوی، ار همه دشخوار دارند^{۱۱} کافران. ﴿۳۳﴾ اوی او یست کبفرستاد پیغامبر او یرا به ره راست و دین حق، تا غلبه دهد او یرا و دینا همه ی آن، ار همه دشخوار دارند مشرکان. ﴿۳۴﴾ یا ایشان کبگرو یستید! فروانی از دانشمندان و زاهدان می خورند مالهای مردمان بیاطل و می واززنند



- ۱- واپس شداران: پشت کردگان.
- ۲- رحمت کنار=رحیم.
- ۳- انوزوی نیاز کند: زودا که بی نیاز کند.
- ۴- کازار کنید: کارزار کنید.
- ۵- خوارشداران: خواران.
- ۶- می مانسته شد: مانند گی می کنند.
- ۷- بلعنت کناد: نفرین باد.
- ۸- می گردانسته شد: گردانیده می شوند.
- ۹- برستون کنند: پرستند.
- ۱۰- می ابا کند: نمی خواهد.
- ۱۱- دشخوار دارند: ناپست و دشوار دارند.

از ره خدای. ایشان می گنج نهند زر و سیم و خزین نکنند آنرا در ره خدای میزدک بر^۱ ایشانرا به عذابى دردمند کنار^۲. ﴿۳۵﴾ آن روز تافته شهد^۳ و رآن، در آتش دوزخ داغ کرده. شهد^۴ بدان پیشانیا ایشان و پهلواها ایشان و پشتها ایشان. این است آن گنج نهادید نفسهای شما را. بچشید آن بودید می گنج نهادید. ﴿۳۶﴾ شمار مایگانها نزدیک خدای دوازده مایگان^۵ است در کتاب خدای آن روز کبیافرید آسمانها و زمین از آن چهار حرام اند. آن است دین راست. ستم مکنید و ریشان و رنفسهای شما و کازار کنید و امشرکان همه چنان می کازار کنند و اشها همه و بدانید که خدای و پرخیز کاران است. ﴿۳۷﴾ تاخیر کردن زیادتی در کافری می وی ره شند بدان ایشان که کافر شدند، می حلال گیرند آنرا سالی و می حرام گیرند آنرا سالی، تا موافق آیند شمار آن رای حرام کرد خدای، بجلال گیرند آن حرام کرد خدای. آراسته شد ایشانرا گدی^۶ عملها ایشان. خدای ره ننماید قوم کافران را. ﴿۳۸﴾ یا ایشان کبگرو یستید! چیست شما را ازمان گفته شهد شما را: بیرون شید در ره خدای گران شید^۷ بی زمین؟ ای پبستندیدید به زندگانی این گیتی از آن جهن؟ نیست برخورداری زندگانی این گیتی در آن جهن بی خجاره ی. ﴿۳۹﴾ ار بیرون نشید، عذاب کند شما را عذابى دردمند کنار^۸. و بدل گیرد قومی جد شما و زیان نکند او ایرا... خدای و ره چیزى توانا. ﴿۴۰﴾ ار نصرت نکردید او ایرا، نصرت کرد او ایرا خدای، که بیرون کردند او ایرا ایشان که کافر شدند دیگرم دوا^۹ آن دوا در سوراخ که بودند که می گفت ایرا او ایرا: انده مبر، خدای و ایما. فرود کرد خدای آرامش اوی و روی و قوی کرد او ایرا به سپههای کندیدید آن و کرد سخن ایشانرا که کافر شدند فروتر

۱ - میزدک بر: مژده ده.

۲ - دردمند کنار: دردناک.

۳ - تافته شهد: گرم شود؛ تافته شود.

۴ - داغ کرده شهد: داغ کرده شود.

۵ - مایگان: ماه.

۶ - گدی: بدی.

۷ - گران شید: خوشتر گران سازید.

۸ - دردمند کنار: دردناک.

۹ - دیگرم دوا: دوم دو = نایبی ایشان.

وَحَمْدُهُ لِلَّهِ فِي الْعَالَمِ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَيْرِ الْعَالَمِ أَفْوَاضًا وَبِالْحَمْدِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
وَمِنْ خَيْرِ مَا اسْتَنْتَ وَدَعَا حَمْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَدَعَا حَمْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَدَعَا حَمْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
قَوْلُ الْكَوْثَرِ أَتَقْبَلُكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَا كَوْنُ خَيْرِ الْكَوْنِ كَثْرَةُ تَقَامُ لَوْ كَانَ
عِضًا فَرَمَا وَيَعْرِفُ أَفَاجِيَةً لَا تَبْعُولُ وَلَا تَحْرُجُ عَيْنُهُمْ الْقَتْلَ وَمَنْ يَكُونُ
يَا اللَّهُ لَوْ اسْتَكْتَفَى خَلْقًا لَمْ يَكُنْ يَكُونُ اتَّقِ صِرَافًا وَتَقَبَّلَ اتَّقِ
لَكَ أَذِينَ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمْ أَذِينَ لَمْ أَذِينَ لَمْ أَذِينَ قَوْلًا وَتَقَبَّلَ الْمَلَكُ
بِشْرَ لَمْ يَكُنْ أَذِينَ لَمْ أَذِينَ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ
وَأَتَقَبَّلُكَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَعَبِّينَ اتَّقِ بَعْثُ أَذِينَ لَمْ أَذِينَ لَمْ أَذِينَ لَمْ أَذِينَ
الْأَذِينَ وَادْعَاتُ قُلُوبِهِمْ فَصَرَّوْهُمُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ
لَهُ عَمَلٌ وَلَكِنْ خَيْرٌ إِلَهُ أَمَّا عَمَّا تَصِفُوهُمْ فَهَلْ أَقْبَعُوا مَعَ الْقَاعِ عَيْنَ لَوْ
خَرَجُوا فَمَنْ كَرَّمَ مَا زَادُوكُمُ الْإِيمَانَ وَلَا وَضَعُوا إِلَهُ لَكُمْ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ
وَمِنْكُمْ يَدْعَا عَزَّ لَمْ يَكُنْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَعَبِّينَ لَمْ أَذِينَ لَمْ أَذِينَ لَمْ أَذِينَ
لَا الْكُفْرَ خَيْرٌ مِنَ الْإِيمَانِ وَظَهَرَ أَمَّا وَاللَّهُ وَصَرَّ كَرَّمَ مَوْلَى وَصَرَّ مَوْلَى بَعْثُ
الْفَرْقِ وَلَا تَقْبَلُ الْإِيمَانَ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ
بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ
بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ بَعْثُ

و سخن خدای آنست و رتر. خدای عزیزی درست کارست. ﴿۴۱﴾ بیرون شید سبکان^۱ و گرانان^۲ و جهاد کنید به ماله‌ای شما و نفسهای شما در ره خدای. آن گیه بهود^۳ شما را ار هید کمی دانید. ﴿۴۲﴾ ار بودی منفعتی نزدیک و سفری آسان، پس روی کردی ترا. بی‌دور شد و ریشان سفر. انوز می‌سوگند خورند به خدای ار توانستی ایما بیرون شدی واشما. می‌هلاک کنند نفسها ایشانرا. خدای می‌داند کایشان دروزنان هند. ﴿۴۳﴾ عفو کرد خدای از تو. چرا دستوری کردی^۴ ایشانرا تادیدور شدی^۵ ترا ایشان که راست گفتند و دانستی دروزنان را. ﴿۴۴﴾ دستوری نمی‌خواهند از تو ایشان کمی بگرویند به خدای و به روز آن جهن که جهاد کنند به ماله‌ای ایشان و نفسها ایشان. خدای داناست به پرخیز کاران. ﴿۴۵﴾ می‌دستوری خواهند از تو ایشان کنمی گرویند به خدای و به روز آن جهن و گم‌امند شد دلها ایشان. ایشان درگم‌امندی^۶ ایشان می‌گردند. ﴿۴۶﴾ ارخواستی بیرون شدن، بساختندی آنرا سازی^۷. بی‌دشخوار داشت خدای بیرون شدن ایشان. گران کرد^۸ ایشانرا و گفته شد بنشینید و انشتاران^۹. ﴿۴۷﴾ ار بیرون شدندی در شما نیوزودندی شما را بی‌توهی و بشتافتندی در میان شما. بطلیدندی شما را فتنه و در شما نیوشیداران^{۱۰} است ایشانرا. خدای داناست به ستم کاران. ﴿۴۸﴾ بطلیدند فتنه از پیش و بگردانستند ترا کارها تا آمد حق و اشکرا شد^{۱۱} فرمان خدای و ایشان دشخوارداشتاران^{۱۲}. ﴿۴۹﴾ زیشان هست کی می‌گهد: دستوری کن مرا و در فتنه میوکن مرا، بدان که در فتنه افتادند. دوزخ دره گرفتارست^{۱۳} به کافران. ﴿۵۰﴾ ار رسد به تو نیکوی، اندهگن کند ایشانرا و ار رسد به تو مصیبتی، گهند: بگرفتیم کار ایما از پیش و از گشتند و ایشان

۱۱- اشکرا شد: آشکارا شد.

۱۲- دشخوارداشتاران: ناخواهان.

۱۳- در گرفتار: فراگیرنده.

۱- سبکان: سبک باران.

۲- گرانان: گران باران.

۳- بهود: باشد. *

۴- دستوری کردی: دستور دادی؛ رخصت دادی.

۵- تادیدور شدی: تا پیدا می‌شد.

۶- گم‌امندی: شک و گمان.

۷- ساز: سامان؛ ساز و برگ.

۸- گران کرد: بازداشت.

۹- نشستاران: نشستگان.

۱۰- نیوشیداران: شتندگان؛ جاسوسان.

به خدای وراست کرگیرد^۱ مومنان را و رحمتی ایشانرا کبگرو یستند از شما. ایشان کمی- دشخواری نمایند پیغامبر خدایرا، ایشانرا عذابى دردمندکنار^۲ بهد. ﴿۶۲﴾ می سوگند خورند به خدای شما را تا خشنود کنند شما را. خدای و پیغامبر اوی سزاوارتر که خشنود کنید اویرا، ارهید گرو یستاران^۳. ﴿۶۳﴾ ای ندانید آن کی محارب شهد^۴ خدای را و پیغامبر اویرا، اویرا بهد آتش دوزخ جاودانه شداره^۵ در آن؟ آن است خواری بزرگ. ﴿۶۴﴾ می ترسند منافقان کفرود کرده شهد و ریشان سوئی آگه کند ایشانرا بدان در دلهای ایشان است. بگه: اوسوس کنید، خدای بیرون آوردارست^۶ آن می ترسید. ﴿۶۵﴾ ار پرسى ایشانرا، گهند: ایما بودیم می در شدیم و می بازی کردیم. بگه^۷: ای خدای و نشانهای اوی و پیغامبر اوی بودید می اوسوس کردید؟ ﴿۶۶﴾ عذر میارید، کافر شدید پس گرو یشت شما. ار عفو کرده شهد از گرهی از شما، عذاب کرده شهد گرهی بدان کایشان بودند گنه کاران. ﴿۶۷﴾ مردان منافق و زنان منافقه برخی زیشان ولیان برخی می فرمایند به گستی^۸ و می واز زنند از نیکوی و می در کشند دستها ایشان. فرموش کردند خدای را، فرموش کرد ایشانرا. منافقان ایشان اند فاسقان. ﴿۶۸﴾ وعده کرد خدای مردان منافق را و زنان منافقه را و کافران را، بهد آتش دوزخ جاودانه شداران در آن آن گوس بهد^۹ ایشانرا. و بلعنت کرد^{۱۰} ایشانرا خدای. ایشانرا عذابى دایم بهد. ﴿۶۹﴾ چون ایشان کاز پیش شما بودند، بودند سخت از شما به قوت و گو یشت^{۱۱} به ماها و فرزندان، برخوردارى گرفتند به نیاوه^{۱۲} ایشان، برخوردارى گرفتید به نیاوه^{۱۳} شما، چنان برخوردارى گرفتند ایشان کاز پیش شما بودند به نیاوه^{۱۴} ایشان و در شدید چنان در شدند ایشان. توه شد عملها ایشان درین گیتی و آن جهن. ایشان ایشان اند زیان کران. ﴿۷۰﴾ ای نیامد بدیشان خبر ایشان کاز پیش ایشان بودند گره نوح و عادیان و ثمودیان

۱۱- گو یشت: بیشتر.

۱۲- نیاوه: سود؛ بهره.

۱- راست کر گیرد: باور دارد.

۲- دردمند کنار: دردناک.

۳- گرو یستاران: گرویدگان.

۴- محارب شهد: محارب شد؛ جنگ کرد.

۵- جاودانه شداره: همیشه؛ جاوید.

۶- بیرون آوردار: پدید آورنده.

۷- بگه: بگو.

۸- گستی: زشتی.

۹- گوس بهد: بس باشد.

۱۰- بلعنت کرد: لعنت کرد.

و گره ابراهیم و ایاران مدین و شارستانهای^۱ قوم لوط؟ آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدورپها. نیست خدای تا ستم کند وریشان، بی بودند ورفسها ایشان می ستم کردند.

۷۱ مردان مومن و زنان مومنه، برخی زیشان ولیان برخی، می فرمایند به نیکوی و می واززنند از گستی^۲ و می بپای کنند غماز و می دهند زکوه و می فرمان برداری کنند خدای را و پیغامبر اویرا. ایشان انور رحمت کند^۳ وریشان خدای. خدای عزیزی درست کارست.

۷۲ وعده کرد خدای مردان مومن را و زنان مومنه را بوستانهای می رود از زیر آن جوپها، جاودانگان بند در آن و جایگههای خوش در بوستانهای عدن و خشنودی از خدای مهر. آن آن است دست بردن بزرگ. ۷۳ یا پیغامبر! جهاد کن و کافران و منافقان و زوشی کن^۴ وریشان، جایگه ایشان دوزخ بهد. گد است شدن جای. ۷۴ می سوگند خورند به خدای، نگفتند و گفتند سخن کافری و کافر شدند پس نرم شدن^۵ ایشان و اندیشه کردند بدان نرسیدند و عیب نکردند بی آن، وی نیاز کرد ایشانرا خدای و پیغامبر اوی از فضل اوی، ار توبه کنند بهود^۶ گیه ایشانرا وار وازگردند، عذاب کند ایشانرا خدای عذابی دردمند کنار^۷ درین گیتی و آن جهن؛ ونبه ایشانرا در زمین هیچ ولی و نی نصرت کناری^۸.

۷۵ زیشان هست کی عهد گرفت و اخدای، ار دهد ایما را از فضل اوی، صدقه دهیم و بیم از نیکان. ۷۶ ازمان داد ایشانرا از فضل اوی، بخیلی کردند بدان و وازگشتند و ایشان روی گردانستاران^۹. ۷۷ پاداش داد ایشانرا منافق در دلها ایشان، تابی روز پدیره آیند اویرا؛ بدان خلاف کردند خدای را آن وعده کردند اویرا و بدان بودند می دروغ گفتند. ۷۸ ای ندانند که خدای داند نهان ایشان و رازان^{۱۰} ایشان؟ و خدای دانای ناپدیدپها. ۷۹ ایشان می عیب کنند خوش کامه شداران^{۱۱} را

۱- شارستانها: شهرها.

۲- گستی: زشتی؛ بدی. •

۳- انور رحمت کند: زود بود که ببخاشد.

۴- زوشی کن: درشتی کن؛ سخت باش.

۵- نرم شدن: گردن نهادن.

۶- بهود: باشد.

۷- دردمند کنار: دردناک.

۸- نصرت کنان: یار یگر.

۹- روی گردانستاران: برگردند گان.

۱۰- رازان: راز و سرگوشی.

۱۱- عوش کامه شداران: افزون دهندگان؛

خوش منشان.

از مومنان در صدقها و ايشان غنی گنندند^۱ بی قوت ايشان، می اوسوس کند زيشان. اوسوس کرد^۲ خدای ازيشان و ايشان را عذابی دردمندکنار بید. ۸۰ آمرزشت خواه^۳ ايشانرا یا آمرزشت نخواهی ايشانرا، ار آمرزشت خواهی ايشانرا هفتادبار بنیامرزد خدای ايشانرا، آن بدان ايشان کافر شدند به خدای و پیغامبر اوی. خدای ره ننماید قوم فاسقان را. ۸۱ رامشتی شدند^۴ پس کردگان^۵ به نشستن ايشان خلاف پیغامبر خدای و دشخوار داشتند که جهاد کنند به مالها ايشان و نفسها ايشان در سبیل خدای. گفتند: بیرون مشید^۶ در گرمی. بگه: آتش دوزخ سخت^۷ به گرمی، ارهند^۸ کمی دریاوند. ۸۲ کوبخندید خجاره^۹ و کوبگریید فراوان پاداشی بدان بودند می کسب کردند. ۸۳ ار واز آرد ترا خدای بی^{۱۰} گرهی ازيشان، دستوری خواهند از تو بیرون شدن را بگه: بیرون نشید و امن هرگز و کازار نکنید و امن و دشمنی. شما بپسندیدید به نشستن، نخست بار بنشینید واپس شداران^{۱۱}. ۸۴ غار مکن وریکی زيشان ببرد هرگز؛ و مایست و رگور اوی. ايشان کافر شدند به خدای و پیغامبر اوی و ببردند ايشان فاسقان. ۸۵ نگراندهکن- نسکند ترا مالها ايشان و فرزندان ايشان. می خواهد خدای که عذاب کند ايشانرا بدان درین گیتی و بمیرد نفسها ايشان و ايشان کافران. ۸۶ ازمان کفرود کرده شهد^{۱۲} سورتی که بگروید به خدای و جهاد کنید و پیغامبر اوی دستوری خواهند از تو^{۱۳} خداوندان فضل ازيشان و گفتند: بپیل^{۱۴} ایما را تایم و انشتاران^{۱۵}. ۸۷ بپسندیدند بدان که بند و زنان و مهر کرده شد و ر دلها ايشان. ايشان غمی اشندند^{۱۶}. ۸۸ بی پیغامبر و ايشان کبگرو یستند و اوای، جهاد کردند به مالها ايشان و نفسها ايشان، ايشان ايشانرا بید نیکپا و ايشان

۱- نمی گنندند: نمی یابند.

۲- اوسوس کرد: افسوس کرد.

۳- آمرزشت خواه: آمرزش خواه.

۴- رامشتی شدند: شاد شدند.

۵- پس کردگان: باز پس گذاشتگان.

۶- بیرون مشید: بیرون مرو ید.

۷- سخت: سخت تر.

۸- هند: هستند.

۹- خجاره: کم؛ اندک.

۱۰- بی: به؛ به سوی.

۱۱- پس شداران: پس ماندگان.

۱۲- کفرود کرده شهد: که فرو فرستاده شود؛ نازل شود.

۱۳- تو: تو.

۱۴- بپیل: دست بدار؛ بمان.

۱۵- انشتاران: نشستگان.

۱۶- نمی اشندند: نمی شنوند.

ایشان اند نیک بخت شداران^۱. **۸۹** بساخت خدای ایشانرا بوستانهای می رود از زیر آن جوپها، جاودانگان بند درآن. آن است دست بردن^۲ بزرگ. **۹۰** آمدند عذرآورداران^۳ از اعراب تا دستوری کرده شهد^۴ ایشانرا و بنشستند ایشان کدروخ گفتند وورخدای و پیغامبر اوی. انوز رسد^۵ بدیشان که کافر شدند زیشان عذابی دردمند کنار^۶. **۹۱** نیست ورستان و فی ور بیماران و فی وریشان کمی گنند^۷ آن می خزین کنند تنگی ازمان نصیحت کنند خدای را و پیغامبر اویرا. نیست ورنیکوی کناران^۸ هیچ بزه ی. خدای آمرزیدگاری رحمت کنار^۹ست. **۹۲** و فی وریشان ازمان آمدند به توا، تا ورداری ایشانرا، گفتی: نمی گندم^{۱۰} آن وردارم شما را ورآن، واز گشتند و چشمها ایشان می ریزد از آب از انده، کمی گنند آن می خزین کنند. **۹۳** بزه وریشان است کمی دستوری خواهند از توا وایشان وی نیازان، بیسندیدند بدان که بندوا زنان ومهرکرد خدای ور دلها ایشان، ایشان غمی دانند. **۹۴** می عذر آرند بی شما، ازمان واز آید بی ایشان. بگه: عذر میارید، راست کرنگیرم^{۱۱} شما را. آگه کرد ایما را خدای از خبرهای شما. انوز می گیند^{۱۲} خدای عمل شما و پیغامبر اوی واز رد کرده شید بی دانای ناپدید و حاضری. آگه کند شما را بدان بودید می کردید. **۹۵** انوز می سوگند خورند به خدای شما را، ازمان واز گردید بی ایشان تا روی گردانید ازیشان. روی گردانید ازیشان. ایشان پلیداند و جایگه ایشان دوزخ بهد. پاداشی بدان بودند می کسب کردند. **۹۶** می سوگند خورند شما راتاخشندو شید^{۱۳} ازیشان، ارخشندو شید ازیشان، خدای خشندو نشهد از قوم فاسقان. **۹۷** اعرابیان سخرانند به کافری و منافقی و سزاوارتر که ندانند حدهای آن فرود کرد خدای ور پیغامبر اوی. خدای

۱ - نیک بخت شداران: رستگاران.

۲ - دست بردن: پیروزی یافتن.

۳ - عذر آورداران: عذر خواهان.

۴ - دستوری کرده شهد: دستوری دهندشان.

۵ - انوز رسد: زود بود که برسد.

۶ - دردمند کنار: دردناک.

۷ - کمی گنند: که نمی یابند.

۸ - نیکوی کناران: نیکان.

۹ - رحمت کنار: رحیم.

۱۰ - نمی گندم: نمی یابم.

۱۱ - راست کرنگیرم: باور نداریم.

۱۲ - انوز می گیند: زود باشد که ببیند.

۱۳ - خشندو شید: خشندو شوید.

دانای درست کارست. ﴿۹۸﴾ از اعرابیان هست کی می گیرد آن می خزین کند تاوانی^۱ و می بر مردارد^۲ به شما سختیا. و ریشان باد گشتار^۳ گدی. خدای اشنوای داناست. ﴿۹۹﴾ از اعرابیان هست کی می بگروید^۴ به خدای و به روز آن جهن و می گیرد آن می خزین کند نزدیکها نزدیک خدای و دعاها پیغامبر. بدان کان نزدیکی ایشانرا. انوز. در کنند ایشانرا خدای در رحمت اوی. خدای آمرزید گاری رحمت کنار هست. ﴿۱۰۰﴾ پیشی کناران^۵ نخستینان از هجره کناران^۶ وانصار، ایشان که پس روی کردند ایشانرا به نیکوی، خشنود شد خدای از ایشان و خشنود شدند از وی و بساخت ایشانرا بوستانهای می رود زیر آن جوها. جاودانگان بند در آن همیشه. آن است دست بردن بزرگ. ﴿۱۰۱﴾ از کی پیرامون شما از اعرابیان منافقان اند. و از اهل مدینه ستنه شدند^۸ و منافق. ندانی ایشانرا، ایما دانیم ایشانرا، انوز عذاب کنیم^۹ ایشانرا دوباره. واز رد کرده شدند بی عذابی بزرگ. ﴿۱۰۲﴾ دیگرانی خواستوا شدند^{۱۰} به گنهان ایشان، بیامیختند عمل نیک و دیگری گست^{۱۱}. شاید خدای کتوبه پدیدر و ریشان. خدای آمرزید گاری رحمت کنارست. ﴿۱۰۳﴾ بستان از ماها ایشان صدقه، پاک کنی ایشانرا و بستای ایشانرا بدان و دعا کن و ریشان دعاها تو آرامشی ایشانرا. خدای اشنوای^{۱۲} دانا. ﴿۱۰۴﴾ ای ندانند که خدای اوی پدیدر توبه از بندگان اوی و پدیدر صدقهها؟ خدای اویست توبه پدید رفتاری^{۱۳} رحمت کنار. ﴿۱۰۵﴾ بگه: کار کنید، انوز می گیند^{۱۴} خدای عمل شما و پیغامبر اوی و مومنان، انوز رد کرده شید بی دانای ناپدید و حاضری. آگه کند شما را بدان بودید می کردید. ﴿۱۰۶﴾ دیگرانی پس کردگان^{۱۵} فرمان خدای را، یا عذاب کند ایشانرا یا توبه پدیدر و ریشان.

۱۱ - گست: بد؛ زشت.

۱۲ - اشنوای: سنج.

۱۳ - توبه پدید رفتار: توبه پدیدر.

۱۴ - انوز می گیند: زود باشد که ببیند.

۱۵ - پس کردگان: واپس گذاشتگان.

۱ - تاوان: غرامت و زیان.

۲ - می بر مردارد: چشم می دارد.

۳ - گشتار: گردش؛ گشتن.

۴ - بگروید: بگردد.

۵ - رحمت کنار: رحیم.

۶ - پیشی کناران: پیشینگان.

۷ - هجره کناران: مهاجران.

۸ - ستنه شدند: نافرمان شدند؛ شوخ شدند.

۹ - انوز عذاب کنیم: زود بود که عذاب کنیم.

۱۰ - خواستوا شدند: اقرار دادند؛ خستو شدند.

خدای دانای درست کارست. **۱۰۷** ایشان گرفتند مسجدی دشواری نمودن را و کافری را و جدا کردن را میان مومنان و رگداریون^۱ کرا محارب شد خدای را و پیغامبر او را از پیش و می سوگند خوردند کنه خستیم^۲ بی نیکوی، خدای می گوی دهد کایشان دروزنان اند. **۱۰۸** مایست درآن هرگز مزگتی بنا کرده شد ور پرخیز کاری از اول روزی سزاوارتر که بایستی در آن. در آن مردانی هند می دوست دارند که پاکی کنند. خدای دوست دارد پاکی کناران^۳ را. **۱۰۹** ای کی بنا کرد بنای اوی ور پرخیز کاری از خدای و خشنودی گیاه یا کی بنا کرد بنای او ور کرانه ی کریشکی^۴ افتاداره^۵ افتاد بدن در آتش دوزخ؟ خدای ره ننماید قوم ستمکاران را. **۱۱۰** همیشه گل کردهای^۶ ایشان آن که بنا کردند، گمماندی بهد در دلهای ایشان بی آن که پاره شهد^۷ دلهای ایشان. خدای دانای درست کارست. **۱۱۱** خدای بخیرد از مومنان نفسها ایشان و مالها ایشان، بدان کایشانرا بهد گهیش^۸ می کازار. کنند در سبیل خدای، می کشند و می کشته شدند. وعده ی وروی واجب در توریت وانجیل و قرآن. کی وفا کند به عهد اوی از خدای رامشت پذیرید^۹ به خرید و فرخت شما آن کخرید و فرخت کردید بدان، آن آنست دست بردن^{۱۰} بزرگ. **۱۱۲** توبه کناران^{۱۱}، برستون کناران^{۱۲}، سپاس داری کناران^{۱۳}، روزه داشتاران^{۱۴}، رکوع گرفتاران^{۱۵}، سجده گرفتاران^{۱۶} فرموداران^{۱۷} به نیکوی، واززداران^{۱۸} از گستی و نگه داشتاران^{۱۹} حدهای خدای را و میزد کبر^{۲۰} مومنان را. **۱۱۳** نهبد پیغامبر را و ایشانرا کبگرو یستند، که آرمزشت خواهند مشرکانرا ار همه بهد خداوندان نزدیکی از پس آن دیدور شد ایشانرا ایشان ایاران دوزخ بند. **۱۱۴** نبود آرمزشت خواستی ابرهم پدر او را بی از وعده ی که وعده کرد آن او را. ازمان

-
- ۱- ورگداریون: راه بانوی.
 - ۲- کنه خستیم: که نخواستیم.
 - ۳- پاکی کناران: پاکان؛ پاکیزگان.
 - ۴- کریشک: آب کند؛ بستر رود.
 - ۵- افتادار: ریخته و ریخته.
 - ۶- گل کردها: برآوردها؛ بناها.
 - ۷- پاره شهد: بریده شود.
 - ۸- گهیش: بهشت.
 - ۹- رامشت پذیرید: شاد باشید.
 - ۱۰- دست بردن: پیروزی یافتن.
 - ۱۱- توبه کناران: توبه کنندگان؛ واگردندگان.
 - ۱۲- برستون کناران: پرستندگان.
 - ۱۳- سپاس داری کناران: سپاسگزاران؛ ستاینندگان.
 - ۱۴- روزه داشتاران: روزه داران.
 - ۱۵- رکوع گرفتاران: رکوع کنان.
 - ۱۶- سجده گرفتاران: سجده کنندگان.
 - ۱۷- فرموداران: فرمانندگان.
 - ۱۸- واززداران: بازدارندگان.
 - ۱۹- نگه داشتاران: نگه دارندگان.
 - ۲۰- میزد کبر: شاد کن؛ مژده ده.

دیدور شد او را اوی دشمنی خدای را وی زاری کرد از وی. ابرهم زاری کناری^۱ بردبار بود. **۱۱۵** نیست خدای تا وی ره کند قومی را، پس آن که ره نمود ایشانرا، تا دیدور کند ایشانرا، آن می برخیزند. خدای به هر چیزی دانا. **۱۱۶** خدای او را پادشای آسمانها و زمین، زنده کند و میراندونهد^۲ شما را از بیرون خدای هیچ ولی و فی نصرت کناری^۳. **۱۱۷** توبه پذیرفت خدای و پیغامبر و هجره کناران^۴ و انصار یان؛ ایشان که پس روی کردند او را در ساعت دشخواری، از پس آن کامست^۵ که بگردد دلهای گرهی زیشان؛ واز توبه پذیرفت و ریشان. اوی بدیشان مهر وانی^۶ رحمت کنارست. **۱۱۸** و رسه ایشان... کردند. تا ازمان تنگ شد و ریشان زمین بدان فراخ شد و تنگ شد و ریشان نفسها ایشان و یقین شدند که ستادی^۷ نیست از خدای بی اوی. واز توبه پذیرفت و ریشان، تا توبه کنند. خدای او یست توبه پذیرفتاری^۸ رحمت کنار^۹. **۱۱۹** یا ایشان کبگرو یستید! برخیزید از خدای و بید و راست گفتاران^{۱۰}. **۱۲۰** نهید اهل مدینه را و کرا پیرامون ایشان است از اعراب که پس شند از پیغامبر خدای و سیر نشند^{۱۱} به نفسها ایشان از نفس اوی. آن بدان ایشان نرسد بدیشان تشنه ی و فی رنجهی و فی گرسهی^{۱۲} در ره خدای و نسپرند سپردن جای، درخشم. کند کافران را و نگنند^{۱۳} از دشمنی عطای یا فی و یجب کرده شهد ایشانرا بدان عمل نیک. خدای ضایع نکند مزد نیکوی کناران. **۱۲۱** و خزین نکنند خزینی^{۱۴} خورد و فی بزرگ و نبرند رود کده ی^{۱۵} تا فی و یجب کرده شهد ایشانرا، تا پاداش دهد ایشانرا خدای نیکوتر آن بودند می کردند. **۱۲۲** نبند مومنان تا بیرون شند همه. چرا بیرون نشند از هر گرهی زیشان گرهی تا دانا شدند در دین تا بدس بردندی^{۱۶} قوم ایشانرا ازمان واز آمدندی

۱۱ - سیر نشند از = لا یزیدون

۱۲ - گرسهی: گرسنگی. •

۱۳ - نگنند: نیابند. •

۱۴ - خزین: هزینه و نفقه.

۱۵ - رود کده: رودخانه؛ وادی.

۱۶ - بدس بردندی: بیم کنند؛ بترسانند.

۱ - زاری کنار: زاری کننده؛ آه کننده.

۲ - نهید: نباشد.

۳ - نصرت کنار: یارمند؛ یاریگر.

۴ - هجره کناران: مهاجرین.

۵ - کامست: خواست؛ نزدیک بود. •

۶ - مهر وانی: مهر یان؛ رثوف.

۷ - ستاد: پناه گاه.

۸ - توبه پذیرفتاری: توبه پذیر.

۹ - رحمت کنار: رحیم.

۱۰ - راست گفتاران: راست گو یان.

السبعون اعلوهم وذن يا ايها الذين آمنوا اقبلوا الذين يلجئكم من الكفر ولينفروا
 في اسان تامر كاتن بريد دي با لسان بكن بريد كاز اركنه والاسان بكن بريد بريد اركان وكن بريد
 ويكفر عائلته واعلموا ان الله مع الصالحين واذا اما انزلت سورة فممن
 من يقول انكم زاجنه هذه ايضا اما الذين آمنوا فزادتهم ايمانا وهم
 يكري كيد كيد استا بورد اوردان كويستى اما اسان بكن بريد موفود استا بورد كويستى وانشا
 بقتل موفود واما الذين كفروا فلو يبعثهم مريض فزادتهم رجسا الى رجسهم ومما
 في رجسهم انهم لا يؤمنون الا بقرآن انهم يقولون في كل عام مودة وموئيل تقر لا يؤمنون
 ولا يؤمنون بقرآن واما انزلت سورة فبعضهم الي بعضهم لا يؤمنون
 اذ لم يقر انهم موافقون الله فلو يبعثهم مريض فزادتهم رجسا الى رجسهم
 بل وانكشند كيد استا بورد واما اسان بكن بريد موفود استا بورد كويستى وانشا
 من انهم كفروا عن الله ما عسى حريص علىكم بالمؤمنين ووقت دجيم
 فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم
 اورد كويستى بكن بريد استا بورد كويستى وانشا بورد كويستى وانشا بورد كويستى

باسم الله الرحمن الرحيم
 انزلت آيات الكتاب الكريم اكان الناس غير ان اوحينا الي رجل متفرد ان
 انزلت آيات الكتاب الكريم اكان الناس غير ان اوحينا الي رجل متفرد ان
 انزلت آيات الكتاب الكريم اكان الناس غير ان اوحينا الي رجل متفرد ان
 انزلت آيات الكتاب الكريم اكان الناس غير ان اوحينا الي رجل متفرد ان

بی ایشان؛ شاید کایشان بترسیدندی. ﴿۱۲۳﴾ یا ایشان کبگرو یستید! کازار کنید و ایشان که نزدیک ترشدند به شما از کافران و کوگندند^۱ در شما زوشی^۲ و بدانید که خدای واپرخیز کاران است. ﴿۱۲۴﴾ ازمان کفرود کرده شهد سورتی، ازیشان هست کی می گهد: کدام از شما بیوزود او یرا، این گرو یشتی^۳ اما ایشان کبگرو یستند بیوزود ایشانرا گرو یشتی و ایشان می رامشت پذیرند^۴. ﴿۱۲۵﴾ اما ایشان کدر دها ایشان بیماری، بیوزود ایشانرا شرکی و اشرك ایشان، و ببردند ایشان کافران. ﴿۱۲۶﴾ ای ننگرند کایشان می آزموده شدند در هر سالی یک بار یا دوبار؟ واز توبه نکنند و فی ایشان پند پذیرند. ﴿۱۲۷﴾ ازمان کفرود کرده شهد سورتی، بنگرد برخی زیشان بی برخی، ای می گیند شما را هیچ یکی؟ واز بگشتند بگردانست خدای دها ایشان. بدان کایشان قومی هند درغی یاوند. ﴿۱۲۸﴾ آمد به شما پیغامبری از نفسهای شما. سخت است وروی آن بزه کنید، حریص است ورشها به مومنان مهر وانی^۵ رحمت کنار^۶. ﴿۱۲۹﴾ ار واز گردند، بگه: گوس^۷ مرا خدای، نیست خدای مگر او ی وروی وستم کردم^۸. او ی خداوند عرش بزرگ است.

مکیه

سورة بونیر مائة وتسع آیات

بنام خدای مهربانی رحمت کنار. ﴿۱﴾ سوگند به الف ولام ورا، کان آیتای کتاب پر حکمت هند. ﴿۲﴾ ای هست مردمانرا شگفتی که وحی کردیم بی مردی زیشان که بدس بر^۹ مردمانرا و میزدک بر^{۱۰} ایشانرا کبگرو یستند کایشانرا بهد عمل نیک نزدیک خداوند ایشان؟ گفتند کافران این جادوی دیدورست. ﴿۳﴾ خداوند شما خدای است او ی کبیافرید آسمانها و زمین در شش روز. واز

۱- کوگندند: که بیابند.

۲- زوشی: درشتی و سختی.

۳- گرو یشت: گروش؛ ایمان.

۴- می رامشت پذیرند: شاد می شوند؛ مزدگان می دهند.

۵- مهر ووان= زلف.

۶- رحمت کنار= رحیم.

۷- گوس: بسته؛ پس.

۸- وستم کردم: توکل کردم.

۹- بدس بر: بیم کن.

۱۰- میزدک بر: مزدگان ده.

اَيُّوَنُو عَلَيَّ الْفَقْرَ يَدْرِ الْاَمْرُ مَا مِنْ فَعْلٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنَّهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَتَسْكُرُ
 طهر كرد و عوس و قه سارند كار ^{بسته و جفا كردن} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{خداي جفا دهنده}
 فَاَعْبُدُوهُ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ اَلْيَوْمَ نَكْفُرُ بِكُمُ جَمِيعًا وَنَعْبُدُ اِلَهًا حَقًّا اَلَيْسَ بِهِ حَيَا
 برهمنوي كند او را اي بند منوريد ^{و از آمدن حق} ^{و عهده و حادي جاست اوست} ^{بنا و اوست}
 اَلْخَلْقَ ثُمَّ يَرْجِعُهُمْ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْفَيْضِ وَالَّذِينَ
 خلق و و از يك ما و كند او را ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 كَفَرُوا وَالَّذِينَ اٰمَنُوا اَلْيَوْمَ نَكْفُرُ بِكُمُ جَمِيعًا وَنَعْبُدُ اِلَهًا حَقًّا اَلَيْسَ بِهِ حَيَا
 كافر و عهده و حادي جاست اوست ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 يَكْفُلُ الْفَقِيرَ جَبَاوُ الْفَقْرَ يَدْرِ الْاَمْرُ مَا مِنْ فَعْلٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنَّهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَتَسْكُرُ
 كد و جفا كردن ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 مَا خَلَقَ اِلَهًا ذَالِدًا اِلَّا بِالْحَقِّ يَفْضُلُ الْاَيَّامَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اَلَيْسَ فِي اخْتِلَافِ الْبَلَدِ
 نافردي و جفا و ان ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 وَ التَّعَادُ مَا خَلَقَ اِلَهًا فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اَيَّامَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اَلَيْسَ بِهِ حَيَا
 و درون ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 لَا يُوَدِّقُونَ لِقَانًا وَ رِضًا اِلَّا بِمَا خَلَقُوا اِلَهًا اَوْ اَطْعَمُوْا اَبْعَادًا اَوْ اَلْعَمَلُ هُوَ عَنِ اَيَّامًا عَا
 كد و جفا كردن ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 قُلُوْنَ اَوْ اَلَيْسَ مَا كُنْتُمْ تَقَارُّوْنَ مَا كُنْتُمْ اَكْبَرُونَ اَلْيَوْمَ نَكْفُرُ بِكُمُ جَمِيعًا وَنَعْبُدُ اِلَهًا حَقًّا اَلَيْسَ بِهِ حَيَا
 هذا ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 لَصَلٰاتٍ بَعْدَ تَعْمُرٍ وَ تَعْمُرٍ بِاَيَّامٍ هُمْ يَحْيَوْنَ مِنْ تَعْمُرٍ اَلْاَنفَادِ وَ حَتَّابِ التَّعْمُرِ
 نيكما ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 دَعُوْهُمْ فَيَقْبَلُوْهُمْ اَسْتَبٰاتُ الْاَمْرِ وَ تَعْمُرُ فَيَقْبَلُوْهُمْ اَسْتَبٰاتُ الْاَمْرِ وَ تَعْمُرُ
 چو اذن ايمان ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ يَعْبُدُ اِلَهًا لَمَّا اَسْأَلُوا اَسْتَعْبٰ اِلَهًا بِالْحَقِّ اَلَيْسَ بِهِ حَيَا
 حاس خداي خداوند ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 اَلْيَوْمَ نَكْفُرُ بِكُمُ جَمِيعًا وَنَعْبُدُ اِلَهًا حَقًّا اَلَيْسَ بِهِ حَيَا
 بيا ايمان ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}
 اَلْيَوْمَ نَكْفُرُ بِكُمُ جَمِيعًا وَنَعْبُدُ اِلَهًا حَقًّا اَلَيْسَ بِهِ حَيَا
 بيا ايمان ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست} ^{بنا و درين جهان اوست}

غلبه کرد و رعرش، می سازد^۱ کار. نیست هیچ شفاعت کناری^۲ بی از پس فرمان اوی. اوی است خدای خداوند شما. برستون کنید^۳ او را، ای پند نپذیرید؟ **۴** بی اوی است و از آمدن شما همه. وعدهی خدای حق است. اوی نخست بار بیافریند خلق را و از دیگر بار کند آت را، تا پاداش دهد ایشانرا کبگرو بستند و کردند نیکیا براسی و ایشان که کافر شدند، ایشانرا شرای بهد از حیم و عذابی دردمند کنار^۴ بدان بودند می کافر شدند. **۵** اوی او یست کرد خرشید را روشنای و مه را روشنای و تقدیر کرد آت را مزها تا بدانید شمار ساها و حساب؛ نیافرید خدای آن بی بحق. می دیدور کنده نشانها قومی را کمی دانند. **۶** در مختلف شدن^۶ شو و روز و آن بیافرید خدای در آسمانها و زمین، نشانها قومی را کمی بپر خیزند. **۷** ایشان کمیدغی دارند^۷ ثواب ایما و بپسندیدند به زندگانی این گیتی و بیمار امیدند بدان ایشان کایشان از آبتای ایما بار خواران^۸ هند. **۸** ایشان جایگه ایشان آتش بهد بدان بودند می کسب کردند. **۹** ایشان کبگرو بستند و کردند نیکیا، ره نماید ایشانرا خداوند ایشان به گرو یشت ایشان. می رود از زیر ایشان جویها در بوستانهای نعمت. **۱۰** خواندن ایشان در آن، پاکی ترا ای خداوند و درود ایشان در آن سلام بهد و وادم^۹ خواندن ایشان: سپاس خدای را خداوند جهانیان را. **۱۱** ارشتاوانیدی^{۱۰} خدای مردمان را به گدی چون شتاوانیدن ایشان به نیکي، قضا کرده شدی بی ایشان زمان ایشان. بهیلیم^{۱۱} ایشانرا کمیدغی دارند ثواب ایما، دروی رهی ایشان می هکوی شند^{۱۲}. **۱۲** از زمان رسد به انسان دشخواری، بخواند ایما را پهلوی اوی، یا نخستار^{۱۳}، یا پپای. از زمان واز کنیم ازوی دشخواری، اوی برود گوهی



- ۱- می سازد: تدبیر می کند.
- ۲- شفاعت کنار: خواهشگر؛ خواهش خواه.
- ۳- برستون کنید: پرستید. *
- ۴- دردمند کنار: دردناک.
- ۵- می دیدور کند: جدا می کند؛ پیدا می کند.
- ۶- مختلف شدن: آمدن و شدن.
- ۷- کمید نمی دارند: که امید نمی دارند.
- ۸- بار خواران: ناآگاهان. *
- ۹- وادم: آخر؛ پسین.
- ۱۰- شتاوانیدی: می شتابانید.
- ۱۱- بهیلیم: دست بداریم؛ رها کنیم.
- ۱۲- می هکوی شند: سرگردان و متحیر می شوند. *
- ۱۳- نخستار: نشسته.

نخواند ایما را بی دشخواری کرسید بدوی. چنان آراسته شد توهی کناران^۱ را آن بودند می کردند. ﴿۱۳﴾ هلاک کردیم گرهما را از پیش شما؛ ازمان که ستم کردند و آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدورها، نبودند کبگرو یستند. چنان پاداش دهیم قوم گنه کاران را. ﴿۱۴﴾ واز کردیم شما را خلیفتان در زمین از پس ایشان، تا بنگرم چون می کنید. ﴿۱۵﴾ ازمان خوانده شهد وریشان آیتهای ایما دیدورها، گهند ایشان کمید نمی دارند ثواب ایما؛ آر قرانی جد این یا بدل کن آنرا. بگه: نبهد مرا کیدل کم آن از سوی نفس خود پس روی^۲ بی آنرای می وحی کرده شهد بی من. من می ترسم ار نافرمان شم خداوند خود را، از عذاب روز بزرگ. ﴿۱۶﴾ بگه: ار خهستی خدای، نخواندی آن ورشا و دانسته نکردی شما را بدان. درنگ کردم در شما یک چندی از پیش آن. ای خرد را کار نفرمایید؟ ﴿۱۷﴾ کی ستم کارتر از کی درحیند^۳ ورخدای دروغی یا دروزن گرفت به آیتها اوی آن نیک بخت نشند گنه کاران. ﴿۱۸﴾ می برستون کنند^۴ از بیرون خدای آن رای مضرت نکنند ایشانرا و منفعت نکنند ایشانرا و می گهند: این گره شفیعان ایمانند نزدیک خدای. بگه: ای می آگه. کنید خدای را بدان نداند در آسمانها و فی درزمین؟ پاکی او یرا، وردوراست زان می شرک. گیرند. ﴿۱۹﴾ نبودند مردمان بی یک گره؛ اختلاف کردند. انبودی سخنی پیشی کرد از خداوند توا قضا کرده شدی میان ایشان در آن، در آن می اختلاف کنند. ﴿۲۰﴾ می گهند: چرا فرود کرده نشدور وی نشانی از خداوند اوی؟ بگه: غیب خدای را. برمرگیرید^۵، من و شما از برمر گرفتاران^۶ هم. ﴿۲۱﴾ ازمان بچشانیم مردمان را رحمتی از پس دشخواری کرسید بدیشان ازمان ایشانرا مکری در

۱- توهی کناران: گراف کاران؛ اسراف کاران.

۲- پس روی: (ظ: پس روی نمی کنم، درست است.)

۳- درحیند: بیافد؛ فرا یافت.

۴- می برستون کنند: می پرستند.

۵- برمرگیرید: چشم دارید؛ گوش دارید.

۶- برمر گرفتاران: درنگندگان؛ منتظران.

كَمَا نَأْمُرُ اللَّهَ أَنْزِعْ مِنْكَ الْوَيْلَ أَيُّهَا الْكَافِرُونَ مَا تَكُونُونَ هُوَ الَّذِي يَسْتَوْفِي أَلْفَهُ
 وَالتَّجْوِيزُ إِذَا كَسَّرَ فِي الْعَلَمِ وَجَزْزَ بِمَعْنَى جُزْءٍ وَهُوَ أَيْضًا جَاءَ تَامًا بِمَعْنَى
 عَاجِزًا وَجَاءَ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَضَعُوا التَّهْمَ الْخَطِيئَةَ عَوَا اللَّهُ
 فَخَلَّصْنَاهُ الْوَيْلَ لِمَنْ يَتَّبِعُهُ مِنْ فَتَاهُ كَوْنٌ مِنَ الْفِتَاهِ كَوْنٌ فَلَمَّا اتَّبَعَهُمْ إِذَا
 هُمْ تَبْعُونَ وَالْأَرْضُ بَعْدَ الْوَيْلِ أَيْضًا التَّابِ أَيْضًا بَعْدَكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَلَأَ
 الْغُلُوقَ أَيْ تَمَلُّقَ النَّاسِ مِنْكُمْ فَتَبْعُوكُمْ بِمَا كَسَرْتُمْ تَعْمَلُونَ أَيْ مِثْلَ الْغُلُوقِ
 التَّيْمَانُ كَقَوْلِهِمْ مِنَ السَّمَاءِ فَخَلَّاهُ بِاتَّاتِ الْأَرْضَ مَعَا يَا كِلَا التَّابِ
 وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَلْهَبَ الْأَرْضُ فَجْرًا وَارْتَبَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنْهُمْ قَادِرُونَ
 عَلَى أَنْ يُقَاتِلُوا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَدَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْرِ كَلِمَةً
 فَغُلَّ الْأَيَاتُ لِقَوْمٍ يَكْفُرُونَ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْإِسْلَامِ وَتَقْبَلُ مِنْ يَفَاءِ
 الْإِبْرَاهِيمَ فَتَقَبَّلْتُمْ لَهُ نَبْلًا خَسِبُوا الْخَسْبُ زَمَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وَجْهَهُمْ
 فَتَوَلَّاهُ أَوَّلَ لَيْلٍ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا الْقِسْمَاتِ
 فِي النَّارِ يَمْتَلِئُونَ مِنْهَا وَلَمْ يَمْلِكُوا أَنْ يَمْلِكُوا مِنْهَا وَلَمْ يَمْلِكُوا أَنْ يَمْلِكُوا مِنْهَا
 فَتَوَلَّاهُ أَوَّلَ لَيْلٍ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا الْقِسْمَاتِ

آیت‌های ایما. بگه: خدای زودتر به مکر، پیغامبران ایما می نویسند آن می مکر کنند. ﴿۲۲﴾
 اوی او ایست، می راند شما را در دشت و دریا. تا ازمان بید در کشتی و بروند بدیشان بادی
 خوش و رامشتی شند^۱ بدان، آید بدان بادی سخت و آید بدیشان موج از هر جایگهی و یقین
 شند کایشان در گرفته شد بدیشان، بخوانند خدای را یکتا کناران^۲ او یرا دین. ار برهانی ایما را
 ازین، بیم از شکر گزارداران^۳. ﴿۲۳﴾ ازمان برهاند ایشانرا، ازمان ایشان می گذشتاری.
 کنند در زمین به جد حق. یا مردمان! گذشتاری^۴ شما ورنفسه‌های شما بر خورداری زندگانی این
 گیتی، وازی ایماست واز آمدن شما. آگه کنیم شما را بدان بودید می کردید. ﴿۲۴﴾ مثل
 زندگانی این گیتی چون آوی کفرود کردیم آنرا از آسمان، بیامیخت بدان نبات زمین. زان
 می خورند مردمان و ستوران، تا ازمان بگرفت زمین آرایشت آن و بیاراست و پنداشتند^۵ اهل
 آن ایشان توانان هند وآن آمد بدان فرمان ایما به شویا روز کردیم آنرا دروده^۶، گوهی نبود
 دی. چنان می دیدور کنیم نشانها قومی را کمی حاشست کنند^۷. ﴿۲۵﴾ خدای می خوانند
 بی‌خانهای سلامت و ره نماید کرا خواهد بی‌راهی راست. ﴿۲۶﴾ ایشانرا که نیکوی
 کردند، نیکوی بهد و زیادت ورنپوشد ور روپا ایشان گستردی و فی‌خواری. ایشان ایاران.
 گهیشت^۸ بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۲۷﴾ ایشان که کسب کردند گستیها،
 پاداش گستی هم چنان و می‌ورپوشد وریشان خواری. نهید ایشانرا از خدای هیچ
 نگه‌داشتاری^۹، گوهی ور پوشیده شهد ور روپا ایشان پاره‌ی از شوتاریک. ایشان ایاران
 آتش بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند.

۱- رامشتی شند: شاد باشند.

۲- یکتا کناران = مخلصین: پاک دارندگان؛

۳- یکتا کنندگان.

۴- شکر گزارداران: سپاسگزاران.

۵- گذشتاری: از حد در گذشتن؛ ستم؛ فساد.

۶- پنداشتند: پنداشتند.

۷- دروده: ریز ریز شده.

۸- کمی حاشست کنند: می‌اندیشند.

۹- ایاران گهیشت: یاران بهشت؛ بهشتیان.

۱۰- نگه‌داشتار: نگاه‌بان.

وَتَوَدَّ لَوْ كُنْتُمْ بِمِيقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ تَزْكُوا أَنْتُمْ وَتُزَكَّوْكُمْ
^{ان من حجتكم انما امر الله} ^{و انك وصم انسانا كه} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ هُمْ وَقَالَ تَزْكُوا هُمْ مَا كُنْتُمْ اِيَّاكُمْ تَعْبُدُونَ وَتُزَكَّوْكُمْ بِاللَّهِ فَجَعَلْنَا
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 نَبِيَّكُمْ يَتْلُو كِتَابًا عَنْ عِمَّاؤُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 اِصْلَحْتُ وَبَدَّ إِلَيْنَا مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَخَلَّ عَمَهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ قُلْ هُمْ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 يُزَكَّوْكُمْ مِنَ الْبِرِّ وَكَانَ تِلْكَ الْقُبْعُ وَالْبَصَارُ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنَ الْبِرِّ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 الْبِرِّ وَيَخْرُجْ مِنَ الْبِرِّ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنَ الْبِرِّ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنَ الْبِرِّ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 فَالِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقَّ وَمَا أَلْبَسُوا إِلَّا الْخِلَالَ فَإِنْ تَصْرَفُونَ كَمَا لَدَيْكُمْ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 كَلِمَةً ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ تَرْجِعُونَ لَكُمْ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ هُمْ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 الْخِلَالَ تَرْجِعُونَ مَقَلَّ اللَّهُ بِيَدِهِ وَالْخِلَالَ تَرْجِعُونَ مَقَلَّ اللَّهُ بِيَدِهِ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 هُوَ يَقْدِرُ إِلَى الْخِلَالَ تَرْجِعُونَ لَكُمْ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ هُمْ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 أَنْ يَخْرُجُوا مِنْ الْبِرِّ وَالْخِلَالَ تَرْجِعُونَ لَكُمْ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ هُمْ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 الْأَخِلَّالُ الْخِلَالَ تَرْجِعُونَ لَكُمْ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ هُمْ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 الْقُرْآنُ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْ الْبِرِّ وَالْخِلَالَ تَرْجِعُونَ لَكُمْ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ هُمْ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}
 لَا تَقْرَأُ مِنْ رَبِّهِ الْغَالِغَةُ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْ الْبِرِّ وَالْخِلَالَ تَرْجِعُونَ لَكُمْ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ هُمْ
^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا} ^{چا كه ستا}

۲۸ آن روز حشر کنیم ایشانرا همه، و از گوهم ایشانرا که شرک گرفتند: جایگه شما، شما و شریکان شما. جدا کنیم میان ایشان گهند شریکان ایشان: نبودید کایما رامی برستون- کردید^۱. ۲۹ گوس^۲ به خدای گواهی میان ایما و میان شما، که بودیم از برستون- کردن شما بارخواران^۳. ۳۰ آنجا بیازماید هر نفسی آن پیش کرد و رد کرده شند بی خدای مهر ایشان حق و گم شهد ازیشان آن بودند می دروغ درحیدند^۴. بگه: ۳۱ کی می روزی دهد شما را از آسمان و زمین یا کی پادشای دارد ورگوشها و چشمها و کی بیرون آرد زنده را از مرده و بیرون آرد مرده را از زنده، کی می سازد کار؟ انوز می گهند^۵: خدای. بگه: ای بنهرخیزید؟ ۳۲ او یست خدای خداوند شما حق. چیست پس حق بی وی راهی چون می گردانسته شید^۶. ۳۳ چنان و عجب شد سخن خداوند توا وریشان که فاسق کردند، ایشان غمی گرویند. ۳۴ بگه: ای هست از شریکان شما کی نخست بار بیافریند خلق را، و از دیگر بار کند آنرا؟ بگه: خدای نخست بار بیافریند خلق را، و از دیگر بار کند آنرا، چون می گردانسته شند. ۳۵ بگه: ای هست از شریکان شما کی می ره نماید بی حق؟ بگه: خدای می ره نماید به حق، ای کی می ره نماید بی حق سزاوارتر که پس روی کرده شهد تا آن کس که ره نبرد بی آن که ره نموده شهد. چیست شما را چون می حکم کنید؟ ۳۶ پس روی غمی کنند گویشتر^۷ ایشان بی ظن را. ظن منفعت نکند از حق چیزی. خدای داناست بدان می کنند. ۳۷ نبود این قرآن که دروغ درحیده- شد^۸ از بیرون خدای. بی راست کر گرفتن^۹ آن رای پیش آنست و دیدور کردن کتاب. گماندی نیست در آن از خداوند جهانیان. ۳۸ یا می گهند: درحیدند^{۱۰} آن. بگه: بیارید سورتی هم چنان، بخوانید

۱- می برستون کردید: می پرستید. ●

۲- گوس: بستهده بس.

۳- بارخواران: نا آگاهان. ●

۴- می دروغ درحیدند: دروغ می بافتند. ●

۵- انوز می گهند: زود بود که بگویند.

۶- می گردانسته شید: می گرداندتان.

۷- گویشتر: بیشتر. ●

۸- دروغ درحیده شد: دروغ فرا بافته شد.

۹- راست کر گرفتن: راست گو داشتن.

۱۰- درحیدند: فرا یافت. ●

من استكفر من دون الله ان يكفر صام قتل با كذبوا ايمانهم بجهنم
 واما ان يجهنموا وبه كذب الله بن من قدامه فانظر كيف طعان
 عاقبة الظالمين ومعه من يؤمن به ومعه من لا يؤمن به ودرت اعلم بالحق
 وان كذبوا فقل اني عملوا واعملوا عملكم اسفر بكون مما تعملوا واما بوي
 مما تعملون ومعه من يستمعون اليك افانت تسمع الصور ولو كانوا لا
 يعقلون ومعه من ينظر اليك افانت تعبد العن ولو كانوا لا ينصرون
 ان الله لا يظلم السامع شيئا ولا يظلم السامع شيئا ولا يظلم السامع شيئا
 لم يظنوا الا ساعة من التمارين فون ينصرون في جهنم فظنوا ان الله وما
 كانوا معه من امان يترك بعض الذي معه هم او يوفيق فالتامر جمعهم
 الله فمعه من لا يعقلون ولكل امه رسول فاذ احادهم فصر يصره بالفسط
 وهم لا يظلمون ويعقون من هذه الوجة ان كثر صام قتل لا امل ان يفي
 صوا ولا يعقلوا لا ما اساء الله لكل امه ارجل ام احادهم فليست اخرون ساعة
 ولا يقصرون قتل اذ انهم ان انكم عدا به يما تاروا تعاد اصادا ان يستعجلوا
 انهم من انكاد اما وقع امهم به الان وقد كسروا فاستعجلون ثم قتل الله بن

کرا توانید از بیرون خدای، ار هید راست گفتاران. ﴿۳۹﴾ بل دروزن گرفتند بدان، درنگرفتند به علم اوی. نیامد بدیشان عاقبت آن. چنان دروزن گرفتند ایشان کاز پیش ایشان بودند. بنگر چون بود فرجام^۱ ستم کاران. ﴿۴۰﴾ زیشان هست کی می بگروید بدان وزیشان هست کی نگروید بدان. خداوند توا دانتر به توهی کناران^۲. ﴿۴۱﴾ اردوزن گیرند ترا، بگه: مرا عمل من و شما را عمل شما. شما وی زاران^۳ هید زان می کنم ومن وی زار. هم زان می کنید. ﴿۴۲﴾ وزیشان هست کی می نیوشند بی توا، ای توا می اشنوانی کوتان^۴ را، ار همه هند خرد را کار نمی فرمایند؟ ﴿۴۳﴾ زیشان هست کی می نگرد بی توا. ای توا می ره نمای کوران را، ار همه هند نمی گینند؟ ﴿۴۴﴾ خدای ستم نکند ورمردمان چیزی پی مردمان ورنفسا ایشان می ستم کنند. ﴿۴۵﴾ آن روز حشر کنیم ایشانرا، گوهی درنگ نکردند بی ساعتی از روز. یک دیگر را می اشناسند^۵ میان ایشان. زیان کردند ایشان کدروزن گرفتند به پذیره آمدن^۶ خدای و نبودند ره برداران^۷. ﴿۴۶﴾ ار بنمایم ترا برخی آن می وعده کنیم ایشانرا، یا بمیرانیم ترا، بی ایماست واز آمدن ایشان. واز خدای گوه است وآن می کنند. ﴿۴۷﴾ هر گرهی را پیغامبری، ازمان آید پیغامبر ایشان، قضا کرده شهد میان ایشان براستی وایشان ستم کرده نشند. ﴿۴۸﴾ می گهند: کی بهد این وعده، ار هید راست گفتاران؟ ﴿۴۹﴾ بگه: پادشای ندارم نفس خود را زبانی و نی سودی، بی آن خواهد خدای، هر گرهی را زمانی. ازمان آید زمان ایشان، پس نشند ساعتی و پیش نشند. ﴿۵۰﴾ بگه: ای چگوهید ار آید به شما عذاب اوی به شویا روز جمی شتاو کنند^۸ از آن... اران؟ ﴿۵۱﴾ ای واز ازمان و یحب شد بگرو یستید بدان. ای اکن^۹ بودید بدان می شتاو کردید؟ ﴿۵۲﴾ واز گفته شهد ایشانرا

- ۱- فرجام: عاقبت.
- ۲- توهی کناران: بدکاران و تباهاکاران.
- ۳- وی زاران: بیزاران.
- ۴- کوتان: کران. ۵.
- ۵- می اشناسند: می شناسند.
- ۶- پذیره آمدن: دیدار کردن.
- ۷- ره برداران: راه یافتگان.
- ۸- جمی شتاو کنند: چرا شتاب می کنند.
- ۹- اکن: اکنون. ۵.

كَلِمَاتُ مَوْعِظَةٍ أَعْدَابُ الْفَلَمِ هَلْ تَعْرِفُونَ الْأَمْرَ كَسَمْتُمْ كَسَمْتُمْ وَتَسْتَعْبِدُونَ
 بِسَمْتِ كَرَمَةٍ حَسْبِهِ عَدَابُ خَاوَدَةَ بِالنَّارِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهِيَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى
 أَلَمْ تَعْرِفُوا أَنَّهُ لَيْسَ مَا أَشْفَى مَعْدُونٌ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي
 أَنْ جَاءَتْ أَنْ كَلِمَاتُ مَوْعِظَةٍ أَعْدَابُ الْفَلَمِ هَلْ تَعْرِفُونَ الْأَمْرَ كَسَمْتُمْ كَسَمْتُمْ وَتَسْتَعْبِدُونَ
 الْأَوْضَافُ قَتَبَتْهُ وَلَقَدْ وَاللَّهِ أَمَدُ لَمَّا رَأَى الْأَعْدَابَ وَفَجَّرَتْهُ هَوَا الْفَيْحِ
 زَمَنُ تَأْوِيلِهِ وَارْتَدَّ رَدِّدَانِ مَدَامَتُكَ أَتَيْتُكَ بِشَمَائِلِ الْأَمْرِ وَرَفَعْتُ حِزَابَ الْفَلَمِ
 وَهَمُّ لَا يَطْلُمُونَ إِلَّا أَنْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا وَغَدَا اللَّهُ يَخْرُجُ وَلَهُنَّ
 وَالْأَمْرُ سَمْتٌ كَرَمَةٍ حَسْبِهِ عَدَابُ خَاوَدَةَ بِالنَّارِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهِيَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى
 أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مَوْتِي وَبَيْتِي وَاللَّهِ وَجَعَلُونِي مَا بَقِيَ النَّاسُ قَدْ جَانَسُوا قَوْمِي
 كَرَمَةٍ لَمَّا بَدَأَ أَسَدُ الْأَمْرِ بِسَمْتِ كَرَمَةٍ حَسْبِهِ عَدَابُ خَاوَدَةَ بِالنَّارِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهِيَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى
 عِصْمَةٌ مَن يَكُونُ مَعَهَا يَلْزَمُ الصَّبْرُ وَهِيَ وَدَحْمَةُ الْمَوْتِ مَن فِي الْفَضْلِ اللَّهُ
 لَزَجْدُ لَوْنِهَا مَوْسَاوِلُ الْفَلَمِ هَلْ تَعْرِفُونَ الْأَمْرَ كَسَمْتُمْ كَسَمْتُمْ وَتَسْتَعْبِدُونَ
 وَبِحَمِيَّةٍ فِيهِ لَا يَلْقَى حَقُّهُ أَوْ حَقُّهُ مَا يَلْقَى حَقُّهُ قُلُوبُ الْأَوَّلَى اللَّهُ لَكُمُ
 وَوَجْهَتِ الْأَوَّلَى كَرَمَةٍ حَسْبِهِ عَدَابُ خَاوَدَةَ بِالنَّارِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهِيَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى
 مَن يَزِي فِي عِلْمِهِ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلُوبُ الْأَوَّلَى اللَّهُ لَكُمُ الْفَلَمِ هَلْ تَعْرِفُونَ الْأَمْرَ كَسَمْتُمْ كَسَمْتُمْ وَتَسْتَعْبِدُونَ
 لَزَجْدُ لَوْنِهَا مَوْسَاوِلُ الْفَلَمِ هَلْ تَعْرِفُونَ الْأَمْرَ كَسَمْتُمْ كَسَمْتُمْ وَتَسْتَعْبِدُونَ
 الْفَلَمِ هَلْ تَعْرِفُونَ اللَّهُ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَهُ فَضْلٌ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ
 لَسَانُ مَن يَجْلِسُ وَهُوَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى كَرَمَةٍ حَسْبِهِ عَدَابُ خَاوَدَةَ بِالنَّارِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهِيَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى
 لَا يَسْكُرُونَ وَمَا يَكُونُ فِي مَنَازِلِهِمْ مَا أَشْلَوْا أَمْنَهُ مَن قَدْ زَانُوا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا
 عَمَلُهُمْ كَلَامُهُ دَرَجَتُهُ الْأُولَى كَرَمَةٍ حَسْبِهِ عَدَابُ خَاوَدَةَ بِالنَّارِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهِيَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى
 كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ مَقْعُودَ الْفَلَمِ هَلْ تَعْرِفُونَ الْأَمْرَ كَسَمْتُمْ كَسَمْتُمْ وَتَسْتَعْبِدُونَ
 وَرَتَّلْنَا كَلَامَهُ كَرَمَةٍ حَسْبِهِ عَدَابُ خَاوَدَةَ بِالنَّارِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهِيَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى
 الْآخِرُونَ وَالْأَوَّلَى لَا تَصْعَدُ مِنْ غَالٍ وَلَا تَنْجُو مِنَ الْوَقْدِ كِتَابُ مِثْرِ الْأَوَّلَى
 فَمَنْ وَجَّهَتْ الْأَوَّلَى كَرَمَةٍ حَسْبِهِ عَدَابُ خَاوَدَةَ بِالنَّارِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهِيَ فِي الدَّرَجَةِ الْأُولَى
 اللَّهُ لَا يَخْشَى عَلَيْهِمْ وَلَا يَخْشَى مِنْهُمْ أَلَمْ تَعْرِفُوا أَنَّهُ لَيْسَ مَا أَشْفَى مَعْدُونٌ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي
 حَقِّهِ فِي نَفْسِهِ مَوْسَاوِلُ الْفَلَمِ هَلْ تَعْرِفُونَ الْأَمْرَ كَسَمْتُمْ كَسَمْتُمْ وَتَسْتَعْبِدُونَ
 وَالْمَلَكُ الْأَعْدَابُ الْأَجْنُوبُ لَا يَمُوتُ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

.... ستم کردند: بچشید عذاب جاودانه‌ی، ای پاداش داده شید بی‌بدان بودید می کسب کردید؟ ^{۵۳} می آگاهی طلبند از توا، ای حق است آن؟ بگه: بلی، سوگند به خداوند من آن حق است و ناید شما پیشی کناران^۱. ^{۵۴} ار هر نفسی را بید^۲ که ستم کرد آن در زمین، تا خود را واز خرید بدان. واشکرا کنند^۳ پشیمانی ازمان گیرند^۴ عذاب. و قضا کرده شهد میان ایشان برستی و ایشان ستم کرده نشند. ^{۵۵} بدان که خدای را آن در آسمانها وزمین. بدان که وعده‌ی خدای حق است، بی‌گوشتر ایشان نمی‌دانند. ^{۵۶} اوی زنده کند و بمیراند. بی‌اوی واز آورده شید. ^{۵۷} یا مردمان! آمد به شما پندی از خداوند شما و شفا آن رای در گورها^۵ و ره‌غوفی و رحمتی مومنان را. ^{۵۸} بگه: به فضل خدای و به رحمت اوی بدان کورامشتی شید^۶، آن گیه زان می‌بهم کنند^۷. ^{۵۹} بگه: ای چگوهید آن فرود کرد خدای شما را از روزی، کردید از آن حرام و حلال؟ بگه: خدای دستوری کرد شما را، یا ور خدای می‌دروغ درحینید. ^{۶۰} چیست ظن ایشان کمی درحینند و رخدای دروغ به روز رستاخیز؟ خدای خداوند فضل و مردمان، بی‌گوشتر ایشان شکر نمی‌گزارند. ^{۶۱} نبی^۸ درکاری و نحوای از آن از قرانی و نکنی از عملی یانی بیم ور شما گواه که می‌درروید در آن و غایب نشهد از خداوند توا چند سنگ^۹ موری خورد^{۱۰} در زمین و فی در آسمان و فی کهر از آن و فی مهر، یانی در کتابی دیدورست. ^{۶۲} بدان که ولیان خدای فی ترس بهد و ریشان و فی ایشان انده برند. ^{۶۳} ایشان بگرو یستند و بودند می‌ببرخیزدند. ^{۶۴} ایشارا بهد میزدک^{۱۱} در زندگانی این گیتی و در آن جهن. بدل کردن نیست سخنان خدای را. آن آنست دست بردن^{۱۲} بزرگ. ^{۶۵} نگر

۱- پیشی کناران- مُعْجَزین .

۲- بید: بود .

۳- اشکرا کنند: آشکارا کنند.

۴- گیرند: بینند.

۵- گورها: سینه‌ها؛ دله‌ها.

۶- کورامشتی شید: باید شاد شوید.

۷- می‌بهم کند: فراهم می‌آرند.

۸- نبی: نباشی .

۹- چند سنگ: هم سنگ؛ مقدار.

۱۰- خورد: خرد.

۱۱- میزدک: مژده؛ مزدگان.

۱۲- دست‌بردن: پیروزی؛ رستگاری.

اندهگن نکند ترا قول ایشان. عزیزی خدای را همه، اوی است اشنوای دانا. ﴿٦٦﴾ بدان که خدای را کی در آسمانها و کی در زمین. پس روی نمی کنند ایشان، کمی خوانند از بیرون خدای شریکائی را، پس روی نمی کنند بی ظن را و ناند ایشان بی می دروغ گهند. ﴿٦٧﴾ اوی اویست کرد شا را شوتا بیارامید در آن و روز را دیدوری. در آن نشانهاست قومی را کمی اشنند. ﴿٦٨﴾ گفتند: گرفت خدای فرزندی. پاکی او ایرا، اوی است وی نیاز. او ایرا آن در آسمانها و آن در زمین. نیست نزدیک شا هیچ حجتی بدین، ای می گوهد و رخدای آن نمی دانید؟ ﴿٦٩﴾ بگه: ایشان کمی درحینند^۱ و رخدای دروغ. نیک بخت نشند. ﴿٧٠﴾ بر خورداری^۲ درین گیتی، واز بی ایماست واز آمدن ایشان، واز بچشانیم ایشانرا عذاب سخت بدان بودند می کافر شدند. ﴿٧١﴾ بخوان و ریشان خبر نوح که گفت قوم خود را: یا قوم من! ار بود بزرگ آمد ورشا استادن من و پند دادن من به آیتهای خدای، و رخدای و ستام کردم^۳. اندازه کنید کار شا و شریکان شا. واز کومباش کار شا ورشا اندهی، واز بگزاید بی^۴ من و زمان مدهید مرا. ﴿٧٢﴾ ار واز گردید، نهمستم^۵ از شا هیچ مزدی. نیست مزد من بی و رخدای و فرموده شدم که بم^۶ از مسلمانان. ﴿٧٣﴾ دروزن گرفتند او ایرا و برهانستیم او ایرا و کرا و اوای بود در کشتی و کردیم ایشانرا خلیفتان و غرق کردیم ایشانرا که دروزن گرفتند به آیتها ایما. بنگر چون بود فرجام بدس بردگان^۷. ﴿٧٤﴾ واز بفرستادیم... پس اوی پیغامبرائی بی قوم ایشان، آوردند بدیشان دیدورها. نبودند کبگرو یستند بدان دروزن گرفتند بدان از پیش. چنان مهر کنیم و ردلهای گذشتاری کناران^۸. ﴿٧٥﴾ واز بفرستادیم از پس ایشان موسی را و هرون را، بی فرعون

۱ - کمی درحینند: که می یافتند.

۲ - بر خورداری: کالا؛ متاع.

۳ - و ستام کردم: توکل کردم.

۴ - بی: به؛ به سوی.

۵ - نهمستم: نخواستیم.

۶ - بم: باشم.

۷ - بدس بردگان: بیم کردگان.

۸ - گذشتاری کناران: از حد در گذشتگان.

و گره او ی به آیت‌های ایما بزرگ منشتی کردند و بودند قومی گنه کاران. ﴿۷۶﴾ ازمان آمد بدیشان حق از نزدیک ایما، گفتند: این جادوساری^۱ دیدور است. ﴿۷۷﴾ گفت موسی: ای می گوئید^۲ حق را ازمان آمد به شاه، ای جادوی است این؟ و نیک بخت نشند جادوساران. ﴿۷۸﴾ گفتند: ای آمدی بدیما تا بگردانی ایما را زان گندادیم^۳ و رآن پدران ایما را؟ و بهد شاه دورا بزرگواری در زمین و نیم ایما شما دورا راست کر گرفتاران؟ ﴿۷۹﴾ گفت فرعون: آرید به من هر جادوساری دانا را. ﴿۸۰﴾ ازمان آمدند جادوساران، گفت ایشانرا موسی: بیوکنید آن شاه اوکنداران^۴ هید. ﴿۸۱﴾ ازمان بیوکنند، گفت موسی: آن آوردید آن جادوی است، خدای انوز توه کند آنرا، خدای نیک نکند عمل توهی کناران^۵. ﴿۸۲﴾ و درست کند خدای حق را به سخنان او ی، ار همه دشخواردارند گنه کاران. ﴿۸۳﴾ راست کر نگرفت^۶ موسی را بی فرزندان از قوم او ی و رترسی از فرعون و گره ایشان که در فتنه او کند ایشانرا. فرعون زورفرای^۷ بود در زمین و او ی از توهی کناران بود. ﴿۸۴﴾ گفت موسی: یا قوم من! ارهید کبگرو یستید به خدای، و روی وستام کنید ار هید نرم شداران^۸. ﴿۸۵﴾ گفتند: و رخدای وستام کردیم. خداوند ایما! مکن ایما را فتنه ی قوم ستم کاران را. ﴿۸۶﴾ و برهان ایما را به رحمت توا از قوم کافران. ﴿۸۷﴾ وحی کردیم بی موسی و برادر او ی که جای کنید قوم شاه دورا به مصر خانهای و کنید خانهای شاه را قبله ی و بیای کنید نماز؛ و میزد ک بر^۹ مومنان را. ﴿۸۸﴾ گفت موسی: خداوند ایما! توا دادی فرعون را و گسره او را آرایش و مالها در زندگانی این گیتی. خداوند ایما! تا وی ره کنند از ره توا. خداوند ایما! محاکم^{۱۰} و مالها ایشان و سخت کن و ردلها ایشان بنگرویند تا گینند^{۱۱}

۱- جادوساری: جادوی.

۲- می گوئید: می گویند.

۳- گندادیم: یافتیم.

۴- راست کر گرفتاران: راست گودارندگان؛ باور دارندگان.

۵- اوکنداران: افکنندگان.

۶- توهی کناران: تباه کاران؛ اسراف کنندگان.

۷- راست کر نگرفت: بنگروید.

۸- زورفرای: برتری جوینده؛ گردن کش.

۹- نرم شداران: گردن نهادگان.

۱۰- میزد ک بر: مؤذگان ده؛ مژده بر.

۱۱- محاکم: نیست و ناپیدا کن.

۱۲- گینند: بینند.



عذاب دردمند کنار^۱ ۹۸ گفت: جواب کرده شد خواندن شما دورا. راست بایستید و پس روی مکنید ره ایشانرا کمنی دانند. ۹۹ و گذاره کردیم^۲ بنی اسرائیل را و رد ریا. در رسید بدیشان فرعون و سپه‌های اوی به گذشتاری^۳ و ستم، تا ازمان در رسید بدوی غرق شدن، گفت: بگرو ستم کاوی نیست خدای مگراوی، بگرو یستند بدوی بنی اسرائیل و من از مسلمانان هم. ۹۱ ای اکن^۴ نافرمان شدی از پیش و بودی از توهی کناران^۵؟ ۹۲ امروز در بالای اوکنیم ترا به بدن تو تا بی کرا پس تو نشانی. و فروانی از مردمان از آیت‌های ایما بارخوران^۶ اند. ۹۳ جای کردیم بنی اسرائیل را جایگه خوش و روزی دادیم ایشانرا از پاک‌ها. اختلاف نکردند، تا آمد بدیشان علم. خداوند تو حکم کند میان ایشان به روز رستاخیز، در آن بودند در آن می اختلاف کردند. ۹۴ اری در گمانندی زان فرود کردیم بی تو، بپرس ایشانرا کمی خوانند کتاب از پیش تو. آمد به تو حق از خداوند تو. مباحش از گمانندشداران^۷. ۹۵ و مباحش ازیشان کدروزن گرفتند به آیت‌های خدای، تبی^۸ از زیان کران. ۹۶ ایشان و عجب شد وریشان سخن خداوند تو، نگرویند. ۹۷ ار آید بدیشان هر نشانی، تا گینند^۹ عذاب دردمند کنار. ۱۰۰ چرا نبود دهی بگرو یست منفعت کرد آنرا گرو یشت^{۱۱} آن‌بی گره یونس؛ ازمان بگرو یستند، واز کردیم ازیشان عذاب خواری در زندگانی این گیتی و برخوردار دادیم ایشانرا تا بی^{۱۱} هنگامی. ۱۰۱ ار خهستی خداوند تو بگرو یستی کی در زمین همه‌ی ایشان همه، ای تو می مکره کنی^{۱۲} مردمانرا تا بند مومنان؟ ۱۰۰ نهد نفسی را که بگرو ید بی به فرمان.... ۱۰۱.....



- ۱- دردمند کنار: دردناک.
- ۲- گذاره کردیم: بگذرانیدیم.
- ۳- گذشتاری: از اندازه در گذشتن؛ ستم کاری.
- ۴- اکن: الان؛ اکنون.
- ۵- توهی کناران: بد کاران؛ تباهاکاران.
- ۶- بارخوران: ناآگاهان؛ بی خبران.
- ۷- گمانندشداران: گمان کنار؛ شک کنندگان.
- ۸- تبی: تا باشی.
- ۹- گینند: بینند.
- ۱۰- گرو یشت: گروه؛ ایمان.
- ۱۱- تا بی: تا بی.
- ۱۲- می مکره کنی: بنا خواست می آوری.

والأرض وما فيها والآيات والتدبر في قوم لا يؤمنون فعليه كلون الأمثال
 الذين خلوا من قبلهم قل أنظروا إلى معكم من الممتطين في رقبي هل
 والذين آمنوا كذلك حق أعلم أم من المؤمنين قل أيها الناس قبحوا
 كمن في من في فلا أعبه الممنوعين من دون الله ولا عز الله الذي
 يتوقنكم وأموت أن يكون من المؤمنين وأن أفروا وجهه الذين يفتخرون
 من المشرق ولا تتبع من دون الله ما لا ينفع ولا يصرفه فلن يفتخروا
 من الظالمين ولا يصرفه الله بصرفه كما يشاء الأهل والبيت
 وأول فضل نصيب به من يقاتل معكم وهو الموقر الذي جبر كل الناس
 الحق من يكو من امتي فأنما يستعدي لغيره ومن صرنا أمما جبر كل
 أنا علمكم بوجوهكم وأنتم ما يولع بالآية والصور في تكبر الله وهو خير
 من الدنيا وما فيها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الرُّكْبَانِ اذْكُمْتَ اِيَّاهُ تَقَوَّلْتَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ اَلَا تَعْبُدُوهُ اَلَا اَنْتَ
 اَلْكَوْمُتَةُ تَذَرُوهُ وَتَقُوْلُ فَرَقْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِي نَعْبُدُ فَتَنْقُصُنَا
 اَلْكَوْمُتَةُ تَذَرُوهُ وَتَقُوْلُ فَرَقْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِي نَعْبُدُ فَتَنْقُصُنَا

وزمین و منفعت نکند نشانها و بدس بران^۱ از قومی کمنی گرویند. ﴿۱۰۲﴾ بر مرغی دارند^۲ بی هم چون روزها ایشان که بگداشتند^۳ از پیش ایشان. بگه^۴: بر مرغی، من و اشها از بر مرغفتاران^۵ هم. ﴿۱۰۳﴾ و از برهانیم پیغامبران ایما را و ایشانرا کبگرو یستند، چنان واجب است وریا برهانیم مومنان را. ﴿۱۰۴﴾ بگه: یا مردمان! ارهید درگماندی از دین من، برستون نمی کتم^۶ ایشانرا کمی برستون کنید از بیرون خدای، بی می برستون کتم آن خدای را کمی میراند شها را و فرموده شدم که بم از مومنان. ﴿۱۰۵﴾ و باستان^۷ روی توا دین را پاک و مباحش از مشرکان. ﴿۱۰۶﴾ غوان از بیرون خدای آن رای منفعت نکند ترا و مضرت نکند ترا ار کتی توا، نون^۸ از ستم کاران هی. ﴿۱۰۷﴾ ار رساند به توا خدای دشخواری، واز کنار^۹ نهید آنرا مگر اوی. و ار خواهد به توا نیکی، واز گردانستار^{۱۰} نهید فضلی او یرا، رساند آن به کی خواهد از بندگان اوی. اوی است آمرزیدگاری رحمت کنار^{۱۱}. ﴿۱۰۸﴾ بگه: یا مردمان! آمد به شها حق از خداوند شها، کی ره برد، تره برد^{۱۲} نفس او یرا و کی وی ره شهد، وی ره شهد وروی و نه ام من ورشها نگه وان. ﴿۱۰۹﴾ پس روی کن آن رای می وحی کرده شهد بی توا و شکیوای کن تا حکم کند خدای. اوی گییه حکم کناران^{۱۳} است.

سورة هود ثلث عشر آية

بنام خدای روزی دادار^{۱۴} رحمت کنار. ﴿۱﴾ سوگند به الف ولام ورا، کتابی محکم- کرده شد^{۱۵}، نشانهای آن واز دیدور کرده شد^{۱۶}. از نزدیک درست کاری آگه. ﴿۲﴾ برستون- میکنید مگر خدای را. من شها را از وی بدس بری هم و میزدک بری^{۱۷}. ﴿۳﴾ و آمرزشت خواهید از خداوند شها واز توبه کنید بی اوی تا برخورداری دهد شها را برخورداری نیکوا

۱۰- واز گردانستار: واگرداننده.

۱۱- رحمت کنار: رحیم.

۱۲- تره برد: پس ره برد.

۱۳- حکم کناران: حکم کنندگان؛ داوران.

۱۴- روزی دادار: بخشاینده.

۱۵- محکم کرده شد: استوار شد.

۱۶- دیدور کرده شد: گشاده وپیدا و روشن باز نمود.

۱۷- میزدک بر: مژده دهنده.

۱- بدس بران: بیم کنندگان.

۲- بر مرغی دارند: چشم نمی دارند؛ انتظار ندارند.

۳- بگداشتند: بگذاشتند.

۴- بگه: بگو.

۵- بر مرغفتاران: چشم دارندگان.

۶- برستون نمی کتم: نمی پرستم.

۷- باستان: به پای دارا به پای کن.

۸- نون: آنگاه.

۹- واز کنار: گشاینده؛ باز برنده.

تایی زمانی نام زد کرده. و دهد هر خداوند فضلی را فضل اوی. ارواز گردند، من می ترسم ور
 شما از عذاب روز بزرگ. ﴿۴﴾ بی خدای است واز آمدن شما. اوی ور هر چیزی
 تواناست. ﴿۵﴾ بدان ایشان می دوتا کنند^۱ گورها^۲ ایشان، تا پنهام شند ازوی بدان. آن
 هنگام می درس کشند^۳ جامها ایشان، داند آن می پنهام کنند و آن می اشکرا کنند. اوی
 داناست بدان در گورها. ﴿۶﴾ نیست هیچ موجدی^۴ در زمین یا فی ورخدای است
 روزی اوی و داند استادن جای اوی و اسپردن جای^۵ اوی. همه در کتاب دیدور است.
 ﴿۷﴾ اوی او یست کبیافرد آسمانها و زمین درش روز و بود حکم اوی ورآب، تا
 بیازماید شما را کدام از شما نیکوتر به عمل. ارگوهی: شما انگیختگان^۶ بید از پس مرگی،
 می گهند ایشان که کافر شدند: نیست این بی جادوی دیدور. ﴿۸﴾ ار پس کنیم از ایشان
 عذاب تا بی هنگامی آماریده^۷، می گهند: چمی واز گیرد او یرا. بدان آن روز آمد بدیشان
 نیست گردانسته از ایشان و در گرفت بدیشان، آن بودند بدان می اوسوس کردند. ﴿۹﴾ ار
 بچشانیم انسان را زما رحمتی، واز دور کنیم آن ازوی، اوی نومییدی ناسپاس است. ﴿۱۰﴾
 ار بچشانیم او یرا نعمتی پس دشخواری کرسید بدوی، می گهد: بشد گستیا ازمن. اوی
 رامشتی شداری^۸ فخر کنار^۹ است. ﴿۱۱﴾ بی ایشان که شکیوای کردند و کردند نیکیا.
 ایشان ایشانرا بهد آمرزشقی و مزدی بزرگ. ﴿۱۲﴾ شاید کنوا هشتار^{۱۰} هی برخی آن
 می وحی کرده شهد بی توا و تنگ شدار^{۱۱} است بدان گورتوا^{۱۲} که نگوئید چرا فرود کرده نشد
 وروی گنجی، یا نیامد واوی فریسته ی^{۱۳} توا بدس بر^{۱۴} هی. خدای ورهر چیزی نگه وان
 است. ﴿۱۳﴾ یا می گهند درحینه^{۱۵} آن. بگه: بیارید ده سورت هم چنان دروغ-
 درحینه و بخوانید کرا توانید از بیرون خدای، ار هید راست گفتاران. ﴿۱۴﴾ ارجواب
 نکنند شما را، بدانید کان فرود کرده شد به علم

۱۱- تنگ شدار: تنگ شده.

۱۲- توا: تو.

۱۳- فریسته: فرشته.

۱۴- بدس بر: بیم کننده؛ بیم نمای.

۱۵- درحینه: فرابقت.

۱- می دوتا کنند: دوتا می کنند.

۲- گورها: سینه ها. *

۳- می درس کشند: درس می کشند.

۴- موجد: جمنده.

۵- اسپردن جای: امانت گاه.

۶- انگیختگان: پرانگیختگان.

۷- آماریده: شمرده. *

۸- رامشتی شدار: شادان؛ شادمان.

۹- فخر کنار: نازنده؛ فخر کننده.

۱۰- هشتار: دست بدارنده.

خدای. نیست خدای مگر اوی. ای شما نرم شداران هید؟ ﴿۱۵﴾ کی هست می خواهد زندگانی این گیتی و آرایشت آن، بونده دهم^۱ بی ایشان عملها ایشان در آن و ایشان در آن کهسته نشند^۲. ﴿۱۶﴾ ایشان ایشان اند که نیست ایشانرا در آن جهن بی آتش و توه شد آن کردند در آن و توه است آن بودند می کردند. ﴿۱۷﴾ ای کی هست و ردیدوری از خداوند اوی و می خواند اویرا گسوی داداری ازوی؟ از پیش اوی کتاب موسی امامی و رحقی. ایشان می بگرو بند بدان. کی کافر شهد بدان از گرهما ایشان و عده اوست؛ مباش در گمانندی از آن. آن حق است از خداوند توا. بی گویشتر مردمان نمی گرو بند. ﴿۱۸﴾ کی ستم کارتر از کی در حید^۳ و رخدای دروغ، ایشان می عرضه کرده شد و رخدای ایشان و می گهند گواهان: این گره ایشان اند که دروغ گفتند و رخدای ایشان؛ بدان لعنت خدای باد و رستم کاران. ﴿۱۹﴾ ایشان می و از زند^۴ از ره خدای و می طلبند آنرا کیلی^۵ ایشان بدان جهن ایشان کافران اند. ﴿۲۰﴾ ایشان بنند پیشی کناران^۶ در زمین و نهد ایشانرا از بیرون خدای هیچ ویانی، یک دو کرده شهد^۷ ایشانرا عذاب. نبودند کمی توانستند اشنیدن و نبودند کمی دیدند^۸. ﴿۲۱﴾ ایشان ایشان اند که زیان کرد.... و رنفسها ایشان و گم شد از ایشان آن بودند می دروغ در حیدند^۹. ﴿۲۲﴾ حقا^{۱۰} کایشان در آن جهن ایشان اند زیان کرتران^{۱۱}. ﴿۲۳﴾ ایشان بگرو بستند و کردند نیکها و نرمی کردند^{۱۲} بی خداوند ایشان، ایشان ایاران گهیشت بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۲۴﴾ مثل دو گره چون کورست و کوت^{۱۳} و بینا و اشنوا^{۱۴} ای گراگر بند بمثل؟ ای پند نپندیرید؟ ﴿۲۵﴾ بفرستادیم نوح را بی قوم اوی. من شما را بدس بری^{۱۵} دیدور هم. ﴿۲۶﴾ برستون مکنید^{۱۶} مگر خدای را.

- ۱ - بونده دهم: تمام بدهیم؛ تمام بگزاریم. ●
- ۲ - کهسته نشند: کم داده نشوند؛ نقصان نکنند. ●
- ۳ - ایشان (ظ: آتش یا آتشان) (؟) درست است. ●
- ۴ - در حید: بیافد. ●
- ۵ - می و از زند: می گردانند.
- ۶ - کیلی: کزی؛ عیب.
- ۷ - پیشی کناران = فجعین.
- ۸ - یک دو کرده شهد: دو چندان شود.
- ۹ - کمی دیدند: که می دیدند.
- ۱۰ - می دروغ در حیدند: دروغ می بافتند.
- ۱۱ - حقا = لا یحزم: بر راستی که.
- ۱۲ - زیان کرتران: زیان کارتران.
- ۱۳ - نرمی کردند: فروتنی کردند.
- ۱۴ - اشنوا = سوج.
- ۱۵ - بدس بری: بیم کننده.
- ۱۶ - برستون مکنید: میرستید.

من می ترسم و ر شما از عذاب روز دردمند کنار^۱. ﴿۲۷﴾ گفتند مهتران ایشان که کافر شدند از قوم او: نمی گینیم^۲ ترا بی آدمی هم چون ایما و نمی گینیم ترا که پس روی کردند ترا بی ایشان کایشان فروتر ایماهند در ظاهر رای. و نمی گینیم شما را وریما هیچ فضلی، بل می پنداریم شما را دروزنان. ﴿۲۸﴾ گفت: یا قوم من! ای دیدید ار بودم و ردیدوری از خداوند من و دادم را رحتی از نزدیک او کور شد و ر شما؟ ای می لازم کند شما را^۳ آن و شما آنرا دشخوارداشتاران^۴؟ ﴿۲۹﴾ یا قوم من! نمی خواهم از شما و رآن مالی. نیست مزد من بی و ر خدای و نام من راندار^۵ ایشان کبگرو یستند. ایشان پذیره آمداران^۶ خداوند ایشان اند بی من می گینیم شما را قومی می نادانی کنید. ﴿۳۰﴾ یا قوم من! کی می نصرت کند مرا از خدای ار برانم ایشانرا، ای پند نپذیرید؟ ﴿۳۱﴾ نمی گهم^۷ شما را نزدیک من است خزینهای خدای و ندانم غیب و نمی گهم من فریسته ی هم و نمی گهم ایشانرا کمی حقیر دارد^۸ چشمهای شما ندهد ایشانرا خدای نیکی. خدای داناتر بدان در نفسها ایشان است. من نون^۹ از ستم کاران هم. ﴿۳۲﴾ گفتند: یا نوح! پیکار کردی وایما، فروان کردی پیکار ایما... بدیما آن می وعده کنی ایما را ارهی از راست گفتاران. ﴿۳۳﴾ گفت: آرد به شما آن خدای ارخواهد و ناید شما پیشی کناران^{۱۰}. ﴿۳۴﴾ و منفعت نکند شما را نصیحت من، ارخواهم که نصیحت کنم شما را، ارخواهد خدای می خواهد که وریه کند شما را او ی خداوند شما بی او ی واز آورده شید^{۱۱}. ﴿۳۵﴾ یا می گهند: درحیند^{۱۲} آن. بگه: ار درحیند آن، و رمن است گنه من و من وی زار هم زان می گنه کنید. ﴿۳۶﴾ وحی کرده شد بی نوح: آن نگروید از قوم توا بی کی بگروید. اندهگن مشه^{۱۳} بدان بودند می کردند. ﴿۳۷﴾ کن کشتی به علم ایما و فرمان ایما و سخن مگه وامن دریشان که ستم کردند.



۱- دردمند کنار: دردناک.

۲- نمی گینیم: نمی بینیم.

۳- می لازم کند شما را: الزام کنیم شما را.

۴- دشخوارداشتاران: دشمنان گان.

۵- راندار: دور کننده.

۶- پذیره آمداران: ویران کننده.

۷- نمی گهم: نمی گویم.

۸- کمی حقیر دارد: که حوزار^{۱۰} دارد به سستی.

می بگرد.

۹- نون: نگاه.

۱۰- پیشی کناران: شمعزین.

۱۱- واز آورده شید: بار آورده می شوید.

۱۲- درحیند: یافت؛ ساخت.

۱۳- اندهگن مشه: نومید مباش.

ایشان غرق کردندگان بند! ^{۳۸} می کرد کشتی. هر باری برفتی و روی گرهی از قوم اوی، اوسوس کردندى ازوى. گفت: ار اوسوس کنی زما، ایما اوسوس کنیم از شما چنان می اوسوس کنید. ^{۳۹} انوز بدانید^۲ کی آید بدوی عذابى، خوار کند او یرا و واجب شهد و روی عذابى دایم. ^{۴۰} تا ازمان آمد فرمان ایما، ورجوشید^۳ تنور گفتیم: وردار درآن از هر دوا^۴ ازنی^۵ دوا و اهل ترا. بی کی پیشی کرد و روی عذاب، کی بگرو یست. نگرو یست و اوای بی خجاره^۶. ^{۴۱} گفت: درنشینید درآن، به نام خدای است راندن آن و واژگرفتن آن. خداوند من آمرزیدگار رحمت کننا^۷ست. ^{۴۲} آن می رفت بدیشان در موجی چون کھها و بخواند^۸ نوح پسر او یرا و بود در کراهنی: یا پسرک من!^۹ ورنشین^{۱۰} وایما و میباش واکافران. ^{۴۳} گفت: انوز آیم بی کھی نگه دارد مرا از آب. گفت: نگه داشتار^{۱۱} نیست امروز از فرمان خدای، بی کی رحمت کرد. و بیشردد^{۱۲} میان آن دوا موج. شد از غرق کردگان. ^{۴۴} گفته شد: یا زمین! فرو بر آب توا و یا آسمان! واژگیر^{۱۳}. فرو شد آب و قضا کرده شد کار و باستاد^{۱۴} و ر که جودی و گفته شد: دوری باد قوم ستم کاران را. ^{۴۵} بخواند نوح خداوند او یرا. گفت: خداوند من! پسرک من از اهل من است و وعده ی توا حق است و توا راست داورتر^{۱۵} داوران هی. ^{۴۶} گفت: یا نوح! اوی نیست از اهل توا. اوی کرد جد^{۱۶} نیک. غخواه از من آن نیست ترا بدان علم. من می پند دهم ترا که بی ازنادانان. ^{۴۷} گفت: خداوند من! من می وازداشت خواهم

۱ - بند: باشند؛ هستند.

۲ - انوز بدانید: زودا که بدانید.

۳ - ورجوشید: برآمد.

۴ - هر دوا: هر دو.

۵ - ازنی: جفت؛ گونه.

۶ - خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل. •

۷ - رحمت کننا: رحیم.

۸ - بخواند: آواز داد.

۹ - یا پسرک من: ای پسر من!

۱۰ - ورنشین: سوار شو.

۱۱ - نگه داشتار: نگاه دارنده.

۱۲ - بیشردد: جدا کرد؛ باز داشت. •

۱۳ - واژگیر: باز دار؛ باز گیر.

۱۴ - باستاد: راست ایستاد.

۱۵ - راست داورتر: بادادتر؛ درست تر.

۱۶ - جد: غیر؛ جز.

به توا که خواهم از توا آن نیست مرا بدان علم و ار بنیامری مرا و رحمت نکنی و رمن، بم از زبان کران. ﴿۴۸﴾ گفته شد: یا نوح! فرودشه^۱ به سلامی زما و برکهای^۲ ورتوا، و رگره‌های از کی و توا. و گره‌های انوز^۳ بر خورداری دهیم ایشانرا و از رسد بدیشان در آن عذابى دردمند کنار. ﴿۴۹﴾ آن از خبرهای غیب هند. می وحی کنیم آن بی توا نبودی کدانستی آن توا و نی قوم توا از پیش این. شکیوای کن عاقبت پر خیز کاران را. ﴿۵۰﴾ بی عادیان برادر ایشانرا، هود را، گفت: یا قوم من! برستون کنید^۴ خدای را. نیست شما را هیچ خدای جد اوی. ناید شما بی دروغ در حینداران^۵. ﴿۵۱﴾ یا قوم من! غمی خواهم از شما و رآن مزدی نیست مزدمن بی و ر وی که بیافرید مرا، ای خرد را کار نفرمایید؟ ﴿۵۲﴾ یا قوم من! آمرزشست خواهید از خداوند شما، و از توبه کنید بی اوی تا بفرستد آسمان را ورشها گواریدار^۶ و بیوزاید شما را قوتی و اقوت شما، و از مگردید گنه کاران. ﴿۵۳﴾ گفتند: یا هود! نیاوردی بدیا دیدوری و نیم ایما هشتاران^۷ خدایان ایما از قول توا و نیم ایما ترا راست کر گرفتاران^۸. ﴿۵۴﴾ غمی گهم بی رسانیدند به توا برخی خدایان ایما دیوانه‌ی. گفت: من می گوه گیرم^۹ خدای را. گوه‌بید^{۱۰} من وی زار^{۱۱} هم زان می شرک گیرید. ﴿۵۵﴾ از بیرون اوی. کید. کنید مرا همه، و از زمان مدهید مرا. ﴿۵۶﴾ من وستام کردم^{۱۲} و رخدای خداوند من و ر خداوند شما. نیست هیچ موجدنه‌ی^{۱۳} یانی اوی گرفتار^{۱۴} است به پنک^{۱۵} اوی. خداوند من و ر راهی راست است. ﴿۵۷﴾ ار و از گردید، رسانیدم به شما آن فرستاده شدم بدان بی شما و ر خلیفت کند خداوند من قومی جد شما و زیان نکنید او یرا چیزی. خداوند من و ر هر چیزی نگه وان است. ﴿۵۸﴾ ازمان آمد فرمان ایما، برهانستم هود را و ایشانرا کبگرو یستند و ا اوی به رحمتی زما و برهانستم ایشانرا از عذابى زوش^{۱۶}. ﴿۵۹﴾ آن اند عادیان، نارای. شدند^{۱۷} به آیتهای خداوند ایشان و نافرمان شدند پیغامبران او یرا

- | | |
|-------------------------------------|--|
| ۱ - فرودشه: فرود شو؛ فرود آی. | ۱۱ - وی زار: بیزار. |
| ۲ - برکهای: برکتها؛ فروتنبها. | ۱۲ - وستام کردم: توکل کردم؛ اعتماد کردم. |
| ۳ - انوز زودا؛ زود بود که. | ۱۳ - موجدنه: جمنده. |
| ۴ - برستون کنید: پیرستید. | ۱۴ - گرفتار: گیرنده. |
| ۵ - دروغ در حینداران: دروغ سازان. | ۱۵ - موی پیشانی. |
| ۶ - گواریدار: ریزنده؛ بسیار بارنده. | ۱۶ - زوش: سخت و درشت. |
| ۷ - هشتاران: دست بازدارندگان. | ۱۷ - نارای شدند: منکر شدند. |
| ۸ - راست کر گرفتاران: باوردارندگان. | |
| ۹ - می گوه گیرم: گواه می گیرم. | |
| ۱۰ - بید: باشید. | |

۸۵) یا قوم من! وفا کنید^۱ به پیمانۀ و ترازوا^۲ به راستی و مکھید^۳ مردمان را چیزها ایشان و مروید در زمین توهی کناران^۴. ۸۶) طاعت خدای گیه بهد شما را، ارهید گروستانان^۵ و نیم من ورشما نگه‌وان. ۸۷) گفتند: یا شعیب! ای دین تو می‌فرماید ترا که بهیلم^۶ آن می‌برستون کردند^۷ پدران ایما، یا آن که کنیم در مالها ایما آن خواهیم؟ تو توهی^۸ وی‌خردی نادان. ۸۸) گفت: یا قوم من! ای دیدید ار بودم ور دیدوری از خداوند من و روزی داد مرا ازوی روزی نیکو؟ نمی‌خواهم که مخالف شم شما را بی‌آن واز زدم شما را از آن. نمی‌خواهم بی‌نیکی کردن چند توانم. نیست توفیق من بی‌به‌خدای وروی وستم. کردم^۹ و بی‌اوی واز آیم. ۸۹) یا قوم من! نگر کسب نکند شما را مخالفت من که رسد به شما هم چنان رسید به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح و ناند^{۱۰} قوم لوط از شما دور. ۹۰) آمرزشت خواهید از خداوند شما. واز توبه کنید بی‌اوی. خداوند من رحمت کناری^{۱۱} دوست داشتارست^{۱۲}. ۹۱) گفتند: یا شعیب! درغی یاوم^{۱۳} فروانی زان می‌گوئی. ایما می‌گینیم^{۱۴} ترا در عیاست^{۱۵} ار نبودی گره تو به سنگ بکشتی ترا و نه‌ای تو اور عیاست^{۱۶} عزیز. ۹۲) گفت: یا قوم من! ای گره من عزیز ترهند^{۱۷} ورشما از خدای؟ و گرفتید او یرا گسداره‌ی شما پس پشتی. خداوند من بدان می‌کنید در گرفتار^{۱۸} است. ۹۳) یا قوم من! کار کنید ورجایگه شما، من کار کنار^{۱۹} هم. انوز بدانید کی آید بدوی عذاب، خوار کند آترا و کی اوی دروزن گرفتار^{۲۰} است؛ برمرگیرید^{۲۱}، من و اشما برمر گرفتار^{۲۲} هم. ۹۴) ازمان آمد فرمان، ایما برهناستیم شعیب را وایشانرا کبگرو یستند و اوای به رحتی زیما و بگرفت ایشانرا که ستم کردند صیحت، شدند در خانها ایشان مردگان.



- | | |
|----------------------------------|---|
| ۱- وفا کنید به: تمام کنید. | ۱۲- دوست داشتار: مهربان؛ دوستدار. |
| ۲- ترازوا: ترازو. | ۱۳- در نمی‌یاوم: نمی‌فهمیم. |
| ۳- مکھید: مکشاید. | ۱۴- می‌گینیم: می‌بینیم. |
| ۴- توهی کناران: تپاه کاران. | ۱۵- وریما: برما. |
| ۵- گروستانان: گرویدگان. | ۱۶- هند: هستند. |
| ۶- بهیلم: دست‌بدار یه؛ بگذاریم. | ۱۷- در گرفتار: محط. |
| ۷- می‌برستون کردند: می‌پرستیدند. | ۱۸- کار کنار: کنند. |
| ۸- تو توهی: تو توهستی. | ۱۹- دروزن گرفتار: دروغ زن. |
| ۹- وستم کردم: توکل کردم. | ۲۰- برمرگیرید: چشم‌بدارید: منتظر باشید. |
| ۱۰- ناند: نه‌اند: نیستند. | ۲۱- برمر گرفتار: رقیب: چشم‌دارنده. |
| ۱۱- رحمت کنار: رَحیم. | |

كل لم تعتوا فيها الا بعد الفتن كما اعتدت فتوحه ولقد اذمها من قبل ما ابتلى
 كرهى بوجهه ^{وان} ^{على قدره وادبها} ^{جان} ^{على كنهه وهداها} ^{لنفسه} ^{موسى} ^{بانيها} ^{لما في}
 وشعورهم ملاك فابتهوا المورث عنون وما اشرع عنون ^{في} ^{معه} ^{لهم} ^{قومه} ^{يوم}
 الصيام فادوبهم النار ويبيع الورد الموروث وابتاعوا فيه لغيره ^{قومه} ^{يوم}
 العياض ^{لهم} ^{الورد} ^{الموروث} ^{ذلك} ^{من} ^{ابواب} ^{الفتن} ^{نقصه} ^{عليك} ^{منها} ^{فان} ^{روحي} ^{وحيد}
 وما ضللتنا من قبل ^{لكن} ^{مظلموا} ^{انفسهم} ^{فما} ^{اعت} ^{عنهم} ^{المتهم} ^{الذي}
 به عنون من دون الله من قبل ان ياتيهم ^{وما} ^{ادله} ^{وصر} ^{عنون} ^{فيعيب} ^{وكذلك}
 اخذت بك ادب العيون ^{وهي} ^{كالمظلم} ^{لأخذ} ^{اليعقوب} ^{بذلك} ^{في} ^{ذلك} ^{لأية} ^{لهم}
 خاف عذاب الاجرم ^{ذلك} ^{يوم} ^{يجمعون} ^{له} ^{القامر} ^{في} ^{ذلك} ^{يوم} ^{مفعود} ^{وما} ^{يخبر}
 الا لا خاتمة ^{ويوم} ^{كان} ^{لا} ^{تظلم} ^{تغير} ^{البراه} ^{به} ^{فمعه} ^{مفعود} ^{ومعه} ^{فاما} ^{الذي}
 معوا ^{افق} ^{النار} ^{لهم} ^{فما} ^{ادبر} ^و ^{فما} ^{خالف} ^{من} ^{فما} ^{اماد} ^{امت} ^{السموات}
 والارض ^{الما} ^{ما} ^{ضاد} ^{بك} ^{ان} ^{ذلك} ^{فقال} ^{لدا} ^{لهم} ^و ^{اما} ^{الذي} ^{يجمعون} ^{واحق} ^{الجنة} ^{خال}
 فبما ^{ما} ^{امت} ^{السموات} ^{والارض} ^{الما} ^{ما} ^{ضاد} ^{بك} ^{عما} ^{لهم} ^{فبذلك}
 في موتهم ^{بما} ^{يحب} ^{هو} ^{لما} ^{يحب} ^{ون} ^{الما} ^{كفا} ^{يحب} ^{ابا} ^{وسم} ^{من} ^{قبل} ^{وانا} ^{الموت} ^{موت}
 في موتهم ^{غير} ^{مفعود} ^{ولقد} ^{ابتها} ^{موت} ^{في} ^{الكتاب} ^{فما} ^{خالف} ^{عنه} ^{ونوا} ^{لما} ^{مظلم} ^{تبت}
 ناهي ^{اشاق} ^{كبد} ^{مجت}

گوهری^{۹۵} نبودند در آن بدان دوری باد مدینانرا، چنان هلاک شدند ثمودیان.
 بفرستادیم موسی را به آیتها ایما حجتی دیدور. ^{۹۷} بی فرعون و گره اوی پس-
 روی کردند فرمان فرعون را و نبود فرمان فرعون نیک. ^{۹۸} پیش روی کند قوم او یرا به
 روز رستاخیز. پیش برد ایشانرا و آتش. گد بهد^۲ پیش آمدن و پیش آورده^۳. ^{۹۹} و در
 رسانیده شدند درین گیتی لعنتی و به روز رستاخیز گد بهد عطای داده. ^{۱۰۰} آن از خبرها
 دهها است. می قصه کنیم آن ورتوا زن هست استادار^۴ و دروده^۵. ^{۱۰۱} ستم نکردیم
 وریشان، بی ستم کردند ورنفسها ایشان. واز نکرد ازیشان خدایان ایشان آن کمی خوانند از
 بیرون خدای از چیزی، ازمان آمد فرمان خداوند توا و نیوزود ایشانرا جد زبانی. ^{۱۰۲}
 چنان است گرفتن خداوند توا، ازمان^۶ بگیرد دهها را و آن ستم کار. گرفتن اوی
 دردمندکناری^۷ سخت است. ^{۱۰۳} در آن نشانی کرا ترسد از عذاب آن جهن. آن روزی
 بهم کرده بند^۸ آنرا مردمان و آن روزی حاضر آمده^۹ بهد. ^{۱۰۴} و پس نکنیم آنرا بی زمانی
 آماریده^{۱۰} را. ^{۱۰۵} آن روز آید سخن نگهد نفسی بی به فرمان اوی، زیشان بهد
 گد بخت^{۱۱} و نیک بخت. ^{۱۰۶} اما ایشان که گد بخت شدند در آتش، ایشانرا در آنجا
 نالیدنی^{۱۲} بهد و خنک زدن^{۱۳}. ^{۱۰۷} جاودانگان بند در آن چند دایم بند آسمانها و زمین
 بی آن خواهد خداوند توا، خداوند توا کنار^{۱۴} است آن رای^{۱۵} می خواهد. ^{۱۰۸} اما ایشان
 که نیک بخت شدند، در گهیش جاودانگان بند در آن چند دایم بند آسمانها و زمین بی آن
 خواهد خداوند توا، عطای جد^{۱۶} بریده. ^{۱۰۹} مباحث در گمانندی^{۱۷} زان می برستون-
 کنند^{۱۸} این گره. برستون نمی کنند بی هم چنان می برستون کردند پدران ایشان از پیش. وایما
 بونده داداران^{۱۹} هم نیاوه^{۲۰} ایشان جد کهسته^{۲۱}. ^{۱۱۰} دادیم موسی را کتاب.
 اختلاف کرده شد در آن. ار نبودی سخنی پیشی کرد

- ۱ - گوهری: گویی؛ پنداری.
- ۲ - گد بهد: بد باشد.
- ۳ - پیش آورده: در آمدن جای؛ جایی که به آن رسند.
- ۴ - استادار: برپای ایستاده.
- ۵ - دروده: کوفته و زیر و زبر شده.
- ۶ - اومان: هگمی که.
- ۷ - دردمند کنار: دردناک.
- ۸ - بهم کرده بند: فراهم آورده باشند.
- ۹ - حاضر آمده: گواه گرفته.
- ۱۰ - آماریده: شمرده.
- ۱۱ - گد بخت: بد بخت.

- ۱۲ - نالیدن - زفر.
- ۱۳ - خنک زدن - شوق: خروش و بانگ.
- ۱۴ - کنار: کننده.
- ۱۵ - آن رای: آن را که.
- ۱۶ - جد: جزا غیر.
- ۱۷ - گمانندی: گمان و شک.
- ۱۸ - می برستون کنند: می پرستند.
- ۱۹ - بونده داداران: تمام دهندگان.
- ۲۰ - نیاوه: بهره؛ برخ؛ نصیب.
- ۲۱ - کهسته: کاسته.

از خداوند توا قضا کرده شدی میان ایشان، ایشان درگمانندی هند از آن گمانند کنار^۱.
 همه را بونده دهیم^{۱۱۱} ایشانرا خداوند توا عملها ایشان، اوی بدان می کنید آگاه
 است. ^{۱۱۲} راست بایست چنان فرموده شدی و کی توبه کرد واتوا. وی ره می مکنید
 اوی بدان می کنید بیناست. ^{۱۱۳} مگردید بی^۳ ایشان که ستم کردند رسد به شما آتش و
 نهد شما را هیچ از بیرون خدای هیچ ولیانی، واز نصرت کرده نشید. ^{۱۱۴} بپای کن نماز در
 دو کرانه ی روز و ساعتی از شو. نیکو بیا ببرند گستها را. آن ایاد کردی ایاد کناران^۴ را.
^{۱۱۵} و شکوای کن. خدای ضایع نکند مزد نیکوی کناران^۵. چرا نبود از
 گرها از پیش شما خداوندان طاعت، می واز زند از توهی در زمین بی خجاره^۶ می از کی
 برهانشیم از ایشان و پس روی کردند ایشان که ستم کردند، آن نعمت داده شدند در آن و
 بودند گنه کاران. ^{۱۱۷} نیست خداوند توا تا هلاک کند دهها را به ستمی و اهل آن
 نیکی کناران^۷. ^{۱۱۸} ارخهستی^۸ خداوند توا، کردی مردمان را یک گره و همیشه
 اختلاف کناران^۹. ^{۱۱۹} بی کی رحمت کرد خداوند توا آن رای^{۱۰} بیافرید ایشانرا و تمام
 شد سخن خداوند توا، پرکم دوزخ را از جنیان و مردمان همه. ^{۱۲۰} همه می قصه کنیم
 ورتوا از خبرهای پیغامبران آن باستانیم^{۱۱} بدان دل توا و آمد به توا درین حق و پندی
 و ایاد کردی^{۱۲} مومنان را. ^{۱۲۱} بگه ایشانرا کنمی گرویند: کار کنید ورجایگه شما، ایما
 کار کناران^{۱۳} هم. ^{۱۲۲} وبرمگیرید^{۱۴}، ایما برم گرفتاران^{۱۵} هم. ^{۱۲۳} خدای را
 ناپدید ی آسمانها و زمین، بی اوی واز آید کار همه ی آن برستون کن^{۱۶} اویرا و وستام کن^{۱۷}
 وروی. نیست خداوند توا بارخوار^{۱۸} زان می کنید.



سورة يوسف مائة و احد عشر آية

- ۱- گمانند کنار: گمان مند؛ به گمان شده.
- ۲- بونده دهیم: تمام دهیم.
- ۳- بی: به؛ به سوی.
- ۴- ایاد کناران: یاد کاران؛ پند گیرندگان.
- ۵- نیکوی کناران: نیکان؛ نیکوکاران.
- ۶- خجاره: اندک.
- ۷- نیکی کناران: پسانمان و به صلاح آمدگان.
- ۸- عهستی: خواستی؛ می خواست.
- ۹- اختلاف کناران: خلاف کنندگان.
- ۱۰- آن رای: آن را که.
- ۱۱- باستانیم: استوار گردانیم.
- ۱۲- ایاد کرد: پند.
- ۱۳- کار کناران: کنندگان.
- ۱۴- برم گیرید: چشم دارید.
- ۱۵- برم گرفتاران: چشم دارندگان.
- ۱۶- برستون کن: پرست.
- ۱۷- وستام کن: توکل کن؛ اعتماد کن.
- ۱۸- بارخوار: نا آگاه؛ بی خبر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْوَيْلُ لِمَنْ أَتَاهُ الْكُتُبُ الْمُبِينُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ عَلَّمَ غَيْرِي الْأَلِفُ لَمْ يَكُنْ لِي قَبْلُ مِنْ نَقْصٍ
عَلَيْهِ أَخِيرُ الْقَضِيَّةِ مَا أَقْضَى إِلَيْهِ الْعُرْشُ وَأَنْ كُنْتُ مِنْ قَبْلِهِ لَمْ يَكُنْ لِي قَبْلُ
لَا قَالَ يُوسُفُ لِي يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ وَأَكْبَدُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ وَأَكْبَدُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ
وَمَا جِدْتُمْ مِنْ قَبْلُ يَا بَنِي آدَمَ لَا تَنْقُصُوا زِينَتَكُمْ عَلَيَّ أَخَذْتُ مِنْكُمْ زِينَتَكُمْ لِي فِي الْقِيَامِ
لِيُفَضِّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ يَوْمَ يُدْعَى إِلَى الْخَالِدِ فِي الْأَعْدَادِ وَمِنْهُمْ نَفْسٌ
عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ يَنْفَعُونَ كَمَا اتَّخَذَ آدَمُ مِنْ قَبْلُ آدَمَ وَابْنَهُ وَابْنَهُ وَابْنَهُ
عَلَيْهِمْ كَيْفَ لَعَنَ كُلٌّ مِنْهُمْ وَأَخَوَهُ أَدَمُ الْفِتْنَةُ لَمْ يَكُنْ إِذْ قَالَ الْيُوسُفُ وَأَخُو
أَخْبَرَنِي أَيْتَانِي أَنَا وَنَحْنُ عَصِيانُ إِنَّمَا الْفِتْنَةُ لِي مِثْلُ آدَمَ وَابْنِهِ وَابْنِهِ وَابْنِهِ
أَيْضًا لِي الْكُفْرُ وَجَهَنَّمَ أَيْضًا لِي الْكُفْرُ وَجَهَنَّمَ أَيْضًا لِي الْكُفْرُ وَجَهَنَّمَ أَيْضًا لِي الْكُفْرُ وَجَهَنَّمَ
لَعَنُوا الْيُوسُفَ وَالْعُقُوبَ وَغَيْرَهُمْ لِي فِي الْقِيَامِ لِي فِي الْقِيَامِ لِي فِي الْقِيَامِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّمَا الْفِتْنَةُ لِي مِثْلُ آدَمَ وَابْنِهِ وَابْنِهِ وَابْنِهِ
لَا تَقْصُرُوا عَنْ زِينَتِكُمْ فِي الْمَسْجِدِ وَفِي الْبُيُوتِ وَفِي الْمَسْجِدِ وَفِي الْبُيُوتِ وَفِي الْمَسْجِدِ وَفِي الْبُيُوتِ
قَالَ الْفِتْنَةُ لِي مِثْلُ آدَمَ وَابْنِهِ وَابْنِهِ وَابْنِهِ وَابْنِهِ وَابْنِهِ وَابْنِهِ وَابْنِهِ وَابْنِهِ
لَعَنُوا الْيُوسُفَ وَالْعُقُوبَ وَغَيْرَهُمْ لِي فِي الْقِيَامِ لِي فِي الْقِيَامِ لِي فِي الْقِيَامِ

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۱. ﴿۱﴾ سوگند به الف و لام و را کان آیتهای کتاب دیدور هند^۲. ﴿۲﴾ ایما فرود کردیم آنرا قرانی به تازی، شاید کشا خرد را کار فرماید. ﴿۳﴾ ایما می قصه کنیم ورتوا نیکوتر قصها، بدان وحی کردیم بی توا این قران و بودی از پیش آن از بارخواران^۳. ﴿۴﴾ گفت یوسف پدر او یرا: یا پدر من! من دیدم یازده ستاره و خورشید و مه، دیدم ایشانرا مرا سجده گرفتاران^۴. ﴿۵﴾ گفت: یا پسرک من! قصه مکن خواب توا^۵ و برادران توا، کید کنند ترا کیدی. دیو انسان را دشمنی دیدور^۶ است. ﴿۶﴾ چنان بگزیند ترا خداوند توا و بیاموزد ترا از تفسیر حدیثها و تمام کند نعمت اوی ورتواورگره یعقوب چنان تمام کرد آن ور پدر توا از پیش ابرهیم واسحق. خداوند توا دانای درست کارست. ﴿۷﴾ بود دریوسف و برادران اوی نشانها پرسیداران^۷ را. ﴿۸﴾ گفتند: یوسف و برادر اوی دوستراند بی پدر ایما زیا و ایما گرهی اند. پدر ایما در وی رهی دیدورست. ﴿۹﴾ بکشید یوسف را یا او کنید او یرا به زمینی تا خالی شهد^۸ شما را روی پدر شما و بید از پس اوی قومی نیکان. ﴿۱۰﴾ گفت گفتاری^۹ زیشان: مکشید یوسف را و او کنید او یرا درناپیدی چه، تا وردارند او یرا برخی کاروان، ار هید کناران^{۱۰}. ﴿۱۱﴾ گفتند: یا پدر ایما! چیست ترا کخستوار نمی گیری^{۱۱} ایما را وریوسف؟ ایما او یرا نصیحت کناران^{۱۲} هم^{۱۳}. ﴿۱۲﴾ بفرست او یرا و ایما فردا تا گوسبند چرانیم و بازی. کنیم. ایما^{۱۴} او یرا نگه داشتاران^{۱۵} هند^{۱۶}. ﴿۱۳﴾ گفت: من می اندهگن کند مرا کبیرید او یرا و ترسم کبخورد او یرا گرگ و شما ازوی بارخواران هید. ﴿۱۴﴾ گفتند: ار بخورد او یرا گرگ، ایما گرهی اند، ایمانون^{۱۷} زیان کران^{۱۸} هم. ﴿۱۵﴾ ازمان ببرند او یرا و اندازه کردند که



- | | |
|-------------------------------|--|
| ۱ - رحمت کنار: زجیم. | ۱۱ - کخستوار نمی گیری: که استوار نمی داری. |
| ۲ - هند: هستند. | ۱۲ - نصیحت کناران: نصیحت کنندگان. |
| ۳ - بارخواران: ناآگاهان. ● | ۱۳ - هم: هستیم. |
| ۴ - سجده گرفتاران: سجده کنان. | ۱۴ - ایما: ما. |
| ۵ - توا: تو. | ۱۵ - نگه داشتاران: نگاه بانان. |
| ۶ - دیدور: آشکار. | ۱۶ - هند: اند؛ هستیم. ● |
| ۷ - پرسیداران: پرسندگان. | ۱۷ - نون: آنگاه. ● |
| ۸ - عالی شهد: تنها ماند. | ۱۸ - زیان کران: زیان کاران. |
| ۹ - گفتار: گوینده. | |
| ۱۰ - کناران: کنندگان. | |

کنند او را در ناپیدی^۱ چاه و حی کردیم بی اوی آگه کنی ایشان را به کار ایشان این و ایشان ندانستند. ﴿۱۶﴾ آمدند به پدر ایشان شبانگاه می گریستند. ﴿۱۷﴾ گفتند: یا پدر ایما! ایما بشدم می تیرانداختیم^۲ و بهیشتیم^۳ یوسف را نزدیک کالای ایما، بخورد او را گرگ و نه ای تو راست کر گرفتار^۴ ایما را، ار همه هند راست گفتاران. ﴿۱۸﴾ آوردند ور پیراهن اوی خونی به دروغ. گفت: بل بیاراست شما را نفسهای شما کاری و شکویای نیکو! خدای عون. خهسته^۵ و رآن می صفت کنید. ﴿۱۹﴾ آمد کاروانی، بفرستادند او کش^۶ ایشانرا. فرود. هشت دول^۷ اوی، گفت: یا میزدک^۸ من این غلامی. و پنهام کردند او را اخیریانی^۹، خدای داناست بدان می کنند. ﴿۲۰﴾ بفروختند او را به بهای کهسته^{۱۰} درمهای شمرده و بودند دروی از خوش کامه شداران^{۱۱}. ﴿۲۱﴾ گفت اوی کبخرید^{۱۲} او را از مهر زن او را: کرامت کن بجای اوی شاید که منفعت کند ایما را، یا گیرم او را فرزندی. چنان جای کردیم یوسف را در زمین تا بیاموزم او را از تفسیر حدیثها. خدای غلبه کنار^{۱۳} است ور کار اوی بی^{۱۴} گویشتر^{۱۵} مردمان نمی دانند. ﴿۲۲﴾ ازمان رسید به قوت اوی، دادیم او را حکم و علم، چنان پاداش دهیم نیکوی کناران^{۱۶} را. ﴿۲۳﴾ بخواست او را آن زن کاوی در خانه ی اوی بود از نفس اوی و بیست درها و گفت: بیا ترا ام. گفت: وازداشت^{۱۷} خدای اوی خداوند من است، نیکو کرد بجای من. آن نیک بخت نشند ستم کاران. ﴿۲۴﴾ اندیشه کرد زلیخا به یوسف و اندیشه کردی یوسف به زلیخا، ار آنرا نبود کدید حجت خداوند اوی. چنان تا بگردانیم ازوی گدی و فاحشی. اوی از بندگان ایما یکتا کناران^{۱۸} بود. ﴿۲۵﴾ بشتافتند به در و بدرید پیراهن اوی از پس و گندادند^{۱۹} شوی او را نزدیک در. گفت: چیست پاداش کی خواست به اهل تو اگدی، بی آن که

- ۱- ناپیدی: بن؛ ته؛ کنج؛ تاریکی.
- ۲- می تیرانداختیم: پیشی می گرفتیم و تیر می انداختیم.
- ۳- بهیشتیم: بگذاشتیم؛ دست باز داشتیم.
- ۴- راست کر گرفتار: باوردارنده؛ راست گوی دارنده
- ۵- عون کهسته: یاری خواسته.
- ۶- اوکش: آب آور؛ آب جود آب شناس.
- ۷- دول: دلو.
- ۸- میزدک: مژده؛ مزدگان.
- ۹- اخیریان: سرمایه.
- ۱۰- کهسته: اندک؛ کاسته.
- ۱۱- خوش کامه شداران: زاهدان.
- ۱۲- کبخرید: که بخرید.
- ۱۳- غلبه کنار: چیره؛ پیروز.
- ۱۴- بی: لیکر.
- ۱۵- گویشتر: بیشتر؛ بسیار.
- ۱۶- نیکوی کناران: نیکان.
- ۱۷- وازداشت: پناه و پناه گرفتن.
- ۱۸- یکتا کناران: مخلصین؛ ویژه کاران؛ رستگاران.
- ۱۹- گندادند: یافتند.

در زندان کرده شهد، یا عذابی دردمند کنار^۱. **۲۶** گفت: اوی بخواست مرا از نفس من و گوی داد گوی داداری^۲ از اهل اوی: ارهست پیراهن اوی دریده شد از پیش، تراست گفت^۳ زن و اوی از راست گفتاران است. **۲۷** ارهست پیراهن اوی دریده شد از پس، به دروغ گفت زن و اوی از راست گفتاران است. **۲۸** ازمان دید پیراهن اوی دریده شد از پس، گفت: آن از کیدشما، کید شما بزرگ است. **۲۹** یا یوسف! روی گردان ازین و آمرزشت خواه یازن! گنه تراء، توا هی از گنه کاران. **۳۰** گفتند زنانی در شارستان^۴: زن عزیز می خواهد جوانک او را از نفس اوی ببرد دل^۵ او را دوستی، ایما می گنیم^۶ او را در وی رهی دیدور. **۳۱** ازمان اشنید^۷ مکر ایشان، بفرستاد بی ایشان و بساخت ایشانرا تکیه جای^۸ و داد هریکی را زیشان کاردی؛ گفت: بیرون شه^۹ و ریشان ازمان دیدند او را بزرگ سیستند^{۱۰} او را و بیریدند دستها ایشان و گفتند: جدای^{۱۱} خدای را، نیست این آدمی، نیست این بی فریشته ی کرم. **۳۲** گفت: اوی او یست که ملامت کردید مرا در وی و بخواستم او را از نفس اوی، خود را نگه داشت. ار نکند آن فرمای او را، در زندان کرده شهد و بهد^{۱۲} از خواران. **۳۳** گفت: خداوند من! زندان دوستر بی من زان می خوانید مرا بی آن و اربسگردانی از من کید ایشان، بگردم بی ایشان و بم^{۱۳} از نادانان. **۳۴** جواب کرد او را خداوند اوی، بگردانست از وی کید ایشان. اوی او یست اشنوی دانا. **۳۵** واز پدید آمد ایشانرا از پس آن دیدند نشانها، در زندان کنیم او را تا هنگامی. **۳۶** در شدند و اوی در زندان دوجوانک، گفت یکی زان دو: من دیدم خود را می اوشردم^{۱۴} می. گفت دیگر: من دیدم خود را می و رداشتم زور سر خود نافی، می خوردند مرغان از آن. آگه کن ایما را به تفسیر آن. ایما می گنیم ترا از نادانان. **۳۷** گفت: نیاید به شما دو طعام که روزی داده شید.....

۱۱- جدای: دوری؛ دوری باد. ●
۱۲- بهد: باشد.
۱۳- بم: باشم.
۱۴- می اوشردم: می افشاردم.

۱- دردمند کنار: دردناک.
۲- گوی دادار: گواه؛ شاهد.
۳- تراست گفت: پس راست گفت.
۴- شارستان: شهر.
۵- برد دل: شفته کرد.
۶- می گنیم: می بینیم.
۷- اشنید: شنید.
۸- تکیه جای: تکیه گاه.
۹- بیرون شه: بیرون شو.
۱۰- بزرگ سیستند: بزرگ یافتند. ●

بیاخت مرا خداوند من، من بهیستم^۱ دین قومی کنمی گرویند به خدای و ایشان بدان جهن
ایشان کافران اند. ﴿۳۸﴾ و پس روی کردم دین پدران خود را ابرهیم و اسحق و یعقوب؛
نهد ایما را که شرک گیریم به خدای هیچ چیزی؛ آن از فضل خدای است وریا و مردمان؛
بی گویشتر^۲ مردمان شکر نمی گزارند. ﴿۳۹﴾ یا دوا ایار^۳ زندان! ای خدایان پراکنده گیه
یا یک خدای مقهور کنار؟ ﴿۴۰﴾ برستون نمی کنید^۴ از بیرون اوی بی نامهای که نام
کرد بدان شما و پدران شما، فرود نکرد خدای بدان هیچ جحتی. نیست حکم مگر خدای را،
فرمود کبرستون مکنید بی اویرا. آن است دین راست؛ بی گویشتر مردمان نمی دانند.
﴿۴۱﴾ یا دوا ایار زندان! اما یکی از شما دو دهد خداوند اویرا می. اما دیگر وردار-
کرده شهد^۵، بخورند مرغان از سر اوی. قضا کرده شد کار آن کدر آن می جواب طلبید.
﴿۴۲﴾ گفت اویرا که دانست کاوی رستار^۶ است از آن دوا: ایاد کن مرا نزدیک خداوند
توا. فرموش کرد وا اوی دیو ایاد کرد خداوند اوی. درنگ کرد در زندان هفت سال.
﴿۴۳﴾ و گفت پادشا: من دیدم هفت گاوستور^۷ می خوردند ایشانرا هفت لاغر و هفت
خوشه سوز^۸ و دیگرانی خشک. یا گره! جواب کنید مرا در خواب من، ار هید خواب را
می تعبیر کنید. ﴿۴۴﴾ گفتند: شیفتهای^۹ خوابها و نیم^{۱۰} ایما به تفسیر خوابهای شیفته
دانان. ﴿۴۵﴾ گفت اوی کبرست از آن دوا و ایاد کرد^{۱۱} پس هنگامی: من آگه کنم
شما را به تفسیر آن، بفرستید مرا. ﴿۴۶﴾ یا یوسف! یاراست گوی! جواب کن ایما را در
هفت گاوستور می خوردند ایشانرا هفت لاغر و هفت خوشه سوز و دیگرانی خشک. شاید
کمن و ازآیم بی مردمان، شاید کایشان بدانند. ﴿۴۷﴾ گفت: می کارید هفت سال

۱- بهیستم: دست پداشتم؛ بگذاشتم.

۲- گویشتر: بیشتر.

۳- دوا ایار: دویار.

۴- مقهور کنار: شکنده کامها.

۵- برستون نمی کنید: نمی پرستید.

۶- وردار کرده شهد: او را بردار برآو یزند.

۷- رستار: رسته؛ رستنی.

۸- ستور: قره و ستبر.

۹- سوز: سبز.

۱۰- شیفتهای: شوریده ها.

۱۱- نیم: نیستیم.

۱۲- ایاد کرد: به یاد آورد.

دایم آن بدروید^۱، بهیلید^۲ آنرا در خوشه‌ی آن بی خجاری^۳ زان می خورید. **۴۸** واز
آید از پس آن هفت سخت، بخورند آن پیش کرد ایشانرا بی خجاری زان می درستاد کنید^۴.
۴۹ واز آید از پس آن سالی، درآن می گواران^۵ داده شدند مردمان ودرآن می شیر-
کنند^۶. **۵۰** گفت پادشا: آرید به من او یرا. ازمان آمد بدوی پیغامبر، گفت: واز گرد
بی خداوند توا، پهرس او یرا چیست حال آن زنان که بیریدند دستها ایشان؟ خداوند من به کید
ایشان دانا. **۵۱** گفت: چیست کار شما که بخواستید یوسف را از نفس او؟ گفتند:
جدای^۷ خدای را. ندانستیم وروی هیچ گدی. گفت زن عزیز: اکن^۸ درست شد حق. من
بخواستم او یرا از نفس او و او یرا از راست گفتاران است. **۵۲** آن تا داند کمن
خیانت نکردم وروی بنایدیدی، خدای ره ننماید کید خیانت کناران^۹ را. **۵۳** وی زار
منی کمن نفس خود را، نفس فرمودار^{۱۰} است به گدی، بی آن رحمت کرد خداوند من. خداوند من
آمرزید گاری رحمت کنارست. **۵۴** گفت پادشا: آرید به من او یرا، تا خالص گیرم
او یرا، نفس خود را. ازمان سخن گفت او یرا، گفت: توا امروز نزدیک ایما شریفی
خستوار^{۱۱} هی. **۵۵** گفت: کن مرا ور خزینهای زمین، من نگه‌وانی داناام. **۵۶**
چنان جای کردیم یوسف را در زمین، جای گیرم از آن کجا خواهیم رسانیم رحمت ایما به
کی خواهیم و ضایع نکنیم مزد نیکوی کناران^{۱۲}. **۵۷** و مزد آن جهن گیه^{۱۳} ایشانرا
کبگرو یستند و بودند می بیرخیزیدند. **۵۸** آمدند برادران یوسف، در شدند وروی
پیشخت^{۱۴}..... و ایشان او یرا نااشختگان^{۱۵}. **۵۹** ازمان بار ساخت^{۱۶} ایشانرا
بارایشان، گفت: آرید به من برادر شما را از پدر شما ای..... من می بونده کمن^{۱۷} پیماد^{۱۸} و
من گیه طعام‌داداران^{۱۹} هم. **۶۰** ار نیارید به من او یرا، پیماد نیست شما را
نزدیک من و نزدیک میاید به من. **۶۱** گفتند: انوز بخوایم^{۲۰} او یرا از پدر او

- | | |
|--|-------------------------------------|
| ۱- بدروید: بدروید. | ۱۱- هستوار: استوار. |
| ۲- بهیلید: دست پدر ید؛ بگذارد. | ۱۲- نیکوی کناران: نیکان. |
| ۳- خجاره: اندک؛ کم. ● | ۱۳- گیه: به؛ بهتر؛ نیک. |
| ۴- می درستاد کنید: در جای استوار بنید؛ انبار کنید. | ۱۴- پیشخت: شناخت. |
| ۵- گواران: پاران. | ۱۵- نااشختگان: نااشناسندگان. |
| ۶- می شیره کنند: بفشزند. | ۱۶- بارساخت: ساخت؛ آماده کرد. |
| ۷- جدای: دور؛ دوری باد. | ۱۷- می بونده کمن: تمام می کنم. ● |
| ۸- اکن: اکنون؛ الآن. ● | ۱۸- پیماد: پیمان؛ کیل. ● |
| ۹- خیانت کناران: خیانت کاران. | ۱۹- طعام‌داداران: نزل دهندگان. |
| ۱۰- فرمودار: فرمانده. | ۲۰- انوز بخوایم: زود بود که بخوایم. |

ایما^۱ کناران^۲ اند^۱. گفت جوانکان او یرا: کنید اخیان^۳ ایشان در بارایشان، شاید کایشان بیشناسند^۴ آنرا ازمان واز گردند بی اهل ایشان، شاید کایشان واز آیند. ^{۶۳}

ازمان واز آمدند بی پدر ایشان، گفتند: یا پدرایما! بشرده شده زما پیماد^۵. بفرست وایما برادر ایما را تا طعام آرم، وایما او یرا نگه داشتاران^۶ هم. ^{۶۴} گفت: ای خستوار گیرم^۷ شما را وروی، بی هم چنان خستوار گرفتم شما را و بر برادر اوی از پیش؟ خدای گیه به نگه داشت و اوی رحمت کنارتر^۸ رحمت کناران^۹ است. ^{۶۵} ازمان بگشادند کالای ایشان و گندادند^{۱۱} اخیان ایشان رد کرده شد بی ایشان، گفتند: یا پدرایما! نمی طلبیم این اخیان ایما رد کرده شد بی ایما و طعام آرم اهل ایما را و نگه داریم برادر ایما و بیوزایم پیماد و شتری^{۱۲} آن پیمادی خجاره^{۱۳}. ^{۶۶} گفت: نفرستم او یرا و اشا، تا دهید مرا پیمانی از خدای، آرید به من او یرای^{۱۴} آن که در گرفته شهد^{۱۵} به شما. ازمان دادند او یرا پیمان ایشان، گفت: خدای ورآن می گویم^{۱۶} نگه وان است. ^{۶۷} گفت: یا پسران من! درمشید^{۱۷} از یک درودرشید از درهای پراکنده و واز نکنم از شما از خدای هیچ چیزی. نیست حکم مگر خدای را و روی و ستام کردم^{۱۸} و روی کوو ستام کنید و ستام کناران^{۱۹}. ^{۶۸} ازمان درشدند از کجا فرمود ایشانرا پدر ایشان، نبود که واز کرد از ایشان از خدای هیچ چیزی بی حاجتی در نفس یعقوب روا کرد^{۲۰} آنرا، اوی خداوند علمی، آن رای بیاموختیم او یرا، بی گویشتر مردمان نمی دانند. ^{۶۹} ازمان درشدند وریوسف جای کرد بی اوی برادر او یرا و گفت: من منم برادر توا، اندهگن مشه بدان بودند می کردند. ^{۷۰} ازمان بار ساخت^{۲۱} ایشانرا بار ایشان، کرد پیمانه^{۲۲} در بار برادر اوی. واز بانگ کرد بانگ کنار^{۲۳}: یا کاروان شما دزدان هید. ^{۷۱} گفتند پیش آمدند وریشان

- | | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| ۱- ایما... اند: ما... هستیم. | ۱۳- خجاره: اندک؛ آسان. |
| ۲- کناران: کنندگان. | ۱۴- بی: مگر. |
| ۳- اخیان: کالا و سرمایه. | ۱۵- در گرفته شهد: در گرفته شود. |
| ۴- بیشناسند: بشناسند. | ۱۶- می گویم: می گویم. |
| ۵- بشرده شد: بار داشته شد. | ۱۷- درمشید: وارد نشوید. |
| ۶- پیماد: پیمانه؛ کیل. | ۱۸- و ستام کردم: اعتماد کردم. |
| ۷- نگه داشتاران: نگاهبانان. | ۱۹- و ستام کناران: توکل کنندگان. |
| ۸- خستوار گیرم: استوار دارم. | ۲۰- روا کرد: بگزارد. |
| ۹- رحمت کنارتر: رحمت کننده تر. | ۲۱- بار ساخت: آماده کرد. |
| ۱۰- رحمت کناران: رحمت کنندگان. | ۲۲- پیمانه: مشرب. |
| ۱۱- گندادند: یافتند. | ۲۳- بانگ کنار-فروتن. |
| ۱۲- و شتر: اشتر؛ شتر. | |

چمی جوید؟ (۷۲) گفتند: می جویم پیمانه‌ی ملک و آن کس را که آرد آن بار وشتی^۱ و من بدان میانجی^۲. گفتند: سوگند به خدای دانستی نیامدیم تا توهی کنیم^۳ در زمین و نبودیم دزدان. گفتند: چیست پاداش اوی ارهید دروزنان؟ (۷۴) گفتند: پاداش اوی کی گنداده شهد^۴ در بار اوی، آن است پاداش اوی. چنان پاداش دهیم ستم کاران را. (۷۶) پیشی کرد به آوندها^۵ ایشان پیش آوند برادر اوی؛ واز بیرون آورد آنها از آوند برادر اوی؛ چنان حیلت آموختیم یوسف را؛ نبود که بگرفتی برادر او یرا دردین ملک بی آن کخواهد خدای. ورداریم درجهای کی خواهیم و زور هر خداوند علمی دانای. (۷۷) گفتند: ار دزدی کرد، دزدی کرد برادری او یرا از پیش. پنهام کرد آنها یوسف در نفس اوی و اشکرا نکرد آن ایشانرا. گفت: شما گترهید^۶ به جایگه. خدای داناتر بدان می صفت کنید. (۷۸) گفتند: یا عزیز! او یرا پدری پیربزرگ است؛ بگیریکی را زما به جای اوی؛ ایما می گنیم^۷ ترا از نیکوی کناران^۸. گفت: وازداشت به خدای که گیریم بی آن کس را که گندادیم^۹ کالای ایما نزدیک اوی. ایما^{۱۰} نون ستم کاران اند^{۱۱}. (۸۰) ازمان نومید شدند ازوی، ورتا شدند^{۱۲} رازان کناران^{۱۳}. گفت مهر ایشان: ای ندانید که پدر شما بگرفت ورشما پیمانی از خدای از پیش آن بارخواری- کردید^{۱۴} در یوسف؟ زان سون ترنشم^{۱۵} زین زمین تا دستوری کند... ر من، یا حکم کند خدای مرا. اوی گبه حکم کناران^{۱۶} است. (۸۱) واز گردید بی پدر شما، گوهد: یا پدر ایما! پسر توا... کرد و گواي ندادیم بی بدان دانستم و نبودیم غیب را نگه داشتاران^{۱۷}. (۸۲) پپرس اهل آن ده را کبودیم دران و کاروانرا، آن که پیش آمدیم دران. ایما راست گفتاران ایم. (۸۳) گفت: بل بیاراست شما را نفسهای شما کاری؛ شکیوای نیکوا. شاید خدای که آرد به من

۱- وشتی: شتر.

۲- میانجی: پذیرفتار.

۳- توهی کنیم: تباهی کنیم.

۴- گندهاده شهد: یافته شود.

۵- آوند: باردان.

۶- گترهید: بدتر هستید.

۷- می گنیم: می بینیم.

۸- نیکوی کناران: نیکان.

۹- گندادیم: یافتیم.

۱۰- ایما... ما... هستیم.

۱۱- ورتا شدند: بیکسو شدند.

۱۲- رازان کناران: رازگو یان.

۱۳- بارخواری کردید: تقصیر کردید.

۱۴- زان سون ترنشم: فراتر نشوم.

۱۵- حکم کناران: حکم کناران.

۱۶- نگه داشتاران: نگاهبانان.

ایشانرا همه. اوی او یست دانای درست کار. ﴿۸۴﴾ واز گشت^۱ ازیشان و گفت: یا اندهی وریوسف، و سید شد دو چشم اوی از انده و اوی اندهگن. ﴿۸۵﴾ گفتند: سوگند به خدای همیشه می ایاد کنی^۲ یوسف را، تا بی توه جوف^۳، یا بی از هلاک شداران^۴. ﴿۸۶﴾ گفت: می نالم از گویره خود و انده خود بی خدای و دامن از خدای آن نمی دانید. ﴿۸۷﴾ یا پسران من! بشید^۵ و از جست کنید^۶ از یوسف و برادر اوی و نوید مشید از رحمت خدای، آن نوید نشند از رحمت خدای بی^۸ قوم کافران. ﴿۸۸﴾ ازمان در شدند و روی، گفتند: یا عزیز! رسید بدیا و اهل ایما گرسه ی^۹ و آوردیم اخیریانی کاسد^{۱۰}؛ بونده کن^{۱۱} ایما را پیماد^{۱۲} و صدقه کن^{۱۳} ورمای. خدای پاداش دهد صدقه داداران^{۱۴} را. ﴿۸۹﴾ گفت: ای دانستید چکرید به یوسف و برادر اوی شما نادانان بودید؟ ﴿۹۰﴾ گفتند: ای توا توی یوسف؟ گفت: منم یوسف و این برادر من. منت کرد^{۱۵} خدای ورمای، آن کی بهرخیزد و شکیوای کند، خدای ضایع نکند مزد نیکوی کناران^{۱۶}. ﴿۹۱﴾ گفتند: سوگند به خدای و رگزید ترا خدای ورمای و بودیم گنه کاران. ﴿۹۲﴾ گفت: سرزشت^{۱۷} نیست ورمای امروز، بسیار زاد خدای شمارا و اوی رحمت کنارت^{۱۸} رحمت کناران^{۱۹} است. ﴿۹۳﴾ برید پیراهن من این، او کنید آن و روی پدر من تا آید بینا و آرید به من اهل شما را همه. ﴿۹۴﴾ ازمان بیرون شد کاروان، گفت پدر ایشان: من می گندم^{۲۰} بوی یوسف، آران را نیست که بدروغ منسوب کنید مرا. ﴿۹۵﴾ گفتند: سوگند به خدای توا در وی راهی توا^{۲۱} دیرینه ی. ﴿۹۶﴾ ازمان آمد میزدک بر^{۲۲} او کند آن و روی اوی، واز گشت بینا. گفت: ای نگفتم شما را من دامن از خدای آن نمی دانید؟ ﴿۹۷﴾ گفتند: یا پدر ایما! آمرزشت خواه

- ۱- واز گشت: برگشت.
- ۲- می ایاد کنی: یاد می کنی.
- ۳- توه جوف: تباه شده و بگذاخته.
- ۴- هلاک شداران: هلاک شدگان.
- ۵- گویر: اندوه سخت.
- ۶- بشید: بروید.
- ۷- واز جست کنید: جستجوی کنید.
- ۸- بی: مگر.
- ۹- گرسه ی: گرسنگی؛ تنگدستی.
- ۱۰- کاسد: ناروا.
- ۱۱- بونده کن: تمام ده.
- ۱۲- پیماد: پیمان؛ کیل.
- ۱۳- صدقه کن: ببخش.
- ۱۴- صدقه داداران: بخشندگان.
- ۱۵- منت کرد: سباس و منت گذاشت.
- ۱۶- نیکوی کناران: نیکان.
- ۱۷- سرزشت: سرزشت.
- ۱۸- رحمت کنارت: بخشنده تر.
- ۱۹- رحمت کناران: بخشایشگران.
- ۲۰- می گندم: می یابم.
- ۲۱- توا: تو.
- ۲۲- میزدک بر: بشارت دهنده.

ایما را گنهان ایما. ایما بودیم گنه کاران. ۹۸ گفت: انوز آمرزشت خواهم^۱ شما را از خداوند من، اوی او یست آمرزیدگاری رحمت کنار.^{۹۹} ازمان درشدند وریوسف، جای کرد^۳ بی اوی پدر و خالت او ایرا و گفت درشید در مصر ار خواهد خدای ایمنان. ۱۰۰ ورداشت^۴ پدر و خالت او ایرا و رخت و بیفتادند او ایرا سجده گرفتاران^۵ و گفت: یا پدر من! این است تفسیر^۶ خواب من از پیش. کرد آنرا خداوند من حق و نیکوی کرد به من که بیرون آورد مرا از زندان. آورد شما را از بیوان^۷، از پس آن شورانگیخت^۸ دیومیان من و میان برادران من. خداوند من لطیف است آن را خواهد. اوی او یست دانای درست کار. ۱۰۱ خداوند من! دادی مرا از پادشای و بیاعنتی مرا از تفسیر حدیثها. آفریدگار آسمانها وزمین! توا ولی منی درین گیتی و آن جهن^۹. بمیران مرا مسلمان و دررسان مرا به نیکان. ۱۰۲ آن از خبرها غیب هند^{۱۰}. می وحی کنیم آن بی توا و نبودی نزدیک ایشان که اندازه کردند کار ایشان و ایشان می مکر کنند. ۱۰۳ ناند گویشتر مردمان، ار همه حریص شی، مومنان. ۱۰۴ نمی خواهی زیشان و رآن هیچ مزدی. نیست آن بی ایاد کردی^{۱۱} جهانیان را. ۱۰۵ چند از موحندهی^{۱۲} درآسمانها وزمین، می روند و رآن و ایشان از آن روی گردانستاران^{۱۳}. ۱۰۶ نگروند گویشتر ایشان به خدای، بی ایشان مشرکان. ۱۰۷ ای امین شدند که آمد بدیشان و ر پوشیداری^{۱۴} از عذاب خدای، یا آید بدیشان رستاخیز ناگهان و ایشان نمی دانند؟ ۱۰۸ بگه: این است... من می خوانم بی خدای و ر یقینی من و کی پس روی کند مرا و پاکی خدای را، نه ام من از مشرکان. ۱۰۹ نفرستادیم از پیش توا بی مردانی را می وحی کرده شد بی ایشان از اهل دهها. ای بنروند در زمین بنگرند



- ۱ - انوز آمرزشت خواهم: زود بود که آمرزش خواهم.
- ۲ - رحمت کنار: رحیم.
- ۳ - جای کرد: جای داد.
- ۴ - ورداشت: برآورد.
- ۵ - سجده گرفتاران: سجده کنندگان.
- ۶ - تفسیر: تعبیر.
- ۷ - بیوان: بیابان.
- ۸ - شورانگیخت: شورش و تباهی افکند.
- ۹ - آن جهن: آن جهان.
- ۱۰ - هند: هستند.
- ۱۱ - ایاد کرد: یاد و یاند.
- ۱۲ - موحندهی: جمتمند. مترجم «آیه» را «دایة» خوانده است.
- ۱۳ - روی گردانستاران: گردیدگان؛ برگشتگان.
- ۱۴ - و ر پوشیدار: برپوشنده.

حَتَّىٰ إِذَا انشَرُّوا عَنْهُ فُتِحَتْ أَرْضُهُمْ وَأُنْفِقُوا إِلَىٰ بُرُوجٍ مُّشْرُوبَةٍ
 فَتَبَوَّءُوا مِنْهَا مَنَازِلَ مُّسْتَقَرَّةً يَنْزِلُونَ
 وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
 حَتَّىٰ لَا يُفْلِتُوا مِنْ عَذَابِنَا وَلَهُمْ أَعْنَابٌ
 مُّثْقَلَةٌ يُفْتَنُونَ فِيهَا مِنْ عَذَابِنَا
 حَتَّىٰ إِذَا دَخَلُوا عَذَابَنَا فَهُمْ بِأُتْرَاقٍ
 فَتَبَوَّءُوا مِنْهَا مَنَازِلَ مُّسْتَقَرَّةً يَنْزِلُونَ
 وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
 حَتَّىٰ لَا يُفْلِتُوا مِنْ عَذَابِنَا وَلَهُمْ أَعْنَابٌ
 مُّثْقَلَةٌ يُفْتَنُونَ فِيهَا مِنْ عَذَابِنَا
 حَتَّىٰ إِذَا دَخَلُوا عَذَابَنَا فَهُمْ بِأُتْرَاقٍ

لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ
 وَكُنَّا لَهُمْ آيَاتٍ أَنْ يَقُولُوا لِلنَّاسِ
 سَلَامًا إِنَّهُمْ سَأْلُونَ
 وَلَقَدْ أَنشَأْنَا دَاوُدَ
 وَهَارُونَ نَبِيَيْنَ لَمْ يَكُنِ لَهُمَا
 سُلْطَانٌ قَبْلَ ذَلِكَ وَلَقَدْ آتَيْنَا
 مُوسَىٰ تِلْكَ آيَاتِنَا فَتَوَسَّاهُ
 بِآيَاتِنَا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
 وَلَقَدْ آتَيْنَا نُونًا
 ذِكْرًا لِّمَنْ يَنْتَظِرُ
 وَلَقَدْ أَنشَأْنَا
 نُوحًا وَهَارُونَ
 نَبِيَيْنَ لَمْ يَكُنِ لَهُمَا
 سُلْطَانٌ قَبْلَ ذَلِكَ وَلَقَدْ آتَيْنَا
 مُوسَىٰ تِلْكَ آيَاتِنَا فَتَوَسَّاهُ
 بِآيَاتِنَا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

۸۵) یا قوم من! وفا کنید^۱ به پیمانۀ و ترازو^۲ به راستی و مکھید^۳ مردمان را چیزها ایشان و مروید در زمین توهی کناران^۴. ۸۶) طاعت خدای گیه بهد شما را، ارهید گرو یستاران^۵ و نیم من ورشما نگه وان. ۸۷) گفتند: یا شعیب! ای دین تو می فرماید ترا که بهیلم^۶ آن می برستون کردند^۷ پدران ایما، یا آن که کنیم در مالها ایما آن خواهیم؟ تو توهی^۸ وی خردی نادان. ۸۸) گفت: یا قوم من! ای دیدید ار بودم ور دیدوری از خداوند من و روزی داد مرا ازوی روزی نیکو؟ نمی خواهم که مخالف شم شما را بی آن واز زدم شما را از آن. نمی خواهم بی نیکی کردن چند توانم. نیست توفیق من بی به خدای وروی وستم- کردم^۹ و بی او ی واز آیم. ۸۹) یا قوم من! نگر کسب نسکند شما را مخالفت من که رسد به شما هم چنان رسید به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح و ناند^{۱۰} قوم لوط از شما دور. ۹۰) آمرزشت خواهید از خداوند شما. واز توبه کنید بی او ی. خداوند من رحمت کنار ی^{۱۱} دوست داشتارست^{۱۲}. ۹۱) گفتند: یا شعیب! درغی یاوم^{۱۳} فروانی زان می گوئی. ایما می گینیم^{۱۴} ترا دریماسست؛ ارنبودی گره تو به سنگ بکشتی ترا و نه ای تو اوریم^{۱۵} عزیز. ۹۲) گفت: یا قوم من! ای گره من عزیز ترهند^{۱۶} ورشما از خدای؟ و گرفتید او ایرا گذاره ی شما پس پشتی. خداوند من بدان می کنید در گرفتار^{۱۷} است. ۹۳) یا قوم من! کار کنید ورجایگه شما، من کار کنار^{۱۸} هم. انوز بدانید کی آید بدوی عذابی، خوار کند آنرا و کی او ی دروزن گرفتار^{۱۹} است؛ برمرگیرید^{۲۰}، من و اشما برمر گرفتار^{۲۱} هم. ۹۴) ازمان آمد فرمان، ایما برهانستیم شعیب را وایشان را کبگرو یستند و او ی به رحتی زیا و بگرفت ایشان را که ستم کردند صیحت، شدند در خانها ایشان مردگان.



- ۱ - وفا کنید به: تمام کنید.
- ۲ - ترازو: ترازو.
- ۳ - مکھید: مکاھید.
- ۴ - توهی کناران: تباہ کاران.
- ۵ - گرو یستاران: گرو یدگان.
- ۶ - بهیلم: دست بداریم؛ بگذاریم.
- ۷ - می برستون کردند: می پرستیدند.
- ۸ - توهی: توهستی.
- ۹ - وستم کردم: توکل کردم.
- ۱۰ - ناند: نه آند؛ نیستند.
- ۱۱ - رحمت کنار: رجم.
- ۱۲ - دوست داشتار: مهربان؛ دوستدار.
- ۱۳ - درغی یاوم: نمی فهمیم.
- ۱۴ - می گینیم: می بینیم.
- ۱۵ - ووریم: برما.
- ۱۶ - هند: هستند.
- ۱۷ - در گرفتار: محط.
- ۱۸ - کار کنار: کننده.
- ۱۹ - دروزن گرفتار: دروغ زن.
- ۲۰ - برمرگیرید: چشم بدارید؛ منتظر باشید.
- ۲۱ - برمر گرفتار: رقیب؛ چشم دارنده.

چون بود فرجام ایشان کار پیش ایشان بودند؟ و خانه‌ی آن جهان گیه ایشانرا کبهرخیزیدند. ای خرد را کار نفرمایند؟ ﴿۱۱۰﴾ تا ازمان^۱ نوید شدند پیغامبران و یقین شدند کایشان دروزن گرفته شدند^۲، آمد بدیشان نصرت ایما، رهانیده شد^۳ کی خواستم. ورد کرده نشهد^۴ عذاب ایما از قوم گنه کاران. ﴿۱۱۱﴾ بود در قصها ایشان عبرتی خداوندان خردها را. نبود حدیثی که دروغ در حنیده^۵ شد بی راست کرگرفتنی^۶ آنرای پیش آنست و دیدور کردن هر چیزی و ره غوفی و رحمتی قومی را کمی بگرویند.

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۷. ﴿۱﴾ سوغند به الف و لام و میم و را، کان آیتهای کتاب و آن کفرود کرده شد بی توا از خداوند توا حق است، بی گویشتر^۸ مردمان نمی گرویند. ﴿۲﴾ خدای اوی است و رداشت^۹ آسمانها بجد^{۱۰} ستونهای کمی گینید^{۱۱} آنرا. و از غلبه کرد و عرش و نرم کرد خرشید و مه. همه می روند زمانی نامزد کرده را. می سازد کار می دیدور کند نشانها. شاید کشما به پذیره آمدن^{۱۲} خداوند شما می یقین شید^{۱۳}. ﴿۳﴾ اوی او یست بکشید^{۱۴} زمین را و کرد درآنها کهها و جوها. و از همه میوها کرد درآن دوا ازن^{۱۵} دوا می و رپوشد شورا و روز درآن نشانها قومی را کمی حساست کنند^{۱۶}. ﴿۴﴾ و در زمین پارهای یک و دیگر همسایگی گرفتار^{۱۷} است و بوستانهای از انگور و کشته^{۱۸} و خرماها کویلکهای^{۱۹} وجد کویلکها، آب داده شهد به یک آب. و فضل کند برخی را زان و برخی دربار درآن نشانها قومی را کخرد را می کار فرمایند. ﴿۵﴾ ارشگفت شی، شگفت است قول ایشان: ای ازمان بیم خاکی ایما درآفرینشتی نو^{۲۰} بند؟ ایشان ایشان اند کافر شدند

۱- ازمان: آنگاه. ●

۲- دروزن گرفته شدند: بدروغ داشتند آنها را.

۳- رهانیده شد: رهایی یافت.

۴- رد کرده نشهد: بازداشته نشود.

۵- دروغ در حنیده شد: دروغ برافته شد.

۶- راست کر گرفتن: باورداشتن.

۷- رحمت کنار= رحیم.

۸- گویشتر: بیشتر. ●

۹- رورداشت: بیفراشت.

۱۰- بجد: جز از.

۱۱- کمی گینید: که می بینید. ●

۱۲- پذیره آمدن: دیدار.

۱۳- می یقین شید: یقین کنید.

۱۴- بکشید: بگسترد.

۱۵- ازن: زوج. ●

۱۶- کمی حساست کنند: که درمی اندیشند. ●

۱۷- یک و دیگر همسایگی گرفتار: همسایه و نزدیک یکدیگر.

۱۸- کشته: کشت زار.

۱۹- کویلکها: از یک اصل رسته؛ از یک بن برآمده. ●

به خداوند ایشان. ایشان غلها بهد درگردنها ایشان. و ایشان ایاران آتش بند ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۶﴾ می شتاو کنند^۱ واتوا به گستی^۲ پیش نیکوی و بگذشت^۳ از پیش ایشان عقوبتها. خداوند توا خداوند مهلتی^۴ مردمانرا ورستم ایشان. خداوند توا سخت عقوبت است. ﴿۷﴾ می گهند ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد و روی نشانی از خداوند اوی؟ توا بدس برداره هی و هر قومی را ره‌فوداری^۵. ﴿۸﴾ خدای داند آن وردارد هر ماده‌ی و آن بکهد^۶ رحها و آن بیوزاید و هر چیزی نزدیک اوی بمقدارست. ﴿۹﴾ دانای ناپیدی و حاضری بزرگوار وردور^۷. ﴿۱۰﴾ گراگر^۸ ست از شما کی پنهام- کند سخن و کی اشکرا کند^۹ آن و کی اوی پنهام شدار^{۱۰} ست به شو و بیرون آمدار^{۱۱} ست به روز. ﴿۱۱﴾ او یرا نگه وانانی^{۱۲} از پیش اوی و از پس اوی، می نگه دارند او یرا از فرمان خدای. خدای بنگرداند آن به قومی تا بگردانند آن به نفسها ایشان است. ازمان خواهد خدای به قومی گدی، و ازگردانستار^{۱۴} نهد آنرا و نهد ایشانرا از بیرون اوی هیچ نگه‌داشتاری^{۱۵}. ﴿۱۲﴾ اوی او یست کمی غاید^{۱۶} شا را برق بترس و مید^{۱۷} و ورآرد^{۱۸} اورهای^{۱۹} گران بار. ﴿۱۳﴾ و تسبیح کند رعد به فرمان اوی و فریشتگان از ترس اوی. و بفرستد صیحتها، رساند آن به کی خواهد وایشان می پیکار کنند در خدای. و اوی سخت پیکار^{۲۰} ست. ﴿۱۴﴾ او یراست دعوت حق. ایشان کمی خوانند از بیرون اوی، جواب نکنند ایشانرا به چیزی.... ن دراز کنار^{۲۱} دودست اوی بی آب، تا رسید به دهن اوی و نهد آن رسیدار^{۲۲} اوی. و نیست خواندن کافران بی در وی رهی. ﴿۱۵﴾ خدای می سجده گیرد کی درآسمانها و زمین خوشکام^{۲۳} و دژکام^{۲۴} و سایا ایشان به بامداد و او یارگه^{۲۵}. ﴿۱۶﴾ بگه: کی است خداوند آسمانها

۱- می شتاو کنند: شتاب می کنند.

۲- گستی: بدی؛ زشتی. •

۳- بگذشت: بگذشت.

۴- خداوند مهلت: خداوند آمرزش.

۵- بدس بردار: بیم کننده. •

۶- ره‌فودار: راهنما.

۷- بکهد: بکاهد.

۸- وردور: بلند و برتر.

۹- گراگر: برابر. •

۱۰- اشکرا کند: آشکارا کند. •

۱۱- پنهام شدار: پوشیده.

۱۲- بیرون آمدار: رونده.

۱۳- نگه وانان: نگاه بانان.

۱۴- واز گردانستار: بازدارنده.

۱۵- نگه‌داشتار: نگاه دار؛ دوست و سازنده کار.

۱۶- کمی نماید: که می نماید.

۱۷- مید: امید.

۱۸- ورآرد: پدید آورد.

۱۹- اور: آبر.

۲۰- پیکار: کیده؛ عقوبت.

۲۱- دراز کنار: بازکننده؛ گسترنده.

۲۲- رسیدار: رسنده.

۲۳- خوشکام: به فرمانبرداری و رغبت.

۲۴- دژکام: بناکام و ناخواسته.

۲۵- او یارگه: شبانگاه. •

وَالْأَرْضُ قُلُوبُ اللَّهِ قُلُوبُ الْفَأْتَتْ تَرْمِيهِ وَهِيَ أُولَى الْأَنْبَاءِ لَمْ يَكُنْ لَهَا نَفْسٌ حَتَّى تَعْلَمَ لَهَا حَيَاةً
 ورسول که خدا را که ای سرخس از جدول اولی و لایق باد که در این
 قُلُوبُ يَسْتَوِي الْأَرْضُ وَالْبَحْرُ أَمْ هَلْ تَنْفَتُونَ الْكَلِمَاتِ وَالْقَوْلُ أَمْ جَعَلُوا اللَّهَ
 مَكِيدًا يَسْتَوِي الْأَرْضُ وَالْبَحْرُ أَمْ هَلْ تَنْفَتُونَ الْكَلِمَاتِ وَالْقَوْلُ أَمْ جَعَلُوا اللَّهَ
 شَرِيكَ الْخَلْقِ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قَوْلُ اللَّهِ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ
 سرخس که با فرموده حق از جدول اولی یا سرخس و در این که
 الْقَهَّارُ أَوَّلُ مَنْ أَسْمَاءُ أَمَّا لَمْ يَكُنْ قَدْرُهُمَا فَخَصَلَ الْقَبْلُ وَهُوَ أَوَّلُ
 منور که در جدول اولی یا سرخس و در این که
 وَمَا تَوَلَّاهُ وَنَظَرَ فِي النَّارِ أَيْضًا لَمْ يَكُنْ قَدْرُهُمَا فَخَصَلَ الْقَبْلُ وَهُوَ أَوَّلُ
 و در این که در جدول اولی یا سرخس و در این که
 وَالْمُسْطَلِّ نَظَرَ فِي النَّارِ أَيْضًا لَمْ يَكُنْ قَدْرُهُمَا فَخَصَلَ الْقَبْلُ وَهُوَ أَوَّلُ
 و اهل که در جدول اولی یا سرخس و در این که
 كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِمَنْ أَسْتَبَاؤُا إِلَهُهُمْ الْفَقِيرُ وَالْمَنْ لَوْ يَسْتَعِينُوا
 حان می زند خدا را مثلها است برای آنکه در جدول اولی یا سرخس و در این که
 لَهُ قُلُوبٌ لَهُمْ مَأْوَى الْأَرْضُ جَمِيعًا وَمَعْلَمُهُ مَعَهُ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ هُوَ الْوَاحِدُ الْيَسَّارُ
 او را از اسامی این و در این که
 وَمَا يَعْرِفُ جَمْعُهُمْ وَيَسِّرُ الْمَعَادَ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَخَرَّتْ مِنْ تَحْتِهِ
 و در این که در جدول اولی یا سرخس و در این که
 أَعْمَى الْأَنْبَاءَ كَرَأُولُوا الْأَنْبَاءِ الَّذِينَ يَوَفُّونَ بَعْدَ اللَّهِ وَلَا يَتَّقُونَ الْمَيْمَنَ وَالْأَيْمَنَ
 که در این که در جدول اولی یا سرخس و در این که
 يَجْلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِمْ أَنْ يَصِلُوا وَيَتَّقُونَ بَعْدَ اللَّهِ هُوَ الْوَاحِدُ الْيَسَّارُ
 و در این که در جدول اولی یا سرخس و در این که
 صَبْرًا أَيْضًا لَهُمْ يَتَّقُونَ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَكَانُوا هُمْ أَتَقَرُّوهُ عَلَيْهِ
 که در این که در جدول اولی یا سرخس و در این که
 وَيَعْرِفُونَ بِالْأَسْمَاءِ الْيَسْبَ أُولَئِكَ هُمُ الْعَقْلُ الْأَعْمَى عَنِ الْأَعْمَى عَنِ الْأَعْمَى عَنِ الْأَعْمَى
 و در این که در جدول اولی یا سرخس و در این که
 خَلَقَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَدَّاهُمْ وَذَاتَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
 که در این که در جدول اولی یا سرخس و در این که

وزمین؟ بگه: خدای. بگه: ای گرفتید از بیرون اوی ولیانی؟ پادشای ندارند نفسها ایشانرا
 منفعتی و فی مضرتی. بگه: ای گراگر بند^۱ کور و بینام یا ای گراگر بند تاریکیها و روشنای؟ یا
 کردند خدای را شریکانی، بیافریدند چون آفریدن اوی مانسته شد^۲ آفرینشت وریشان؟
 بگه: خدای آفریدگار هر چیزی. اوی است یگانه‌ی مقهور کنار^۳. ﴿۱۷﴾ فرود کرد از
 آسمان آوی^۴. برفتند رودها به اندازه‌ی آن و رداشت سیل کفی اوزوداره. وزان
 می وراوروزید^۵ و رآن در آتش طلبیدن پیرایه‌ی را یا برخورداری^۶ کفی هم چنان. چنان می زند
 خدای حق را و باطل را. اما کف شهد^۷ نابکار^۸. اما آن منفعت کند مردمانرا، درنگ کند در
 زمین. چنان می زند خدای مثلها. ﴿۱۸﴾ ایشانرا کجواب کردند، خداوند ایشانرا نیکوی
 بهد. و ایشان که جواب نکردند او یرا، ار ایشانرا بید^۹ آن در زمین همه و هم چندان و آن، تا
 خود را واز خرید بدان، ایشان ایشانرا بهد گدی^{۱۱} حساب و جایگه ایشان دوزخ بهد. گداست
 جایگه. ﴿۱۹﴾ ای کی داند کان فرود کرده شد بی‌توا از خداوند توا حق است، چون
 کی اوی کور است؟ پند پذیرند^{۱۲} خداوندان خردها. ﴿۲۰﴾ ایشان می وفا کنند به عهد
 خدای و بشکنند^{۱۳} پیمان. ﴿۲۱﴾ ایشان می پیوندند آن فرمود خدای بدان که پیوسته.
 شهد^{۱۴} و می ترسند از خداوند ایشان و می ترسند از گدی حساب. ﴿۲۲﴾ ایشان که
 شکوای کردند طلبیدن خشنودی خداوند ایشان را و پهای کردند غاز و خزین کردند زان
 روزی دادیم ایشانرا پنهام^{۱۵} و اشکرا و می واز کنند به نیکوی گستی^{۱۶} را، ایشان ایشانرا بهد
 فرجام خانه. ﴿۲۳﴾ بوستانهای عدن، می درشند در^{۱۷} آن کی نیک شهد از پدران ایشان
 و انبازان ایشان و فرزندان ایشان و فریشتگان می درشند وریشان از هر دری.



- | | |
|---------------------------------|---|
| ۱- گراگر بند: برابرند. | ۱۱- گدی: بدی. |
| ۲- مانسته شد: مانده شد. | ۱۲- پند پذیرند: پند گیرند و یاد کنند. |
| ۳- مقهور کنار: شکنده کامها. | ۱۳- شکند: نمی شکنند. |
| ۴- آو: آب. | ۱۴- پیوسته شهد: پیوسته شود. |
| ۵- اوزودار: افزاینده. | ۱۵- پنهام: پنهان. |
| ۶- می وراوروزید: بر می افروزید. | ۱۶- گستی: بدی. ■ |
| ۷- برخورداری: کالا؛ پیرایه. | ۱۷- می درشند در: در می شوند در؛ اندر آیند در. |
| ۸- شهد: شود. | |
| ۹- نابکار: ناچیز و ضایع. | |
| ۱۰- بید: سود. | |

۲۴ سلام ورشما بدان شکیبای کردید^۱، نیک است فرجام خانه. ۲۵ ایشان می‌بشکنند عهد خدای از پس پیمان اوی و می‌ببرند آن فرمود خدای بدان که پیوسته شهد^۲ و می‌توهی کنند در زمین، ایشان ایشانرا بهد لعنت و ایشانرا بهد گدی خانه^۳. ۲۶ خدای فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند و رامشتی شدند^۴ به زندگانی این گیتی. و نیست زندگانی این گیتی در آن جهان بی برخورداری. ۲۷ می‌گهنگد ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد و روی نشانی از خداوند اوی؟ بگه: خدای وی ره کند کرا خواهد و ره نماید بی اوی کرا واز آید. ۲۸ ایشان بگرو یستند، بیارامد دها ایشان به ایاد کرده خدای، بدان به ایاد کرد خدای بیارامد دها. ۲۹ ایشان بگرو یستند و کردند نیکها، برزشت^۵ ایشانرا و نیکوی واز آمدن جای^۶. ۳۰ چنان بفرستادم ترا در گری، بگذشت^۷ از پیش آن گرها، تا بخوانی و ریشان آن وحی کردیم بی توا. ایشان می‌کافر شدند به خدای. بگه: اوی خداوند من است؛ نیست خدای مگر اوی؛ و روی و ستام کردم^۸. با اوی است واز آمدن^۹. ۳۱ ارقرائی بودی که رانده شدی بدان کهها، یا پاره کرده شدی^{۱۱} بدان زمین، یا به سخن آورده شدندی بدان مردگان، بل خدای را فرمان همه؛ ای ندانستند ایشان کبگرو یستند، ارخهستی^{۱۲} خدای ره غودی مردمانرا همه؟ همیشه ایشان که کافر شدند، رسد بدیشان بدان کردند سختی، یا فرود آید نزدیکی از خانه ایشان تا آید وعدهی خدای. خدای خلاف نکند وعده. ۳۲ اوسوس کرده شدند^{۱۳} پیغامبرانی از پیش توا. مهلت دادم ایشانرا که کافر شدند، واز بگرفتم ایشانرا، چون بود عقوبت من. ۳۳ ای کی اوی استادار^{۱۴} است و ره نفسی، بدان کسب کرد و کردند خدای را شریکائی؟ بگه^{۱۵}: نام کنید ایشانرا. یا آگه کنید او یرا. بدان نداند در زمین یا بغایی^{۱۶} از سخن. بل

۱ - شکیبای کردید: شکیبایی کردید.

۱ - شکیبای کردید: شکیبایی کردید.

۲ - پیوسته شهد: پیوسته.

۲ - پیوسته شهد: پیوسته.

۳ - گدی خانه: بدی خانه؛ سرای بد.

۳ - گدی خانه: بدی خانه؛ سرای بد.

۴ - رامشتی شدند: شادی کردند.

۴ - رامشتی شدند: شادی کردند.

۵ - بگه: بگو.

۵ - ایاد کرد: پند؛ یاد کرد.

۶ - بغایی: نه از ته دل؛ ظاهری.

۶ - برزشت: خنک؛ خوش باد.

۷ - واز آمدن جای: باز گشتن گاه.

۸ - بگذشت: بگذشت.

۹ - و ستام کردم: توکل کردم.

۱۰ - واز آمدن: باز گشتن.

وَقُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابٌ أَلِيمٌ وَصِدْقٌ أَعْلَىٰ مِنَ نَصْرِ اللَّهِ فَعَالَهُ مِنْ هُدَاهُمْ
 ارادت به اسامی که کافر بودند و کلمات بسیار و از هر جهت آن
 عَذَابٌ أَلِيمٌ عَذَابٌ أَلِيمٌ عَذَابٌ أَلِيمٌ عَذَابٌ أَلِيمٌ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 عذاب آلوده و دردناک و عذاب آلوده و دردناک و عذاب آلوده و دردناک
 اللَّهُ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ لَهُ أَسْمَاءُ الْأَنْفَاءِ أَكْلُهُمْ أَتَىٰ
 گوشت آن که عذبه کرده و چیزی که کار آن را می‌خواهد و از سر آن حیوان
 عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ
 فرجام انسان که پیوسته و فرجام
 أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ
 درود کرده و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته
 أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ
 با او و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته
 فَأَخَذَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ أَبُوهُمَا وَالْيَوْمُ لِلَّهِ وَالْيَوْمُ لِلَّهِ
 از علمای آن روز و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته
 لَعَنُوا ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَمَّا كَلِمَاتُ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ عَلَىٰ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَبْغَىٰ
 استنادهای آن روز و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته
 اللَّهُ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِشَيْءٍ عَجْزًا أَوْ تَأَخُّرًا أَوْ لَهْفًا بِشَيْءٍ مِّنْ أَمْرِهِ
 خداوند آن را خواهد ساخت و درنگ و درنگ و درنگ و درنگ و درنگ و درنگ
 فَأَتَاهُمُ الْكُفْرُ وَالْكَرْبُ وَعَلِيَٰنَ الْحِصَابُ أُولَٰئِكَ أَتَىٰ الْقَوْمَ تَقْصُصُ أَمْثَلَهُمْ
 و در آستانه رسا شدن و در آستانه رسا شدن و در آستانه رسا شدن و در آستانه رسا شدن
 وَ اللَّهُ يَتَكَلَّمُ بِمَا يَشَاءُ وَهُوَ بَرُّ الْخَصَابِ وَفِي مَكْرِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
 خداوند سخن می‌گوید و از آن که استوار و از آن که استوار و از آن که استوار و از آن که استوار
 اللَّهُ كَرِيمٌ عَزِيزٌ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسِعِلُّوا كَقَدَامِ لَعْنَةِ اللَّهِ أَمْ يَقُولُ
 بزرگوار و عزیز و دانستار و از آن که استوار و از آن که استوار و از آن که استوار و از آن که استوار
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ لَهُ أَسْمَاءُ الْأَنْفَاءِ أَكْلُهُمْ أَتَىٰ
 آنکه کافر شدند و خداوند آن را خواهد ساخت و درنگ و درنگ و درنگ و درنگ و درنگ و درنگ
 أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ أَتَىٰ عَقْبَىٰ الدِّينِ
 با او و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته و از آن که پیوسته

آرامته شد ایشانرا که کافر شدند، مکر ایشان. واززدند^۱ از ره کرا وی ره کند خدای، نهید او یرا هیچ ره نموداری^۲. ۳۴ ایشانرا عذابى بهد در زندگانی این گیتی و عذاب آن جهنم سخت و نهید ایشانرا از خدای هیچ نگه داشتاری^۳. ۳۵ صفت گهیشت^۴ آن که وعده کرده شدند پرخیز کاران^۵، می رود از زیر آن جوها. بار آن دایم بهد و سایه ی آن؛ آنست فرجام ایشان کپرخیزیدند و فرجام کافران آتش بهد. ۳۶ ایشان که دادیم ایشانرا کتاب، می رامشتی شدند^۶ بدان فرود کرده شد بی تو^۷ و از گرهما هست کی می انکار کند^۸ برخی را از آن. بگه: فرموده شدم کبرستون کنم^۹ خدای را و شرک نگیرم بدوی. بی اوی خوانم و بی اوی است واز آمدن من. ۳۷ چنان فرود کردیم آنرا حکمی تازی، اریس روی کنی آرزوها ایشانرا، پس آن آمد به تو از علم، نهید ترا از خدای هیچ ولی و فی نگه داشتاری. ۳۸ بفرستادیم پیغامبرانی از پیش تو و کردیم ایشانرا انبازانی^{۱۰} و فرزندانی. نهید پیغامبری را که آرد نشانی بی به فرمان خدای، هر زمانی را کتابی. ۳۹ محاکند^{۱۱} خدای آن خواهد و باستاند^{۱۲} و نزدیک او یست اصل کتاب. ۴۰ از بنماییم ترا برخی آن می وعده کنیم ایشانرا، یا بمیرانیم ترا ورتواست رسانیدن، ورتماست حساب. ۴۱ ای ننگرید کایما می آیم به زمین، می کهیم آنرا از کرانهای آن؟ خدای حکم کند، واز گردانستار^{۱۳} نهید حکم او یرا و اوی زود حساب است. ۴۲ مکر کردند ایشان کار پیش ایشان بودند خدای را مکر همه. داند آن کسب کند هر نفسی و انوز بدانند^{۱۴} کافران کراست فرجام خانه. ۴۳ می گهند^{۱۵} ایشان که کافر شدند: نه ای فرستاده. بگه: گوس^{۱۶} به خدای گواهی میان من و میان شما و کی نزدیک او یست دانستن کتاب.

سورة ابراهيم صلی الله علیه و آله انبار آية

نکته

- ۱ - واز زدند: باز گشتند.
- ۲ - ره نموداری: راه نماینده.
- ۳ - نگه داشتاری: نگاه دارنده.
- ۴ - گهیشت: بهشت.
- ۵ - پرخیز کاران: پرهیز کاران.
- ۶ - می رامشتی شدند: شاد می شوند.
- ۷ - بی تو: به سوی تو.
- ۸ - می انکار کند: منکر می شود.
- ۹ - کبرستون کنم: که پرستم.
- ۱۰ - انبازان: جفتان.
- ۱۱ - محاکند: محو کند؛ پاک کند.
- ۱۲ - باستاند: برجای بدارد؛ استوار گردانند.
- ۱۳ - واز گردانستار: باز گرداننده.
- ۱۴ - انوز بدانند: زود باشد که بدانند.
- ۱۵ - می گهند: می گویند.
- ۱۶ - گوس: بسته؛ کافی.

به نام خدای مهربانی^۱ رحمت کنار^۲. ۱ سوگند به الف و لام و را، کتابی فرود کردم
 آنرا بی تو، تا بیرون آری مردمانرا از تاریکیها بی روشنای به فرمان خداوند ایشان بی راه عزیز
 ستوده^۳. ۲ خدای اویست اویرا آن در آسمانها و آن در زمین. وای کافران را از
 عذاب سخت. ۳ ایشان می گزینند زندگانی این گیتی و آن جهنم و می واززند از ره
 خدای و می طلبند آنرا کیلی^۴. ایشان در وی راهی دوریند. ۴ نفرستادم هیچ
 پیغامبری بی به زبان قوم اوی تا دیدور کند ایشانرا. وی ره کند خدای کرا خواهد وره نماید
 کرا خواهد. اوی است عزیز درست کار^۵. ۵ بفرستادم موسی را به آیتها ایما که
 بیرون آر قوم ترا از تاریکیها بی روشنای و پندده ایشانرا به عقوبتهای خدای. در آن نشانها هر
 شکوای کناری^۶ شکرکنار^۷ را. ۶ که گفت موسی قوم اویرا: ایاد کنید^۸ نعمت
 خدای ورشها، که برهانستیم^۹ شما را از گره فرعون، می چشاندیند^{۱۰} شما را سختی عذاب،
 می کشتند پسران شما را و زنده می هیشند^{۱۱} دختران شما را، در آن نعمتی بود از خداوند شما
 بزرگ. ۷ که آگه کرد خداوند شما، ارشکر گزارید، بیوزام^{۱۲} ایشماره ارناسپاسی-
 کنید، عذاب من سخت است. ۸ گفت موسی: ار کافرشید شما و کی در زمین
 همه، خدای وی نیازی^{۱۳} ستوده. ۹ ای نیامد به شما خبر ایشان کاز پیش شما بودند؟
 گره نوح و عادیان و ثمودیان و ایشان کاز پس ایشان بودند؟ نداند ایشانرا مگر خدای. آوردند
 بدیشان پیغامبران ایشان دیدوریا و... ستند دستها ایشان در دهنها ایشان و گفتند: ایما کافر
 شدیم بدان فرستاده شدید بدان، ایما در گمانندی هند^{۱۴}، زان می خوانی... گمانند کنار^{۱۵}.
۱۰ گفتند پیغامبران ایشان: ای در خدای گمانندی آفرید گار آسمانها



- ۱ - مهربانی: بخشاینده؛ فراخ بخشایش.
- ۲ - رحمت کنار: رحیم.
- ۳ - ستوده: حمید؛ بی همتا.
- ۴ - کیلی: کزی. ۵
- ۵ - درست کار: حکیم.
- ۶ - شکوای کنار: صبر کننده.
- ۷ - شکرکنار: سپاس دار.
- ۸ - ایاد کنید: یاد کنید.
- ۹ - برهانستیم: برهانیدیم. ۵
- ۱۰ - می چشاندیند: رنج می نمودند.
- ۱۱ - زنده می هیشند: زنده می گذاشتند.
- ۱۲ - بیوزام: بیزاریم.
- ۱۳ - وی نیازی: بی نیاز.
- ۱۴ - ایما... هند: ما... هستیم.
- ۱۵ - گمانند کنار: به گمان شده.

[illegible]

و زمین؟ می خواند شما را، تا بیمارزد شما را از گنهان شما و پس کند شما را تابی زمانی نام زد کرده. گفتند: ناید شما بی بشریانی هم چون ایما. می خواهید که وازنید ایما را زان بودند می برستون کسردند^۱ پدران ایما. آر بدیا حجتی دیدور. **۱۱** گفتند ایشانرا پیغامبران ایشان: ناند ایما بی بشریانی^۲ هم چون شما بی خدای منت نهد ورکی خواهد از بندگان اوی. و نهد ایما را که آرند به شما حجتی بی به فرمان خدای. ور خدای کو وستام کنید^۳ مومنان. **۱۲** چیست ایما را که وستام نمی کنیم ور خدای؟ وره خودایما را راهایما و شکویای کنیم ور آن دشخواری نمودی^۴ ایما را ور خدای کو وستام کنید وستام کناران^۵. **۱۳** گفتند ایشان که کافر شدند پیغامبران ایشانرا: بیرون کنیم شما را از زمین ایما یا واز آید در دین ایما. وحی کرد بی ایشان خداوند ایشان: هلاک کنم ستم کاران را. **۱۴** و ساکن کنم^۶ شما را در زمین از پس ایشان، آن کرا ترسد از استادن پیش من و ترسد از وعید من. **۱۵** و نصرت طلبیدند و نومید شد هر بزرگ منشتی نافرمان. **۱۶** از گذاره ی^۷ اوی دوزخ پهد و آب داده شهد^۸ از آبی زردآب^۹. **۱۷** می نگسد^{۱۰} آنرا و نکامد^{۱۱} که بگهاراند^{۱۲} آنرا و آید بدوی مرگی از هر جایگهی و نهد اوی مرده واز گذاره ی اوی عذاب زوش^{۱۳} پهد. **۱۸** مثل ایشان که کافر شدند به خداوند ایشان عملها ایشان، چون خاکستری که سخت شد بدان باد در روزی سخت باد توانای ندارند زان کسب کردند ور چیزی. آن آنست وی راهی دور. **۱۹** ای ننگری که خدای بیافرید آسمانها و زمین بحق؟ ار خواهد ببرد شما را و بیارد خلقی نوا. **۲۰** نهد آن ور خدای عزیز. **۲۱** و بیرون آید خدای را همه. گهند سستان ایشانرا کبزرگ منشتی کردند: ایما بدوم شما را پس روان، ای شما واز کناران^{۱۴} هید ازما از عذاب خدای هیچ چیزی؟ گهند: ار ره نمودی ایما را خدای ره نمودی شما را. گرا گروست^{۱۵} ورما



- | | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| ۱- می برستون کردند: می پرستیدند. | ۱۱- نکامد: نخواهد. |
| ۲- بشریان: مردمان. | ۱۲- بگهاراند: فرو برد. |
| ۳- کو وستام کنید: باید توکل کنید. | ۱۳- زوش: سخت. |
| ۴- دشخواری نمودی: بیازردید. | ۱۴- واز کناران: دور کنندگان. |
| ۵- وستام کناران: توکل کنندگان. | ۱۵- گرا گر: برابر. |
| ۶- ساکن کنم: نشاتم؛ آرام دهم. | |
| ۷- گذاره: پس. | |
| ۸- آب داده شهد: آب داده شود. | |
| ۹- زردآب: زردآبه و چرک. | |
| ۱۰- می نگسد: فرو می برد؛ می خورد. | |

ای زاری کنیم یا شکیوای کنیم. نه‌بدا ایا را هیچ گریختن جای^۱. گهد^۲ دیو: ازمان
 قضا کرده شهد کار، خدای وعده کرد شما را وعده‌ی حق و وعده کردم شما را و خلاف کردم
 شما را و نبود مرا ورشها هیچ حقی بی آن کبخواندم شما را جواب کردید مرا. ملامت مکنید
 مرا و ملامت کنید نفسهای شما را. نه‌ام من فریاد رسیدار^۳ شما را و ناید شما فریادرسیدار من.
 من کافر شدم بدان شرک گرفتید مرا از پیش و ستم کاران ایشانرا عذاب‌ی دردمند کنار^۴ بهد.
 ۲۳ و در کرده‌شند^۵ ایشان کبگرو یستند و کردند نیکبها در بوستانهای می رود از زیر
 آن جوها، جاودانگان بند در آن به فرمان خداوند ایشان‌درو ایشان در آن سلام‌به‌د^۶.
 ۲۴ ای ننگری چون بزد خدای مثلی، سخنی پاک را چون درختی پاک؟ اصل آن
 استادار^۷ و شاخ آن در آسمان؟ ۲۵ می دهد بار آن هر هنگامی به فرمان خداوند آن
 و می زند خدای مثلها مردمانرا، شاید کایشان پند پذیرند. ۲۶ مثل سخنی پلید چون
 درختی پلید است، و رکنده شده^۸ از زور زمین. نه‌بدا آنرا هیچ استادی.
 ۲۷ باستاند خدای ایشانرا کبگرو یستند، به قول استادار در زندگانی این گیتی و در آن-
 جهن^۹. و وی ره کند خدای ستم کاران را و کند خدای آن خواهد. ۲۸ ای ننگری
 بی ایشان کبدل گرفتند نعمت خدای را به کافری و فرود آوردند قوم ایشانرا به خانه‌ی
 هلاکی؟ ۲۹ دوزخ می درشند در آن، گداست استاد^{۱۰}. ۳۰ و کردند خدای را
 همتانی^{۱۱} تا وی ره کنند از ره‌اوی. بگه: برخوردار ی گیرید، شدن^{۱۲} شما بی آتش است.
 ۳۱ بگه بندگان مرا ایشان کبگرو یستند، تا بیای کنند غاز و خزین کنند^{۱۳} زان
 روزی دادیم ایشانرا، پنهام و اشکرا، از پیش آن که آید روزی خرید و فرخت نه‌بدا در آن و
 فی دوستی. ۳۲ خدای او یست کیبافرید آسمانها و زمین و فرود کرد

- ۱- گریختن جای: گریزگاه.
- ۲- گهد: گوید.
- ۳- فریاد رسیدار: فریاد رس.
- ۴- دردمند کار: دردناک.
- ۵- در کرده‌شند: درآورده شوند.
- ۶- بهد: باشد.
- ۷- استادار: استوار، محکم.
- ۸- ورکنده شد: برکنده شد.
- ۹- آن جهن: آن جهان.
- ۱۰- استاد: آرام جای.
- ۱۱- همتا آن: همتایان.
- ۱۲- شدن: بازگشتن و بازگشت.
- ۱۳- خرین کنند: هزینه کنند.

[illegible]

از آسمان آوی^۱. بیرون آورد بدن از میوه‌ها روزی شما را و نرم کرد^۲ شما را کشتیها، تا می رود در دریا به فرمان اوی و نرم کرد شما را جویها. **۳۳** و نرم کرد شما را خرشید و مه دوام^۳ شدار^۴ و نرم کرد شما را شو و روز. **۳۴** و داد شما را از همه آن خهستید^۵ از وی. ار بشمرید نعمت‌های خدای، نتوانید آن. انسان ستم کاری ناسپاس است. **۳۵** که گفت ابرهم: خداوند من! کن این شهر را این و دور کن مرا و پسران مرا که برستون کنیم^۶ بتان را. **۳۶** خداوند من! ایشان وی ره کردند فروانی را از مردمان، کی پس روی کند مرا، تاوی از من است و کی نافرمان شهد^۷ مرا، توا آمرزید گاری رحمت کناره‌ی. **۳۷** خداوند ایما! من ساکن کردم^۸ از فرزندان خود به رود کده‌ی^۹ جد^{۱۰} خداوند کشته، نزدیک خانه‌ی توا حرام. خداوند ایما، تا بیای کنند غاز. کن دلها را از مردمان می گردد بی ایشان و روزی ده ایشانرا از میوه‌ها، شاید کایشان شکر گزارند. **۳۸** خداوند ایما! توا دانی آن می پنهام کنیم^{۱۱} و آن می اشکرا کنیم^{۱۲}. و پنهام نشهد و خدای هیچ چیزی در زمین و فی در آسمان. **۳۹** سپاس آن خدای را که داد مرا و پیری اسمعیل و اسحق. خداوند من اشنیدار^{۱۳} دعاست. **۴۰** خداوند من! کن مرا بیای کنار^{۱۴} غاز و از فرزندان من، خداوند ایما! بپذیر^{۱۵} دعای من. **۴۱** خداوند ایما! بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و مومنان را، آن روز بیای شهد^{۱۶} حساب. **۴۲** مپندار^{۱۷} خدای را بارخوار^{۱۸}، زان می کنند ستم کاران. پس کند ایشانرا روزی را که در بالای ایستد در آن چشمها. **۴۳** شتافتاران^{۱۹} و رداشتاران^{۲۰} سرها ایشان و از نیاید بی^{۲۱} ایشان چشم ایشان و دلها ایشان گشته. **۴۴** و بدس بر^{۲۲} مردمانرا آن روز کاید بدیشان عذاب. می گهند ایشان که ستم کردند: خداوند ایما! پس کن ایما را تابسی زمانی نزدیک، تا جواب کنیم خواندن ترا و پس روی کنیم پیغامبران را. ای نبودید کسو گند خوردید

- | | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- آو: آب. | ۱۲- می اشکرا کنیم: آشکارا می کنیم. |
| ۲- نرم کرد: رام کرد. | ۱۳- اشنیدار: شنونده؛ شنوا. |
| ۳- دایم شدار: همیشه رونده؛ پیوسته رو. | ۱۴- بیای کنار: به پای دارنده. |
| ۴- خهستید: خواستید. | ۱۵- بپذیر: بپذیر. |
| ۵- که: آنگاه که. | ۱۶- بیای شهد: پای گردد؛ برخیزد. |
| ۶- برستون کنیم: پیرستیم. | ۱۷- مپندار: مپندار. |
| ۷- نافرمان شهد: نافرمانی کند. | ۱۸- بارخوار: بی خبر. |
| ۸- ساکن کردم: بنشاندم؛ فرود آوردم. | ۱۹- شتافتاران: شتابندگان. |
| ۹- رود کده: وادی. | ۲۰- و رداشتاران: بردارندگان. |
| ۱۰- جد: جز؛ غیر. | ۲۱- بی: به سوی. |
| ۱۱- می پنهام کنیم: پنهان می کنیم. | ۲۲- بدس بر: بیم بر؛ بیم کن؛ بیم ده. |

مدرسه

از پیش نهد شما را هیچ گشتی^{۴۱} و ساکن شدید^{۴۲} در جایگاهها ایشان که ستم کردند و نفسها ایشان و دیدور شد شما را چون کردیم بدیشان و بزدم شما را مثلها. ^{۴۶} و مکر کردند مکر ایشان و نزدیک خدای است مکر ایشان، نبود مکر ایشان که بگشتی از آن کهها. ^{۴۷} مپندار خدای را خلاف کنار^{۴۸} وعدهی اوی پیغامبران او یرا. خدای عزیز است، خداوند داد واز آوردن^{۴۹}. آن روز بدل کرده شهد زمین جد^{۵۰} زمین و آسمانها و بیرون آیند خدای را یگانه‌ی مقهور کنار^{۵۱}. گیتی^{۵۲} گنه کاران را آن روز هم‌بند کردگان^{۵۳} در پای بندها^{۵۴}. پیراهنها ایشان از قطران بهد^{۵۵} و می و پوشد در روپها ایشان آتش. ^{۵۶} تا پاداش دهد خدای هر نفسی را آن کسب‌کرد. خدای زود حساب است. ^{۵۷} این رسانیدی مردمان تا بدس برده‌شند^{۵۸} بدان، تا بدانند کاوی یک خدای است، تا پند پذیرند خداوندان خردها.

بکته

سورة الحجرتع وتسعون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ^۱ سوگند به الف ولام و را، کان آیتهای کتاب هند^{۱۲} و قرانی دیدور. ^۲ چند بهد دوست دارند ایشان که کافر شدند، ار بندی^{۱۳} مسلمانان. ^۳ بهیل^{۱۴} ایشانرا تا بخورند و بر خورداری گیرند^{۱۵} و مشغول کند ایشانرا حناشت^{۱۶}، انوز بدانند^{۱۷}. ^۴ هلاک نکردیم هیچ دهی را، یابی^{۱۸} آنرا کتابی معلوم است. ^۵ پیشی نکند^{۱۹} هیچ گرهی و زمان آن و پس نشند. ^۶ گفتند یا اوی کفرود کرده شدور وی قران: توا دیوانه‌ی. ^۷ چراغی آری بدیما فریستگان، ار هی از راست گفتاران؟ ^۸ فرود نیابند فریشتگان بی بحق و نبودند نون^{۲۰} زمان دادگان^{۲۱}. ^۹ ... قران...

- | | |
|--|--|
| ۱ - گفتن: زوال. | ۱۲ - هند: هستند. |
| ۲ - ساکن شدید: بنشستید. | ۱۳ - بندی: باشند. |
| ۳ - خلاف کنار: خلاف کنند. | ۱۴ - بهیل: دست‌باز. |
| ۴ - داد واز آوردن: انتقام: کینه کشیدن. | ۱۵ - بر خورداری گیرند: بهره‌ور شوند. |
| ۵ - جد: جز: غیر. | ۱۶ - حناشت: امید. |
| ۶ - مقهور کنار: شکنده کامها. | ۱۷ - انوز بدانند: زود بود که بدانند. |
| ۷ - گیتی: بیتی. | ۱۸ - یابی: مگر. |
| ۸ - هم‌بند کردگان: با یکدیگر بستگان. | ۱۹ - پیشی نکند: پیش نمی‌رود: پیشی نگیرد. |
| ۹ - پای بندها: زنجیرها. | ۲۰ - نون: آنگاه. |
| ۱۰ - بهد: نژاد: باشد. | ۲۱ - زمان دادگان: مهلت داده شدگان. |
| ۱۱ - بدس برده شد: ترسانیده شوند. | |

نگه داشتاران هم. ^{۱۰} بفرستادم از پیش تو^۱ در گرهای نخستینان. ^{۱۱} نیامد
 بدیشان هیچ پیغامبری، یانی بودند بدان می اوسوس کردند.^۲ ^{۱۲} چنان درکنم^۳ آنرا
 در دلهای گنه کاران. ^{۱۳} نگر ویند بدان و بگذشت سنت نخستینان. ^{۱۴}
 اربگشادی ایما^۴ و ریشان دری از آسمان دراستاندنی درآن می ورشدندی.^۵ ^{۱۵}
 گفتندی ور بسته شد^۶ چشمهای ایما، بل ایما قومی جادوی کردگان هم.^۷ ^{۱۶} کردیم در
 آسمان برجها و بیاراستیم آنرا نگرستاران^۸ را. ^{۱۷} ونگه داشتیم آنرا از هر دیوی رانده.
^{۱۸} بی کی بدزدید اشنیدن^۹، در رسید بدوی ستاره ی دیدور^۱. ^{۱۹} وزمین،
 واز کشیدیم^{۱۱} آنرا و اوکندم^{۱۲} درآن کتها و ور آوردیم درآن از هر چیزی سنجیده^{۱۳}.
^{۲۰} و کردیم شها را در آن زیشتها^{۱۴} وکی ناید اویرا روزی داداران^{۱۵}. ^{۲۱}
 نیست هیچ چیزی، یسانی نزدیک ایما خزینهای آن و فرود نکیم آنرا بی به اندازه ی دانسته.
^{۲۲} و بفرستادم بادها را بار داداران^{۱۶} و فرود کردیم از آسمان آوی. آب دادیم شها را از
 آن و ناید^{۱۷} شها آنرا نگاه داشتاران^{۱۸}. ^{۲۳} ایما ایماهم، زنده کنیم و میرانیم و ایماهم
 میراث گرفتاران^{۱۹}. ^{۲۴} و دانستیم پیش شداران^{۲۰} را از شها و دانستیم پس شداران^{۲۱} را.
^{۲۵} خداوند تو اوی حشر کند ایشانرا، اوی درست کاری داناست. ^{۲۶}
 بیافریدیم انسان را از گلی خشک از خلیشی^{۲۲} گنده^{۲۳}. ^{۲۷} و جان، بیافریدیم اویرا از
 پیش از آتشی گرم. ^{۲۸} که گفت خداوند تو فریشتگان را: من آفریدگار هم^{۲۴} آدمی
 را از گلی خشک از خلیشی گنده. ^{۲۹} ازمان^{۲۵} تمام کنم اویرا و بدمم دروی از روح
 خود، بیفتید اویرا سجده گرفتاران^{۲۶}. ^{۳۰} سجده گرفتند فریشتگان همی ایشان هم.
^{۳۱} مگر ابلیس، سرواز بزد^{۲۷} که بودی واسجده گرفتاران. ^{۳۲} گفت:
 یا بلیس! چیست ترا کنبودی واسجده گرفتاران؟ ^{۳۳} گفت: نیم که سجده گیرم

۱- تو: تو.

۲- می اوسوس کردند: افسوس می کردند.

۳- درکنم: درمی آوریم.

۴- ایما: ما.

۵- می ورشدندی: بالا می رفتند.

۶- ور بسته شد: پوشیده شد.

۷- هم: هستیم.

۸- نگرستاران: نگرندگان.

۹- اشنیدن: شنیدن.

۱۰- دیدور: آشکار.

۱۱- واز کشیدیم: پهن راز کردیم.

۱۲- اوکندم: افکندم.

۱۳- سنجیده: موزون.

۱۴- زیشتها: اسباب زندگانی.

۱۵- روزی داداران: روزی دهان.

۱۶- بار داداران: آبستن کنندگان.

۱۷- ناید: نیستید.

۱۸- نگاه داشتاران: نگاه دارندگان.

۱۹- میراث گرفتاران: میراث بران.

۲۰- پیشی شداران: پیشی کنندگان؛ پیشینیان.

۲۱- پی شداران: بازماندگان؛ پسینیان.

۲۲- خلیش: لوش و لیجن و گل ولای.

۲۳- گنده: بدبو؛ بوی ناک.

۲۴- هم: ام؛ هستم.

۲۵- ازمان: چون؛ آنگاه که.

۲۶- سجده گرفتاران: سجده کنندگان؛ سجده گیرندگان.

۲۷- سرواز بزد: سر پیچی کرد؛ نپذیرفت.

آدمی را بیافریدی او را ز گلی خشک از خلیشی^۱ گنده^۲. گفت: بیرون شه^۳ از آن تو رانده هی. ورتو است لعنت تا بی^۴ روز حساب. گفت: خداوند من! زمان ده مرا تا بی آن روز کانگیخته شند. گفت: تو از زمان دادگان^۵ هی. تا بی روز وقت معلوم. گفت: خداوند من! بدان وی ره کردی مرا، بیارایم ایشانرا در زمین و وی ره کنم ایشانرا همه. بی بندگان ترا زیشان یکتا کناران^۶. گفت: این راهی و رمن راست. بندگان من نیست ترا و ریشان حجتی، بی کی پس روی کرد ترا از وی رهان^۷. دوزخ وعده ایشان است همه. آنرا هفت دراست، هر دری را زیشان جزوی بخشیده بهد. پرخیز کاران^۸ در بوستانهای بند و چشمها. در شدن^۹ در آن به سلامت ایمان. و بیرون کنیم آن در گورها^{۱۰} ایشان بهد از کینه ی برادرانی و تحتها رویارویان^{۱۱}. نرسد بدیشان دران رنجهی^{۱۲} و نبند^{۱۳} ایشان از آن بیرون کردگان. آگه کن بندگان مرا، من منم آمرزیدگار رحمت کنار. و عذاب من آن است عذاب دردمند کنار^{۱۴}. و آگه کن ایشانرا از مهمانان ابرهم. که در شدندور وی، گفتند: سلام. گفت: ایما از شما ترسیداران^{۱۵} اند. گفتند: مترس، ایما می میزدک بریم^{۱۶} ترا به غلامی دانا. گفت: ای می میزدک برید مرا و رآن رسید به من پیری؟ چمی^{۱۷} میزدک برید مرا؟ گفتند: میزدک بریم ترا به حق و مباش از نومید شداران^{۱۸}. گفت: کی نومید شد^{۱۹} از رحمت خداوند اوی، مگر وی رهان. گفت: چیست کار شما یا فرستادگان؟ گفتند: ایما فرستاده شدیم بی قومی گنه کاران. بی گره لوط ایما رهاینداران^{۲۰} ایشان هم همه. بی زن اوی تقدیر کردیم اوی از ماندگان بود. ازمان آمدند به گره لوط فرستادگان. گفت: شما قومی نااشنختگان هید. گفتند بل

۱- غلیش: لای و لجن و گل و لوش.

۲- گنده: بدبو؛ گندیده.

۳- بیرون شه: رنجگی.

۴- ورتو است: رنجیده.

۵- بی بندگان: نداشتن.

۶- یکتا کناران: بی بیرون رو.

۷- در شدن: در دناک.

۸- تا به: تا به.

۹- ترسیداران: ترسندگان.

۱۰- رمان دادگان: مهلت دادگان.

۱۱- میزدک بریم: مرده دهیم.

۱۲- پکتا کاران: مخلص: و یژه کردگان؛ یکتا کنندگان.

۱۳- چمی: چه می.

۱۴- وی رهان: بی رهان.

۱۵- نومید شداران: نومیدان.

۱۶- پرخیز کاران: پرهیز کاران.

۱۷- شهد: شود.

۱۸- در شدندور: در آیند اندر.

۱۹- رهاینداران: رها کنندگان.

۲۰- گورها: سینه ها؛ دلاها.

جَاءَ بِكَ كَأَوَّلِهِ يَفْتَوْنُ وَاشْيَاكَ بِالْقَوْلِ وَأَنَا لَصَادِقُونَ قَائِمُونَ بِمَا قَالُوا
 من البِرِّ وَأَتَعِ اجْدَابَهُمْ وَلَا يُلْقِيَتْ مِنْكُمْ آيَةٌ وَأَفْضُوا خَيْتَ وَفُودُونَ
 وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ أَرْوَهُ لَمْ يَنْفَعُوا عَصِيْبِيْنَ وَجَاءَ الْفُلُ الْمَدِينَةَ
 يَمُحِبُونَ قَالُوا لَوْ لَا ضَعِيفٌ وَلَا تَقْصِدُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَهْدُونَ قَالُوا
 أَوَلَمْ نَكُنْ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ هُوَ الْأَمْرُ أَنْ كُنْتُمْ فَأَعْلَيْتُمْ لَعَنُوا لِقَوْلِهِمْ
 يَكُونُكُمْ يَحْمِلُونَ فَإِنَّهُمْ الصَّبِيَّةُ مَضْرُوبِينَ فَجَاءَ غَالِيَةً أُولَئِكَ
 وَأَمْسَوْا عَلَيْهِمْ جَدَابٌ مِنْ رَبِّكَ لَنْ يَكُنَ لَابِتَ الْمَوْتِ مِنْهُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
 تَقِيْمُونَ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ يَنْتَبِهُونَ وَإِنْ كُنْ أَصْحَابُ الْأَيْمَةِ لَظَالِمِينَ قَالُوا
 تَقْتَدِرُ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ الْهَادِي لِمَنْ يَهْدِي لَآيَةً لِمَنْ يَنْتَبِهُونَ قَالُوا لَآيَةً لِمَنْ يَنْتَبِهُونَ
 أَصْحَابُ الْآخِرِ الْمَوَدَّةِ وَأَنْتَ أَمْرٌ أَمَّا قَالُوا أَعْنَاهُمْ مَعْزُومِينَ وَكَأَنَّا
 مَيِّتُونَ مِنَ الْمَالِ يَوْمَئِذٍ فَجَاءَهُمُ الصَّبِيَّةُ مَضْرُوبِينَ قَالُوا أَعْنَاهُمْ
 قَالُوا أَيْ كَيْدُكُمْ وَمَا جَاءَ الْفُلُ وَالْأَبْرُ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَهْدُونَ قَالُوا
 الْبَاطِلُ لَآيَةً لِمَنْ يَنْتَبِهُونَ قَالُوا لَآيَةً لِمَنْ يَنْتَبِهُونَ قَالُوا لَآيَةً لِمَنْ يَنْتَبِهُونَ
 فَجَاءَ مِنْهُمْ الْفُلُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ
 فَجَاءَ مِنْهُمْ الْفُلُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ وَالْأَبْرُ

چون بود فرجام ایشان کار پیش ایشان بودند؟ و خانه‌ی آن جهن گیه ایشانرا کبیرخیزیدند. ای خرد را کار نفرمایند؟ ﴿۱۰﴾ تا ازمان^۱ نوید شدند پیغامبران و یقین شدند کایشان دروزن گرفته شدند^۲، آمد بدیشان نصرت ایما، رهایده شد^۳ کی خواستیم. و رد کرده نشهد^۴ عذاب ایما از قوم گنه کاران. ﴿۱۱﴾ بود در قصها ایشان عبرتی خداوندان خردها را. نبود حدیثی که دروغ درحنیده شد بی راست کرگرفتنی^۵ آترای پیش آنست و دیدور کردن هر چیزی و ره نموی و رحتی قومی را کمی بگرویند.

به نام خدای مهربانی رحمت کنار^۶. ﴿۱﴾ سوگند به الف و لام و میم و را، کان آیتهای کتاب و آن کفرود کرده شد بی توا از خداوند توا حق است، بی گویشتر^۷ مردمان نمی گرویند. ﴿۲﴾ خدای اوی است و رداشت^۸ آسمانها بجد^۹ ستونهای کمی گینید^{۱۰} آنرا. و از غلبه کرد و ر عرش و نرم کرد خرشید و مه. همه می روند زمانی نام زد کرده را. می سازد کار می دیدور کند نشانها. شاید کشما به پذیره آمدن^{۱۱} خداوند شما می یقین شید^{۱۲}. ﴿۳﴾ اوی او یست بکشید^{۱۳} زمین را و کرد درآنها کهها و جوها. و از همه میوها کرد درآن دوا ازن^{۱۴} دوا می و ر پوشد شو را و ر روز. درآن نشانها قومی را کمی حساست کنند^{۱۵}. ﴿۴﴾ و در زمین پارهای یک و دیگر همسایگی گرفتار^{۱۶} ست و بوستانهای از انگور و کشته^{۱۷} و خرماها کویلکهای^{۱۸} و جد کویلکها، آب داده شهد به یک آب. و فضل کند برخی را زان و ر برخی دربار. درآن نشانها قومی را کخرد را می کار فرمایند. ﴿۵﴾ ار شگفت شی، شگفت است قول ایشان: ای ازمان بیم خاکی ایما درآفرینشتی نوا^{۱۹} بند؟ ایشان ایشان اند کافر شدند

- | | |
|--|--|
| ۱- ازمان: آنگاه. | ۱۲- پذیره آمدن: دیدار. |
| ۲- دروزن گرفته شدند: بدروغ داشتند آنها را. | ۱۳- می یقین شید: یقین کنید. |
| ۳- رهایده شد: رهایی یافت. | ۱۴- بکشید: بگسترد. |
| ۴- رد کرده نشهد: بازداشته نشود. | ۱۵- ازن: زوج. |
| ۵- دروغ درحنیده شد: بدروغ بر بافته شد. | ۱۶- کمی حساست کنند: که درمی اندیشند. |
| ۶- راست کر گرفتن: باورداشتن. | ۱۷- یک و دیگر همسایگی گرفتار: همسایه و نزدیک یکدیگر. |
| ۷- رحمت کنار: رحیم. | ۱۸- کشته: کشت زار. |
| ۸- گویشتر: بیشتر. | ۱۹- کویلکها: از یک اصل رسته؛ از یک بن برآمده. |
| ۹- و رداشت: بیفراشت. | ۲۰- نوا: تازه؛ نوا؛ جدید. |
| ۱۰- بجد: جز آن. | |
| ۱۱- کمی گینید: که می بینید. | |

به خداوند ایشان. ایشان غلها بید در گردنها ایشان. و ایشان ایاران آتش بند ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۶﴾ می شتاو کنند^۱ واتوا به گستی^۲ پیش نیکوی و بگدشت^۳ از پیش ایشان عقوبت. خداوند توا خداوند مهلتی^۴ مردمانرا ورستم ایشان. خداوند توا سخت عقوبت است. ﴿۷﴾ می گهند ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد و روی نشانی از خداوند اوی؟ توا بدس برداره هی و هر قومی را ره نموداری^۵. ﴿۸﴾ خدای داند آن وردار هر مادهی و آن بکهد^۶ رحها و آن بیوزاید و هر چیزی نزدیک اوی بمقدارست. ﴿۹﴾ دانای ناپیدی و حاضری بزرگوار و ردور^۷. ﴿۱۰﴾ گرا گر^۸ ست از شما کی پنهام- کند سخن و کی اشکرا کند^۹ آن و کی اوی پنهام شدار^{۱۰} ست به شو و بیرون آمدار^{۱۱} ست به روز. ﴿۱۱﴾ او یرا نگه و انانی^{۱۲} از پیش اوی و از پس اوی، می نگه دارند او یرا از فرمان خدای. خدای بنگرداند آن به قومی تا بگردانند آن به نفسها ایشان است. ازمان خواهد خدای به قومی گدی، و از گردانستار^{۱۴} نهد آنرا و نهد ایشانرا از بیرون اوی هیچ نگه داشتاری^{۱۵}. ﴿۱۲﴾ اوی او یست کمی غاید^{۱۶} شها را برق بترس و مید^{۱۷} و و آررد^{۱۸} اورهای^{۱۹} گسران بار. ﴿۱۳﴾ و تسبیح کند رعد به فرمان اوی و فریشتگان از ترس اوی. و بفرستد صیحتها، رساند آن به کی خواهد و ایشان می پیکار کنند در خدای. و اوی سخت پیکار^{۲۰} ست. ﴿۱۴﴾ او یراست دعوت حق. ایشان کمی خوانند از بیرون اوی، جواب نکنند ایشانرا به چیزی.... ن دراز کنار^{۲۱} دودست اوی بی آب، تا رسید به دهن اوی و نهد آن رسیدار^{۲۲} اوی. و نیست خواندن کافران بی در وی رهی. ﴿۱۵﴾ خدای می سجده گیرد کی در آسمانها و زمین خوشکام^{۲۳} و دژکام^{۲۴} و سایا ایشان به بامداد و او یارگه^{۲۵}. ﴿۱۶﴾ بگه: کی است خداوند آسمانها

۱۴- واز گردانستار: بازدارنده.

۱۵- نگه داشتن: نگاه دار؛ دوست و سازنده کار.

۱۶- کمی نماید: که می نماید.

۱۷- مید: امید.

۱۸- و آررد: پدید آورد.

۱۹- اور: ابر.

۲۰- پیکار: کید؛ عقوبت.

۲۱- دراز کنار: باز کننده؛ گسترده.

۲۲- وسیدار: رسته.

۲۳- خوشکام: به فرمانبرداری و رغبت.

۲۴- دژکام: بنا کام و ناخواسته.

۲۵- او یارگه: شانگاه.

۱- می شتاو کنند: شتاب می کنند.

۲- گستی: بدی؛ زشتی.

۳- بگدشت: بگدشت.

۴- خداوند مهلت: خداوند آمرزش.

۵- بدس بردار: بیم کننده.

۶- ره نمودار: راهنما.

۷- بکهد: بکاهد.

۸- و ردور: بلند و برتر.

۹- گرا گر: برابر.

۱۰- اشکرا کند: آشکارا کند.

۱۱- پنهام شدار: پوشیده.

۱۲- بیرون آمدار: رونده.

۱۳- نگه و انان: نگاه بانان.

وزمین؟ بگه: خدای. بگه: ای گرفتید از بیرون اوی ولیانی؟ پادشای ندارند نفسها ایشانرا منفعتی و نی مضرتی. بگه: ای گراگیرند^۱ کور و بینام یا ای گراگیرند تاریکها و روشنائی؟ یا کردند خدای را شریکائی، بیافریدند چون آفریدن اوی مانسته شد^۲ آفرینشت و ریشان؟ بگه: خدای آفریدگار هر چیزی. اوی است یگانه‌ی مقهور کنار^۳. ۱۷ فرود کرد از آسمان آوی^۴. برفتند رودها به اندازه‌ی آن و رداشت سیل کفی اوزوداره^۵. وزان می وراوروزید^۶ و رآن در آتش طلبیدن پیرایه‌ی را یا برخورداری^۷ کفی هم چنان. چنان می زند خدای حق را و باطل را. اما کف شهد^۸ نابکار^۹. اما آن منفعت کند مردمانرا، درنگ کند در زمین. چنان می زند خدای مثلها. ۱۸ ایشانرا کجواب کردند، خداوند ایشانرا نیکوی بهد. و ایشان که جواب نکردند او ایراء، ار ایشانرا بید^{۱۰} آن در زمین همه و هم چندان و آن، تا خود را واز خرید بدان، ایشان ایشانرا بهد گدی^{۱۱} حساب و جایگه ایشان دوزخ بهد. گداست جایگه. ۱۹ ای کی داند کان فرود کرده شد بی‌توا از خداوند توا حق است، چون کی اوی کور است؟ پند پذیرند^{۱۲} خداوندان خردها. ۲۰ ایشان می وفا کنند به عهد خدای و بنشکنند^{۱۳} پیمان. ۲۱ ایشان می پیوندند آن فرمود خدای بدان که پیوسته. شهد^{۱۴} و می ترسند از خداوند ایشان و می ترسند از گدی حساب. ۲۲ ایشان که شکیوای کردند طلبیدن خشتودی خداوند ایشان را و بهای کردند غاز و خزین کردند زان روزی دادیم ایشانرا پنهام^{۱۵} و اشکرا و می واز کنند به نیکوی گستی^{۱۶} را، ایشان ایشانرا بهد فرجام خسانه. ۲۳ بوستانهای عدن، می درشند در^{۱۷} آن کی نیک شهد از پدران ایشان و انبازان ایشان و فرزندان ایشان و فریشتگان می درشند و ریشان از هر دری.

- | | |
|----------------------------------|--|
| ۱ - گراگیرند: برابرند. | ۱۱ - گدی: بدی. |
| ۲ - مانسته شد: مانده شد. | ۱۲ - پند پذیرند: پند گیرند و یاد کنند. |
| ۳ - مقهور کنار: شکنده کامها. | ۱۳ - بنشکنند: نمی شکنند. |
| ۴ - آوی: آب. | ۱۴ - پیوسته شهد: پیوسته شود. |
| ۵ - اوزودار: افزاینده. | ۱۵ - پنهام: پنهان. |
| ۶ - می وراوروزید: بر می افروزید. | ۱۶ - گستی: بدی. • |
| ۷ - برخورداری: کالا؛ پیرایه. | ۱۷ - می درشند در: در می شوند در؛ اندر آیند در. |
| ۸ - شهد: شود. | |
| ۹ - نابکار: ناجیز و ضایع. | |
| ۱۰ - بید: بود. | |

۲۴) سلام ورشما بدان شکوای کردید^۱، نیک است فرجام خانه. ۲۵) ایشان می‌بشکنند عهد خدای از پس پیمان اوی و می‌ببرند آن فرمود خدای بدان که پیوسته شهد^۲ و می‌توهی کنند در زمین، ایشان ایشانرا بهد لعنت و ایشانرا بهد گدی‌خانه^۳. ۲۶) خدای فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند. ورامشی شدند^۴ به زندگانی این گیتی. و نیست زندگانی این گیتی در آن جهان بی‌برخورداری. ۲۷) می‌گهند ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد و روی نشانی از خداوند اوی؟ بگه: خدای وی‌ره کند کرا خواهد و ره نماید بی‌اوی کرا واز آید. ۲۸) ایشان بگرو یستند، بیارامد دها ایشان به ایاد کرده خدای، بدان به ایاد کرد خدای بیارامد دها. ۲۹) ایشان بگرو یستند و کردند نیکها، برزشت^۵ ایشانرا و نیکوی واز آمدن جای^۶. ۳۰) چنان بفرستادم ترا در گرهی، بگذشت^۷ از پیش آن گرهما، تا بخوانی وریشان آن وحی کردیم بی‌توا. ایشان می‌کافر شدند به خدای. بگه: اوی خداوند من است؛ نیست خدای مگر اوی؛ و روی وستم کردم^۸. با اوی است واز آمدن^۹. ۳۱) ارقانی بودی که رانده شدی بدان کهما، یا پاره کرده شدی^{۱۰} بدان زمین، یا به سخن آورده شدندی بدان مردگان، بل خدای را فرمان همه؛ ای ندانستند ایشان کبگرو یستند، ارخهستی^{۱۱} خدای ره نمودی مردمانرا همه؟ همیشه ایشان که کافر شدند، رسد بدیشان بدان کردند سختی، یا فرود آید نزدیکی از خانه ایشان تا آید وعدهی خدای. خدای خلاف نکند وعده. ۳۲) اوسوس کرده شدند^{۱۲} پیغامبرانی از پیش توا. مهلت دادم ایشانرا که کافر شدند، واز بگرفتم ایشانرا، چون بود عقوبت من. ۳۳) ای کی اوی استادار^{۱۳} است و ره نفسی، بدان کسب کرد و کردند خدای را شریکانی؟ بگه^{۱۴}: نام کنید ایشانرا، یا آگه کنید او یرا بدان نداند در زمین یا بغابی^{۱۵} از سخن. بل

- ۱- شکوای کردید: شکبایی کردید.
- ۲- پیوسته شهد: پیوندند.
- ۳- گدی خانه: بدی خانه؛ سرای بد.
- ۴- ورامشی شدند: شادی کردند.
- ۵- ایاد کرد: پند؛ یاد کرد.
- ۶- برزشت: خنکا؛ خوش باد.
- ۷- واز آمدن جای: باز گشتن گاه.
- ۸- بگذشت: بگذشت.
- ۹- وستم کردم: توکل کردم.
- ۱۰- واز آمدن: باز گشتن.
- ۱۱- ارخهستی: بریده می شد.
- ۱۲- خهستی: خواستی؛ می خواست.
- ۱۳- اوسوس کرده شدند: افسوس کردندشان.
- ۱۴- استادار: ایستاده؛ نگاهبان.
- ۱۵- بگه: بگو.
- ۱۶- بغابی: نه از ته دل؛ ظاهری.



آراسته شد ایشانرا که کافر شدند، مکر ایشان. و از زدند^۱ از ره. کرا وی ره کند خدای، نهبد او یرا هیچ ره نموداری^۲. ﴿۳۶﴾ ایشانرا عذابى بهد در زندگانی این گیتی و عذاب آن جهن سخت و نهبد ایشانرا از خدای هیچ نگه داشتاری^۳. ﴿۳۷﴾ صفت گهشت^۴ آن که وعده کرده شدند پرخیز کاران^۵، می رود از زیر آن جویها. بار آن دایم بهد و سایه ی آن؛ آنست فرجام ایشان کپهرخیزیدند و فرجام کافران آتش بهد. ﴿۳۸﴾ ایشان که دادیم ایشانرا کتاب، می رامشتی شدند^۶ بدان فرود کرده شد بی توا^۷ و از گرهما هست کی می انکار کند^۸ برخی را از آن. بگه: فرموده شدم کبرستون کنم^۹ خدای را و شرک نگیرم بدوی. بی او ی خوانم و بی او ی است و از آمدن من. ﴿۳۹﴾ چنان فرود کردیم آنرا حکمی نازی، ارپس روی کنی آرزوها ایشانرا، پس آن آمد به توا از علم، نهبد ترا از خدای هیچ ولی و بی نگه داشتاری. ﴿۴۰﴾ بفراستادیم پیغامبرانی از پیش توا و کردیم ایشانرا انبازانی^{۱۰} و فرزندانى. نهبد پیغامبری را که آرد نشانی بی به فرمان خدای، هر زمانی را کتابی. ﴿۴۱﴾ محاکند^{۱۱} خدای آن خواهد و باستاند^{۱۲} و نزدیک او یست اصل کتاب. ﴿۴۲﴾ ار بنمایم ترا برخی آن می وعده کنیم ایشانرا، یا بمرانیم ترا ورتواست رسانیدن، و رعاست حساب. ﴿۴۳﴾ ای ننگرید کایما می آیم به زمین، می کهیم آنرا از کرانهای آن؟ خدای حکم کند، و از گردانستار^{۱۴} نهبد حکم او یرا و او ی زود حساب است. ﴿۴۴﴾ مکر کردند ایشان کار پیش ایشان بودند خدای را مکر همه. داند آن کسب کند هر نفسی و انوز بدانند^{۱۵} کافران کراست فرجام خانه. ﴿۴۵﴾ می گهند^{۱۶} ایشان که کافر شدند: نه ای فرستاده. بگه: گوس^{۱۷} به خدای گواهی میان من و میان شما و کی نزدیک او یست دانستن کتاب.

- ۱- واز زدند: باز گشتند.
- ۲- ره نمودار: راه نمایند.
- ۳- نگه داشتن: نگاه دارند.
- ۴- گهشت: بهشت.
- ۵- پرخیز کاران: پرهیز کاران.
- ۶- می رامشتی شدند: شاد می شوند.
- ۷- بی توا: به توا به سوی تو.
- ۸- می انکار کند: منکر می شود.
- ۹- کبرستون کنم: که پیرستم.
- ۱۰- انبازان: جفتان.
- ۱۱- محاکند: محو کند؛ پاک کند.
- ۱۲- باستاند: برجای بدارد؛ استوار گردانند.
- ۱۳- واز گردانستار: باز گرداننده.
- ۱۴- انوز بدانند: زود باشد که بدانند.
- ۱۵- می گهند: می گویند.
- ۱۶- گوس: بسته؛ کافی.

به نام خدای مهربانی^۱ رحمت کنار^۲. ﴿۱﴾ سوگند به الف و لام و را، کتابی فرود کردیم آنرا بی تو، تا بیرون آری مردمانرا از تاریکیها بی روشنائی به فرمان خداوند ایشان بی راه عزیز ستوده^۳. ﴿۲﴾ خدای اویست او ویرا آن در آسمانها و آن در زمین. وای کافران را از عذابی سخت. ﴿۳﴾ ایشان می گزینند زندگانی این گیتی و رآن جهن و می واززند از ره خدای و می طلبند آنرا کیلی^۴، ایشان در وی راهی دوریند. ﴿۴﴾ نفرستادیم هیچ پیغامبری بی به زبان قوم اوی تا دیدور کند ایشانرا. وی ره کند خدای کرا خواهد وره نماید کرا خواهد. اوی است عزیز درست کاره^۵. ﴿۵﴾ بفرستادیم موسی را به آیتها ایما که بیرون آر قوم ترا از تاریکیها بی روشنائی و پنده ایشانرا به عقوبتهای خدای. در آن نشانها هر شکیوای کناری^۶ شکر کنار^۷ را. ﴿۶﴾ که گفت موسی قوم او ویرا: ایاد کنید^۸ نعمت خدای ورشما، که برهانشیم^۹ شما را از گره فرعون، می چشانیندند^{۱۰} شما را سختی عذاب، می کشتند پسران شما را و زنده می هیشتنند^{۱۱} دختران شما را، در آن نعمتی بود از خداوند شما بزرگ. ﴿۷﴾ که آگه کرد خداوند شما، ارشکر گزارید، بیوزایم^{۱۲} شماره ارنا سپاسی- کنید، عذاب من سخت است. ﴿۸﴾ گفت موسی: ار کافرشید شما و کی در زمین همه، خدای وی نیازی^{۱۳} ستوده. ﴿۹﴾ ای نیامد به شما خبر ایشان کاز پیش شما بودند؟ گره نوح و عادیان و ثمودیان و ایشان کاز پس ایشان بودند؟ نداند ایشانرا مگر خدای. آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدورها و... ستند دستها ایشان در دهنها ایشان و گفتند: ایما کافر شدیم بدان فرستاده شدید بدان، ایما در گمانندی هند^{۱۴}، زان می خوانی... گمانند کنار^{۱۵}. ﴿۱۰﴾ گفتند پیغامبران ایشان: ای در خدای گمانندی آفریدگار آسمانها

۱۱ - زنده می هیشتنند: زنده می گذاشتند.

۱۲ - بیوزایم: بیفرایم.

۱۳ - وی نیاز: بی نیاز.

۱۴ - ایما... هند: ما... هستیم.

۱۵ - گمانند کنار: به گمان شده.

۱ - مهربانی: بخشاینده؛ فراخ بخشایش.

۲ - رحمت کنار: رحیم.

۳ - ستوده: حمید؛ بی همتا.

۴ - کیلی: کزی. *

۵ - درست کاره: حکیم.

۶ - شکیوای کنار: صبر کننده.

۷ - شکرکار: سپاس دار.

۸ - ایاد کنید: یاد کنید.

۹ - برهانشیم: برهانیدیم. *

۱۰ - می چشانیدند: رنج می نمودند.

و زمین؟ می‌خواند شما را، تا بیمارزد شما را از گنهان شما و پس کند شما را تابی زمانی نام‌زد کرده. گفتند: ناید شما بی‌بشریانی هم‌چون ایما. می‌خواهید که وازنید ایما را زان بودند می‌پرستون کردند^۱ پدران ایما. آر بدیما حجتی دیدور. **۱۱** گفتند ایشانرا پیغامبران ایشان: ناند ایما بی‌بشریانی^۲ هم‌چون شما بی‌خدای منت نهد ورکی خواهد از بندگان اوی. و نهد ایما را که آرند به شما حجتی بی‌به فرمان خدای. ور خدای کو وستام کنید^۳ مومنان. **۱۲** چیست ایما را که وستام نمی‌کنیم ور خدای؟ وره نمودایما را راهها ایما و شکیوای کنیم ور آن دشخواری نمودی^۴ ایما را ور خدای کو وستام کنید وستام کناران^۵. **۱۳** گفتند ایشان که کافر شدند پیغامبران ایشانرا: بیرون کنیم شما را از زمین ایما یا واز آید در دین ایما. وحی کرد بی‌ایشان خداوند ایشان: هلاک کنم ستم کاران را. **۱۴** و ساکن کنم^۶ شما را در زمین از پس ایشان، آن کرا ترسد از استادن پیش من و ترسد از وعید من. **۱۵** و نصرت طلبیدند و نومید شد هر بزرگ منشتی نافرمان. **۱۶** از گداره‌ی^۷ اوی دوزخ بهد و آب داده شهد^۸ از آبی زردآب^۹. **۱۷** می‌نگسد^{۱۰} آنرا و نکامد^{۱۱} که بگهاراند^{۱۲} آنرا و آید بدوی مرگی از هر جایگهی و نهد اوی مرده واز گداره‌ی اوی عذاب زوش^{۱۳} بهد. **۱۸** مثل ایشان که کافر شدند به خداوند ایشان عملها ایشان، چون خاکستری که سخت شد بدان باد در روزی سخت باد توانای ندارند زان کسب کردند ور چیزی. آن آنست وی‌راهی دور. **۱۹** ای ننگری که خدای بیافرید آسمانها و زمین بحق؟ ار خواهد ببرد شما را و بیارد خلقی نوا. **۲۰** نهد آن ور خدای عزیز. **۲۱** و بیرون آیند خدای را همه. گهند سستان ایشانرا کبزرگ منشتی کردند: ایما بودیم شما را پس روان، ای شما واز کناران^{۱۴} هید انما از عذاب خدای هیچ چیزی؟ گهند: ار ره نمودی ایما را خدای ره نمودی شما را. گرا گرس^{۱۵} ورمبا

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| ۱- می‌پرستون کردند: می‌پرستیدند. | ۱۱- نکامد: نخواهد. |
| ۲- بشریان: مردمان. | ۱۲- بگهاراند: فرو برد. |
| ۳- کو وستام کنید: باید توکل کنید. | ۱۳- زوش: سخت. |
| ۴- دشخواری نمودی: بیازردید. | ۱۴- واز کناران: دور کنندگان. |
| ۵- وستام کناران: توکل کنندگان. | ۱۵- گرا گر: برابر. |
| ۶- ساکن کنم: نشانم؟ آرام دهم. | |
| ۷- گداره: پس. | |
| ۸- آب داده شهد: آب داده شود. | |
| ۹- زردآب: زردآبه و چرک. | |
| ۱۰- می‌نگسد: فرو می‌برد؛ می‌خورد. | |

ای زاری کنیم یا شکوای کنیم. نه‌دایا را هیچ گریختن جای^۱. ۲۲ گهد^۲ دیو: ازمان
 قضا کرده شهد کار، خدای وعده کرد شما را وعده‌ی حق و وعده کردم شما را و خلاف کردم
 شما را و نبود مرا و شما هیچ حجتی بی آن کبخواندم شما را جواب کردید مرا. ملامت مکنید
 مرا و ملامت کنید نفسهای شما را. نه‌ام من فریاد رسیدار^۳ شما را و ناید شما فریادرسیدار من.
 من کافر شدم بدان شرک گرفتید مرا از پیش و ستم کاران ایشانرا عذابى دردمند کنار^۴ بهد.
۲۳ و در کرده‌شده ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیا در بوستانهای می رود از زیر
 آن جوپها، جاودانگان بند در آن به فرمان خداوند ایستادن؛ درود ایشان در آن سلام بهد^۵.
۲۴ ای ننگری چون بزد خدای مثل، سخنی پاک را چون درختی پاک؟ اصل آن
 استادار^۶ و شاخ آن در آسمان؟ ۲۵ می دهد بار آن هر هنگامی به فرمان خداوند آن
 و می زند خدای مثلها مردمانرا، شاید کایشان پند پذیرند. ۲۶ مثل سخنی پلید چون
 درختی پلید است، و رکنده شده^۷ از زور زمین. نه‌د آنرا هیچ استسادى.
۲۷ باستاند خدای ایشانرا کبگرو یستند، به قول استادار در زندگانی این گیتی و در آن-
 جهن^۸ و وی ره کند خدای ستم کاران را و کند خدای آن خواهد. ۲۸ ای ننگری
 بی ایشان کیدل گرفتند نعمت خدای را به کافری و فرود آوردند قوم ایشانرا به خانه‌ی
 هلاکی؟ ۲۹ دوزخ می درشدن در آن، گداست استاد^۹. ۳۰ و کردند خدای را
 همتانی^{۱۱} تا وی ره کنند از ره‌اوی. بگه: برخورداری گیرید، شدن^{۱۲} شما بی آتش است.
۳۱ بگه بندگان مرا ایشان کبگرو یستند، تا بهای کنند نماز و خزین کنند^{۱۳} زان
 روزی دادیم ایشانرا، پناه و اشکرا، از پیش آن که آید روزی خرید و فرخت نه‌د در آن و
 فی دوستی. ۳۲ خدای او یست کبیافرید آسمانها و زمین و فرود کرد



۱۱- همتا ان: همتایان.

۱۲- شدن: بازگشتن و بازگشت.

۱۳- خزین کنند: هزینه کنند. o

۱- گریختن جای: گر بزرگاه.

۲- گهد: گوید.

۳- فریاد رسیدار: فریاد رس.

۴- دردمند کنار: دردناک.

۵- در کرده شدن: درآورده شوند.

۶- بهد: باشد.

۷- استوار: استوار؛ محکم.

۸- ورکنده شد: برکنده شد.

۹- آن جهن: آن جهان.

۱۰- استاد: آرام جای.

از آسمان آوی^۱. بیرون آورد بدن از میوه‌ها روزی شما را و نرم کرد^۲ شما را کشتیها، تا می رود در دریا به فرمان اوی و نرم کرد شما را جوها. ﴿۳۷﴾ و نرم کرد شما را خرشید و مه دودایم شدار^۳ و نرم کرد شما را شو و روز. ﴿۳۸﴾ و داد شما را از همه آن خهستید^۴ از وی. ار بشمرید نعمت‌های خدای، نتوانید آن. انسان ستم کاری ناسپاس است. ﴿۳۵﴾ که گفت ابرهیم: خداوند من! کن این شهر را این و دور کن مرا و پسران مرا که برستون کنیم^۵ بتان را. ﴿۳۶﴾ خداوند من! ایشان وی ره کردند فروای را از مردمان، کی پس روی کند مرا، تاوی از من است و کی نافرمان شهد^۶ مرا، توا آمرزید گاری رحمت کنارهی. ﴿۳۷﴾ خداوند ایما! من ساکن کردم^۸ از فرزندان خود به رود کدهی^۹ جد^{۱۰} خداوند کشته، نزدیک خانه‌ی توا حرام. خداوند ایما، تا بپای کنند غاز. کن دلها را از مردمان می گردد بی ایشان و روزی ده ایشانرا از میوه‌ها، شاید کایشان شکر گزارند. ﴿۳۸﴾ خداوند ایما! توا دانی آن می پنهام کنیم^{۱۱} و آن می اشکرا کنیم^{۱۲}. و پنهام نشهد ور خدای هیچ چیزی در زمین و فی در آسمان. ﴿۳۹﴾ سپاس آن خدای را که داد مرا ور پیری اسمعیل و اسحق. خداوند من اشنیدار^{۱۳} دعاست. ﴿۴۰﴾ خداوند من! کن مرا بپای کنار^{۱۴} غاز و از فرزندان من، خداوند ایما! بپذیر^{۱۵} دعای من. ﴿۴۱﴾ خداوند ایما! بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و مومنان را، آن روز بپای شهد^{۱۶} حساب. ﴿۴۲﴾ مپندار^{۱۷} خدای را بارخوار^{۱۸}، زان می کنند ستم کاران. پس کند ایشانرا روزی را که در بالای ایستد در آن چشمها. ﴿۴۳﴾ شتافتاران^{۱۹} و رداشتاران^{۲۰} سرها ایشان و از نیاید بی^{۲۱} ایشان چشم ایشان و دلها ایشان گشته. ﴿۴۴﴾ و بدس بر^{۲۲} مردمانا آن روز کاید بدیشان عذاب. می گهند ایشان که ستم کردند: خداوند ایما! پس کن ایما را تاب می نزدیکی، تا جواب کنیم خواندن ترا و پس روی کنیم پیغامبران را، ای نبوید کسوگند خوردید

- ۱- آو: آب.
- ۲- نرم کرد: رام کرد.
- ۳- دایم شدار: همیشه رنده؛ پیوسته رو.
- ۴- خهستید: خواستید.
- ۵- که: آنگاه که.
- ۶- برستون کنیم: بیرستیم.
- ۷- نافرمان شهد: نافرمانی کند.
- ۸- ساکن کردم: نشاندم؛ فرود آوردم.
- ۹- رود کده: وادی.
- ۱۰- جد: جز؛ غیر.
- ۱۱- می پنهام کنیم: پنهام می کنیم.
- ۱۲- می اشکرا کنیم: آشکارا می کنیم.
- ۱۳- اشنیدار: شنونده؛ شنوا.
- ۱۴- بپای کنار: به پای دارنده.
- ۱۵- بپذیر: بپذیر.
- ۱۶- بپای شهد: بپای گردد؛ برخیزد.
- ۱۷- مپندار: مپندار.
- ۱۸- بارخوار: بی خبر.
- ۱۹- شتافتاران: شتابندگان.
- ۲۰- و رداشتاران: بردارندگان.
- ۲۱- بی: به سوی.
- ۲۲- بدس بر: بیم کن؛ بیم ده.

من قبل ان ياتوا من ربهم ولا يوحى اليهم في كتاب من قبل ان ياتوا من ربهم
 وعلما بغيره وحقنا لكم الامثال وقد منحكم وامنكم هو عند الله محرم
 وان كان منكم من يقول من الله ان لا يبعث الله خلفا وعده الله ان الله
 عزمه واتهم يوم تترك الارض عوا الاضر والفتن والفتن والفتن
 القهار وفي العزم يوم تترك الارض عوا الاضر والفتن والفتن
 وهو يوم القاد ان الله كلفنا ان الله كلفنا ان الله كلفنا ان الله كلفنا
 كتابا في كتابه واوله واوله واوله واوله واوله واوله واوله واوله
 واوله واوله واوله واوله واوله واوله واوله واوله واوله واوله



باسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
 يا كذا وكذا يا كذا وكذا يا كذا وكذا يا كذا وكذا يا كذا وكذا
 واما بعد فاعلم ان الله قد خلقنا من نوره وخلقنا من نوره وخلقنا من نوره
 واما بعد فاعلم ان الله قد خلقنا من نوره وخلقنا من نوره وخلقنا من نوره
 واما بعد فاعلم ان الله قد خلقنا من نوره وخلقنا من نوره وخلقنا من نوره
 واما بعد فاعلم ان الله قد خلقنا من نوره وخلقنا من نوره وخلقنا من نوره
 واما بعد فاعلم ان الله قد خلقنا من نوره وخلقنا من نوره وخلقنا من نوره
 واما بعد فاعلم ان الله قد خلقنا من نوره وخلقنا من نوره وخلقنا من نوره



از پیش نهد شما را هیچ گشتی؟^۱ ﴿۴۵﴾ و ساکن شدید^۲ در جایگاهها ایشان که ستم کردند و نفسها ایشان و دیدور شد شما را چون کردیم بدیشان و بزدم شما را مثلها. ﴿۴۶﴾ و مکر کردند مکر ایشان و نزدیک خدای است مکر ایشان، نبود مکر ایشان که بگشتی از آن کها. ﴿۴۷﴾ مپسندار خدای را خلاف کنار^۳ و عدهی او پیغامبران او یرا. خدای عزیز است، خداوند داد و از آوردن^۴. ﴿۴۸﴾ آن روز بدل کرده شهد زمین جد^۵ زمین و آسمانها و بیرون آیند خدای را یگانه ی مقهور کنار^۶. ﴿۴۹﴾ گیتی^۷ گنه کاران را آن روز هم بند کردگان^۸ در پای بندها^۹. ﴿۵۰﴾ پراهنها ایشان از قطران بهد^{۱۰} و می ور پوشد در رویها ایشان آتش. ﴿۵۱﴾ تا پاداش دهد خدای هر نفسی را آن کسب کرد. خدای زود حساب است. ﴿۵۲﴾ این رسانیدی مردمان تا بدس برده شند^{۱۱} بدان، تا بدانند کاوی یک خدای است، تا پند پذیرند خداوندان خردها.

سورة الحجرتع وتسعون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ سوگند به الف ولام و را، کان آتهای کتاب هند^{۱۲} و قرانی دیدور. ﴿۲﴾ چند بهد دوست دارند ایشان که کافر شدند، اربندی^{۱۳} مسلمانان. ﴿۳﴾ بهیل^{۱۴} ایشانرا تا بخورند و برخوردار گیرند^{۱۵} و مشغول کند ایشانرا حناشت^{۱۶}، انوز بدانند^{۱۷}. ﴿۴﴾ هلاک نکردیم هیچ دهی را، یایی^{۱۸} آنرا کتابی معلوم است. ﴿۵﴾ پیشی نکند^{۱۹} هیچ گرهی ور زمان آن و پس نشند. ﴿۶﴾ گفتند یا او ی کفرود کرده شور وی قران: توا دیوانه ی. ﴿۷﴾ چرا نمی آری بدیا فریستگان، ار هی از راست گفتاران؟ ﴿۸﴾ فرود نیابند فریشتگان بی بحق و نبودند نون^{۲۰} زمان دادگان^{۲۱}. ﴿۹﴾ ... قران...

- | | |
|---|--|
| ۱ - گفتن: زوال. | ۱۲ - هند: هستند. |
| ۲ - ساکن شدید: بنشستید. | ۱۳ - بندی: باشند. |
| ۳ - خلاف کنار: خلاف کننده. | ۱۴ - بهیل: دست دار. |
| ۴ - داد و از آوردن: انتقام؛ کینه کشیدن. | ۱۵ - برخوردار گیری: بهره ور شوند. |
| ۵ - جد: جز؛ غیر. | ۱۶ - حناشت: امید. |
| ۶ - مقهور کنار: شکنده کامها. | ۱۷ - انوز بدانند: زود بود که بدانند. |
| ۷ - گیتی: بینی. | ۱۸ - یایی: مگر. |
| ۸ - هم بند کردن: با یکدیگر بستگان. | ۱۹ - پیشی نکند: پیش نمی رود؛ پیشی نگیرد. |
| ۹ - پای بندها: زنجیرها. | ۲۰ - نون: آنگاه. |
| ۱۰ - بهد: بُود؛ باشد. | ۲۱ - زمان دادگان: مهلت داده شدگان. |
| ۱۱ - بدس رده شد: ترسانیده شوند. | |

نگه داشتاران هم. ۱۰- بفرستادم از پیش تو^۱ در گرهای نخستینان. ۱۱- نیامد بدیشان هیچ پیغامبری، یانی بودند بدان می اوسوس کردند^۲. ۱۲- چنان درکنیم^۳ آنرا در دلهای گنه کاران. ۱۳- نگر ویند بدان و بگذشت سنت نخستینان. ۱۴- اربگشادی ایما^۴ وریشان دری از آسمان دراستاندندی در آن می ورشندنی^۵. ۱۵- گفتندی ور بسته شد^۶ چشمهای ایما، بل ایما قومی جادوی کردگان هم^۷. ۱۶- کردم در آسمان برجا و بیاراستیم آنرا نگرستاران^۸ را. ۱۷- ونگه داشتیم آنرا از هردیوی رانده. ۱۸- بی کی بدزدید اشنیدن^۹، در رسید بدوی ستاری دیدور^{۱۰}. ۱۹- وزمین، واز کشیدیم^{۱۱} آنرا و اوکندم^{۱۲} در آن کها و ور آوردیم در آن از هر چیزی سنجیده^{۱۳}. ۲۰- و کردم شما را در آن زیشتها^{۱۴} وکی ناید اویرا روزی داداران^{۱۵}. ۲۱- نیست هیچ چیزی، یانی نزدیک ایما خزینهای آن و فرود نکنیم آنرا بی به اندازهی دانسته. ۲۲- و بفرستادم بادها را بارداران^{۱۶} و فرود کردم از آسمان آوی. آب دادیم شما را از آن و ناید^{۱۷} شما آنرا نگاه داشتاران^{۱۸}. ۲۳- ایما ایماهم، زنده کنیم و بمیرانیم و ایماهم میراث گرفتاران^{۱۹}. ۲۴- و دانستیم پیش شداران^{۲۰} را از شما و دانستیم پس شداران^{۲۱} را. ۲۵- خداوند تو اوی حشر کند ایشانرا، اوی درست کاری داناست. ۲۶- بیافریدیم انسان را از گلی خشک از خلیشی^{۲۲} گنده^{۲۳}. ۲۷- و جان، بیافریدیم اویرا از پیش از آتشی گرم. ۲۸- که گفت خداوند تو فریشتگان را: من آفرید گارهم^{۲۴} آدمی را از گلی خشک از خلیشی گنده. ۲۹- ازمان^{۲۵} تمام کنم اویرا و بدمم دروی از روح خود، بفتید اویرا سجده گرفتاران^{۲۶}. ۳۰- سجده گرفتند فریشتگان همه ی ایشان هم. ۳۱- مگر ابلیس، سرواز یزد^{۲۷} که بودی و اسجده گرفتاران. ۳۲- گفت: یابلیس! چیست ترا کنبودی و اسجده گرفتاران؟ ۳۳- گفت: نیم که سجده گیرم

۱- تو: تو. ۱۵- روزی داداران: روزی دهان.

۲- می اوسوس کردند: افسوس می کردند. ۱۶- بارداران: آستن کنندگان.

۳- درکنیم: درمی آوریم. ۱۷- ناید: نیستند.

۴- ایما: ما. ۱۸- نگاه داشتاران: نگاه دارندگان.

۵- می ورشندنی: بالا می رفتند. ۱۹- میراث گرفتاران: میراث بران.

۶- ور بسته شد: پوشیده شد. ۲۰- پیش شداران: پیشی کنندگان؛ پیشینان.

۷- هم: هستیم. ۲۱- پس شداران: بازماندگان؛ پسینان.

۸- نگرستاران: نگزندگان. ۲۲- غلیش: لوش و لجن و گل ولای. ۹- اشنیدن: شنیدن.

۱۰- دیدور: آشکار. ۲۳- گنده: بدبو؛ بوی ناک.

۱۱- واز کشیدیم: پهن باز کردیم. ۲۴- هم: ام؛ هستم.

۱۲- اوکندم: افکنندیم. ۲۵- ازمان: چون؛ آنگاه که.

۱۳- سنجیده: موزون. ۲۶- سجده گرفتاران: سجده کنندگان؛ سجده گیرندگان.

۱۴- زیشتها: اسباب زندگانی. ۲۷- سرواز یزد: سر پیچی کرد؛ نپذیرفت.



آدمی را بیافریدی او را ز گلی خشک از خلیشی^۱ گنده^۲. گفت: بیرون شه^۳ از آن توا رانده هی. ورتواست لعنت تا بی^۴ روز حساب. گفت: خداوند من! زمان ده مرا تا بی آن روز کانگیخته شند. گفت: توا از زمان دادگان^۵ هی. تا بی روز وقت معلوم. گفت: خداوند من! بدان وی ره کردی مرا، بیارام ایشانرا در زمین و وی ره کسم ایشانرا همه. بی بندگان ترا زیشان یکتا کناران^۶. گفت: این راهی و رمن راست. بندگان من نیست ترا وریشان حجتی، بی کی پس روی کرد ترا از وی رهان^۷. دوزخ وعده ایشان است همه. آنرا هفت دراست، هر دری را زیشان جزوی بخشیده بهد. پرخیزکاران^۸ در بوستانهای بند و چشمها. درشن^۹ در آن به سلامت ایمان. و بیرون کنیم آن در گورها^{۱۰} ایشان بهد از کینه ی برادرانی و رختها رویارویان^{۱۱}. نرسد بدیشان دران رنجی^{۱۲} و نیند^{۱۳} ایشان از آن بیرون کردگان. آگه کن بندگان مرا، من مم آرمزیدگار رحمت کنار. و عذاب من آن است عذاب دردمند کنار^{۱۴}. و آگه کن ایشانرا از مهمانان ابرهم. که در شدندور وی، گفتند: سلام. گفت: ایما از شما ترسیداران^{۱۵} اند. گفتند: مترس، ایما می میزدک بریم^{۱۶} ترا به غلامی دانا. گفت: ای می میزدک برید مرا و ر آن رسید به من پیری؟ چمی^{۱۷} میزدک برید مرا؟ گفتند: میزدک بریم ترا به حق و مباحش از نومیدشداران^{۱۸}. گفت: کی نومیدشهد^{۱۹} از رحمت خداوند اوی، مگر وی رهان. گفت: چیست کار شما یا فرستادگان؟ گفتند: ایما فرستاده شدیم بی قومی گنه کاران. بی گره لوط ایما رهانیداران^{۲۰} ایشان هم همه. بی زن اوی تقدیر کردیم اوی از ماندگان بود. ازمان آمدند به گره لوط فرستادگان. گفت: شما قومی نااشنختگان هید. گفتند بل

- | | |
|--|----------------------------------|
| ۱ - خلیش: لای و لجن و گل و لوش. | ۱۱ - رویارویان: روبه رو نشستگان. |
| ۲ - گنده: بدبو؛ گندیده. | ۱۲ - رنجی: رنجگی. |
| ۳ - بیرون شه: بیرون رو. | ۱۳ - نیند: نباشند. |
| ۴ - تا بی: | ۱۴ - دردمند کنار: دردناک. |
| ۵ - زمان دادگان: مهلت دادگان. | ۱۵ - ترسیداران: ترسندگان. |
| ۶ - یکتا کناران = غلصین: و یژه کردگان؛ یکتا کنندگان. | ۱۶ - میزدک بریم: مرده دهیم. |
| ۷ - وی رهان: بی رهان. | ۱۷ - چمی: چه می. |
| ۸ - پرخیزکاران: پرهیزکاران. | ۱۸ - نومیدشداران: نومیدان. |
| ۹ - درشنندور: دریاند اندر. | ۱۹ - شهد: شود. |
| ۱۰ - گورها: سینه ها؛ دلهای. | ۲۰ - رهانیداران: رهانندگان. |

آوردیم به توا، آن بودند درآن می گمازند شدند^۱. ۶۴ و آوردیم به توا حق و ایما راست گفتاران هم. ۶۵ ببراہل ترا پاره‌ی از شو و پس روی کن پسا^۲ ایشان را کو واز منگر^۳ از شا یکی و بروید کجایم فرموده شید. ۶۶ و آگه کردیم بی آن کار که اصل این گره بریده... بامدادی کناران^۴. ۶۷ آمدند اهل شارسن، می رامشت. پذیرفتند^۵. ۶۸ گفت: این گره مهمانان من اند، رسوا مکنید مرا. ۶۹ بپرخیزید از خدای و خوار مکنید مرا. ۷۰ گفتند: ای واز نزدیم^۶ ترا از جهانیان؟ ۷۱ گفت: این گره دختران من اند، ارهید کناران^۷. ۷۲ به زندگانی توا کایشان در مسقی ایشان می هکوی شدند^۸. ۷۳ بگرفت ایشانرا صیحت در وقت روز ورامدشداران^۹. ۷۴ کردیم زور^{۱۰} آنرا زیر آن و بگوارانیدیم^{۱۱} و ریشان سنگی از سنگ گل. ۷۵ درآن نشانها حنا پشت کناران^{۱۲} را. ۷۶ آن به راهی دایم است. ۷۷ درآن نشانی مومنان را. ۷۸ بودند ایاران گوشه^{۱۳}، ستم کاران. ۷۹ دادواز آوردیم^{۱۴} از ایشان و آن دوا به رهی روشن اند. ۸۰ دروزن گرفتند ایاران حجر فرستادگان را. ۸۱ و دادیم ایشانرا آیتها ایما، بودند از آن روی گردانستاران^{۱۵}. ۸۲ و بودند می کنند^{۱۶} از کھها خانها ایننان. ۸۳ بگرفت ایشانرا صیحت بامدادی کناران. ۸۴ منفعت نکرد ازیشان آن بودند می کسب کردند. ۸۵ نیافریدیم آسمانها و زمین و آن میان آن دوا بی بحق، رستاخیز آمدارست^{۱۷}. درگذار^{۱۸} درگداشتی نیکوا. ۸۶ خداوند توا، اوی است آفریدگاری دانا. ۸۷ دادیم ترا هفت از مسانی و قرانی بزرگ. ۸۸ مکش دو چشم توا بی آن برخوردار می دادیم بدان از نهی^{۱۹} را زیشان



۱- می گمازند شدند: به گمان می افتادند.

۲- پسا: پشت ها.

۳- کو واز منگر: باز پس منگر.

۴- بامدادی کناران: صبح کنندگان.

۵- می رامشت پذیرفتند: شادی می کردند.

۶- واز نزدیم: نمی نکردیم؛ باز نداشتیم.

۷- کناران: کنندگان.

۸- می هکوی شدند: متحیر و سرگشته و کور می شوند.

۹- در وقت روز ورامد شماران: به هنگام برآمدن آفتاب.

۱۰- زور: زبر.

۱۱- بگوارانیدیم: بیارتابیدیم.

۱۲- حنا پشت کناران: اندیشه در کنندگان.

۱۳- گوشه: پشه.

۱۴- داد واز آوردیم: کینه کشیدیم.

۱۵- روی گردانستاران: روی بگرداندگان.

۱۶- می کنند: می تراشیدند.

۱۷- آمدان: آمدنی.

۱۸- درگذار: درگذار.

۱۹- از ن: جفت؛ گونه.

وَلَا تَقْرَأُ عَلَيْهِمْ وَاتَّخِذْ مِنْهُمْ سُلْطَانًا لَمْ يُؤْمِرُوا بِمَا أَنْتَ آتِيهِمْ وَمَا تَقْرَأُ عَلَيْهِمْ وَاتَّخِذْ مِنْهُمْ سُلْطَانًا لَمْ يُؤْمِرُوا بِمَا أَنْتَ آتِيهِمْ
 عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ قَالُوا الْقُرْآنَ عَرَبِيٌّ فَلَوْ أَنَّهُ لَفِي الشُّعْرِ لَخَبِئَ خَلْقًا
 مَا لَا يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا بَعِيدًا تَوَدُّوا عَرَضَ الْمُنَافِقِينَ أَلَا يَتَذَكَّرُ أَلَمْ يَتَذَكَّرْ
 الَّذِينَ قَالُوا قَوْلُ اللَّهِ الْغَلْطُ الْخُفُوفُ يَقُوفُونَ وَلَوْ أَنَّهُ لَفِي السُّجُودِ لَخَبِئَ
 بِمَا يَقُولُونَ فَهُمْ يَقْبَلُونَ بَعِيدًا وَكَرَّمْنَا السَّابِقِينَ وَأَعْبَدُوا بِمَا هُمْ يُقْبَلُونَ
 وَمَا يَفْقَهُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُ آيَاتُ أَنْ يَعْلَمَهُ مَخْلُوقَاتُهُ أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ لَإِنَّمَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَى نَسْوٍ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنْ يَنْبَغِيَ لَهُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ كِتَابٌ هَدًى
 مِنَ آيَاتِهِمْ عَلَى أَنْ يَفْقَهُوا عِلْمَهُمْ إِنَّ آيَاتِهِ لَآلِهَاتُ الْأَقْبَامِ فَخَلَقَ الْقُرْآنَ
 وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْقُرْآنَ لَعَلَّ الْغَالِبِينَ يَكُونُ لَهُمْ كِتَابٌ هَدًى
 مَسْنُونٌ وَالْأَنْبِيَاءَ خَلَقَهُ الْكُوفُوفُ عَادِيٌّ وَمَسْنُونٌ وَمَسْنُونٌ
 حَسْبُكَ جَمْعٌ مِنْ تَقْوَى وَجَيْشٌ يَمْشِي وَجَيْشٌ يَمْشِي الْكُوفُوفُ لَمْ يَكُونُوا بِالْأَعْيُنِ
 إِلَّا بِقُوَّةِ الْأَنْفِ لَمْ يَكُنْ لَوْ أَنَّ جَمْعَهُ الْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ لَمْ يَكُنْ لَوْ أَنَّ جَمْعَهُ الْقُرْآنَ
 وَدَمِي وَتَحْلُو مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ الْقُرْآنِ وَمِنْهُ لَدُنِّي وَهُوَ الْقُرْآنُ

وانده مهر و ریشان و فرودار^۱ بال توا مومنان را. **۸۹** و بگه: من منم بدس بری^۲ دیدور.
۹۰ چنان فرود کردیم ور بخشست کناران^۳. **۹۱** ایشان کردند قران را پارها.
۹۲ سوگند خداوند توا^۴ پیرسم ایشانرا همه. **۹۳** زان بودند می کردند. **۹۴**
 حکم کن بدان می فرموده شی و روی گردان از مشرکان. **۹۵** ایما گوسی کردیم^۵ ترا
 اوسوس کناران^۶ را. **۹۶** ایشان می کنند و اخدای خدای دیگر، انوز^۷ بدانند.
۹۷ دانیم کتوا می تنگ شهد گور^۸ توا بدان می گوهند^۹. **۹۸** تسبیح کن به
 سپاس خداوند توا و باش از سجده گرفتاران^{۱۰}. **۹۹** و برستون کن خداوند ترا، تا
 آید به توا مرگی^{۱۱}.

تکیه

سورة الفحلالة و شام عشرين

به نام خدای مهربانی بخشاینده. **۱** آمد فرمان خدای، شتاو مکنید^{۱۲} و رآن. پاکي
 او پرا، و ردور^{۱۳} است زان می شرک گیرند. **۲** فرود آیند فریستگان به وحی از فرمان
 اوی و ر کی خواهد از بنندگان اوی. بدس برید کاوی نیست خدای مگر من. بهرخیزید
 ازمن. **۳** بیافرید آسمانها و زمین بحق و ردور است زان می شرک گیرند. **۴**
 بیافرید انسان را از نطفه، ازمان اوی پیکار کشی^{۱۴} دیدور بود. **۵** ستوران بیافرید آن
 شها را درآن گرمی و منفعتها از آن می خورید. **۶** و شها درآن نیکوی، آن هنگام که
 او یارگه^{۱۵} و از آرید و آن هنگام که به چرا برید. **۷** می ورداریم بارهای شها بی شهری
 که نبید^{۱۶} رسیداران^{۱۷}، بی به رنج نفسها. خداوند شها مهر وانی رحمت کناران^{۱۸} است. **۸**
 اسبان و استران و خران تا ورنشینید^{۱۹} و رآن و آرایش^{۲۰} و بیافریند آن ندانید. **۹**
 و رخدای است راستی ره و از آن است کیل^{۲۱}، ارخهستی^{۲۲} ره نمودی شها را

۱- فرودار: (فرود آر هم می توان خواند).

۲- بدس بر: بیم کننده؛ بیم دهنده. *

۳- بخشست کناران: بخش کنندگان.

۴- توا: تو.

۵- گوسی کردیم: بستن گوی کردیم. *

۶- اوسوس کناران: افسوس گران؛ افسوس کنان.

۷- انوز: زود؛ زود بود که.

۸- گور: سینه؛ دل. *

۹- می گوهند: می گویند.

۱۰- سجده گرفتاران: سجده کنان.

۱۱- مرگی: مرگ. *

۱۲- شتاو مکنید: شتاب مکنید.

۱۳- وردور: برتر؛ بلند.

۱۴- پیکار کش: پیکار کننده.

۱۵- او یارگه: شایانگاه؛ هنگام غروب. *

۱۶- نبید: نباشید.

۱۷- رسیداران: رسندگان.

۱۸- رحمت کنار: رحیم.

۱۹- ورنشینید: سوار شوید.

۲۰- آرایش: آرایش.

۲۱- کیل: کز؛ از راه گشته. *

۲۲- جهستی: خواستی؛ می خواست.

همه. ۱۰) اوی اویست کفرود کرد^۱ از آسمان آوی^۲ شمارا، از آن شرابی و از آن درختان در آن می چرانید. ۱۱) و آر د شمار ابدان کشته^۳ و زیتون و خرما و انگور و از همه میوه ها در آن نشانی قومی را کمی حایشت کنند^۴ ۱۲) و نرم کرد شمار اشو و روز و خرشید^۵ و به ستارگان، نرم کردگان^۶ به فرمان اوی. در آن نشانی قومی را می کار فرمایند. ۱۳) آن بیافرید شما را در زمین مختلف رنگهای آن. در آن نشانی قومی را کمی پند- پدیدرند. ۱۴) اوی اویست کترم کرد^۷ دریا را تا بخورید از آن گوشتی تازه و بیرون آرید از آن پیرایه ی می پوشید آنرا. و گیتی^۸ کشتیها را رفتار^۹ در آن، تا بطلید از فضل اوی. شاید کشما شکر گزارید. ۱۵) و او کند^{۱۰} در زمین کهها که بنگرود^{۱۱} به شماجوها و راهها شاید کشما^{۱۲} ره برید. ۱۶) و نشانی و ستاره ایشان می ره برند. ۱۷) ای کی بیافریند چون کی نیافریند؟ ای پند نپدیرید؟ ۱۸) ار بشمرید نعمتهای خدای نتوانید آن. خدای آمرزید گاری رحمت کنارست. ۱۹) خدای داند آن می پنهام کنید^{۱۴} و آن می اشکرا کنید^{۱۵}. ۲۰) ایشان کمی خوانید از بیرون^{۱۶} خدای، نیافریند چیزی و ایشان می آفریده شند. ۲۱) مردگان جد^{۱۷} زندگان اند و ندانند کی انگیخته شند. ۲۲) خدای شما یک خدای است. ایشان کمی گرویند بدان جهان^{۱۸} دها ایشان انکار کنار^{۱۹} است و ایشان بزرگ منشتی کناران^{۲۰}. ۲۳) حقا که خدای داند آن می پنهام کنند و آن می اشکرا کنند. اوی دوست ندارد بزرگ منشتی کناران را. ۲۴) ازمان^{۲۱} گفته شهد ایشانرا: چی فرود کرد خداوند شما؟ گهند^{۲۲}: افسانهای نخستینان. ۲۵) تاور دارند بزها^{۲۳} ایشان تمام به روز رستاخیز و از بزها ایشان است

- | | |
|---|---|
| ۱- کفرود کرد: که فرود کرد. | ۱۳- کشما: که شما. |
| ۲- آو: آب. | ۱۴- می پنهام کنید: پنهان می کنید. |
| ۳- کشته: کشت و زرع. | ۱۵- می اشکرا کنید: آشکارا می کنید. * |
| ۴- کمی حایشت کنند: که اندیشه می کنند. * | ۱۶- بیرون: جزا غیره دون. |
| ۵- خرشید: خورشید. | ۱۷- جد: غیره جز. |
| ۶- نرم کردگان: رام شدگان. | ۱۸- آن جهان: آن جهان. |
| ۷- کفرود: که خرد. | ۱۹- انکار کنار: منکره ناشناسنده. |
| ۸- کترم کرد: که نرم کرد: رام کرد. | ۲۰- بزرگ منشتی کناران: بزرگ منشتان = ششکیرود. * |
| ۹- گیتی: بینی. * | ۲۱- ازمان: هنگامی که. |
| ۱۰- رفتار: روندگان. | ۲۲- گهند: گویند. |
| ۱۱- او کند: افکند. | ۲۳- بزها: بزها. |
| ۱۲- بنگرود: نگروداند؛ نجنبانند. | |

کمی وی ره کنند ایشانرا بجد علم. بدان گد^۱ است آن می بزه کنند. ﴿۲۶﴾ مکر کردند ایشان کاز^۲ پیش ایشان بودند. آمد عذاب خدای به گل کردها^۳ ایشان از بن دادها^۴ بیفتاد و ریشان شفت^۵ از زور^۶ ایشان و آمد بدیشان عذاب از کجا نداشتند. ﴿۲۷﴾ و از به روز رستاخیز خوارکنند^۷ ایشانرا و گهد: کجا اند شریکان من ایشان کبودید^۸ می مخالف شدید دریشان؟ گهند ایشان که داده شدند علم: خواری امروز و گدی و رکافران. ﴿۲۸﴾ ایشان می میرانند ایشانرا فریستگان، ستم کاران نفسها ایشان، اوکنند^۹ صلح، نبودیم می کردیم هیچ گدی. بلی خدای داناست بدان بودید می کردید. ﴿۲۹﴾ درشید^{۱۰} در درهای دوزخ، جاودانگان^{۱۱} در آن. گد است جایگه بزرگ منشی کناران^{۱۲}. ﴿۳۰﴾ گفته شهد ایشانرا کپرخیزیدند^{۱۳}: چی فرود کرد خداوند شما؟ گهند: نیکی. ایشانرا که نیکوی کردند درین گیتی، نیکوی بهد و خانه ی آن جهن^{۱۴} گیه^{۱۵}، و نیک است خانه ی پرخیز کاران. ﴿۳۱﴾ بوستانهای عدن می درشند در آن، می رود از زیر آن جویها. ایشانرا در آنجا آن می خواهند. چنان پاداش دهد خدای پرخیز کاران^{۱۶} را. ﴿۳۲﴾ ایشان کمی میرانند ایشانرا فریستگان^{۱۷} پاکان. می گهند^{۱۸}: سلام ورشما، درشید در گهیش^{۱۹}، بدان بودید می کردید. ﴿۳۳﴾ بر مرغی دارند^{۲۰} بی آن که آید بدیشان فریستگان، یا آید فرمان خداوند توا. چنان کردند ایشان کاز پیش ایشان بودند. ستم نکرد و ریشان خدای، بی^{۲۱} بودند و نفسها ایشان می ستم کردند. ﴿۳۴﴾ رسید بدیشان گستهای^{۲۲} آن کردند و در گرفت بدیشان آن بودند بدان می اوسوس کردند^{۲۳}. ﴿۳۵﴾ گفتند ایشان که شرک گرفتند: ار خهستی^{۲۴} خدای برستون نکردی ایما^{۲۵} از بیرون اوی هیچ چیزی، ایما و فی پدران ایما و حرام نکردی ایما از بیرون اوی هیچ چیزی، چنان کردند ایشان کاز پیش ایشان بودند، ای هست

- ۱- گد: بد.
- ۲- کاز: که از.
- ۳- گل کردها: بنا؛ برآوردها؛ بنیان.
- ۴- بن دادها: بنیادها؛ قواعد. (در متن «بن داو» هم خوانده می شود. رک: داو.)
- ۵- شفت: سقف.
- ۶- زور: زبر.
- ۷- خوار کند: رسوا کند.
- ۸- کبودید: که بودید.
- ۹- اوکنند: افکنند.
- ۱۰- درشید در: درآید در.
- ۱۱- جاودانگان: جاودانان.
- ۱۲- برگ منشی کاران: گردن کشان = مُنْشَرِین.
- ۱۳- کپرخیزیدند: که پرخیزیدند.
- ۱۴- آن جهن: آن جهان.
- ۱۵- گیه: نیکو؛ نیکوتر، بهتر.
- ۱۶- پرخیز کاران: پرهیز کاران.
- ۱۷- فریستگان: فرشتگان.
- ۱۸- می گهند: می گویند.
- ۱۹- گهیش: بهشت.
- ۲۰- بر مرغی دارند: چشم نمی دارند.
- ۲۱- بی: لکن.
- ۲۲- گستهای: دلیها.
- ۲۳- می اوسوس کردند: افسوس می کردند.
- ۲۴- خهستی: خواستی؛ می خواست.
- ۲۵- برستون نکردی ایما: نمی پرستیدیم.

ور پیغامبران بی‌رسانیدن دیدور^۱؟ ﴿۳۷﴾ بفرستادیم در هر گره‌ی^۲ پیغامبری که برستون-
کنید^۳ خدای را و دوربید^۴ از دیوان. زیشان بود کرا ره نمود خدای و زیشان بود کی و بجب-
شده و روی وی روی. بروید درزمین، بنگرید چون بود فرجام دروزن گرفتاران^۵. ﴿۳۷﴾
ار حریص شی و ر ره نمودن ایشان، خدای ره ننماید کرا وی ره کند و نهد ایشانرا
هیچ نصرت کنارانی^۶. ﴿۳۸﴾ سوگند خوردند به خدای سخر سوگندان ایشان ورنینگیزد^۷
خدای کرا^۸ بمبرد. بلی وعده‌ی وروی و بجب^۹، بی‌گویشترا^{۱۰} مردمان نمی‌دانند. ﴿۳۹﴾ تا
دیدور کند^{۱۱} ایشانرا آن می‌اختلاف کنند در آن و تا دانند ایشان که کافر شدند، ایشان
بودند دروزنان^{۱۲}. ﴿۴۰﴾ قول ایما چیزی را ازمان^{۱۳} خواهیم آنرا، گوئیم آنرا: بباش،
ببهد^{۱۴}. ﴿۴۱﴾ ایشان که هجره کردند^{۱۵} در خدای، از پس آن ستم کرده شدند، جای-
کنیم ایشانرا درین گیتی به نیکوی و مزد آن جهن مهتر، ارهند^{۱۶} کمی دانند. ﴿۴۲﴾
ایشان شکوای کردند^{۱۷} و رخداوند ایشان می‌وستام کنند^{۱۸}. ﴿۴۳﴾ نفرستادیم از پیش
توا بی‌مردانی را می‌وحی کرده شد بی‌ایشان: پیرسید اهل توریت را ارهید کنمی دانید.
﴿۴۴﴾ دیدورها و نوشتیا^{۱۹} و فرود کردیم بی‌توا قران، تا دیدور کنی مردمانرا، آن فرود
کرده شد بی‌ایشان، شاید کایشان حنایشت کنند^{۲۰}. ﴿۴۵﴾ ای ایمن شدند ایشان که مکر
کردند گستیها؟ که فرود برد خدای ایشانرا در زمین، یا آید بدیشان عذاب از کجا ندانستند؟
﴿۴۶﴾ یا بگیرد ایشانرا در گشتن ایشان، نسبند ایشان پیشی کناران. ﴿۴۷﴾ یا
بگیرد ایشانرا ور کهستی^{۲۱}. خداوند شا مهروانی رحمت کنارست. ﴿۴۸﴾ ای ننگرند
بی‌آن بیا فرید خدای از چیزی؟ می‌گردد سایهای آن از راست دست و چپ دست
سجده گرفتاران خدای را و ایشان

- | | |
|------------------------------------|---|
| ۱- دیدور: آشکار. | ۱۲- دیدور کند: آشکار کند. |
| ۲- گره: گروه. | ۱۳- دروزنان: دروغ زنان. |
| ۳- برستون کنید: پیرستید. | ۱۴- ازمان: آنگاه؟ چون. |
| ۴- دوربید: دور باشید. | ۱۵- ببهد: باشد. |
| ۵- و بجب شد: سزاوار شد. | ۱۶- هجره کردند: هجرت کردند. |
| ۶- دروزن گرفتاران: بدروغ دارندگان. | ۱۷- هند: هستند. |
| ۷- نصرت کناران: یاری گران. | ۱۸- شکوای کردند: شکیبایی کردند. |
| ۸- ورنینگیزد: برنینگیزد. | ۱۹- می‌وستام کنند: توکل می‌کنند. |
| ۹- کرا: هر که را. | ۲۰- نوشتیا: نامه‌ها. |
| ۱۰- و بجب: سزاوار. | ۲۱- حنایشت کنند: اندیشه کنند: بیندیشند. |
| ۱۱- گویشترا: بیشتر. | ۲۲- کهست: کم؛ کاستی و نقصان. |

خوارشداران^۱. ﴿۴۹﴾ خدای را می سجده گیرد آن در آسمانها و آن در زمین از موحنده ی^۲ و فریستگان و ایشان بزرگ منشی نکنند^۳. ﴿۵۰﴾ می ترسند از خداوند ایشان از زور^۴ ایشان و می کنند آن می فرموده شدند. ﴿۵۱﴾ گفت خدای: مگیرید دو خدای دوا، اوی یک خدای است. از من بترسید. ﴿۵۲﴾ او یراست آن در آسمانها و زمین و او یراست دین دایم، ای جده خدای می بیرخیزید؟ ﴿۵۳﴾ آن به شما از نعمتی تازه خدای است، واز ازمان رسد به شما دشخواری، بی اوی زارید. ﴿۵۴﴾ واز ازمان واز کند^۵ دشخواری از شما، ازمان گرهی از شما به خداوند ایشان می شرک گیرند. ﴿۵۵﴾ تا کافر شدند بدان دادیم ایشانرا، تا برخورداری گیرند. انوز بدانند^۸. ﴿۵۶﴾ می کنند آن رای^۹ نمی دانند نیاوه ی^{۱۰} زان روزی دادیم ایشانرا. سوگند به خدای پرسیده شید زان بودید می دروغ- درحیدید^{۱۱}. ﴿۵۷﴾ می کنند خدای را دختران پاکی او یرا و ایشانرا آن می آرزوا- کنند^{۱۲}. ﴿۵۸﴾ ازمان میزدک برده شهد^{۱۳} یکی ازیشان به ماده، شهد^{۱۴} روی اوی سیاه و اوی انده گن. ﴿۵۹﴾ می پنهام شهد از قوم از گدی آن میزدک برده شد بدان، ای می واز گیرد او یرا و رخواری یا می پنهام کند او یرا در خاک. بدان گداست آن می حکم کنند. ﴿۶۰﴾ ایشانرا کنمی گرویند بدان جهن، صفت گدی^{۱۵}. خدای راست صفت ورتو. اوی است عزیز درست کار. ﴿۶۱﴾ اربگرفتی خدای مردمانرا به ستم ایشان، بنهیشتی^{۱۶} و رآن هیچ موحنده ی، بی پس کند ایشانرا تا بی زمانی نام زد کرده. ازمان آید زمان ایشان، پس نشند ساعتی و پیش نشند. ﴿۶۲﴾ می کنند خدای را آن می دشخوار دارند و می صفت کند زبانها ایشان به دروغ که ایشانرا بهد گهیشت. حقا کایشانرا بهد آتش و ایشان شتاوانیدگان هند. ﴿۶۳﴾ سوگند به خدای، بفرستادیم بی گرههای از پیش توا، بیاراست ایشانرا دیو عملها ایشان،

- ۱- خوارشداران: گردن نهادگان.
- ۲- موحنده: جنبنده. *
- ۳- بزرگ منشی نکنند: گردن کشی نکنند.
- ۴- زور: زور.
- ۵- حد: غیره جز.
- ۶- تاز: پس از آنکه ار= قیس
- ۷- وار کند: باز مرد.
- ۸- انوز بدانند: رود بود که بدانند.
- ۹- آن رای: آن را که. *
- ۱۰- نیاوه: نصیب: بهره. *
- ۱۱- می دروغ درحیدید: دروغ می بافتید. *
- ۱۲- می آرزوا کند: آرزو می کنند.
- ۱۳- میزدک برده شهد: مرده داده شود. *
- ۱۴- شهد: شود.
- ۱۵- گدی: بدی.
- ۱۶- بنهیشتی: نگذاشتی؛ دست باز نداشتی.

اوی ولی ایشان است امروز و ایشانرا عذابی دردمند کنار بهد. ﴿۶۵﴾ فرودنکردیم ورتوا کتاب بی تا دیدور کنی^۱ ایشانرا آن اختلاف کردند درآن و ره غمی و رحمتی قومی را کمی بگرویند^۲. ﴿۶۵﴾ خدای فرود کرد از آسمان آوی^۳، زنده کرد بدان زمین را پس مرگی آن. در آن نشانی قومی را کمی اشند^۴. ﴿۶۶﴾ شمارا در ستوران عبرتی، می شراب. دهند شما را زان در شکنهای^۵ آنست، از میان سرگین^۶ و خون شیریه خالص گهارشتی^۷ شمیداران^۸ را. ﴿۶۷﴾ واز میوها خرماها و انگور، می کنید از آن نبیذ^۹ و روزی نیکوا، در آن نشانی قومی را کخرد را می کار فرمایند. ﴿۶۸﴾ الهام کرد خداوند تو ابی کوژان. انگین^{۱۰} که گیرید از کهاها خانهای و از درختان و زان می ماسیابندند^{۱۱}. ﴿۶۹﴾ واز بخورید از همه میوها، بروید در رههای خداوند توا نرمان^{۱۲} می بیرون آید از شکنها آن شرابی مختلف رنگها آن، در آن شفای مردمانرا. در آن نشانی قومی را که می حاشست کنند^{۱۳}. خدای بیافرید شما را، واز میراند شما را، از شما هست کی می واز آورده شهد^{۱۴} بی سستر^{۱۵} زندگانی تا نداند پس علم چیزی، خدای دانای توانا. ﴿۷۱﴾ خدای فضل کرد برخی را از شما و برخی در روزی. ناند ایشان که فضل کرده شدند واز آورداران^{۱۶} روزی ایشان و آن پادشا شد راست دستها ایشان ایشان در آن گرا گردند^{۱۷} ای به نعمت خدای می نارای شند^{۱۸}؟ ﴿۷۲﴾ خدای کرد شما را از نفسهای شما انبازانی و کرد شما را از انبازان شما پسران و نواسگان و روزی داد شما را از پاکیا. ای به باطل می بگرویند و به نعمت خدای ایشان می کافر شند^{۱۹}؟ ﴿۷۳﴾ می برستون کنند از بیرون خدای آن رای پادشای ندارد ایشانرا روزی از آسمانها و زمین چیزی، نتوانند.

- ۱- دیدور کنی: آشکارا کنی.
- ۲- کمی بگرویند: که می گروند.
- ۳- آوی: آب.
- ۴- کمی اشند: که می شنوند.
- ۵- شکنها: شکمها.
- ۶- سرگین: فضله چهار پایان.
- ۷- گهارشت: گوارنده؛ گوارا.
- ۸- شمیداران: آشامندگان.
- ۹- نبیذ: می؛ شراب.
- ۱۰- کوژان انگین: زنبوران انگین.
- ۱۱- می ماسیابندند: دار بست و چفته می بندند.
- ۱۲- نرمان: فرمان برداران.
- ۱۳- می حاشست کنند: اندیشه می کنند.
- ۱۴- می واز آورده شهد: باز گردانیده می شود.
- ۱۵- سستر: خوارتر.
- ۱۶- واز آورداران: باز گردانندگان.
- ۱۷- گرا گردند: برابرند.
- ۱۸- می نارای شد: انکار می کنند.
- ۱۹- شمس تدر من شیند هم خوانده می شود.

۷۶) نزنند خدای را مثلها، خدای داند و شما ندانید. ۷۵) بزد خدای مثل بنده‌ی
 گورده کرده^۱ را، توانای ندارد و رچیزی کی روزی دادیم او را ازما روزی نیکوا. اوی
 می خزین کند^۲ از آن پنهام و اشکرا^۳، ای گراگرد^۴؟ سپاس خدای را. بل گویشتره ایشان
 نمی دانند. ۷۶) بزد خدای مثل دومرد را، یکی زان دوا^۵ گنگ، توانای ندارد و رچیزی.
 اوی عیال است و میریه^۶ اوی، کجا فرستد او را نیارد نیکی. ای گراگرهد اوی و کی
 می فرماید به راستی و اوی و راهی راست است؟ ۷۷) خدای را ناپیدی^۸ در آسمانها و
 زمین. نیست فرمان رستاخیز بی چون زدن چشم^۹، یا آن نزدیکتر. خدای و ر هر چیزی توانا.
 ۷۸) خدای بیرون آورد شما را از شکنبهای^{۱۰} مادران شما، ندانید چیزی، کرد شما را
 گوشها و چشمها و دلمها. شاید کشما شکرگزاری. ۷۹) ای ننگرند بی مرغان
 نرم کردگان^{۱۱} درتهی^{۱۲} آسمان؟ واز نمی گیرد ایشانرا مگر خدای، در آن نشانها قومی را
 کمی بگرویند. ۸۰) خدای کرد شما را از خانهای شما ساکنی و کرد شما را از پوستهای
 ستوران خانهای، می سبک سنجید^{۱۳} آنها روز بیرون شدن شما و روز مقیم شدن شما و از
 پشمهای آن و پشمهای و شتران^{۱۴} آن و موهای آن کالای و برخورداری تابی هنگامی.
 ۸۱) خدای کرد شما را زان بیافرید سایه‌ی و کرد شما را از کھها پوششستا و کرد شما را
 پیراهنهای کمی نگه دارد شما را از گرمی و پیراهنهای کمی نگه دارد شما را از حرب شما.
 چنان می تمام کند نعمت اوی ورشا. شاید کشما نرم شید. ۸۲) ار واز گردند،
 ورتواست رسانیدن دیدور. ۸۳) می اشناسند نعمتهای خدای، واز می انکار کنند آنها و
 گویشتر ایشان

۱۱- نرم کردگان: رام کردگان.

۱۲- تهی = بخت

۱۳- می سبک سنجید: سبک می شمارید.

۱۴- و شتران: اشتران.

۱- گورده کرده: بنده ز رخسارید؛ بنده ز یر دست.

۲- می خزین کند: هزین می کند.

۳- اشکرا: آشکارا.

۴- گراگر: برابر.

۵- گویشتر: بیشتر.

۶- دوا: دو.

۷- میره: حواحه؛ جداوند؛ مولا.

۸- ناپیدی = غشپ.

۹- زدن چشم: به زدن چشم.

۱۰- شکنبها: شکمها.

الْكَافِرُونَ وَيَوْمَ تَعْلَمُ مِنْ كَلِمَةِ رَبِّهِ أَنَّكَ لَا يَمُوتُونَ فِي الْحَيَاةِ
 وَيَوْمَ تَعْلَمُونَ وَأَذَرْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يَتَفَتَحُونَ أَبْوَابَ الْمَقَابِلِ
 وَأَذَرْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَاهُمْ عَنْ ظُلْمِهِمْ نَارُ الْآلِ الْكَافِرِينَ
 مَا عُوا مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَأَلْهَمَ الْفُجُورَ الْكَافِرِينَ وَالْقَوْمُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ
 الْقَالِمُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآصَفُوا خَلَقَ مِثْلَ اللَّهِ
 ذُو أَمْرِ عَذَابِ آفَاقٍ الْعَذَابِ مَا كَانُوا يَفْقَهُونَ وَيَوْمَ تَعْلَمُ فِي كَلِمَةِ رَبِّهِ
 عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ نَذِيرًا وَلَدُنَا عِلْمُ الْغُيُوبِ
 الْكَافِرِينَ وَهُمْ فِي رَحْمَةٍ وَسُخْرٍ لِمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ تَامُوا الْعَذَابَ وَالْخِيفَةَ وَالْمُتَلَدِّ
 الْعَيْنُ وَيَقُولُ غُرُوبُ الْعَيْنِ وَالْمُتَلَدِّ وَالْمُتَلَدِّ وَالْمُتَلَدِّ وَالْمُتَلَدِّ
 بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ أَعْلَمْتُمْ وَلَا تَقْضُوا الْإِيمَانَ بِتَحْمِيلِهِ مَا أَفْقَدَ بَعْضُكُمْ
 عَلَيْهِمْ كَقِيلَ إِنْ أَعْلَمْتُمْ مَا تَعْمَلُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقْضُوا عَنَّا
 مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ اسْتِغْنَاءِ مَنْ أَنْفُسِهِمْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ أَنْ تَكُونَ أَمْهَاتُ
 لِقَاءِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ وَهُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْمُتَلَدِّ وَالْمُتَلَدِّ وَالْمُتَلَدِّ
 وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَتَمَّ مَعَادًا وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا
 وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا وَاجِبًا

کافران اند. ۸۴ آن روز بفرستیم از هر گرهی گواهی. و از دستور کرده نشهد ایشانرا که کافر شدند، و فی ایشان خشنودی طلبیده شند. ۸۵ ازمان^۲ گینند^۳، ایشان که ستم کردند عذاب، سبک کرده نشهد زیشان و فی ایشان زمان داده شند. ۸۶ ازمان گینند ایشان که شرک گرفتند شریکان ایشانرا، گهشد^۴: خداوند ایما! این گره شریکان ایماند، ایشان کبودیم می خواندیم از بیرون توا، اوکنده^۵ بی ایشان سخن: شما دروزنان^۶ آید. ۸۷ اوکنند بی خدای آن روز صلح وگم شهد از ایشان آن بودند می دروغ درحیدند^۷. ۸۸ ایشان که کافر شدند، واز زند از ره خدای، بیوزایم ایشانرا عذاب زور عذاب، بدان بودند می توهی کردند^۸. ۸۹ آن روز بفرستیم در هر گرهی گواهی وریشان از نفسها ایشان و آرندترا^۹ گوه^۹ ورین گره و فرود کردیم ورتوا کتاب دیدور. کردنی هر چیزی را و ره نمونی^{۱۰} و رحقی و میزدکی^{۱۱} مسلمانان را. ۹۰ خدای می فرماید به راستی و نیکوی و دادن خداوند نزدیکی را و می واز زند از فاحشی و گستی^{۱۲} وگدشتاری^{۱۳}. می پند دهد شما را شاید کشا پند پدیدرید. ۹۱ وفا کنید به عهد خدای، ازمان عهد گیرید و ماشکنید^{۱۴} سوگندان را پس محکم کردن آن، و کردید خدای را ورشما میاخی. خدای داند آن می کنید. ۹۲ مبیده^{۱۵} چون آن زن کواز تافت^{۱۶} ریسمان اوی ازبس قوق واز تافتهای. می گیرید سوگندان شما را فریوی میان شما که بد گرهی آن اوزون تر از گرهی. می آزماید شما را خدای بدان تا دیدور کند شما را به روز ستاخین آن بودید در آن می اختلاف کردید. ۹۳ ارخهستی خدای کردی شما را یک گره بی وی ره کند کرا خواهد و ره نماید کرا خواهد. و پرسیده شید



- | | |
|---|-----------------------------------|
| ۱- واز: پس. | ۱۰- ره نمون: راه نما. |
| ۲- ازمان: آنگاه که. | ۱۱- میزدک: مژده. |
| ۳- گینند: ببینند. | ۱۲- گستی: بدی و زشتی. • |
| ۴- گهشد: گویند. | ۱۳- گدشتاری: ستم کردن و ستمگری. • |
| ۵- اوکنند: افکنند. | ۱۴- ماشکنید: نشکنید. |
| ۶- دروزنان: دروغ گویان. | ۱۵- مبیده: مباحثید. |
| ۷- می دروغ درحیدند: دروغ می یافتند. | ۱۶- کواز تافت: که باز کرد. |
| ۸- می توهی کردند: فساد می کردند؛ گزاف می کردند. | |
| ۹- گوه: گواه. | |

زان بودید می کردید. ﴿۹۴﴾ مگیرید سوگندان شما را فریوی^۱ میان شما، بر مزد^۲ قدمی پس استادن آن و بچشید گدی^۳، بدان واز زدید از ره خدای. شما را عذابی بزرگ بهد. ﴿۹۵﴾ غریب به عهد خدای بهای خجاره^۴. آن نزدیک خدای است، آن گیه^۵ بهد شما را ارهید کمی دانید. ﴿۹۶﴾ آن نزدیک شما کرانه شهد^۶ و آن نزدیک خدای است مانداری^۷ است. تا پاداش دهد ایشانرا که شکوای کردند^۸، مزد ایشان بنیکوتر آن بودند می کردند. ﴿۹۷﴾ کی کند نیکی از نری یا مادهی و اوی مومن، زندگانی دهیم او را زندگانی خوش و پاداش دهیم ایشانرا مزد ایشان بنیکوتر آن بودند می کردند. ﴿۹۸﴾ ازمان کبخوانی قران، وازداشت خواه^۹ به خدای از دیو رانده. ﴿۹۹﴾ اوی نیست او را حجتی وریشان کبگرو یستند. ورخداوند ایشان می وستام کنند^{۱۰}. ﴿۱۰۰﴾ حجت اوی وریشان است کمی به ولی گیرند او را و ایشان کایشان از سبب اوی مشرکان اند. ﴿۱۰۱﴾ ازمان^{۱۱} بدل کنیم نشانی به جایگه نشانی، خدای دانانتر بدان فرو کند، گفتند: توا دروغ در حیندار^{۱۲} هی، بل گویستر^{۱۳} ایشان نمی دانند. ﴿۱۰۲﴾ بگه: فرود آورد آن جبریل پاک از خداوند توا به حق، تا باستاند^{۱۴} ایشانرا کبگرو یستند و ره غونی و میزد کی نرم شداران^{۱۵} را. ﴿۱۰۳﴾ دانیم کایشان می گهند: می آموزد او را بشری. زبان اوی کمی گردد بی آن اعجمی و این زبانی تازی دیدور است. ﴿۱۰۴﴾ ایشان نمی گرویند به آیتهای خدای، ره نمی نماید ایشانرا خدای. ایشانرا عذابی دردمند کنار بهد. ﴿۱۰۵﴾ می در حینند دروغ ایشان کنمی گرویند به آیتهای خدای. ایشان ایشان اند دروزنان. ﴿۱۰۶﴾ کی کافر شهد به خدای از پس گرو یشت اوی، بی کی مکره کرده شد و دل اوی آرامیده بهد به گرو یشت بی کی

- ۱ - فریوی: فریب؛ تباهی؛ خیانت.
- ۲ - مزد: تلفظ: از جای برود.
- ۳ - گدی: بدی.
- ۴ - خجاره: اندک؛ کم.
- ۵ - گیه: به؛ بهتر.
- ۶ - کرانه شهد: سپری شود؛ به سر آید.
- ۷ - مانداری: باقی؛ پایدار.
- ۸ - شکوای کردند: شکییایی کردند.
- ۹ - وازداشت خواه: پناه بگیر.
- ۱۰ - می وستام کنند: توکی می کنند.
- ۱۱ - ازمان: آنگاه که.
- ۱۲ - دروغ در حیندار: دروغ بافته.
- ۱۳ - گویستر: بیشتر.
- ۱۴ - باستاند: برجای بدارد.
- ۱۵ - نرم شداری: گردن نهادگان.

بگشاد به کافری گوری^۱، و ریشان بهد خشمی از خدای وایشانرا بهد عذابی بزرگ. ﴿۱۰۷﴾
 آن بدان ایشان بگریزند زندگانی این گیتی و رآن جهن^۲. خدای ره ننماید قوم کافران را.
 ﴿۱۰۸﴾ ایشان ایشان اند که مهر کرد خدای و ردلها ایشان و گوشها ایشان و چشمها ایشان.
 ایشان ایشان اند بارخواران^۳. ﴿۱۰۹﴾ حقا کایشان درآن جهن ایشان اند زیان کران^۴.
 ﴿۱۱۰﴾ و از خداوند توا ایشانرا که هجره کردند از پس آن عذاب کرده شدند، و از جهاد
 کردند و شکیوای کردند، خداوند توا، از پس آن، آمرزیدگاری رحمت کنار^۵ است. ﴿۱۱۱﴾
 آن روز آید هر نفسی می پیکار کند از نفس اوی و بونده داده شهد^۶ هر نفسی آن کرد وایشان
 ستم کرده نشند. ﴿۱۱۲﴾ بزد خدای مثل دهی را، بود این آرمیده^۷، می آمد بدان روزی آن
 فراخ از هر جایگهی، کافر شد به نعمتهای خدای بپشانید او یرا خدای لباس گرسه ی^۸ و
 ترس بدان بودند می کردند. ﴿۱۱۳﴾ آمد بدیشان پیغامبری ازیشان، دروزن گرفتند^۹ او یرا.
 بگرفت ایشانرا عذاب و ایشان ستم کاران بودند. ﴿۱۱۴﴾ بخورید زان روزی داد شها را
 خدای حلالی پاک و شکرگزارید نعمتهای خدای را، ارهید کاو یرا می برستون کنید^{۱۰}.
 ﴿۱۱۵﴾ حرام کرد ورشها مردار و خون و گوشت خوا^{۱۱} و آن بانگ و رداشته شد جد^{۱۲} خدای
 را بدان. کی بیچاره کرده شهد جد گشتاری کناری^{۱۳} و فی و ر حد گشتاری، خدای
 آمرزیدگاری رحمت کنار^{۱۴} است. ﴿۱۱۶﴾ مگوید آن رای می صفت کند ز بانها شها به
 دروغ: این حلال است و این حرام، تا درحینند و رخدای دروغ. ایشان کمی درحینند و ر
 خدای دروغ، نیک بخت نشند. ﴿۱۱۷﴾ بر خورداری خجاره و ایشانرا عذابی دردمند کنار
 بهد. ﴿۱۱۸﴾ و ایشان کجهدوی کردند، حرام کردیم آن قصه کردیم

- ۱ - گور: سینه؛ دل.
- ۲ - آن جهن: آن جهان.
- ۳ - بارخواران: بی آگاهان؛ فراموش کاران.
- ۴ - زیان کران: زیان کاران.
- ۵ - واز: پس.
- ۶ - رحمت کنار = رحیم.
- ۷ - بونده داده شهد: تمام داده شود.
- ۸ - آرمیده: آرام گرفته.
- ۹ - گرسه ی: گرسنگی.
- ۱۰ - دروزن گرفتند: دروغ زن گرفتند.
- ۱۱ - می برستون کنید: می پرستید.
- ۱۲ - خوا: خوک.
- ۱۳ - جد: جزا غیر.
- ۱۴ - گشتاری کنار: بیرون آئیده؛ سرکشی کننده.

عَلِيٍّ مِنْ مَثْوٍ مَا خَلَقْتَ لَهُمْ وَلَبَنٌ كَانَ لَهُمْ شَرَابُهُمْ وَكَانَ مِنْ ثَمَرِهِمْ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِمْ
 عِطْرُ النَّارِ يُضْمَأْ بِهِ أَنْ يَأْمُرُوا بِالْعَنَاءِ وَأَنْ يَأْمُرُوا بِالنَّارِ أَنْ يَنْبَرِقُوا
 وَخِزْيَانُهُمْ مِنْ لَدُنْكَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الْمَسْجِدِ وَيَنْصَرُّوهُمْ إِلَى النَّارِ سُبْحَانَ اللَّهِ
 عَنِ ظَنِّ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرَبِّ الْعَرْشِ عَظِيمٍ
 لَمْ يَجْعَلْ لِنَفْسٍ أَنْ يَمَسَّ فِيهَا مِنْ لَحْمٍ أَوْ دَأْبٍ أَوْ ذَنْبٍ أَوْ يَفْضَحَ فِيهَا
 مِنْ فَرْجٍ أَوْ يَخْتَلِفُ فِيهَا مِنْ لَحْمٍ أَوْ دَأْبٍ أَوْ ذَنْبٍ أَوْ يَفْضَحَ فِيهَا
 كَانُوا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقَرَّبُونَ قَرِيبًا
 وَكَانَ مِنْ ثَمَرِهِمْ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِمْ
 عِطْرُ النَّارِ يُضْمَأْ بِهِ أَنْ يَأْمُرُوا بِالْعَنَاءِ وَأَنْ يَأْمُرُوا بِالنَّارِ أَنْ يَنْبَرِقُوا
 وَخِزْيَانُهُمْ مِنْ لَدُنْكَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الْمَسْجِدِ وَيَنْصَرُّوهُمْ إِلَى النَّارِ
 سُبْحَانَ اللَّهِ عَنِ ظَنِّ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرَبِّ الْعَرْشِ عَظِيمٍ
 لَمْ يَجْعَلْ لِنَفْسٍ أَنْ يَمَسَّ فِيهَا مِنْ لَحْمٍ أَوْ دَأْبٍ أَوْ ذَنْبٍ أَوْ يَفْضَحَ فِيهَا
 مِنْ فَرْجٍ أَوْ يَخْتَلِفُ فِيهَا مِنْ لَحْمٍ أَوْ دَأْبٍ أَوْ ذَنْبٍ أَوْ يَفْضَحَ فِيهَا
 كَانُوا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقَرَّبُونَ قَرِيبًا
 وَكَانَ مِنْ ثَمَرِهِمْ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِمْ
 عِطْرُ النَّارِ يُضْمَأْ بِهِ أَنْ يَأْمُرُوا بِالْعَنَاءِ وَأَنْ يَأْمُرُوا بِالنَّارِ أَنْ يَنْبَرِقُوا
 وَخِزْيَانُهُمْ مِنْ لَدُنْكَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الْمَسْجِدِ وَيَنْصَرُّوهُمْ إِلَى النَّارِ
 سُبْحَانَ اللَّهِ عَنِ ظَنِّ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرَبِّ الْعَرْشِ عَظِيمٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الْكَافِرُ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ وَاجْعَلْ لَنَا مِنْكَ حَقِيقَةً نَبِيًّا
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ وَاجْعَلْ لَنَا مِنْكَ حَقِيقَةً نَبِيًّا

ورتوا از پیش و ستم نکردیم و ریشان بی بودند و زلفها ایشان می ستم کردند. ﴿۱۱۹﴾ واز خداوند توا ایشانرا که کردند گدی^۱ بنادانی، واز توبه کردند از پس آن و نیکی کردند، خداوند توا از پس آن آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۱۲۰﴾ ابرهیم بود امتی فرمان برداری- کنار^۲ خدای را پاک و نبود از مشرکان. ﴿۱۲۱﴾ شکرگزاردار^۳ بود نعمتها او یرا، بگزید او یرا و ره نمود او یرا بی راهی راست. ﴿۱۲۲﴾ و دادیم او یرا درین گیتی نیکوی و اوی در آن جهن^۴ از نیکان بهد. ﴿۱۲۳﴾ واز وحی کردیم بی توا که: پس روی کن دین ابرهیم را پاک و نبود از مشرکان. ﴿۱۲۴﴾ کرده شد شنبه و ریشان که اختلاف کردند در آن. خداوند توا حکم کند میان ایشان، به روز رستاخیز، در آن بودند در آن می اختلاف کردند. ﴿۱۲۵﴾ بخوان بی دین خداوند توا، به حکمت و پند نیکوا و پیکار کن و ایشان بدان آن نیکوتر. خداوند توا، اوی داناتر به کی وی ره شهد از ره اوی و اوی داناتر به ره برداران^۵. ﴿۱۲۶﴾ ار عقوبت کنید تعقوبت کنید^۶ بهم چنان عقوبت کرده شدید بدان و ار شکیوای کنید، آن گیه^۷ شکیواان^۸ را. ﴿۱۲۷﴾ و شکیوای کن، نیست شکیوای توا بی به خدای و انده مبر و ریشان و مباح در تنگی زان می مکر کنند. ﴿۱۲۸﴾ خدای و ایشان است کپرخیز یدند^۹ و ایشان کایشان نیکوی کناران اند^{۱۰}.

مکیه

سورة بنی اسرائیل مائت و احد عشر

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ﴿۱﴾ پاکی او یرا کبیرد بنده ی او یرا به شوی^{۱۱} از مزگت حرام بی مزگت دورتر، آن که بر که کردیم پیرامون آن تا بنماییم او یرا از آیتها ایما. اوی او یست اشنوای بینا. ﴿۲﴾ و دادیم موسی را کتاب و کردیم او یرا ره نمونی بنی اسرائیل راه، که نگیرند

۱- گدی: بدی.

۲- فرمان برداری کنار: فرمان بردار.

۳- شکرگزاردار: شکر کننده.

۴- آن جهن: آن جهان.

۵- ره برداران: راه یافتگان.

۶- تعقوبت کنید: پس عقوبت کنید.

۷- گیه: به؛ بهتر.

۸- شکیواان: شکیوایان.

۹- کپرخیز یدند: که پیرخیز یدند.

۱۰- نیکوی کناران: نیکان.

۱۱- شو: شب.

از بیرون من نگه‌وانی. ﴿۳﴾ فرزندان کی ورداشتیم^۱ و انوح، اوی بود بنده‌ی شکرگزاردار^۲. ﴿۴﴾ واگه کردیم بی‌بنی اسرائیل در کتاب تا توهی کنند^۳... زمین دوباره و ورشند و رشدنی^۴ بزرگ. ﴿۵﴾ ازمان آید وعده‌ی نخستین آن دوا، بفرستیم ورشها بندگانی ایما را خداوندان حری سخت ورشند درمیان خانها. و هست وعده‌ی کرده. ﴿۶﴾ واز واز آیم شما را به دولت وریشان و بیوزایم شما را به مالها و پسران و کنیم شما را گویشتره به گره. ﴿۷﴾ ارنیکوی کنید، نیکوی کنید نفسهای شما را و ارگدی کنید^۶ تا نرا^۷. ازمان آید وعده‌ی پسین تا گست کنند^۸ رویهای شما و تادرشند درمزگت، چنان درشدند در آن نخست‌بار، و تا هلاک کنند آن درشدند هلاک کردنی. ﴿۸﴾ شاید خداوند شما که رحمت کند ورشها و ارواز آید، واز آیم و کردیم دوزخ کافران را بشرستی^۹. ﴿۹﴾ این قران می‌ره نماید آن رای آن راست و می‌میزدک برد^{۱۰} مومنان را، ایشانرا کمی کنند نیکها، ایشانرا بهد مزدی بزرگ. ﴿۱۰﴾ ایشان کنمی گرویند بدان‌جهن، بساختیم ایشانرا عذابی دردمند کنار. ﴿۱۱﴾ می‌درخواهد انسان به گدی، چون درخواستن اوی به نیکی. و هست انسان شتاوکنار^{۱۱}. ﴿۱۲﴾ کردیم شورا و روز رادونشان. محاکردیم^{۱۲} نشان شورا و کردیم نشان روز را دیدوری، تا بطلبید فضل از خداوند شما و تا بدانید شمار سالها و حساب. هر چیزی دیدور کردیم آنرا دیدور کردنی^{۱۳}. ﴿۱۳﴾ هرانسانی لازم کنیم اویرا عمل اوی درگردن اوی و بیرون آیم به روز رستاخیز نامه‌ی گیند آنرا واز کرده^{۱۴}. ﴿۱۴﴾ بخوان نامه‌ی توا، گوس^{۱۵} به نفس توا امروز ورتوا حساب کناری^{۱۶}. ﴿۱۵﴾ کی ره برد، ره برد نفس اویرا. و کی وی‌ره‌شهد،



- | | |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱۱- شتاوکنار: شتابنده و شتابزده. | ۱- ورداشتیم: برگرفته. |
| ۱۲- محاکردیم: محو کردیم: بستریدیم. | ۲- شکرگزاردار: سپاس‌دار. |
| ۱۳- دیدور کردنی: پیدا کردنی. | ۳- توهی کنند = نفییدن: تباهی می‌کنید. |
| ۱۴- واز کرده: گشاده. | ۴- ورشدنی: برتری کردنی. |
| ۱۵- گوس: بسته؛ بس. | ۵- گویشتر: بیشتر. |
| ۱۶- حساب کنار: گواه و شمارگیر. | ۶- گدی کنید: بدی کنید. |
| | ۷- تا نرا: پس آنرا؛ مر آنرا. |
| | ۸- گست کنند: زشت کنند؛ اندوهگین کنند. |
| | ۹- بشرست: زندان؛ بازداشتن گاه. |
| | ۱۰- می‌میزدک برد: مرده می‌دهد. |

وی ره شهد^۱ و رآن و بزه ورنندارد^۲ بزه ورداشتار^۳ بزه ی دیگری. نبودیم عذاب کناران^۴ تا بفرستیم پیغامبری. (۱۶) ازمان خواهیم که هلاک کنیم دهی را فرمان کنیم نعمت دادگان آنرا، فاسق کنند درآن و بجهب شهد^۵ و رآن عذاب هلاک کنیم آنرا هلاک کردنی. (۱۷) چند هلاک کردیم از گرهما از پس نوح، گوس^۶ به خداوند توا به گنهان بندگان اوی آگهی بینا. (۱۸) کی هست می خواهد این گیتی، بشتاوانیم^۷ او یرا درآن آن خواهیم کرا خواهیم. واز کنیم او یرا دوزخ، می درشهد درآن نهرسده ی^۸ دور کرده. (۱۹) کسی خواهد آن جهن و کار کند آنرا کارآن و اوی مومن، ایشان بهد کار ایشان پذیرفته^۹. (۲۰) همه را بیوزاییم این گره و این گره از عطا خداوند تواوند و نیست عطا ی خداوند توا بشرده^{۱۰}. (۲۱) بنگر چون فضل کردیم برخی را زیشان و برخی و آن جهن مهتر به درجه^{۱۱} و مهتر به فضل کردن^{۱۲}. (۲۲) مکن و ا خدا ی خدا ی دیگر، بنشین ی نهر سده ی^{۱۳} خوار کرده^{۱۴}. (۲۳) فرمود خداوند توا کبرستون مکنید^{۱۵} مگر او یرا، و ا پدر و مادر نیکوی کردنی، ار رسد نزدیک توا پیری، یکی زان دوا یا هر دوا، مگه آن دورا اف و بانگ مزن و رآن دوا و بگه آن دورا قوی نیکوا. (۲۴) و فرودار آن دورا بال نرمی از رحمت و بگه: خداوند من! رحمت کن و رآن دوا چنان پیرورند مرا به خورد.... (۲۵) خداوند شها داناتر بدان در نفسهای شها. ار بید نیکان اوی هست و ازآمداران^{۱۶} را آمرزیدگار. (۲۶) ده خداوند نزدیکی را حق اوی و درویش را و مسافر را و توهی مکن^{۱۷} توهی کردنی. (۲۷) توهی کناران هند ایاران^{۱۸} دیوان و هست دیو خداوند او یرا ناسپاس. (۲۸) ار روی گردانی ازیشان طلبیدن



- ۱ - وی ره شهد: بی راه شود.
- ۲ - بزه ورنندارد: بزه مند نگردد.
- ۳ - بزه ورداشتار: وازره: بزه بردار.
- ۴ - عذاب کناران: عذاب کنندگان.
- ۵ - و بجهب شهد: واجب شود.
- ۶ - گوس: سنده: بس.
- ۷ - بشتاوانیم: بشتاوانیم.
- ۸ - نهرسده ی: نکویده = «نعموا».
- ۹ - پذیرفته: پسندیده.
- ۱۰ - بشرده: بازداشت: باز گرفته.
- ۱۱ - درجه: درجه ها.
- ۱۲ - فضل کردن: برتری دادن.
- ۱۳ - خوار کرده: رها کرده و فرو گذاشته.
- ۱۴ - کبرستون مکنید: که میرستید.
- ۱۵ - و ازآمداران: بازگردندگان: توبه کنندگان.
- ۱۶ - توهی مکن: گراف کاری مکن.
- ۱۷ - ایاران: باران.

رحمت خداوند توا می میداری^۱ آنرا، بگه ایشانرا قوی نیکوا. ﴿۲۹﴾ مکن دست توا
 غل کرده بی^۲ گردن توا و فراخ مکن آنرا همه فراخ کردن، بنشین ملامت کرده ی سربرهنه^۳.
 ﴿۳۰﴾ خداوند توا فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند. اوی هست به بندگان اوی
 آگهی بینا. ﴿۳۱﴾ مکشید فرزندان شما را از ترس درویشی؛ ایما روزی دهیم ایشانرا و
 شما را؛ کشتن ایشان هست خطای بزرگ. ﴿۳۲﴾ و نزدیک مشید^۴ به زنا، آن هست
 فاحشی و بدراهی. ﴿۳۳﴾ و مکشید آن نفس را که حرام کرد خدای بی بحق. کی کشته
 شهد به ستم، کردیم ولی او یرا حجتی، توهی مکن^۵ در کشتن. اوی هست نصرت کرده.
 ﴿۳۴﴾ و نزدیک مشید به مال یتیم، بی بدان آن نیکوتر، تا رسد به قوت اوی، وفا کنید به
 عهد خداوند، عهد هست پرسیده. ﴿۳۵﴾ وفا کنید به پیمان، ازمان بیمید^۶ بسنجید به
 ترازوی راست. آن گیه^۷ و نیکوتر به عاقبت. ﴿۳۶﴾ پس روی مکن آن رای^۸ نیست ترا
 بدان علم. گوش و چشم و دل هریکی از ایشان بهد^۹ از آن پرسیده. ﴿۳۷﴾ و مرود زمین
 بهنبارده^{۱۰}. توا سوراخ نکنی زمین را و نرسی به کلهها بسدرازی. ﴿۳۸﴾ همه آن هست
 گستی آن نزدیک خداوند توا دشخوار داشته. ﴿۳۹﴾ آن زان است وحی کرد بی توا
 خداوند توا از حکمت. و مکن واخدای خدای دیگر اوکنده شی در دوزخ ملامت کرده ی
 دور کرده. ﴿۴۰﴾ ای بگزید شما را خداوند شما به پسران و گرفت از فریستگان مادگانی؟
 شما می گوید قوی بزرگ. ﴿۴۱﴾ دیدور کردیم درین قران تا پند پذیرند. و نمی اوزایسد
 ایشانرا



۱- می میداری: امید می داری.

۲- بی: به؛ به سوی.

۳- سربرهنه = فحشاً: برهنه از پوشیدنی؛ درمانده؛
 پشیمانی زده.

۴- نزدیک مشید: نزدیک مشوید.

۵- توهی مکن: گراف کاری مکن.

۶- بیمید: بیمایید.

۷- گیه: به؛ بهتر؛ نیک.

۸- آن رای: آن را که.

۹- بهد: باشد.

۱۰- بهنبارده: شادان؛ به نشاط و کبر.

اَلَا يَفْعُوذُ اَقْلَ الْوُكُلَانِ مِنْهُ اَللّٰهُ كَمَا يَقُولُونَ اِذَا لَامَعُوا الْاِثْنَيْنِ الْقَدَسِ مِنْ بَيْنَا
 سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يَقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيْرًا يَصْبِيْحُ لَهُ السُّعُوْدَاتُ السَّمْعُ وَالْاَبْصَارُ
 وَمَنْ فِيْهِمْ وَارْتَمَوْا فِي الْاَمْتِيعِ مَقْمُوْرًا وَكُلُّهُمْ لَمْ يَنْفَعُوْهُمْ مِنْهُ فَمَنْ اَمْ كُنْ
 خَلْفَ عَوْرَتِهِ اِذَا اَقْرَبَ الْقُرْآنُ خَلْعًا اَنْتَبَ وَبَشَّرَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰجِرَةِ
 حَقًّا بِمَا مَسْتَوْبَا وَخَلْعًا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكْثَرَ اَنْ يَقُوْلُوْهُ وَفِيْ اَهْلِ اَنْفُسِهِمْ وَفِيْ
 وَاهِ اَذْكُرْكَ وَبَلَّغِ الْقُرْآنَ وَجِدَهُ وَلَوْ اَعْلٰى اَبْدًا مِّنْ نَّقْوَى اَمْرًا اَعْلَمَ بِهَا
 يَسْتَمْعُوْنَ لَوْ اَمْ يَسْتَمْعُوْنَ اِلَيْهِ وَاهِ مَقْمُوْرًا اِذَا يَقُوْلُ الضَّالُّوْنَ اِنْ يَكُوْنُ اِلَّا
 وَجْهًا مَّجِيْدًا اَنْتَ كَرِيْمٌ صُوْرًا اِلَّا اَمْتًا اَلْاَمْتَالُ فَصَلُّوْا اَلَا يَصْبِيْحُوْنَ مِنْهَا
 وَقَالُوْا اَلَا اَكُنَّا عِبَادًا لَّهٗ وَمَا نَلِكُ مِنَ الْاَلْحِقُوْا نُوْنُ خَلْقًا جَدِّهٖ مَا اَوْلٰى كُوْنًا اَجْدَرًا
 اَوْ خَيْرًا اَلَا اَوْ خَلْقًا مَّا يَكْبُرُ فِيْ صُدُوْرِهِمْ فَصَبُّوْا نُوْنُ مِّنْ رَّبِّهِمْ اَقْلَ الَّذِيْ فُطِرَ
 اَوَّلَ مَرَّةٍ فَصَبُّوْا نُوْنُ اِلَيْهِ دُوْا يَصْعَقُوْا يَفْعُوْلُوْنَ مَتَى مَقُوْلًا عَمِيْ اِنْ يَكُوْنُ مَوْثِقًا
 يَقُوْرَبُ عَوْنُكُمْ فَصَبُّوْا نُوْنُ حَقِّهِمْ وَتَكُوْنُ اِنْ اِلَيْهِمُ الْاَوْفَلَا وَفَلْ
 اَلْحَقُوْا يَقُوْلُوْا اَللّٰهُمَّ اِنْ اَللّٰهُ كَانَ يَدُوْعُ يَصْعَقُوْنَ اَلْقَسِيْمُ اِنْ كَانَ الْقُرْآنُ
 عَمْدًا اَمْتًا اَلْحَقُّ اَعْلَمَ بِكُوْنِ عَمْدًا اِنْ حَقِّقْهُ اَوْ اَلْحَقُّ اَعْلَمَ بِكُوْنِ عَمْدًا اَوْ اَلْحَقُّ

بی‌سوریدنی^۱. **۴۷** بگه: ار بودی وا اوی خدایانی، چنان می‌گوهید^۲، نون بطلبیدندی
 بی‌خداوند عرش راهی. **۴۸** پاکی اویرا، ووردورست زان می‌گهند ووردوری^۳ بزرگ.
۴۹ می‌تسبیج کند اویرا آسمانها هفت وزمین و کی دریشان است. نیست هیچ چیزی
 یانی^۴ می‌تسبیج کند به سپاس اوی، بی‌درغی یاوید تسبیج ایشان. اوی هست بردباری
 آرمزیدگار. **۵۰** ازمان^۵ بخوانی قران، کنیم میان توا و میان ایشان کنمی گرویند
 بدان جهن^۶، بشرستی^۷ بشرده^۸. **۵۱** وکنیم وردلها ایشان پوشستا^۹ که درنیاوند آن و
 در گوشها ایشان گرانی، ازمان ایادکنی^{۱۰} خداوند ترا در قران یگانه، واز گردند ورسها
 ایشان به سوریدن. **۵۲** ایما داناترهیم بدان می‌نیوشند بدان کمی نیوشند بی‌توا وایشان
 رازان کسناران^{۱۱}. می‌گهند ستم کاران، پس روی نمی‌کنند بی‌مردی جادوی کرده را.
۵۳ بنگر چون بزدند ترا مثلها، گم شدند، نتوانند راهی. **۵۴** گفتند: ای ازمان
 بیم استخوانهای ریزیده^{۱۲} ای ایما انگیختگان بیم آفرینشی نوا^{۱۳}؟ **۵۵** بگه: بید
 سنگ یا آهن. **۵۶** یا آفرینشی زان می‌بزرگ آید در گورها^{۱۴} شما؛ انوز می‌گهند:
 کی دیگر بار کند ایما را؟ بگه: اوی کیبافرید شما را نخست بار، انوز بجنباوند^{۱۵} بی‌توا سرها
 ایشان و می‌گهند: کی بهد آن؟ بگه: شاید کهد^{۱۶} نزدیک. **۵۷** آن روز بخواند شما
 را جواب کنید به سپاس اوی و می‌پسندارید که درنگ نکردند بی‌خجاری.
۵۸ بگه بندگان مرا، تا گهند آن آن نیکوتر. دیو می‌وسوسه اوکند میان ایشان. دیو
 هست انسان را دشمنی دیدور. **۵۹** خداوند شما داناتر به شما؛ ار خواهد رحمت کند
 ورشما، یا ار خواهد عذاب کند شما را و نفرستادیم ترا

- ۱- سوریدن: گریختن؛ رمیدن.
- ۲- می‌گوهید: می‌گویند.
- ۳- ووردوری: برتری.
- ۴- یانی: مگر.
- ۵- ازمان: هرگاه.
- ۶- آن جهن: آن جهان.
- ۷- بشرستی: پرده؛ حجاب.
- ۸- بشرده: پوشیده.
- ۹- پوشستا: پوششها.
- ۱۰- ایاد کنی: یاد کنی.

- ۱۱- رازان کاران: رازکنندگان؛ رازگویندگان.
- ۱۲- ریزیده: پوشیده و خرد گشته.
- ۱۳- نوا: نو؛ جدید.
- ۱۴- گورها: سینه‌ها؛ دلها.
- ۱۵- انوز بجنباوند: زود بود که بجنباوند.
- ۱۶- کهد: که باشد.

[illegible]

وریشان نگه‌وان^۱. ﴿۵۵﴾ خداوند توا داناتر به کی در آسمانها و زمین و فضل کردیم برخی پیغامبران را و برخی و دادیم داود را زبور. ﴿۵۶﴾ بگه: بخوانید ایشانرا که گفتید از بیرون اوی پادشای ندارند واز کردن دشواری از شما و فی ورگردانستن^۲. ﴿۵۷﴾ ایشان ایشان اند می خوانند می طلبند بی خداوند ایشان نزدیکی، کدام از ایشان نزدیکتر می میدارند رحمت اوی و می ترسند از عذاب اوی. عذاب خداوند توا هست ترسیده. ﴿۵۸﴾ نیست هیچ دهی یا فی ایما هلاک کناران آن اند پیش روز رستاخین، یا عذاب کناران آن اند عذابی سخت. هست آن در کتاب نویسته^۳. ﴿۵۹﴾ چی بيشرد^۴ ایما را کیفرستم نشانها بی آن کدروزن گرفتند بدان نخستینان. و دادیم ثمودیان را و شتر^۵ دیدوری، نارای شدند بدان و نفرستم نشانها بی ترسانیدن را. ﴿۶۰﴾ که گفتیم ترا خداوند توا در گرفت به مردمان و نکردیم آن خواب را کبنمودیم ترا بی فتنه ی مردمانرا و درخت بلعنت کرده درقران، می ترسانیم ایشانرا. نمی اوزاید^۶ ایشانرا بی وی رهی بزرگ. ﴿۶۱﴾ که گفتیم فریستگانرا: سجده گیرید آدم را. سجده گرفتند، مگر ابلیس. گفت: ای سجده گیرم کرا بیافریدی از گل؟ ﴿۶۲﴾ گفت: ای دیدی این او یست که کرامت کردی ورمی؟ ارپس کنی مرا تا بی روز رستاخین... و رکعت فرزندان او را بی خجاره ی^۷. ﴿۶۳﴾ گفت: بشه^۸، کی پس روی کند ترا زیشان، دوزخ پاداش شما پاداشی تمام. ﴿۶۴﴾ و سبک سنج^۹ کراتوانی زیشان به بانگ توا و بران وریشان اسبان توا و پیادگان توا و شریک شه و ایشان درمالها و فرزندان و وعده کن ایشانرا و وعده نمی کند ایشانرا دیوی فریو^{۱۰}.



۱- نگه‌وان: وکیل.

۲- ورگردانستن: گردانیدن؛ باز گردانیدن.

۳- نویسته: نوشته.

۴- بيشرد: بازداشت.

۵- و شتر: شتر.

۶- نارای شدند: انکار کردند؛ کافر شدند.

۷- نمی اوزاید: نمی افزاید.

۸- خجاره: اندک؛ کم.

۹- بشه: برو.

۱۰- سبک سنج: سبک گردان.

۱۱- فریو: فریب.

رَعْنَامُ فِي لَيْسَ لَنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى قَوْلَهُ وَجَعَلَ دَسْمَهُ الَّذِي يُخَالِفُ
 الْعَالَمَ بِمَا يَجْعَلُ لِقَبُولِهِمْ وَقَضَاهُ أَنَّهُ كَانَ يَكُونُ جُنْدًا وَإِذَا أَنفَكْتُمْ
 الصَّوْقُ الْبَرِّ حَصْرٌ تَقِي عَوْنُ
 أَعْلَصْتُمْ وَكَانَ الْإِنْفَانُ كَقَوْلِهِ إِذَا مَسَّكُمْ أَنْ يَدْفَعُ بِكُمْ خَلْفَ الْقَوَانِمِ
 عَلَيْكُمْ فَاجْعَلُوا لَهُمْ قَوْلَهُمْ كَقَوْلِهِمْ أَنْ يَنْفَرُوا عَنْكُمْ كَقَوْلِهِمْ تَأْذَنَ
 أَخُو فِيهِمْ عَلَيْهِمْ فَاصْغُرُ مِنَ الرِّجْعِ مَقْرُوفٌ مَقْرُوفًا كَقَوْلِهِمْ تَقَرُّوا بِهِ وَلَمْ
 عَلَيْكُمْ تَقَرُّوا وَلَقَدْ كُنْتُمْ مَعَهُ إِذْ دُرُجُوا عَلَيْهِمْ فِي الْيَوْمِ الْآخِرِ وَدُرُجُوا عَلَيْهِمْ
 مِنَ الْكَلْبَاتِ وَفَضَّلُوا عَلَيْهِمْ عَلَى كَقَوْلِهِمْ خَلْفًا أَنْفَكْتُمْ تَقَرُّوا عَنْ كَقَوْلِهِمْ
 بَأْسًا مَقْرُوفًا وَفَضَّلُوا عَلَيْهِمْ كَقَوْلِهِمْ فَادْعُوا إِلَيْكُمْ تَقَرُّوا عَنْ كَقَوْلِهِمْ
 قِيْلَ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهِيَ فِي الْهَدَى أَعْمَى وَأَضَلُّ مَسِيلًا وَأَنْ كَامُوا
 لِقَبُولِهِ عَنْ أَلَيْسَ أَعْمَى أَلَيْسَ أَعْمَى أَلَيْسَ أَعْمَى أَلَيْسَ أَعْمَى أَلَيْسَ أَعْمَى
 خَلْفًا وَلَوْلَا أَنْ تَكُنَّ أَلَيْسَ أَعْمَى كَقَوْلِهِمْ تَقَرُّوا عَنْ كَقَوْلِهِمْ أَلَيْسَ أَعْمَى
 بِعَفْ الْهَدَى وَصَغَفَ الْكَلْبَاتِ تَقَرُّوا بِهِ لَلْغَلْبَةِ أَخْبَرُوا أَنْ كَامُوا
 لِقَبُولِهِ مِنْ أَلَيْسَ لِقَبُولِهِمْ مَقْرُوفًا أَلَيْسَ لِقَبُولِهِمْ مَقْرُوفًا

۶۵) بند گان من، نیست ترا وریشان حجتی، گوس^۱ به خداوند توا نگه‌وانی. ۶۶)

خداوند شما، اوی کمی‌راند شما را کشتی در دریا، تا بطلبید از فضل اوی. اوی هست به شاهرخت کنار^۲. ۶۷) ازمان رسد به شما دشخواری در دریا، گم شهد کرا می‌خوانید مگر اویرا، ازمان برهاند شما را بی‌دشت، روی گردانستید و هست انسان ناسپاس.

۶۸) ای این شدید کفر و برد شما را در کرانه‌ای دست^۳، یا بفرستد ورشا سنگ‌بارانی؟

وازن‌گندید^۴ شما را نگه‌وانی. ۶۹) یا این شدید که دیگر بار کند شما را در آن راهی

دیگر بفرستد ورشا شکستاری^۵ از باد؛ غرق کند شما را بدان کافر شدید واز ننگ‌دادید^۶ شما

را وریما بدان‌پس‌روانی^۷؟ ۷۰) کرامت کردیم فرزندان آدم را و ورداشتیم ایشانرا در

دست و دریا و روزی دادیم ایشانرا از پاکیا و فضل کردیم ایشانرا و فروانی^۸ از کی

بیافریدیم فضل کردنی. ۷۱) آن روز بخوانند هر مردمانی را به نامه ایشان، کی داده.

شهد نامه‌ی اوی به راست دست اوی، ایشان می‌خوانند نامه‌ی ایشان و ستم کرده نشند چند

دسه^۹ خسته^{۱۰}. ۷۲) کی هست درین گیتی کور، اوی در آن جهن کورتر و وی ره‌تر به

ره. ۷۳) کامستند^{۱۱} که بگردانند ترا از آن وحی کردیم بی‌توا تا درحینی^{۱۲} وریما

جدآن، نون^{۱۳} نگرفتندی ترا دوستی. ۷۴) ار آنرا نبود که باستانیدند ترا، کامستی که

بگردی بی‌ایشان چیزی خجاره^{۱۴}. ۷۵) نون بچشاندی ترا یک دوا^{۱۵} عذاب زندگانی

و یک دوا عذاب مرگی. واز ننگ‌دند^{۱۶} ترا وریما نصرت کناری. ۷۶) کامستند که

ورکنند ترا از زمین تا بیرون کنند ترا از آن. نون درنگ نکردندی پس توا بی‌خجاره‌ی.



۱۱ - کامستند: خواستند. •

۱۲ - درحینی: فراسازی و بیافی. •

۱۳ - نون: آنگاه. •

۱۴ - خجاره: اندک؛ کم. •

۱۵ - یک دوا: دوچندان. •

۱۶ - ننگ‌دند = نایب: نایقی؛ نیایی. •

۱ - گوس: بسته؛ پس. •

۲ - رحمت کنار: رحیم. •

۳ - دست: دشت. •

۴ - بگندید: نیاید. •

۵ - شکستار: شکننده. •

۶ - بگدادید: نیاید. •

۷ - پس روان: پیروان. •

۸ - فروان: فراوان. •

۹ - دسه: رشته‌ای که در میان هسته خرمای بود. •

۱۰ - حسنه: هسته. •

مَن قَدْ أَتَىٰ مَلَأَ لَدُنَّ مَوْلَاهُ وَلَا يَدْرِي لِمَا يَفْعَلُ وَلَا يَسْتَأْذِنُ وَلَا يَأْمُرُ بِالْعِلَّةِ وَلَا يَأْمُرُ بِالْعِلَّةِ
 شَيْءٌ يَفْعَلُهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلَا يَدْرِي لِمَا يَفْعَلُ وَلَا يَسْتَأْذِنُ وَلَا يَأْمُرُ بِالْعِلَّةِ وَلَا يَأْمُرُ بِالْعِلَّةِ
 إِلَّا عِشْقَ النَّبِيِّ وَفَرَّانَ الْعَبْدِ وَالْقُرْآنَ وَالْعَبْدَ كُلَّ مَنْ هُوَ أَوْ مِنْ النَّبِيِّ وَالْعَبْدَ
 نَافِلَةَ لَدُنَّ عِيَالِهِمْ أَنْ يَفْعَلَ رَيْبًا مَقَامًا مَعْمُودًا وَقَدْ تَبَّ لَهُ خَلْقٌ مِنْهُ خَلْقٌ وَكَثِيرٌ
 تَطَوُّعًا شَائِبًا لَهُ وَكَثِيرٌ دَنَابًا حَبِيبًا وَكَثِيرٌ مَعْمُودًا بِفَارِغٍ مَعْمُودًا بِفَارِغٍ مَعْمُودًا بِفَارِغٍ
 خَيْرٌ مِنْ رَجْعِ صِدْقٍ وَأَجَلُ الْبَرِّ لَهُ تَبَّ يَسْلُكُنَا أَتَىٰ صَبْرًا وَقَدْ تَبَّ الْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ
 أَنْ يَسْلُكُنَا كُنْزٌ وَفَوَاقُ مَقَامٍ مِنَ الْقُرْآنِ مَا مَوْعِدًا وَرَحْمَةً لِلْعَبْدِ وَكَثِيرٌ
 الْكَافِرِ الْإِنْفِصَالُ وَلَهُ الْإِنْفِصَالُ عَلَى الْإِنْفِصَالِ أَعْرَضَ وَكَثِيرٌ مِنْهُ وَأَمَّا أَمَّا الْقُرْآنَ
 كَانَ يُقَالُ أَنْ كُنْزٌ عَلَى مَا كُنْزٌ قَوْمًا أَعْلَمُ مِنْهُ وَأَهْلِيهِ وَكَثِيرٌ
 يَدُ الْوَلَدِ عَنْ الْوَلَدِ وَالْوَلَدُ مِنْ أُمِّهِ وَمَا أَوْفَقَ مِنَ الْعِلْمِ الْإِقْبَالُ وَلَكِنْ عِلْمًا
 لَقَدْ سَبَّحَ إِلَهُ أَوْفَقَ الْبَلَدِ قَوْمًا لَقَدْ سَبَّحَ إِلَهُ أَوْفَقَ الْبَلَدِ قَوْمًا لَقَدْ سَبَّحَ إِلَهُ
 فَتَعْلَمُ كُلُّ عِلْمٍ خَيْرًا أَلَمْ يَكُنْ أَمَّا الْعِلْمُ وَالْقُرْآنُ عَلَى أَنْ تَأْتِيَ أَسْمَاءُ الْقُرْآنِ
 لَا يَأْتِي بِمَنْ لَهُ وَلَوْ كَانَ لَفَضْلُهُ لَفَضْلُهُ خَيْرًا وَلَقَدْ سَبَّحَ إِلَهُ أَوْفَقَ الْبَلَدِ قَوْمًا
 مِنْ كُلِّ مَنَافٍ أَرَاكَ أَلَمْ تَأْمُرَ الْكَافِرَ أَوْ قَالَ أَلَمْ تَأْمُرَ الْكَافِرَ أَنْ يَكُنْ لَكَ خَيْرًا مِنْ الْأَجْرِ
 يَسْتَعِزُّ أَوْ تَكُونُ لَكَ خَيْرًا مِنْ خَيْرٍ وَأَعْبَدَ الْإِنْفِصَالُ لَقَدْ سَبَّحَ إِلَهُ أَوْفَقَ الْبَلَدِ
 الْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ

۷۷. سنت کی بفرستادیم پیش توا از پیغامبران ایما و نگندی سنت ایما را گردانستی^۱.
 ۷۸. بپای کن نماز گشتن خورشید را تا بی تاریکی شو و نماز بام. نماز بام هست حاضر-
 آمده. ۷۹. از شو بیدار باش، بدان تطوعی^۲ تراء، شاید که ورائگیزد ترا خداوند توابه مقام محمود. ۸۰. بگه: خداوند من! در کن مرا در کردن جای خوش و بیرون کن مرا بیرون کردن جای خوش و کن مرا از نزدیک توا حجتی نصرت کنار. ۸۱. بگه: آمد حق و بشد باطل. باطل هست شدار^۳. ۸۲. و فرودکنیم از قران، آن شفای و رحتی مومنان را و نیوزاید^۴ ستم کاران را بی زبانی. ۸۳. ازمان نعمت کنیم ور انسان روی گرداند و دورشهد^۵ پهلوی اوی، ازمان رسد بدوی گدی، بهد نومید. ۸۴. بگه: هریکی می کار کند ور عادت اوی. خداوند شما داناتر به کی اوی ره نمودار تر به ره. ۸۵. می پرسند ترا از روح. بگه: روح از فرمان خداوند من است و داده نشدید از علم بی خجاری^۶. ۸۶. ار خواهیم بیرم آن وحی کردیم بی توا، و از نگندی^۷ ترا بدان ورما نگه وانی. ۸۷. بی رحتی از خداوند توا. فضل اوی هست ورتوا بزرگ. ۸۸. بگه: ار بهم آیند انسیان و جنیان و ران که آرند چنین قران، نیارند هم چنان ار همه بهد برخی زیشان برخی را عون کنار^۸. ۸۹. دیدور کردیم مردمان را درین قران از هر مثلی ابا کردند گویشتر^۹ مردمان بی ناسپاسی را. ۹۰. گفتند: راست کر نگیریم^{۱۰} تراء، تا برانی ایما را از زمین چشمه ی. ۹۱. یا بهد ترا بوستانی از خرما و انگور، برانی جوها در میان آن راندنی. ۹۲. یا بیوکنی آسمان را چنان گفتی ورما پاره ی، یا آری خدای را و فریشتگان را معاینه^{۱۱}. ۹۳. یا بهد ترا

۱- گردانستن: گردانیدن؛ از جای گردانیدن.

۲- تطوع: طاعت افزونی؛ نماز شب افزونی.

۳- شدار: شدتی.

۴- نیوزاید: نیفزاید.

۵- دورشهد: دور شود.

۶- خجاره: اندک؛ کم.

۷- نگدی: نیابی.

۸- عون کنار: یاری گر.

۹- گویشتر: بیشتر.

۱۰- راست کر نگیریم: باور نداریم.

۱۱- معاینه: رو یاروی؛ دسته دسته.

خانه‌ی از زر، یا می‌ورشی^۱ درآسمان و راست کر نگیرم و رشدن ترا، تا فرود آری و ریا نامه‌ی، می‌خوانیم آنرا. بگه: پاکی خداوند مرا. ای بودم بی‌بشری پیغامبری؟ ﴿۹۴﴾

چی بیشرد^۲ مردمانرا کبگرو یستندی که آمد بدیشان ره‌غوثی بی‌آن که گفتند: ای بفرستاد خدای بشری پیغامبری؟ ﴿۹۵﴾ بگه: ار بودی در زمین فریستگان، می‌رفتندی آرامیدگان، فرود کردی ایما و ریشان از آسمان فریشته‌ی پیغامبری. ﴿۹۶﴾ بگه: گوس^۳ به خدای گوهی میان من و میان شما. اوی هست به بندگان اوی آگهی بینا. ﴿۹۷﴾

کرا ره‌غاید خدای، اوی است ره‌بردار^۴ و کرا وی‌ره کند، نگندی^۵ ایشانرا ولیانی از بیرون اوی وحشر کنیم ایشانرا به روز رستاخیز و روهبا ایشان، کوران و گنگان و کوتان^۶. جایگه ایشان دوزخ بهد. هر باری نرم شهد، بیوزایم ایشانرا آتشی. ﴿۹۸﴾ آن است پاداش ایشان اندکیختگان بیم‌آفرینشتی نوا؟ ﴿۹۹﴾ ای ننگرند که خدای اویست بیافرید آسمانها و زمین توانا و رآن که بیافریند هم چون ایشان؟ و کرد ایشانرا زمانی گمانندی نیست درآن. ابا کردند ستم کاران بی‌ناسپاسی را. ﴿۱۰۰﴾ بگه: ار شما پادشای دارید و ر خزینهای^۷ رحمت خداوند من، نون واز گرفتید از ترس خزین کردن و هست انسان بخیل. ﴿۱۰۱﴾ دادیم موسی را نه نشان دیدور، پیرس بنی اسرائیل را که آمد بدیشان؛ گفت او یرا فرعون: من می‌پندارم ترا یا موسی جادوی کرده. ﴿۱۰۲﴾ گفت: دانستی فرود نکرد این نشانها بی‌خداوند آسمانها و زمین حجتها. من می‌پندارم ترا یا فرعون هلاک کرده. ﴿۱۰۳﴾ خواست که ورکند^۸ ایشانرا از زمین، غرق کردیم او یرا و کرا^۹ و اوای بودهمه. ﴿۱۰۴﴾ و گفتیم از پس اوی بنی اسرائیل را

۱- می‌ورشی: برمی‌شوی؛ بالا می‌روی.

۲- بیشرد: بازداشت؛ منع کرد. ۵

۳- گوس: بسنده؛ پس.

۴- ره‌بردار: راه یافته.

۵- نگندی: نیایی. ۵

۶- کوتان: کران.

۷- ریز بده: پوسیده.

۸- خز بها: گنجها؛ خزانه‌ها.

۹- ورکند: برانگیزد؛ بجنبانند.

۱۰- کرا: هر که را؛ کسی را.

ساکن شید در زمین، ازمان آید وعده‌ی آن جهن، آرند شما را همه. ﴿۱۰۵﴾ و بحق فرود کردیم آنرا و بحق فرود آمد. نفرستادیم ترا بی‌میزدک بری^۱ و بدس بری^۲. ﴿۱۰۶﴾ و قرانی حکم کردیم آنرا تا بخوانی آنرا و مردمان و درنگی و فرود کردیم آنرا فرود کردنی. ﴿۱۰۷﴾ بگه: بگرو یید بدان یا مگرو یید، ایشان کداده شدند^۳ علم از پیش آن، ازمان خوانده شهد و ریشان، می افتند و زغنها سجده گرفتاران^۴. ﴿۱۰۸﴾ و می گهند: پاکی خداوند ایما را، که هست وعده‌ی خداوند ایما کرده. ﴿۱۰۹﴾ می افتند و زغنها، می گریند و بیوزاید ایشانرا نرم شدنی. ﴿۱۱۰﴾ بگه: بخوانید خدای را یا بخوانید رحمن را. هر کدام را خوانید، او یراست نامهای نیکو و اشکرا مکن^۵ غاژ تو و پنهام مکن بدان و بطلب میان آن راهی. ﴿۱۱۱﴾ بگه: سپاس آن خدای را که نگرقت فرزندی و نبود او یرا شریکی در پادشای و نبود او یرا ولی از خواری و بزرگ دار او یرا بزرگ داشتنی.

سورة الکہف و احد عشر لیلۃ

ملئیت

به نام خدای روزی دادار^۶ رحمت کنار^۷. ﴿۱﴾ سپاس آن خدای را کفرود کرد و ر بنده‌ی اوی کتاب راست و نکرد آنرا کیل^۸. ﴿۲﴾ تا بدس برد از عذاب سخت از نزدیک اوی و میزدک برد^۹ مومنان را، ایشانرا کمی کنند نیکها، کایشانرا بهد مزدی نیکو. ﴿۳﴾ درنگ کناران^{۱۰} بند در آن همیشه. ﴿۴﴾ و بدس برد^{۱۱} ایشانرا که گفتند: گرفت خدای فرزندی. ﴿۵﴾ نیست ایشانرا بدان هیچ علمی و فی پدران ایشانرا، بزرگ شد سخنی می بیرون آید از دهنها ایشان، نمی گهند بی دروغی. ﴿۶﴾ شاید کتوا^{۱۲} کشتاری نفس ترا و اثرها ایشان از انده که بنگرو یند بدین حدیث. ﴿۷﴾ ایما کردیم آن رای و ر

۱۱ - بدس برد: بیم کند.

۱۲ - کتوا: که تو.

۱ - میزدک بر: مژده دهنده.

۲ - بدس بر: بیم دهنده.

۳ - کداده شدند: که داده شدند.

۴ - سجده گرفتاران: سجده کنان.

۵ - اشکرا مکن: آشکارا مکن.

۶ - روزی دادار = رحن: بخشنده؛ بخشناينده.

۷ - رحمت کنار = رحیم.

۸ - کیل: کز؛ ناراست.

۹ - میزدک برد: مژده دهد.

۱۰ - درنگ کناران: درنگ کنندگان.

زمین آرایشتی^۱ آنرا، تا بیازمایم ایشانرا، کدام از ایشان نیکوتر به عمل. ﴿۸﴾
ایما کناران اند آن رای^۲ و رآن است خاکی خشک. ﴿۹﴾ یا پسنداشتی که ایاران سوراخ
که^۳ و رقیم^۴ بودند از آیتهای ایما شگفتی. ﴿۱۰﴾ آمدند جوانکان^۵ بی سوراخ که، گفتند:
خداوند ایما! ده ایما را از نزدیک توا رحتی و بساز ایما را از کار ایما راستی. ﴿۱۱﴾
بخوابانیدیم ایشانرا در سوراخ که سالهای بسیار. ﴿۱۲﴾ واز ورائگیخیم ایشانرا تا دانیم
کدام از دوگر^۶ آمارنده تر^۷ آن رای درنگ کردند غایتی. ﴿۱۳﴾ ایما می قصه کنیم ورتوا
خبر ایشان به حق. ایشان جوانکان بودند، بگرو یستند به خداوند ایشان و بیوزویم ایشانرا
ره نمونی. ﴿۱۴﴾ و بیستم وردها ایشان، ورخاستند، گفتند: خداوند ایما، خداوند آسمانها
وزمین، نخوانیم از بیرون اوی خدای. گفتیم نون^۸ جوری. ﴿۱۵﴾ این گره قوم ایما گرفتند از
بیرون اوی خدایانی، چرا نمی آرند وریشان حجتی دیدور، کی ستم کارتر از کی درحیند ور
خدای دروغ؟ ﴿۱۶﴾ که می ورتاشدید^۹ ازیشان و برستون نمی کردند بی خدای راه، بیایید
بی سوراخ که تا بپراکند شما را خداوند شما از رحمت اوی و بسازد شما را از کار شما صلاحی.
﴿۱۷﴾ دیدی خرشید راه، ازمان و رآمدی می گشتی از سوراخ که ایشان ور راست دست،
ازمان کفرود شدی، می گشتی زیشان ور چپ دست. ایشان در فراخی بودند از آن. آن
از آیتهای خدای است، کرا ره نماید خدای، اوی است ره بردار و کرا وی ره کند،
نگندی اویرا ولی ره آر. ﴿۱۸﴾ و پینداری ایشانرا بیداران و ایشان خواب کناران،
می گردانستیم ایشانرا ور راست دست و چپ دست و سگ ایشان دراز کنار^{۱۰} بود دو دست
اوی بی درگه. ار ور رسیدی وریشان، واز گشتی ازیشان به گریختن و پر کرده شدی^{۱۱} زیشان
ترس. ﴿۱۹﴾ چنان ورائگی

۱۰ - دراز کنار: گسترده؛ کشته.

۱۱ - پر کرده شدی: پر گردیدی.

۱ - آرایشت: آرایش.

۲ - آن رای: آن را که.

۳ - سوراخ که: سوراخ کوه.

۴ - رقیم: لوح و نوشته؛ وادی کعب.

۵ - جوانکان: جوانان.

۶ - آمارنده تر: شمرنده تر.

۷ - نون: آنگاه.

۸ - می ورتاشدید: کناره گرفتید؛ یکسو شدید؛ جدا

شدید.

۹ - ره آر: راه نما.

تا یک‌و‌دیگر را بپرسند، میان ایشان گفت‌گفتاری از ایشان: چند درنگ کردید؟ گفتند: درنگ کردیم روزی یا برخ روزی. گفتند: خداوند شما داناتر بدان درنگ کردید. بفرستید یکی را از شما به درم شما این بی‌شارستان^۱، کو‌بنگر کدام از آن پاکیزه‌تر به طعام. کو‌آر^۲ به شما روزی از آن و‌کو‌نا‌اشنخته رو^۳ و‌دانسته مکن به شما یکی را. ایشان^۴ و‌ورسند و‌ر شما به سنگ بکشند شما را، یا واز آرند شما را در دین ایشان و‌نیک‌بخت نشند^۵ نون^۶ هرگز. چنان و‌ورسانیدیم و‌ریشان، تا بدانند که وعده‌ی خدای حق است و‌رستاخیز گما‌مندی نیست در آن. کمی پیکار کردند میان ایشان کار ایشان گفتند: بنا کنند و‌ریشان گل کردی^۷. خداوند ایشان داناتر بدیشان. گفتند ایشان که غلبه کردند و‌رکار ایشان کنند و‌ریشان مزگتی^۸. انوز می‌گهند سه بودند، چهارم ایشان سگ ایشان و‌می‌گهند پنج بودند، ششم ایشان، سگ ایشان. ظنی بنا‌پیدی و‌می‌گهند هفت بودند، هشتم ایشان سگ ایشان. بگه: خداوند من داناتر به شمار ایشان. نداند ایشانرا بی‌خجاره‌ی^۹ پیکار مکن دریشان بی‌پیکاری اشکرا و‌جواب مطلب دریشان زی‌شان یکی را. و‌مگه چیزی رامن کنار^{۱۰} آن فردا. بی‌آن که‌خواهد خدای و‌ایاد کن خداوند تراء ازمان کفرموش کنی^{۱۱} و‌بگه: شاید که ره نماید مرا خداوند من نزدیکتر... ین من براسقی^{۱۲}. و‌درنگ کردند در سوراخ که ایشان سیصد سال و‌بیوزودند نه. بگه: خدای داناتر... او یرا ناپیدی آسمانها و‌زمین، چون بیناست اوی و‌چون اشناوا. نیست ایشانرا از بیرون اوی هیچ ولی... حکم اوی یکی را. بخوان آن وحی کرده‌شد بی^{۱۳} توا از کتاب خداوند توا، بدل کنار^{۱۴} نیست

۱- شارستان: شهر.

۲- کو‌آر: پس یار.

۳- کو‌نا‌اشنخته رو= ولینطف: باید پنهان و‌ناشاس برود.

۴- نیک‌بخت نشند: رستگار نشوند؟ = لن تفلحوا.

۵- نون: آنگاه.

۶- گل کرد: بنا و‌بنیان.

۷- خجاره: اندک؟ کم.

۸- کنار: کنده.

۹- کفرموش کنی: که فراموش کنی.

۱۰- بی: به؛ به سوی.

۱۱- بدل کنار: گرداننده؛ دیگر کننده.

۱۸۷

سخنان او را و نگندی از بیرون او ای ستادجای^۱. **۲۸** وازگیر^۲ نفس ترا و ایشان کمی خوانند خداوند ایشان را به بامداد و او یارگه^۳. می خواهند پاداش او ای، کو مگردو چشم تو از ایشان، می خواهی آرایش^۴ زندگانی این گیتی و فرمان برداری مکن کرا بارخوارگندادیم^۵ دل او ای از ایاد کردایما^۶ و پس روی کرد هوای او را و هست کار او ای ضایع. **۲۹** بگه: حق از خداوند شما، کی خواهد کو بگروی و کی خواهد کو کافر شه، ایما بساختیم ستم کاران را آتشی، در گرفت بدیشان سرای پرده ای^۷ آن، ار فریاد خواهند، فریاد رسیده شند به او ای چون روی گدخته^۸ بریان کند روها را. گد است^۹ شراب و گد است مجلس. **۳۰** ایشان کبگرو یستند و کردند نیکها، ایما ضایع نکنیم مزد کی نیکوا کرد عمل. **۳۱** ایشان ایشانرا بهد بوستانها عدن، می رفت از زیر ایشان جویها. می پیرایه کرده شند در آن از دستورنخنها^{۱۰} از زر و می پوشند جامهای سوز^{۱۱} از سندس و استبرق، تکیه کناران^{۱۲} بند در آن ورتختها. نیک است ثواب و نیکوا مجلس. **۳۲** بزنی ایشانرا مثلی دو مرد را، کردیم یکی را زان دوا دو بوستان از انگور و در گرفتیم آن دورا به خرما و کردیم میان آن دوا کشته ای. **۳۳** هردوا بوستان داد بار آن و نکهیست^{۱۳} از آن چیزی و براندیم در میان آن دوا جوی. **۳۴** و بود او را مالی، گفت ایار او را و او ای می پیکار کرد و او ای: من گویشتر هم از تو به مال و عزیزتر به گره. **۳۵** درشد در بوستان او ای و او ای ستمکار بود ورنفس او ای. گفت: نمی بیندارم که کرانه شهد^{۱۴} این هرگز. **۳۶** و نمی بیندارم رستاخیز را بپای شدار^{۱۵}، ار واز آورده شم بی خداوند خود، گندم گیاه^{۱۶} از آن به واز گشتن. **۳۷** گفت او را ایار او ای و او ای می پیکار کرد و او ای: ای کافر شدی

۱- ستاد جای: پناه گاه؛ پناه. •

۲- وازگیر: بازدار؛ شکیبا کن.

۳- او یارگه: شبانگاه. •

۴- آرایش: آرایش.

۵- بارخوار گندادیم: غافل یافتیم؛ غافل کردیم. •

۶- ایاد کرد ایما: یاد ما؛ یاد کرد ما. •

۷- سرای پرده: پرده سرا؛ خیمه.

۸- روی گدخته: مس گداخته.

۹- گد است: بد است.

۱۰- دستورنخنها: دست نندها.

۱۱- سوز: سبزه. •

۱۲- تکیه کناران: تکیه کنندگان.

۱۳- نکهیست: نکاست؛ ستم نکرد.

۱۴- کرانه شهد: پایان رسد؛ نیست شود.

۱۵- بپای شدار: برپای شونده؛ ایستاده.

۱۶- گیاه: به؛ نیک؛ بهتر. •

بِالَّذِي خَلَقَهُ مِنْ تَابِ تَرْمِنْ تَكْفِيهِ تَرْمِيُونَكَ زَيْلًا لَيْسَ تَامُوا الْقَوْلَ بِمَا لَا تَقُولُونَ
 بِمَا لَا تَقُولُونَ لَوْلَا أَدْرَجْتُ خَلْقَ طِفْطِفٍ مَا أَفَاءَ إِلَهُ لَافِقِهِ إِنْ تَقُولُونَ إِلَّا
 مِنْكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ بِشَيْءٍ مِنْكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ بِشَيْءٍ مِنْكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ بِشَيْءٍ مِنْكُمْ
 الْهَمَّا فَتَضَجُّعٌ صَحِيحَةٌ أَوْ لَقَا أَوْ يَصْبِحُ مَا وَهَأُ غَوْذًا فَنُتَجَبِّعُ لَهُ خَلْقًا وَنُتَجَبِّعُ
 تَضَجُّعٌ قَاضٍ يَغْلِبُ كَقَبِهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ مِنْهَا وَمِنْ خَاوِيَةٍ عَلَى عَوْدِهَا وَيَقُولُ
 نَالَيْتُ لَوْ اسْتَوْصِيَتْ بِي أَحَدٌ أَوْ لَوْ تَكُنْ لَعَنِيهِ يَصْرُوهُ مِنْ جُوزِ الْوُثَاكِ مَفْجُورٌ
 هَذَا الْوَلَاةُ لَهُ الْخُصْمُ خِيَرَتَانَا وَخَيْرٌ عَمَّا وَخَيْرٌ لَوْ تَقُولُ لَعَنِيَتْ الْخُلُقُ وَالْهَمَّا
 كَيْلًا أَوْ لَعَنًا مِنْ الْقَمَلِ مَا خَدَعَكَ بِهِ نَفَاتُ الْأَرْضِ فَاحْجَمِ فَيُشِيمَانَهُ وَوَهُ الْوُثَاكِ
 وَكَانَ إِلَهُ عَلَى كَيْلٍ مَقْتَدِرًا الْمَاءَ وَالْفُيُوزَ وَوَهُ الْخُلُقُ وَالْهَمَّا وَنَالَيْتُ
 الْبَطْلَانُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ تَوَانَا وَخَيْرٌ أَمَّا لَوْ تَقُولُ لَعَنِيَتْ الْجِبَالُ وَوَهُ الْوُثَاكِ
 نَارُ وَوَهُ خَيْرٌ نَارُهُ قُلُوبُهُ وَخَيْرٌ أَمَّا لَوْ تَقُولُ لَعَنِيَتْ خُلُقًا لَعَنِيَتْ
 رَجَعُوا مَا كُنَّا لَعَنًا كَمَا أُولَ قَوْمٍ نَارُ عَقَمَتْ أَنْ لَعَنُوا كَمَا كُنَّا عَجَبًا وَوَجَّعَ
 الْجِبَالُ فَلَمَّا مَرَّ مِنَ مَقْبَرَتِي مَجْرَاهُ وَتَقُولُونَ نَاوَلْنَاهَا إِلَهُ الْجِبَالِ
 لَا يَأْخُذُ وَخَيْرٌ وَوَهُ الْخُلُقُ وَالْهَمَّا وَخَيْرٌ أَمَّا لَوْ تَقُولُ لَعَنِيَتْ خُلُقًا
 خَيْرٌ أَمَّا لَوْ تَقُولُ لَعَنِيَتْ خُلُقًا

بدوی که بیافرید ترا از خاکی، واز از نطفه‌ی، واز تمام کرد ترا مردی؟ ﴿۳۸﴾ بی‌ایما
 اوی است خدای خداوند من و شریک نگیری به خداوند خود یکی را. ﴿۳۹﴾ چرا که
 درشدهی در بستان توا، نگفتی ماشالله، قوت نیست بی^۱ به خدای ارگینی مرا که می‌کتم از
 توا به مال و فرزند. ﴿۴۰﴾ شاید خداوند من که دهد مرا گیاه از بستان توا و بفروشد و رآن
 عذابی از آسمان شهد خاکی رمزک^۲. ﴿۴۱﴾ یا شهد آب آن فروشده^۳، نتوانی آنرا
 طلبیدی. ﴿۴۲﴾ در گرفته شد به میوه‌ی آن شد می‌گردانست دودست‌اوی و رآن خزین-
 کرد درآن و آن افتادار بود و رشتفهای^۴ آن و می‌گفت: یا کاسکی^۵ کمن شریک نگرقتی به
 خداوند من یکی را. ﴿۴۳﴾ و نبود او یرا گرهی کنصرت کردند^۶ او یرا از بیرون خدای
 و نبود داد واز آوردار^۷. ﴿۴۴﴾ آنجا پادشای خدای را حق آن گیاه به پاداش و گیاه به
 عاقبت. ﴿۴۵﴾ بز ن ایشانرا مثل زندگانی این گیتی چون آوی کفرود کردیم آنرا از
 آسمان، بیامیخت بدان نبات زمین شد شکسته^۸، می‌رو بند آنرا بادها و هست خدای و رهر
 چیزی توانا. ﴿۴۶﴾ مال و پسران آرایشت زندگانی این گیتی و عملهای نیک، گیاه نزدیک
 خداوند توا به پاداش و گیاه به امید. ﴿۴۷﴾ آن روز برانیم کهها را و گیتی^۹ زمین را
 بیرون‌آمدار و حشر کنیم ایشانرا؛ مهلیم^{۱۰} ازیشان یکی را. ﴿۴۸﴾ و عرضه کرده شند
 و ر خداوند توا صفی. آمدید بدیما، چنان بیافریدیم شما را نخست بار، بل گفتید ای نکنیم شما را
 وعده‌ی. ﴿۴۹﴾ و نهاده شهد کتاب، گیتی گنه کاران را ترسیداران زان درآن است
 و می‌گهند یا وای ایما! چیست این نامه را نمی‌هیلد خوردی و فی بزرگی یا بی‌بیامارید^{۱۱} آنرا؟
 و گندادند آن کردند حاضر



۱- بی: مگر.

۲- رمزک: لفرزند و نرم.

۳- فروشده: پنهان و فروشونده.

۴- شتفها: سقف‌ها.

۵- کاسکی: کاشکی.

۶- کنصرت کردند: که نصرت می‌کردند.

۷- داد واز آوردار: کینه کش.

۸- شکسته: خرد شده.

۹- گیتی: بینی.

۱۰- مهلیم: دست باز نداریم؛ وها نکنیم.

۱۱- بیامارید: بشمر.

[illegible]

و ستم نکند خداوند تو وریکی. ﴿۵۰﴾ که گفتیم فریستگانرا: سجده گیرید آدم را. سجده گرفتند مگر ابلیس، بود از جنیان. نافرمان شد از فرمان خداوند اوی، ای می گیرید او یرا و فرزندان او یرا و لیائی از بیرون من؟ و ایشان شما را دشمن اند. گسد بهدا ستم کاران را بدلی. ﴿۵۱﴾ حاضر نکردم ایشانرا به آفریدن آسمانها و زمین و نی به آفریدن نفسها ایشان و نبودم گرفتار^۲ ویره کناران^۳ را ایارائی^۴. ﴿۵۲﴾ آن روز گوئیم: بخوانید شریکان مرا، ایشان که گفتید بخوانند ایشانرا جواب نکنیم ایشانرا و کردیم میان ایشان هلاک جای^۵. ﴿۵۳﴾ وگینند^۶ گنه کاران آتش یقین شند ایشان درشداران^۷ آن اند و نگنند ازان گشتی. ﴿۵۴﴾ دیدور کردیم درین قران مردمانرا از هر مثلی و هست انسان گویشتر چیزی به پیکار. ﴿۵۵﴾ چی بیشرد مردمانرا کبگرو یستندی که آمد بدیشان ره غونی و آمرزشت خهستندی^۸ از خداوند ایشان، بی آن کامد^۹ بدیشان ستم غختینان، یا آمد بدیشان عذاب معاینه. ﴿۵۶﴾ نفرستم فرستادگانرا بی میزدک برداران^{۱۰} و بدس برداران^{۱۱} و پیکار کنند ایشان که کافر شدند بیاطل تا بشکنند بدان حق را و گرفتند آیتهای مرا و آن بدس- برده شدند اوسوسی^{۱۲}. ﴿۵۷﴾ کی ستم کارتر از کی پند داده شد به آیتهای خداوند، اوی روی گردانست از آن و فرموش کرد آن پیش کرد دست اوی. ایما کردیم وردها ایشان پوشستها که درنیانند^{۱۳} آن و در گوشها ایشان گرانی، ار بخوانی ایشانرا بی ره، تره نبرند^{۱۴} نون^{۱۵} هرگز. ﴿۵۸﴾ خداوند تو آمرزید گارست، خداوند رحمت؛ ار بگرفتی ایشانرا بدان کسب کردند بشتاوانیدی^{۱۶} ایشانرا عذاب، بل ایشانرا وعدهی نگنند از بیرون آن ستادجای. ﴿۵۹﴾ آن اند دهها! هلاک کردیم ایشانرا آن رای^{۱۷} ستم کردند و کردیم هلاک جای ایشانرا وعدهی.

- ۱- گنه بهد: بد باشد.
- ۲- گرفتار: گیرنده.
- ۳- ویره کناران: گم راه کنندگان.
- ۴- ایاران: یاری گران.
- ۵- هلاک جای: هلاک گاه.
- ۶- گینند: بینند.
- ۷- درشداران: درافتند گان.
- ۸- آمرزشت خهستندی: آمرزش می خواستند.
- ۹- کامد: که آمد.
- ۱۰- میزدک برداران: مزده دهند گان.
- ۱۱- بدس برداران: بیم دهند گان.
- ۱۲- اوسوسی: افسوس.
- ۱۳- درنیانند: درنیابند.
- ۱۴- تره نبرند: پس راه نبرند.
- ۱۵- نون: آنگاه.
- ۱۶- بشتاوانیدی: بشتابانیدی.
- ۱۷- آن رای: آن را که.

۶۰ که گفت موسی شاگرد او یرا: همیشه می روم تا رسم به بهم آمدن جای دودریا یا می روم ساها. ۶۱ ازمان کرسید^۱ به بهم آمدن جای میان آن دوا، فرموش کردیم^۲ ماهی آن دورا. گرفت ره او یرا در دریا گدري^۳. ۶۲ ازمان گذاره شدند^۴، گفت شاگرد او یرا: ده ایما را چاشت. ایما دیدیم از سفر ایما این رنجی. ۶۳ گفت: ای دیدی که آمدم بی سنگ؟ من فرموش کردم ماهی را و فرموش نکرد و من آن مگر دیوکه ایاد کرد او یرا. گرفت ره او یرا در دریا شگفتی. ۶۴ گفت: آنست آن بودیم می طلبیدیم واز گشتند وراثرای آن دوا به واز جست ۶۵ گندادیم^۵ بندهی را از بندگان ایما، دادیم او یرا رهی از نزدیک ایما و بیانجیم او یرا از نزدیک ایما علمی. ۶۶ گفت او یرا موسی: ای پس روی کنم ترا ورآن که بیاموزی مرا، زان آخته شدی راستی؟ ۶۷ گفت: توا نتوانی وامن شکیوای کردن^۶. ۶۸ چون شکیوای کنم ورآن درنگرفتی^۷ بدان علمی؟ ۶۹ گفت: انوز گندی^۸ مرا ارخواهد خدای شکیوا و نافرمان نشم ترا در کاری. ۷۰ گفت: ار پس روی کنی مرا، مپرس مرا از چیزی، تا نوا کنم^۹ ترا از آن ایاد کردی^{۱۰}. ۷۱ برفتند تا ازمان که در نشستند درکشتی. سوراخ کرد آنرا. گفت: ای سوراخ کردی آنرا تا غرق کنی اهل آنرا؟ آوردی چیزی بزرگ. ۷۲ گفت: ای نگفتم توا نتوانی وامن شکیوای کردن؟ ۷۳ گفت: مگیر مرا بدان، فرموش کردم، ورمپوش^{۱۱} ورم من از کار من دشخواری^{۱۲}. ۷۴ برفتند تا ازمان کدیدند غلامی.. بکشت او یرا، گفت: ای بکشتی نفسی پاک بجده^{۱۳} نفسی؟ آوردی چیزی گست. ۷۵ گفت: ای نگفتم ترا.... افی وامن شکیوای کردن؟ ۷۶ گفت: ار پرسم ترا از چیزی پس آن صحبت مگیر وامن، رسیدی از... ری. ۷۷ برفتند تا ازمان آمدند ورا اهل دهی. طعام خواستند از اهل آن، ابا کرد^{۱۴} که مهمان کنند آن دورا.

۱- کرسید: که رسید.

۲- فرموش کردیم: فراموش کردیم = نسیا.

۳- گدري: گذره راه.

۴- گذاره شدند: بگشتند.

۵- گندادیم: یافتیم.

۶- شکیوای کردن: شکیبایی.

۷- درنگرفتی = لم یخط: احاطه پیدا نکردی.

۸- انوز گندی: زود بود که بیایی.

۹- نوا کنم: تازه و نو کنم.

۱۰- ایاد کرد: یاد کرد؛ پند.

قَدْ جَاءَ أَيْضاً جَدُّهُ إِذَا بَرِهَ أَنْ يَنْقُصَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ بَرِهَ لَكُنْتُ عَلَيْهِ أَخِي قَالَ مَا
 بَرِهَ دُونَ دُونَِهِ سَخَرْتُ كَسْبَهُ بِلِسَانِهِ كَتَبْتُ أَوْ حَسْبِي بَشِيرِي وَأَنْ مَرِي كَتَبْتُ
 وَأَوْ بَرِي وَتَبَكَ بِمَا نَبَيْكَ بِمَا وَبَرِي مَا لَمْ تَنْفَعْ عَمَلِي عَلَيْهِ ضَبَا أَمَا السَّعِيدُ مَا
 جَدِّي بِمَا مَرِي وَبَرِي مَا لَمْ تَنْفَعْ عَمَلِي عَلَيْهِ ضَبَا أَمَا السَّعِيدُ مَا
 لَيْسَ لِي كَيْفَ عَمَلِي وَفِيهِ فَاذْكُرْ قَدْ لَزِمْتُكَ وَأَعْتَمَدْتُكَ وَأَمْرُكَ بِمَا كَلَّ
 سَكَاوَرَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 مَعْقِبِي عَمَلِي وَأَمَّا الْعَمَلُ فَكُلُّهُ أَوَّلُهُ مَوْجِبٌ قَدِيمٌ أَلَمْ يَكُنْ مَوْجِبٌ عَمَلِي
 وَكَفَرْتُ أَمَّا زَيْدٌ بَا أَنْ تَمِ لِمَا دَنَيْتُمْ خَلْقَهُمْ وَكَلَمَةُ وَأَوَّلُ دَعَا وَأَمَّا الْكَلَمُ
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 فَكُلُّ لَعَلَّ مَرِي نَبِيكَ فِي الْعَمَلِ وَكَلَمَةُ وَكَلَمَةُ وَكَلَمَةُ وَكَلَمَةُ
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 قَدْ أَوَّلُ دَعَا أَنْ تَمِ لِمَا دَنَيْتُمْ خَلْقَهُمْ وَكَلَمَةُ وَأَوَّلُ دَعَا وَأَمَّا الْكَلَمُ
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 عَنْ أَمْرِي وَإِلَّا نَاوِي لَمْ تَنْفَعْ عَمَلِي ضَبَا أَوَّلُ دَعَا عَنْ دَعَا وَكَارِيُونَا
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 عَلَيْهِمْ قَدْ كَلَمَا أَمَّا مَكْنَاهُ وَالْأَمْرُ وَأَمَّا مِنْ كَلَمَةٍ أَمَّا تَنْفَعْ عَمَلِي
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 إِذَا أَمَلُ مَعْقِبِي الْقَمَرُ وَخَدَّ مَعْقِبِي وَخَدَّ مَعْقِبِي وَخَدَّ مَعْقِبِي
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 مَا الْعَمَلُ أَمَّا أَنْ تَمِ لِمَا دَنَيْتُمْ خَلْقَهُمْ وَكَلَمَةُ وَأَوَّلُ دَعَا وَأَمَّا الْكَلَمُ
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 نَعْمَ بَرِي لَمْ يَكُنْ قَدِيمٌ بَعْدَ أَنْ كَلَمَا وَأَمَّا مِنْ كَلَمَةٍ أَمَّا تَنْفَعْ عَمَلِي
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا
 عَمَلِي لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
 وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا وَكَارِيُونَا

گندادند^۱ در آن دیوالی^۲. می خواست که بیفتد؛ راست کرد آنرا، گفت: ار خهستی^۳ بستدی و رآن مزدی. ۷۸ گفت: این است جدای میان من و میان توا. انوز؟ آگه کتم ترا به تفسیر آن نتوانستی و رآن صبر کردن. ۷۹ اما کشتی بود مسکینانی را می کار کردند در دریا. خهستم که سوراخ کتم آنرا بود گداره^۴ ایشان پادشا می ستد هر کشتی بستم. ۸۰

اما غلام، بودند پدر و مادر او دو مومن. ترسیدم که ور پوشاند و ران دوا وی راهی و کافری. ۸۱ خواستم که بدل دهد آن دو را خداوند آن دوا، گیاه از آن به پاکی و نزدیکتر به خویشی. ۸۲ اما دیوال بود دو غلام را، دو یتیم را، در شارستان^۵ و بود زیر آن گنجی آن دو را و بود پدر و مادر آن دوا مردی نیک. خواست خداوند توا که رسند به قوت آن دوا و بیرون آرند گنج آن دو را، رحمتی را از خداوند توا و نکردم آن از فرمان خود. آن است تفسیر آن نتوانستی و رآن صبر کردن. ۸۳ می پرسند ترا از ذوالقرنین، بگه: انوز بخوانم ورشها از وی ایاد کردی. ۸۴ ایما جای کردیم او را در زمین و دادیم او را از هر چیزی راهی. ۸۵ پس روی کرد ره را. ۸۶ تا از زمان کرسید به فرود شدن جای خرشید، گنداد آنرا، می فرود شد در چشمه ی خلیش^۶ و گنداد^۷ نزدیک آن قومی. گفتیم: یا ذوالقرنین! یا آن که عذاب کنی یا آن که کنی دریشان نیکوی. ۸۷ گفت: اما کی ستم کرد، انوز عذاب کتم او را. و از رد کرده شهد بی خداوند او. عذاب کند او را عذابی گست. ۸۸ اما کی بگروست و کرد نیکی او را به پاداش نیکوی. انوز گوهیم او را از کار ایما آسانی. ۸۹ و از پس روی کرد ره را. ۹۰ تا از زمان رسید به ور آمدن جای خرشید، گنداد آنرا می و رآمد و ر قومی نکرد ایشانرا از.... ۹۱

چنان.....

- ۱ - گندادند: یافتند.
- ۲ - دیوال: دیوار.
- ۳ - خهستی: خواستی؛ می خواست.
- ۴ - انوز: زود بود که.
- ۵ - گداره: پیش؛ در راه.
- ۶ - شارستان: شهر.
- ۷ - خلیش: گل و لای و لجن و لوش.
- ۸ - گنداد: یافت.

۹۲) واز پس روی کرده را. ۹۳) تا ازمان کرسید میان دو که، گنداد از بیرون آن دوا قومی نکامند^۱ که دریاوند^۲ سخنی. ۹۴) گفتند: یا ذوالقرنین! یا جوج و ماجوج توهی کناران^۳ اند در زمین. ای کنیم ترا بیرون شدی و رآن که کنی میان ایما و میان ایشان بندی؟ ۹۵) گفت: آن دست داد مرا در آن خداوند من گیه، عون کنید مرا به قوتی، تا کنم میان شما و میان ایشان بشرستی^۴. ۹۶) دهید مرا پارهای آهن تا ازمان گراگر کرده^۵ میان دو که، گفت: بدمید تا ازمان کرد آنرا آتشی گفت: دهید مرا تا فرود ریزم و رآن مس. ۹۷) نتوانند که ورشند^۶ و رآن و نتوانند آنرا سوراخ کردنی. ۹۸) گفت: این رحتی از خداوند من، ازمان آید وعدهی خداوند من، کند آنرا شکسته^۷ و هست وعدهی خداوند من حق. ۹۹) و بهلیم^۸ برخی را زیشان آن روز می درشهد^۹ در برخی و دمیده شهد درصور. بهم کنیم ایشانرا بهم کردنی. ۱۰۰) وعرضه کنیم در دوزخ آن روز کافران را عرضه کردنی. ۱۰۱) ایشان بود چشمها ایشان در پردهی از ایاد کرد من و بودند نمی توانستند شنیدن. ۱۰۲) ای پینداشتند، ایشان که کافر شدند، که گیرند بندگان مرا از بیرون من و لیانی؟ ایما بساختیم دوزخ کافران را پاداش. ۱۰۳) بگه: ای آگه کنم شما را به زیان کرتران^{۱۰} عملها؟ ۱۰۴) ایشان، گم شد کار ایشان در زندگانی این گیتی و ایشان می پیندارند کایشان می نیکو کنند کاری. ۱۰۵) ایشان ایشان اند کافر شدند به آیتهای خداوند ایشان و پذیره آمدن وی. توه شد^{۱۱} عملها ایشان، بناستانیم ایشانرا به روز رستاخیز سنجی^{۱۲}. ۱۰۶) آن است پاداش ایشان دوزخ بدان کافر شدند و گرفتند آیتهای مرا و پیغامبران مرا اوسوسی. ۱۰۷) ایشان بگروستند و کردند نیکها، بهد ایشانرا بوستانهای فردوس... داش. ۱۰۸) جاودانگان... در آن نطلبند از آن گشتی.

۱۱- توه شد: تباه شد و نیست شد.
۱۲- سنج: سنجیدن و اندازه وزن.



۱- نکامند: نمی خواهند. ●
۲- دریاوند: در یابند.
۳- توهی کناران: تباهاکاران.
۴- بشرست: پند؛ سد. ●
۵- گراگر کرد: برابر کرد.
۶- ورشد: برشوند؛ برآیند.
۷- شکسته: ریز ریز. ●
۸- بهلیم: دست باز دار یم.
۹- می درشهد: در می شود.
۱۰- زیان کرتران: زیان کارگران.